نورفاطمه زهرا
سلام الله علیها
کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

اسلام و جامعه شناسی خانواده

حسین بستان (نجفی)

سخن مؤ سسه

پژوهش در علوم انسانی (به منظور شناخت ، برنامه ریزی و ضبط و مهار پدیده های انسانی) در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر و استفاده از عقل و آموزه های وحیانی در کنار داده های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت های عینی و فرهنگ و ارزش های اصیل جوامع ، شرط اساسی پویایی ، واقع نمایی و کارایی این گونه پژوهش ها در هر جامعه است .

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت های جامعه از یک سو و اسلام به عنوان متقن ترین آموزه های وحیانی و اساسی ترین مولفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است ؛ از این رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره گیری از آن در پژوهش ، بازنگری و بومی سازی مبانی و مسایل علوم انسانی از جایگاه ویژه ای برخوردار است .

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی (ره) بنیان گذار جمهوری اسلامی ، زمینه شکل گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت اساتید حوزه و دانشگاه این نهاد علمی شکل گرفت . تجربه موفق این نهاد زمینه را برای گسترش فعالیت های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ پژوهشکده حوزه و دانشگاه تاسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به ((موسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه)) ارتقاء یافت . و تصویب آن در شورای گسترش آموزش عالی منتهی شد.

موسسه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است ؛ از آن جمله می توان به تهیه ، تاءلیف ، ترجمه و انتشار ده ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد. کتاب حاضر به عنوان منبع درسی برای دانشجویان رشته های جامعه شناسی و مطالعات زنان در مقطع کارشناسی ارشد تهیه شده است و امید می رود برای عموم جامعه دانشگاهی و برای دیگر علاقه مندان نیز سودمند باشد.

از استادان و صاحبنظران ارجمند تقاضا می شود با همکاری ، انتقادها و پیشنهادهای خود، این موسسه را در راستای ارتقای سطح علمی پژوهشها و عرضه هرچه بهتر کتابها و تدوین آثار مورد نیاز جامعه علمی یاری فرمایند.

در پایان موسسه لازم می داند از تلاشهای مولف گرامی جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای حسین بستان (نجفی) عضو هیئت علمی موسسه و همچنین از همکاران محترم ایشان ، آقایان عزیزالله بختیاری و سید حسین شرف الدین که به ترتیب در پیش نویس فصل اول و چهارم همکاری داشته اند و نیز از حجة الاسلام والمسلمین آقای محمود رجبی ، ناظر محترم و همچنین آقایان حجة الاسلام والمسلمین سید محمد غروی مشاور این تحقیق و دکتر مسعود گلچین ارزیاب گرامی تقدیر و تشکر کند.

پیش گفتار

((خانواده)) ، واحدی اجتماعی با ابعاد گوناگون است که به دلیل اهمیت و جایگاه ویژه اش از دیرباز مورد توجه اندیشمندان اجتماعی بوده است . از یک سو، ارتباط و کنش متقابل خانواده با اجزا و نهادهای دیگر جامعه که به پویایی و پیشرفت آن انجامیده ، و از سوی دیگر، پایداری و پایندگی آن در طول اعصار و قرون متمادی ، بسیاری از اندیشمندان را بر آن داشته که در حوزه های گوناگون علمی و با رویکردهای مختلف به مطالعه این واحد اجتماعی سرنوشت ساز همت گمارند. گذشته از رویکردهای دینی ، اخلاقی ، فلسفی و حقوقی که رویکردهای غالب در دوران های پیشین بوده اند، از قرن نوزدهم میلادی پیدایش و گسترش مجموعه ای از رویکردهای جدید به خانواده را شاهد می باشیم که به بررسی های تاریخی ، مردم شناختی ، روان شناختی و جامعه شناختی در این زمینه پرداخته اند.

در یک تقسیم بندی کلی ، می توان همه رویکردهای متداول به خانواده را در دو دسته جای داد: ۱. رویکردهای توصیفی ؛ ۲. رویکردهای دستوری ، دسته اول در حالی که به توصیف و تبیین واقعیات موجود خانواده می پردازند، دسته دوم اغلب به سمت معرفی الگوی آرمانی یا مطلوب خانواده و نیز ارائه راهکارهایی برای حل مشکلات و رفع موانع ثبات خانواده ، جهت گیری کرده اند؛ البته در دهه های اخیر، رویکرد توصیفی – دستوری بخشی از دیدگاه های فمینیستی خواسته یا ناخواسته در جهت سست کردن شالوده نهاد خانواده گام برداشته است .

با توجه به اینکه هدف اصلی در تدوین این کتاب ، مقایسه دیدگاه های جامعه شناختی با دیدگاه های اسلام است ، در یک طرف این مقایسه ، یعنی دیدگاه های جامعه شناختی ، ابهام خاصی احساس نمی شود؛ چرا که مکاتب و نظریات گوناگون در حوزه جامعه شناسی خانواده ، اغلب با رویکرد نخست به مسائل پرداخته اند؛ اما نسبت به طرف دیگر مقایسه ، یعنی دیدگاه های اسلام ، مسئله از وضوح کمتری برخوردار است . مجموعه بینش ها، ارزش ها و تکلیف ها که عناصر اصلی تشکیل دهنده دین اسلام هستند، در بیشتر موارد، در بردارنده رویکردی دستوری به جنبه های گوناگون حیات انسان است که در جهت هدایت همه جانبه وی ، از سرچشمه وحی الهی صادر گردیده است و با توجه به جایگاه ویژه نهاد خانواده در کلیت نظام اجتماعی ، بدیهی است که اسلام نمی توانسته از ارائه دیدگاه های خود در باب این جنبه اساسی از حیات انسان ، صرفنظر کند؛ در نتیجه ، با مجموعه گسترده ای از آیات و روایات اسلامی روبه رو هستیم که جهت گیری کلی دین به مسائل گوناگون خانواده را گاه در شکل گزاره های توصیفی ، ولی اغلب در قالب گزاره های دستوری ، اخلاقی یا حقوقی ، به نمایش می گذارند و همین امر ممکن است چگونگی مقایسه مزبور و اعتبار آن را در معرض ابهام و تردید قرار دهد.

توجیه منطقی مقایسه مزبور، بحث گسترده تری می طلبد، ولی در اینجا به یادآوری این نکته بسنده می کنیم که گزاره های دستوری دین و گزاره های توصیفی علم به حسب ظاهر، قرینه و عدل یکدیگر نیستند؛ اما با توجه به اینکه احکام دین بر مصالح و مفاسد واقعی مبتنی و به اهداف واقعی معطوفند، دست کم به جهت فرضیه هایی که آموزه های دینی در اختیار ما می گذارند، و به جهت راهبردهایی که دین معرفی می کند، امکان مقایسه دیدگاه های اسلام و جامعه شناسی در دو محور فرضیه ها و راهبردها، فراهم می آید. خوانندگان گرامی با در نظر گرفتن نکته یاد شده ، در مورد آمیختگی ظاهری مباحث علمی با جهت گیریهای ارزشی که بیشتر در هنگام ارائه دیدگاه های اسلامی و فمینیستی به چشم می خورد، دچار اشتباه نخواهند شد.

با عنایت به آنچه گذشت ، جایگاه این کتاب نسبت به کتابهایی دیگر که در حوزه جامعه شناسی خانواده تدوین شده اند، تا حدودی مشخص می شود . از آنجا که مقایسه بین دیدگاه های جامعه شناختی و دیدگاه های اسلام بر طرحی نسبتا جدید و فاقد پیشینه تحقیقی مبتنی است ، می توان آن را ویژگی و امتیاز اصلی این کتاب به شمار آورد.

در یک نگاه گسترده تر، تلاش انجام شده را می توان گامی هرچند محدود، در جهت تحقق یکی از اهداف مهم علوم اجتماعی در ایران دانست ؛ یعنی بومی و به تعبیر دیگر، اسلامی کردن این علوم ؛ از این گذشته ، کتاب حاضر از ویژگیهای فرعی دیگری نیز برخوردار است ؛ مانند جامعیت نسبی موضوع های مطرح شده در مقایسه با متون دیگر، به ویژه متون فارسی این حوزه و نیز پرداختن به پاره ای از مسائل جدید که در سالهای اخیر از سوی جامعه شناسان خانواده مطرح شده است . بدیهی است هر تلاشی در این گستره و با ویژگیهای یاد شده ، کژی ها و کاستی هایی نیز خواهد داشت که همین جا از تمامی صاحبنظران دلسوز حوزه و دانشگاه ، در جهت رفع آنها استمداد می طلبیم و از بزرگوارانی که با ارشادها و انتقادهای سازنده خود چراغ راه آینده ما می شوند، پیشاپیش تشکر می کنیم .

مباحث کتاب در پنج فصل است ؛ فصل اول ، که متن اولیه آن را جناب آقای عزیزالله بختیاری تهیه کرد، به بحث درباره ازدواج و الگوهای خانواده می پردازد. فصل دوم کارکردهای خانواده از منظر جامع شناختی و علل تغییر آنها در دوران معاصر را بررسی می کند. در فصل سوم ، جنبه هایی از موضوع نابرابری جنسی در خانواده مورد بحث قرار گرفته است که در سالهای اخیر و در نتیجه گسترش اندیشه های فمینیستی به مباحث جامعه شناسی خانواده راه یافته است ؛ از این رو، متون فارسی این رشته به ندرت بحث مستقلی در این باره مطرح کرده اند. فصل چهارم که با همکاری جناب آقای سید حسین شرف الدین به رشته تحریر در آمد، به عوامل موثر بر استحکام و ثبات خانواده می پردازد و در فصل پنجم نیز که جناب آقای مسعود محفوظی در مراحل اولیه تدوین آن مشارکت داشت ، مسئله طلاق و پیامدهای آن مطرح شده است .

شیوه طرح مباحث بدین گونه است که ذیل هر موضوع ، ابتدا چشم انداز کلی بحث را از منظر جامعه شناختی و با اشاره به دیدگاه های نظری و نیز یافته های تجربی موجود، ترسیم و سپس فرضیه ها و نکته های قابل استفاده از متون اصلی اسلام یعنی قرآن کریم و روایات منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم (علیه السلام) را در ارتباط با آن بحث ارائه می کنیم . از آنجا که هدف اصلی این نوشتار مقایسه دیدگاه های جامعه شناختی با دیدگاه اسلام بوده ، نه ارائه نتایج یک سری تحقیقات میدانی ناظر به جامعه ایران یا هر جامعه خاص دیگر؛ از این رو به منظور انجام مقایسه ای ثمربخش تر معمولا در طرح دیدگاه های جامعه شناختی از تحقیقات و آمارهای مربوط به کشورهای غربی استفاده شده و در برخی موارد نیز به واقعیات موجود در جامعه ایران اشاره گردیده است و این صرفا به دلیل گستردگی و غنای بیشتر مطالعات جامعه شناختی در جوامع غربی بوده است .

با توجه به روانی و سادگی بیان مطالب از یک سو و اهتمام به حفظ شاءن علمی و تخصصی مباحث از سوی دیگر، امید می رود کتاب حاضر افزون بر دانشجویان و دانش پژوهان رشته های تخصصی مربوط، برای دیگر علاقه مندان نیز سودمند افتد.

در پایان لازم می دانم ضمن تشکر از همکاران محترم ، مراتب قدردانی و سپاسگزاری خود را از ناظر محترم این تحقیق ، جناب حجة الاسلام والمسلمین محمود رجبی و مشاور محترم ، جناب حجة الاسلام والمسلمین سید محمد غروی که این نوشتار را به دقت مطالعه کرده و با تذکرات و راهنمایی های ارزشمند خود بر غنای مباحث افزودند، ابراز کنم . همچنین از جناب آقای دکتر مسعود گلچین که ضمن ارزیابی متن ، توصیه های سودمندی برای اتقان هرچه بیشتر کار، ارائه دادند و نیز از تمامی عزیزانی که در پیشرفت مراحل مختلف سهیم بودند، به ویژه ریاست محترم موسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه ، جناب حجة الاسلام والمسلمین علیرضا اعرافی و معاونت محترم پژوهشی حجة الاسلام والمسلمین محمود نوذری ، کمال تشکر را دارم .

حسین بستان (نجفی)

زمستان ۱۳۸۲

فصل اول : ازدواج و الگوهای خانواده

مقدمه

نهاد ازدواج را به حق جزء نهادهای جهان شمول به شمار آورده اند. در عین حال ، تاریخ نویسان ، انسان شناسان و جامعه شناسان ، الگوهای بسیار متنوع این نهاد را در گذشته و حال به تصویر کشیده اند. در این فصل ، ابتدا به بررسی الگوهای ازدواج در قالب مباحثی همچون سن ازدواج ، همسرگزینی و فرایند همسریابی تا ازدواج می پردازیم و سپس بر مهم ترین الگوهای خانواده و نیز الگوهای جایگزین آن مروری خواهیم داشت .

۱. تعریف ازدواج

تعریف های متعددی برای واژه ازدواج (Marriage) ارائه شده است که در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم :

O ((ازدواج می تواند به عنوان پیوند جنسی از نظر اجتماعی به رسمیت شناخته شده ، و پسندیده بین دو فرد بزرگسال تعریف شود)) (گیدنز، ۱۳۷۴: ۱۸۵)

O ((ازدواج ، واحدی است به لحاظ اجتماعی ، شناخته شده و بعضا به لحاظ قانونی تاءیید شده که از یک مرد و یک زن تشکیل می گردد.)) (Jarg and Jarg, ۲۰۰۰)

O ((ازدواج فرایندی است از کنش متقابل بین دو فرد، یک مرد و یک زن ، که برخی شرایط قانونی را تحقق بخشیده اند و مراسمی برای برگزاری زناشویی خود برپا داشته اند و به طور کلی عمل آنان مورد پذیرش قانون قرار گرفته و بدان ازدواج اطلاق شده است)) . (ساروخانی ، ۱۳۷۰: ۲۳)

O ((ازدواج یک معامله است و موجب قراردادی می شود که در آن یک شخص یک ادعای همیشگی را نسبت به حق دسترسی جنسی به یک زن ایجاد می کند. این حق بر حقوق دستیابی جنسی ای که دیگران اکنون دارند، مقدم است)) . (Fox, ۱۹۹۳:۵)

تعریف هایی از این دست در مجموع بر چهار ویژگی مهم – ارتباط جسمانی ، تخالف جنسی ، پایایی و قرارداد اجتماعی – تاکید دارند. بر حسب این تعریفها برای تحقق ازدواج ، پیوند بین دو جنس مخالف بر پایه روابط پایای جنسی ضرورت دارد؛ بنابراین ، رابطه دو فرد از یک جنس ازدواج خوانده نمی شود، همان گونه که روابط جنسی غیر پایا ازدواج نخواهد بود. افزون بر این ، ازدواج مستلزم انعقاد قراردادی اجتماعی است که مشروعیت روابط جسمانی را موجب گردد؛ یعنی در راه تحقق ازدواج باید شاهد تصویب جامعه نیز باشیم . (ساروخانی ، ۱۳۷۰: ۲۳)

در یک ارزیابی کلی ، با توجه به تنوع الگوهای ازدواج در گستره زمان ها، فرهنگ ها و نگرشهای ارزشی گوناگون نسبت به هر یک از این الگوها، به نظر می رسد ارائه تعریفی جامع از این واژه بسیار دشوار باشد. نمونه هایی از قبیل مشروعیت چند همسری در بسیاری از جوامع ، مشروعیت ازدواج موقت در اسلام ، تایید ازدواج دو همجنس از سوی برخی نحله های جدید و نیز برخی دولت های غربی و

رواج کمون های جنسی در برخی جوامع ، جامعیت تعاریف فوق را نقض می کند. حتی برخی تمایل دارند همخانگی یا زندگی مشترک زن و مرد بدون عقد ازدواج (cohabitation) را که عادتا به عنوان الگویی مقابل ازدواج مطرح می شود، در قالب مفهوم ازدواج بگنجانند. آنان با استناد به اینکه زوج های هم خانه معمولا روابط دراز مدتی با یکدیگر دارند و در دهه های اخیر به تدریج از حقوق زن و شوهرها نیز برخوردار گردیده اند، ادعای تغییر مفهوم ازدواج را مطرح می کنند (Lawson and Garrod, ۲۰۰۱:۱۴۶)؛ بنابراین ، تاثیر فرهنگ ها و دیدگاه های ارزشی گوناگون در تعریف ازدواج ، اجتناب ناپذیر می نماید و بدین لحاظ مفهوم این واژه با نوعی نسبیت توام خواهد شد.

با توجه به مطالب یاد شده ، در مقام ارائه تعریفی منطبق با شریعت اسلام (از منظر شیعه) می توان گفت : ((ازدواج قراردادی مشروع است که دو فرد ناهمجنس و معمولا بالغ را به هم پیوند می دهد و برقراری ارتباط جنسی دائم یا موقت میان آنان را مجاز می گرداند)) .

۲. اهداف ازدواج

چرا مردم ازدواج می کنند؟ می دانیم که ازدواج ، اغلب برای زنان و مردان بار سنگینی از مسئولیت ها و وظایف را به همراه می آورد، و این را نیز کسانی که قصد ازدواج دارند، به خوبی می دانند. مردی که هنوز ازدواج نکرده ، تنها به خود و نیازهای خود می اندیشد، در حالی که پس از ازدواج ، مسئولیت تامین نیازهای مادی و معنوی زن و فرزندان نیز بر دوش او سنگینی می کند؛ همچنین دختر مجردی که هنوز در خانه پدر خود زندگی می کند، مسئولیت های محدودی بر عهده دارد، ولی پس از ازدواج ، مسئولیت خطیر همسری و مادری بر عهده او خواهد بود؛ اینک جای این پرسش است که چرا مردم علی رغم آگاهی از وظایف سنگینی که ازدواج برای آنها به بار می آورد، باز به ازدواج روی می آورند و به دیگر سخن ، هدف و انگیزه افراد از ازدواج چیست ؟

به طور کلی می توان گفت در همه زمانها و مکانها شکلی از ازدواج دیده می شود و همین جهان شمولی ازدواج از نقش بسیار مهم آن در حیات فردی و اجتماعی انسانها حکایت دارد. ازدواج نیاز جنسی افراد را در قالب مشروع و مقبول آن تامین می کند. انسان ، مانند حیوانات ، از یک میل جنسی نیرومند برخوردار است که برای ارضای آن به طور طبیعی به سوی جنس مخالف کشیده می شود؛ اما انسانها همواره به روابط جنسی خود از راه ازدواج نظم و قاعده بخشیده ، از هرج و مرج جنسی جلوگیری کرده اند. ازدواج ، افزون بر ارضای نیازهای جنسی ، نیازهای عاطفی افراد را نیز تامین می کند. زن و مردی که باهم ازدواج می کنند، به یکدیگر محبت می ورزند و یکدیگر را محرم اسرار و پناهگاه عاطفی خود می دانند.

تولید نسل و تربیت آنها از اهداف دیگر ازدواج است . انسان مانند حیوانات به تداوم نسل خود علاقمند است و از داشتن فرزند لذت می برد؛ لذا اغلب توقع می رود که ازدواج به بچه دار شدن نیز بینجامد و از این رو است که در بسیاری از جوامع اگر زن بارور نشود، مرد به ازدواج مجدد اقدام کرده ، چه بسا زن عقیم را طلاق دهد. در برخی جوامع قبیله ای ، زن لازم است پیش از ازدواج ، توانایی فرزندزایی خود را دست کم یکبار به اثبات برساند و در برخی دیگر از این جوامع ابتدایی اگر زن بارور نگردد، عقد ازدواج به خودی خود فسخ می شود و حتی نیازی به طلاق نیز وجود ندارد.

از سوی دیگر، در جوامع سنتی ، ازدواج وسیله ای برای ایجاد روابط خویشاوندی با دیگران است . افراد از راه ازدواج ، حوزه روابط خویش را گسترش می بخشند و این وظیفه را در بیشتر جوامع اساسا زنان انجام می دهند. یک بومی ملانزیایی با تمثیل زیبایی این واقعیت را بیان کرده است :

((کار زن مانند کار یک سوزن است در دوختن سقف چادر. این سوزن گاهی تو می آید و گاه بیرون می رود؛ اما در همه حال یک نخ را با خودش می کشد که الیاف سقف را به هم می دوزد.)) (مندراس و گورویچ ، ۱۳۶۹: ۲۳۵) یعنی زنی که به خانواده یا طایفه دیگر به زنی داده شده و یا از آنها گرفته می شود، در حکم سوزنی است که همواره دو خانواده یا طایفه را به هم می دوزد و میان آنها پیوند خویشاوندی برقرار می سازد.

ازدواج از یک بُعد اقتصادی نیرومند نیز برخوردار است . مرد و زنی که باهم ازدواج می کنند، می خواهند با برقراری یک همکاری طولانی و همه جانبه ، زمینه تامین معیشت گروه خانوادگی خود را فراهم سازند. آنها به سبب ازدواج ، به نظامی از تقسیم کار وارد می شوند که سنت و فرهنگ زندگیشان ، از پیش تعیین کرده است . گذشته از این ، در اغلب جوامع ، فرزندانی که از طریق ازدواج متولد می شوند نیز در آینده به اقتصاد خانواده کمک می کنند. در جوامع سنتی ، فرزند نوعی سرمایه گذاری به حساب می آید و می تواند در زمان پیری و افتادگی والدین عصای دست آنان باشد.

اینها گوشه ای از مهم ترین آثار و کارکردهای ازدواج است که بیشترین تاثیر را در سوق دادن افراد به سوی این پیوند دارد، هرچند عوامل دیگری نیز ممکن است در تقویت انگیزه برای ازدواج دخالت داشته باشد که از جمله آنها می توان به انگیزه های دینی اشاره کرد. بدیهی است جوامع گوناگون از حیث میزان اهمیتی که به هر یک از این اهداف می دهند، با یکدیگر متفاوتند. به طور کلی می توان دو دسته از جوامع را از یکدیگر جدا کرد: جوامع فردگرا و جوامع جمع گرا؛ در حالی که دسته اول به اهداف فرد گرایانه ازدواج مانند ارضای جنسی و عاطفی اصالت می دهند، دسته دوم به اهداف جمع گرایانه آن مانند تولید نسل و تربیت فرزندان ، توسعه روابط خویشاوندی و منافع اقتصادی ، اهمیت بیشتری می دهند. از این گذشته ، در سطح یک جامعه نیز همواره تفاوت هایی بین افراد، به ویژه اعضای دو جنس ، دیده می شود؛ برای مثال گروهی تنها به سبب انگیزه های جنسی یا عاطفی ازدواج می کنند، در حالی که برخی برای منافع اقتصادی ارزش بیشتری قائلند و برخی نیز چه بسا به منظور بچه دار شدن به ازدواج اقدام می کنند.

در اسلام نیز مجموعه اهداف یاد شده ، به ویژه ارضای نیازهای جنسی و عاطفی همسران ، تولید مثل ، تربیت فرزندان ، جلوگیری از انحرافات اجتماعی و آثار معنوی ازدواج مورد تاکید قرار گرفته اند که در فصلهای دوم و چهارم به تناسب به بررسی این موارد می پردازیم .

۳. سن ازدواج

معمولا در همه جوامع برای ازدواج ، یک پایه سنی حداقلی وجود دارد که در قوانین مدوّن یا غیر مدوّن در نظر گرفته می شود و افراد تا قبل از رسیدن به آن ، به برقراری پیوند زناشویی مجاز نیستند. این پایه سنی معمولا هم زمان با بلوغ جنسی یا اندکی پیش یا پس از آن تعیین می گردد. در نظام حقوقی اسلام ، ازدواج کودکان نیز با رعایت مصلحت آنان مجاز شمرده شده ، اولیایشان می توانند آنان را به

ازدواج یکدیگر درآورند؛ بدیهی است تجویز ازدواج کودکان در اسلام به معنای تجویز ارضای نیاز جنسی در دوران کودکی نبوده ، صرفا به جهت فراهم نمودن امکان تامین پاره ای از کارکردهای دیگر ازدواج ، مانند حمایت و مراقبت ، انتقال میراث و ایجاد همبستگی بین خانواده ها و قبایل که به ویژه در جوامع سنتی از اهمیت برخوردار بوده اند، صورت گرفته است . با این همه ، به دلیل فقدان جاذبه های نیرومند جنسی و عاطفی بین کودکان و کم بودن احتمال الفت گیری آنان با یکدیگر، در اسلام نگرش چندان مثبتی نسبت به ازدواج کودکان دیده نمی شود. (وسائل الشیعه ، ج ۱۴: ۷۲)

از موضوع ازدواج کودکان که بگذریم ، مقتضای طبیعت انسان این است که هرگاه به بلوغ جنسی رسید، به ارضای نیاز جنسی اقدام کند، ولی از آنجا که ازدواج به عنوان شیوه بهنجار ارضای این نیاز، تنها بُعد زیستی ندارد و مانند دیگر امور انسانی با فرهنگ شکل گرفته و جهت می یابد، معمولا افزون بر بلوغ جنسی ، بلوغ اجتماعی و اقتصادی نیز ضرورت می یابد. در حالی که بلوغ جنسی بیشتر به سن و شرایط غذایی و محیطی وابسته است ، بلوغ اقتصادی زمانی حاصل می شود که شخص توانایی تولید (به معنای عام کلمه) را پیدا کند و به دیگران وابسته نباشد، به گونه ای که بتواند مخارج خود و خانواده اش را تامین کند. بلوغ اجتماعی نیز به معنای کسب شناخت کافی از قواعد و هنجارهای اجتماعی و داشتن قدرت لازم برای تشخیص امور، و توانایی برای تصمیم گیری در مواقع لزوم می باشد، به گونه ای که فرد بتواند در نظر عرف و قانون مسئولیت تعهدهای خویش را در قبال دیگران بپذیرد.

از آنجا که با پیچیده تر شدن جوامع ، انتقال از دوره کودکی به دوره بزرگسالی دشوارتر و مستلزم کسب آموزش ها و مهارت های بیشتری گردیده است ، فاصله میان بلوغ جنسی و بلوغ اجتماعی – اقتصادی در جوامع جدید محسوس تر گشته ، خود را در طولانی شدن دوره نوجوانی و افزایش سن ازدواج ، نشان داده است . به هر تقدیر، سن ازدواج در هر جامعه ای بر حسب شرایط محیطی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی خاص آن جامعه تعیین می گردد. سن ازدواج نه تنها در جوامع مختلف متفاوت است ، بلکه در جامعه ای واحد نیز در طول زمان ثابت نمی ماند و بر طبق شرایط یاد شده ، کم و زیاد می شود؛ برای مثال ، به نمودار زیر که به جامعه آمریکا تعلق دارد، توجه نمایید:

نمودار(۱–۱): میانگین سن نخستین ازدواج در آمریکا ، به تفکیک جنس (۱۹۰۰–۱۹۹۸)

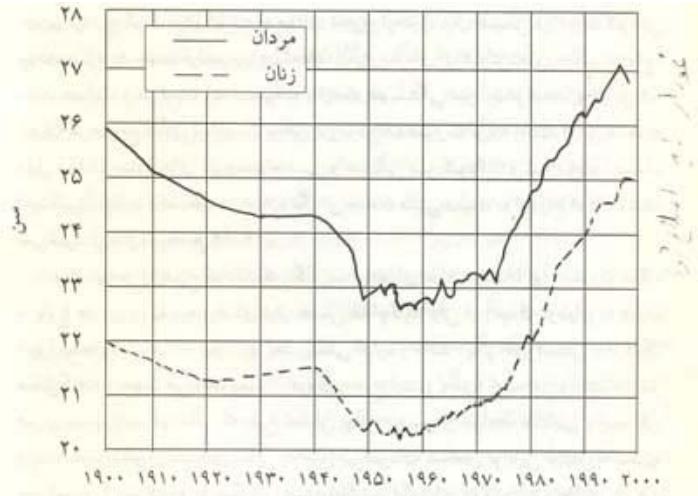

اداره آمار آمریکا (اینترنت :منبع)

۱ – ۳ – عامل های افزایش سن ازدواج

الف) مشکلات اقتصادی

در بسیاری از جوامع ، پذیرش نقش شوهری بدین معناست که شوهر متعهد می شود هزینه های خانواده تازه تاسیس را تامین کند. در واقع ، این گونه الزامات از پیش توسط عرف ، شرع و یا قانون تعیین می شوند. هزینه های مالی یک خانواده نیز بسیار گسترده و متنوع است ؛ هزینه های مسکن ، خوراک ، پوشاک ، درمان ، تفریحات اعضای خانواده ، تحصیلات فرزندان ، رفت و آمد و مانند اینها. روشن است که تامین کامل چنین مخارجی تنها در صورتی امکان پذیر است که افراد به مشاغلی با درآمد کافی دسترسی داشته باشند. در غیر این صورت ، هرچند ممکن است تعداد کمی از جوانان به ازدواج روی آورند و زندگی فقیرانه ای را در پیش گیرند، ولی معمولا افراد ترجیح می دهند تا زمانی که شغلی مناسب به دست نیاورده اند، ازدواج نکنند. برای توضیح این مطلب ، تغییرات نمودار فوق را مورد توجه قرار می دهیم : بنابر گزارش اداره آمار امریکا، در سال ۱۹۵۶ میانگین سن ازدواج در این کشور به پایین ترین حد خود رسید (برای مردان ۲۲/۵ و برای زنان ۲۰/۵ سالگی) و دلیل آن بیشتر این بود که رشد اقتصادی آمریکا پس از جنگ موجب گردید که مردان ، و به ویژه جوانان ، بتوانند به راحتی شغل به دست آورده ، درآمد کافی برای اداره خانواده کسب نمایند. از دهه ۱۹۶۰ سن ازدواج رو به افزایش گذاشت و عامل عمده این بود که دستمزد مردان جوان ، به ویژه کسانی که از تحصیلات کمتری برخوردار بودند، کاهش یافت . این نتیجه گیری با تحقیقاتی که در کشورهای دیگر، مانند ژاپن و هندوستان ، انجام گرفته نیز تایید گردیده است . (میشل ، ۱۳۵۴: ۱۴۶) به طور کلی ، می توان گفت که هرگاه ساختار اقتصادی جامعه نتواند شغل و درآمد کافی برای جوانان در سن ازدواج ، فراهم کند، در شرایط عادی سن ازدواج افزایش می یابد و در مقابل با بهبود وضع اشتغال و درآمد، سن ازدواج کاهش می یابد.

با توجه به این واقعیت که زنان شاغل اغلب دیرتر به ازدواج اقدام می کنند، آیا فرضیه مذکور به اشتغال مردان جوان اختصاص نخواهد داشت ؟ برخی این فرضیه را درباره اشتغال زنان نیز صادق دانسته ، در رد این تصور که فراهم شدن زمینه اشتغال زنان ، موجب افزایش سن ازدواج گردیده است ، ادعا کرده اند که دو پدیده یاد شده ، هردو از روند دیگری ناشی می شوند و آن دشواری بیشتر دست یابی به سبک زندگی مورد انتظار برای نسل های جدید است ، ولی تبیین صرفا اقتصادی از همبستگی میان اشتغال زنان و افزایش سن ازدواج ، چندان قانع کننده به نظر نمی رسد؛ به همین دلیل بسیاری از صاحب نظران با تاکید بر نقش عناصر فرهنگی ، اظهار عقیده کرده اند که اشتغال ، جایگزین دیگری برای ازدواج فراروی زنان قرار می دهد و زنان به این دلیل که مزایای اقتصادی اشتغال ، امنیت و رضایت شخصی بیشتری در مقایسه با ازدواج برای آنان فراهم می آورد، به اهداف شغلی اولویت بیشتری داده ، در نتیجه ، ازدواج را به تاخیر می اندازند. (Wilkie, ۱۹۹۱: ۱۴۵)

ب) تحصیلات

در جوامع سنتی ، بیشتر فنون و مهارت ها در خانواده و به صورت غیر رسمی به نسل جدید آموخته می شد و کودکان غالبا وقتی به سن نوجوانی می رسیدند، مهارت شغلی خود را فرا گرفته بودند و نیازی وجود نداشت که پس از بلوغ نیز سالیانی را صرف یادگیری فنون و مهارت های مورد نیاز کنند؛ اما جوامع جدید چنان پیچیده شده اند که داشتن یک زندگی قابل قبول و متناسب با توقعات جامعه در این گونه جوامع ، اغلب مستلزم گذراندن یک دوره بلند مدت تحصیلی است . کسب مدارک تحصیلی موجب اعتبار اجتماعی و اقتصادی افراد می گردد و زمینه استخدام آسان تر آنها را در مراکز اداری ، کارخانه و غیره فراهم می کند؛ بنابراین ، جوانان برای آنکه بتوانند در آینده از موقعیت اجتماعی و اقتصادی بهتری برخوردار شوند، ناگزیرند دهه سوم زندگی خود را نیز برای تحصیل صرف کنند. اشتغال به تحصیل امکان ازدواج بسیاری از جوانان را از بین می برد؛ زیرا جوانانی که از امکانات مالی خوبی برخوردار نیستند، نمی توانند همراه با تحصیل ، هزینه یک خانواده را نیز تامین کنند. تحصیلات عالی برای زنان بیشتر از این جهت اهمیت دارد که موقعیت اجتماعی آنان را افزایش می دهد. زنانی که تحصیلات بالاتری دارند، معمولا می توانند با مردانی ازدواج کنند که از موقعیت اجتماعی و اقتصادی بالاتری برخوردارند.

ج) خدمت سربازی

در بسیاری از کشورها، مانند ایران ، به منظور تامین نیروی دفاعی ، همه مردان جوان ملزم می شوند که مدت معینی را –حدود دو سال – به نیروی نظامی کشور پیوسته و به وطن خود خدمت کنند. در این گونه کشورها مردان جوان اغلب پس از گذراندن دوره سربازی ازدواج می کنند؛ زیرا در دوره سربازی ضمن آنکه قادر نیستند مخارج خانواده را تامین کنند، به دلیل حضور در پادگانها و مراکز نظامی که معمولا دور از محل سکونت آنهاست ، نمی توانند در خانه حضور داشته ، نقش خویش را به عنوان شوهر و احیانا پدر، ایفا نمایند؛ البته درست است که جوانان در هجده سالگی به خدمت سربازی فرا خوانده می شوند و این دوره فقط تا بیست سالگی طول می کشد، ولی از آنجا که سربازی ، دو فرصت تحصیلی و شغلی را از آنان می گیرد، معمولا برای جبران فرصت های از دست رفته دست کم به همین مقدار وقت نیاز دارند. با این همه ، سربازی تنها می تواند موجب کاهش میزان ازدواج پسران در سنین میان ۱۸ تا ۲۲ سالگی شود.

د) آزادی روابط جنسی

از مهم ترین انگیزه های ازدواج ، نیاز جنسی انسانهای بالغ به جنس مخالف خود می باشد. با توجه به این واقعیت ، اگر جامعه ای به اعضای خود اجازه دهد که بدون ازدواج و پذیرش مسئولیتهایی که از جهت ازدواج متوجه آنان می گردد، بتوانند با یکدیگر روابط جنسی برقرار کنند، طبیعی است که دیگر دست یابی به شریک جنسی ، نمی تواند انگیزه اولیه ازدواج باشد و در نتیجه ، شمار زیادی از جوانان ترجیح می دهند از ازدواج امتناع ورزید، نیاز جنسی خویش را به شیوه های کم هزینه تر برآورده سازند؛ از این رو، بالا رفتن سن ازدواج در کشورهای غربی ، با رشد همخانگی یا زندگی مشترک زنان و مردان ازدواج نکرده ، همراه بوده است . (Spanier, ۱۹۹۱: ۹۸ – ۹۹) بنابر گزارش اداره آمار آمریکا، در سال ۱۹۶۰ تعداد ۴۳۹۰۰۰ زن و مرد در این کشور وجود داشتند که بدون ازدواج با هم زندگی می کردند، در حالی که این رقم در سال ۱۹۹۸ به ۴۲۳۶۰۰۰ رسید (اداره آمار آمریکا). افزون بر این آزمایش میزان همسانی و سازگاری از جمله دلایلی است که بسیاری از زوجهای همخانه که بعدها با یکدیگر ازدواج می کنند، برای تاخیر ازدواجشان مطرح می نمایند. (McRae, ۱۹۹۹: ۱۸۴)

شایان ذکر است که براساس نظر برخی جامعه شناسان ، گسترش امکانات و وسایل ضد بارداری نیز در افزایش سن ازدواج دخالت داشته است ؛ زیرا این امکان را فراهم آورده که افراد ضمن برقراری روابط جنسی در خارج از چهارچوب ازدواج ، از تولید فرزندان نامشروع جلوگیری کنند، در حالی که مثلا پیش از دهه ۱۹۶۰ در آمریکا بسیاری به دلیل فقدان این امکانات و به منظور جلوگیری از حاملگی نامشروع ، زودتر ازدواج می کرده اند. (Spanier, ۱۹۹۱: ۹۹) ولی به نظر می رسد این فرضیه بر فرض صحت ، جنبه مقطعی داشته ، قابل تعمیم نباشد؛ از این رو می توان شواهدی یافت که دلالت می کند وسایل ضد بارداری در اوضاع و شرایط دیگری موجب کاهش سن ازدواج گردیده اند؛ برای مثال ، در قرن نوزدهم زمانی که این وسایل به تدریج در فرانسه شناخته می شدند، میانگین سن ازدواج به شکل چشمگیری پایین آمده ، بین سالهای ۱۸۲۱ تا ۱۹۴۵ از ۲۸/۷ سال به ۲۵/۲ سال برای مردان و از ۲۶/۱ سال به ۲۲/۸ سال برای زنان رسیده است . احتمالا دلیل این تغییر آن است که پیش از قرن نوزدهم ، یعنی زمانی که وسایل ضد بارداری در دسترس نبود، ازدواج در سنین بالاتر، واکنش آگاهانه یا ناآگاهانه نسبت به مسئله افزایش جمعیت تلقی می شد؛ اما با گسترش این وسایل ، زمینه اجتماعی مناسب برای کاهش سن ازدواج فراهم گشت . (سگالن ، ۱۳۷۵: ۱۳۷ – ۱۳۸)

ه) ارزش ها و آداب و رسوم

بدون شک ، فرهنگ یک جامعه از مهم ترین عوامل تعیین کننده سن ازدواج در آن جامعه است و عوامل پیشین نیز بی ارتباط با عامل فرهنگ نیستند. در واقع ، ارزش ها و آداب و رسوم پذیرفته شده در جامعه ، مجموعه ای از بایسته های ازدواج و از جمله سن مناسب آن را تعیین می کنند. در این راستا لازم است به آداب و رسوم و تشریفات دست و پاگیری اشاره کرد که گاه در میان مردم رواج می یابند؛ برای مثال در جامعه ای مانند ایران ، مهریه سنگین ، شیربهای زیاد، جهیزیه کمرشکن ، مراسم عروسی پرهزینه ، توقعات زیاد از داماد در مورد شغل ، خانه و ماشین ، و مانند اینها معمولا موجب می شود زوج های جوان نتوانند در زمان مناسب به ازدواج اقدام نمایند؛ زیرا خود آنها و چه بسا والدین آنها ناگزیرند مدت زیادی را صرف کار و تلاش کنند تا بتوانند از عهده این مخارج برآیند.

در کشورهای غربی نیز با وجود رفاه نسبی ایجاد شده برای بیشتر افراد و علی رغم آنکه پاره ای از این قبیل آداب و رسوم ، حضور یا اهمیتی ندارد، هزینه های سنگین عروسی از جمله دلایلی است که بسیاری از جوانان برای تاخیر ازدواج خود بیان می کنند. (McRae, ۱۹۹۹: ۱۸۰) از این گذشته ، ارزش های جدید فرهنگی ناشی از رواج اندیشه های فردگرایانه و آزادی خواهانه نیز نقش مهمی در کاهش انگیزه ازدواج برای بسیاری از جوانان ایفا کرده است . از آنجا که بیشتر افراد سرانجام به ازدواج روی می آورند، در نتیجه به جای آنکه شاهد محو سنت ازدواج در سطح جامعه باشیم ، با افزایش سن ازدواج روبه رو بوده ایم .

در یک ارزیابی کلی به نظر می آید که بسیاری از صاحب نظران مسایل خانواده ، بالا رفتن سن ازدواج را به عنوان یکی از نیازهای ضروری زندگی شهری در جوامع توسعه یافته یا در حال توسعه ، امری اجتناب ناپذیر قلمداد می کنند. معمولا گرایش عمومی نوجوانان و جوانان به ادامه تحصیلات تا سطوح بالا، دشواریهای اقتصادی ، مشکل افزایش جمعیت ، خدمت سربازی ، مشکلات بارداری زودرس دختران و ضعف رشد روانی و اجتماعی نوجوانان در سنین پایین تر، عوامل افزایش قهری سن ازدواج شمرده شده اند. طبیعی است نظام ارزشی اسلام که مبتنی بر دین می باشد، چنین رویکرد منفعلانه ای را بر نتابد و با توجه به پیامدهای منفی تاخیر ازدواج برای جوانان و برای کل جامعه ، در جهت کاهش معقولانه سن ازدواج کوشش کند.

به نظر می رسد در مقام ارائه راه حلی متناسب با دیدگاه اسلام برای این مسئله ، باید بر دو محور اساسی ساماندهی اقتصادی و فرهنگی تاکید کرد. همان گونه که شواهد مربوط به دیگر کشورها نشان داده است ، می توان پیش بینی کرد که با بهبود اوضاع معیشتی مردم ، کاهش محسوسی در سن ازدواج به وقوع خواهد پیوست . در این جهت ، افزون بر حمایت های دولت و دیگر ارگان های مسئول حکومتی ، کمک های مادی والدین و دیگر خویشاوندان و آشنایان می تواند برای جوانان بسیار راهگشا باشد. با این همه ، نباید از نقش عناصر فرهنگی غفلت ورزید. بدون شک ، فرهنگ هر جامعه ای تا حدود زیاد در تعریف واژه هایی مانند رفاه اقتصادی ، سطح معیشت و خط فقر دخالت دارد و با تغییر ذهنیت ها و نگرش های عمومی و ترویج ساده زیستی ، تعریف های جدیدی از این واژه ها در سطح جامعه مورد پذیرش قرار می گیرد که این امر می تواند در کاهش سن ازدواج موثر باشد. همچنین با کار فرهنگی حساب شده و پیگیر می توان در جهت تغییر یا تعدیل آداب و رسوم مشکل ساز مانند تعیین مهریه بالا، توقع جهیزیه سنگین و درخواست شیربها – علی رغم نامشروع بودن آن – گام برداشت .

در اسلام سن مشخصی برای ازدواج مقرر نگردیده است ؛ اما احادیث منقول از پیامبر اکرم و امامان معصوم (علیه السلام) و سیره عملی آن بزرگواران ، شواهد گویایی بر اهتمام ایشان در تعجیل در امر ازدواج به دست می دهد. بر طبق برخی روایات ، روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد فرمود:

ای مردم ! جبرئیل از سوی خداوند برای من این پیام را آورد که دوشیزگان همانند میوه های روی درختند؛ اگر زمانی که وقت چیدن میوه می رسد، میوه ها چیده نشوند، آفتاب آنها را فاسد کرده و بادها آنها را پراکنده می سازند. به همین سان ، زمانی که دوشیزگان ویژگیهای زنانه را پیدا کردند، هیچ دارویی جز ازدواج و شوهر کردن برای آنان وجود ندارد. در غیر این صورت ، به دلیل بشر بودن آنان

هیچ اطمینانی در کار نیست که دچار فساد و انحراف نشوند. (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۳۹)

در روایتی دیگر می خوانیم : یکی از حقوق فرزند بر پدر آن است که پس از بالغ شدن ، او را به ازدواج درآورد. (وسائل الشیعة ، ج ۱۵: ۲۰۰) بنابراین ، می توان نتیجه گرفت که اسلام در الگوی مطلوب خود، پایین بودن سن ازدواج را اصل می داند. در عین حال ، مشکلات ناشی از ازدواج های زودهنگام را نادیده نمی گیرد و در جهت رفع آنها کوشش می نماید. بدیهی است با گسترش برنامه های آموزشی ، بهداشتی و فرهنگی و نیز بهبود وضعیت اقتصادی مردم ، بسیاری از این مشکلات مرتفع خواهند شد. نتایج تحقیقات تجربی وینچ [۱] در جامعه آمریکا نیز با این جهت گیری تا حدودی همخوانی دارد. به گفته وی :

مشکل ازدواج زود هنگام از خود آن برنمی خیزد، بلکه برخاسته از عدم آمادگی برای پذیرش تعهدات ازدواج و نقش های ناشی از آن است ؛ از این رو، ازدواج های زود هنگام در دو حالت کاملا رضایت بخشند: ۱. آنجا که افراد نوجوان آمادگی پذیرش نقش های بزرگسالان را دارند، مانند اعضای قشرهای پایین در جامعه آمریکا که در مشاغل غیر ماهرانه یا نیمه ماهرانه اشتغال دارند؛ ۲. آنجا که از افراد نوجوان انتظار نمی رود چنین نقشهایی را بپذیرند؛ اما زمانی که از جوانان در ابتدای ازدواج انتظار می رود که به لحاظ اقتصادی مستقل باشند، وسایل ضدبارداری به خوبی استفاده نمی شوند و آموزش بلند مدت متداول است ، ازدواج زود هنگام آثار منفی در پی دارد. (Winch, ۱۹۷۱: ۶۰۲-۶۰۳)

بر این اساس ، نمی توان با دیدگاه کسانی موافقت کرد که رفع مشکلات مزبور را اصل قرار می دهند و برای مثال ، به دلیل تاثیری که پایین آمدن سن ازدواج بر افزایش دوره باروری زنان و به تبع ، افزایش جمعیت دارد، تاخیر ازدواج را توصیه می کنند یا دست کم نسبت به افزایش سن ازدواج ، نظر مساعد دارند، اما پیشنهاد مشخصی برای حل مشکل جنسی جوانان ارائه نمی دهند.

۴. فاصله سنی همسران

هرچند در بیشتر جوامع ، از جهت قانونی هر مرد بالغی می تواند با هر زنی – غیر از محارم – که به سن بلوغ رسیده باشد، ازدواج کند، ولی هر جامعه ای هنجارهای سنی خاصی دارد که افراد تا حدی زیاد خود را به رعایت آنها ملزم می دانند. برخی قواعد و هنجارها صرفا بیان کننده مجاز بودن است ، در حالی که برخی دیگر گویای ترجیح و حتی گاهی لزوم و ضرورت می باشد. برای مثال ، در بسیاری از کشورها یک مرد سالمند، به طور قانونی می تواند با یک دختر تازه بالغ ازدواج کند، ولی چنین کاری عملا به ندرت اتفاق می افتد؛ زیرا عرف امروزی آن را نمی پسندد، و عکس آن ، یعنی اینکه یک پیر زن با پسر نوجوانی ازدواج کند، هرچند از جهت قانون منع الزامی ندارد، ولی در عمل تقریبا هیچ گاه اتفاق نمی افتد و عرف آن را کاملا ناپسند می داند. [۲]

یکی از هنجارهای مهمی که به سن دو زوج مربوط می شود و در بیشتر جوامع وجود دارد، این است که شوهر باید کمی (حدود یک تا ده سال) از زن خود بزرگ تر باشد. عمومیت این هنجار در اغلب جوامع شرقی و غربی دیده می شود، ولی در میزان این تفاوت ، جوامع مختلف باهم متفاوتند و حتی جامعه واحد نیز در طول زمان دچار تغییراتی می شود. برای مشاهده تغییراتی که در طول یک قرن در جامعه آمریکا در فاصله سنی زنان و شوهران ، پدید آمده ، به نمودار پیشین مراجعه شود.

هنجار تفاوت سنی بین زن و شوهر در عوامل متعددی ریشه داشته است که به دو مورد از مهم ترین آنها اشاره می کنیم : ۱. دختران از لحاظ زیستی چند سال زودتر از پسران به بلوغ جنسی می رسند، همان گونه که زنان زودتر از مردان قابلیت باروری را از دست می دهند و تمایلات جنسی در مردان دیرتر از زنان فروکش می کند. ۲. تقریبا در همه جوامع ، مردان مسئول اصلی تامین مخارج مالی خانواده اند؛ بنابراین ، از آنجا که فرهنگ ، بیگانه از نیازهای زیستی ، محیطی و اجتماعی انسان شکل نمی گیرد، هنجارهای زناشویی نیز معمولا برحسب مقتضیات زیستی ، اقتصادی و اجتماعی پا گرفته اند. احتمالا، از این رو، دختران باید چند سال زودتر از پسران ازدواج می کرده اند تا از اوایل دوره ای که هیجانات جنسی و قابلیت باروری در آنها بروز می کند، شوهردار باشند و در آخر دوره نیز تقریبا

همزمان با شوهران خود از فعالیت های جنسی فاصله گیرند؛ همچنین مسئولیت اقتصادی مردان باعث می شده که آنان تا زمانی که از جهت اقتصادی آمادگی تامین و اداره خانواده را نداشته اند، نتوانند ازدواج کنند، مگر در موارد خاصی که والدین تامین مالی خانواده نوپای فرزند خود را بر عهده می گرفته اند؛ اما از ناحیه دختران این الزام اقتصادی وجود نداشته ، می توانسته اند پس از بلوغ ، ازدواج کنند.

به هر تقدیر، به نظر می رسد رشد آزادی های فردی و ارزش های مساوات جویانه در بسیاری از جوامع معاصر، بیشترین تاثیر را بر تغییر نسبی این هنجار و کاهش فاصله سنی زن و شوهر بر جا گذاشته است و حتی بر حسب تحقیقات انجام گرفته در برخی کشورهای سوسیالیستی ، میزان زنانی که با مردان جوان تر از خود ازدواج می کنند، بسیار افزایش یافته است . نتایج این تحقیقات نشان می دهد که نسبت این گونه زنان بین سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۰ در مناطق شهری از ۱۲/۵٪ به ۳۳/۵٪ و در روستاها از ۱۳ به ۳۰/۵٪ رسیده است . (میشل ، ۱۳۵۴: ۱۴۷)

از پیامدهای در خور توجه این هنجار فرهنگی آن است که گاه ممکن است با ساخت جنسی و جمعیتی جامعه در تعارض قرار گیرد؛ برای مثال ، اگر ساخت جمعیتی جامعه ، یک ساخت جوان باشد، یعنی تعداد افراد طبقات سنی جوان تر بیش از افراد طبقات مسن تر باشد، و از سوی دیگر، ترکیب جنسی نیز به گونه ای باشد که تعداد زنان از تعداد مردان بیشتر باشد، در این صورت ، هنجار مذکور احتمالا مشکل آفرین خواهد شد؛ زیرا مردان هر طبقه سنی (مثلا طبقه سنی ۲۰ – ۲۴) با زنان طبقه سنی قبلی (طبقه سنی ۱۵ – ۱۹) ازدواج می کنند و مفروض این است که از سویی ، تعداد زنان هر طبقه سنی از تعداد مردان همان طبقه بیشتر است و از سوی دیگر، جمعیت جوان از جمعیت مسن تر بیشتر می باشد؛ از این رو تعداد مردانی که از طبقه سنی بالاتر می خواهند با زنان طبقه سنی پایین تر ازدواج کنند، بسیار کمتر خواهد بود و در نتیجه ، تعداد زیادی از زنان نمی توانند شوهران مناسب خود را بیابند و ناچار خواهند بود که یا به ازدواج با شوهرانی تن در دهند که از جهت سنی تناسبی با آنها ندارند و یا هیچگاه ازدواج نکنند.

ناگفته نماند جهت گیری کلی دین اسلام که به تسهیل در امر ازدواج معطوف است ، در این بحث نیز در شکل انعطاف پذیری نسبت به هنجار یاد شده ، تجلی می یابد و از این رو در متون اسلامی تاکیدی بر این هنجار، نفیا یا اثباتا، مشاهده نمی شود

۵. قواعد همسرگزینی

چه کسی می تواند با چه کسی ازدواج کند؟ در هیچ جامعه ای آزادی کامل برای انتخاب همسر وجود ندارد و از این رو، کمتر کسی می تواند با هر فردی که می خواهد، ازدواج نماید. از سوی دیگر، در هیچ جامعه و فرهنگی محدوده انتخاب همسر آن چنان تنگ و محدود نیست که همسر هر شخصی به صورت عینی و فردی مشخص شده باشد. در همه جوامع ، قواعد گوناگونی وجود دارند که به طور صریح و یا ضمنی محدوده همسرگزینی را مشخص می کنند. تفاوتی که از این جهت میان فرهنگ ها و جوامع گوناگون وجود دارد، بیشتر در وسعت این قلمرو، میزان شدت و غلظت قواعد مزبور و نیز میزان صراحت آنهاست .

در برخی جوامع ، افراد یک گروه تنها از گروه خاصی می توانند همسر خود را انتخاب کنند، در حالی که در جوامع دیگر این قلمرو بسیار وسیع است و هیچ گروه خاصی مشخص نمی شود که فرد ملزم به گزینش همسر از میان آنها باشد. شدت قواعدی که قلمرو همسرگزینی را مشخص و محدود می کند نیز در جوامع مختلف از میزان یکسانی برخوردار نیست ؛ برای مثال قواعد کاست به هیچ روی اجازه نمی دهد که یک فرد از یک کاست با فردی از کاست دیگر ازدواج کند. شدت قواعد کاست به حدی است که افراد حتی آرزوی چنین کاری را هم نمی توانند در سر بپرورانند. در جوامع غربی نیز قواعدی (هرچند به صورت غیر مکتوب) وجود دارد که ازدواج مردی را از طبقه پایین با زنی از طبقه بالا پذیرفته نمی داند، ولی در شرایطی تخلف از این قواعد امکان پذیر بوده و گاهی نیز اتفاق می افتد.

میزان صراحت قواعد نیز در جوامع مختلف متفاوت است ؛ برای مثال ، در برخی از جوامع قبیله ای آفریقا و یا نظام کاستی هند به صراحت بیان می شود که نمی توانی از فلان گروه همسر انتخاب کنی ! در حالی که در بسیاری از جوامع چنین منع صریحی در گزینش همسر از میان گروه های خاص ، وجود ندارد.

در اینجا برخی از مهم ترین قواعدی را که قلمرو انتخاب همسر را مشخص می کند، بررسی می نماییم . مراد از این قواعد، مجموعه ای از هنجارها و الزام هایی است که به افراد می گوید از گروه یا گروه های خاصی نمی توانند همسر بگیرند و یا بر تکلیف می کند که تنها از گروه خاصی همسر انتخاب کنند. برخی از این قواعد، جهانی اند؛ یعنی در همه جوامع بشری و در همه دوره های تاریخی به شکل هایی گوناگون دیده می شوند، در حالی که برخی دیگر به بعضی جوامع یا دوره های تاریخی اختصاص دارند.

۱ – ۵. محرمیت

تقریبا در همه فرهنگ ها و جامعه ها، برقراری رابطه زناشویی میان تعدادی از خویشان نزدیک ممنوع است . نه تنها ازدواج میان این افراد مجاز نیست ، بلکه هرگونه رابطه جنسی میان آنها تابو (taboo) به شمار می رود. گستره محرمیت در جوامع مختلف ، متفاوت است ، ولی در غالب فرهنگ ها پدر و دختر، مادر و پسر، و برادر و خواهر با یکدیگر محرم به حساب آمده ، ازدواج آنان نامشروع تلقی می شود.

ملاک محرمیت در اصل ، خویشاوندی نزدیک نسبی است و هرچه خویشاوندی نزدیک تر باشد، احتمال پیدایش رابطه محرمیت بیشتر خواهد بود؛ اما در برخی جوامع قبیله ای ، همه زنان و مردان قبیله به این دلیل که همگی از نسل واحد (واقعی یا خیالی) و دارای خون مشترک تلقی می شوند، با هم محرم دانسته شده ، و نمی توانند با یکدیگر ازدواج کنند. در این گونه جوامع ، مردان همیشه باید زنان خود را از طوایف و قبایل دیگر که با آنان هم خون و همتبار نیستند، انتخاب کنند (برون همسری). در مواردی ، خویشاوندی و هم خونی به کسانی که به جهت طبیعی در دایره خویشاوندان هم خون قرار ندارند، تعمیم داده می شود؛ برای مثال پدر یا مادر خوانده و برادر یا خواهر خوانده نیز از آن جهت که به نحوی در جایگاه پدر، مادر، برادر و خواهر واقعی قرار می گیرند، در بسیاری از فرهنگ ها از محارم به شمار می آیند.

محرمیت ، به داشتن والدین و یا اجداد مشترک نیز محدود نمی شود؛ در برخی جوامع ، میان دو یا چند نفری که در طفولیت از یک زن شیر خورده باشند، محرمیت رضاعی پدید می آید و از این رو در آینده نمی توانند با هم ازدواج کنند؛ زیرا بدین ترتیب فرزندان یک زن (خواهر و برادر) شده اند. محرمیت رضاعی به خواهر و برادرها اختصاص ندارد و در مورد دیگر نسبت های نزدیک خانوادگی نیز می تواند جریان یابد، همان گونه که در اسلام ، ازدواج با مادر، دختر، عمو، عمه ، دایی و خاله رضاعی ممنوع گردیده است . محرمیت سببی نوع دیگری از محرمیت است و زمانی پدید می آید که دو شخص از راه ازدواج باهم خویشاوند شده باشند؛ برای مثال ، زمانی که دو نفر (مرد و زن) باهم ازدواج می کنند، مادر زن برای داماد و پدر شوهر برای عروس محرم می شوند.

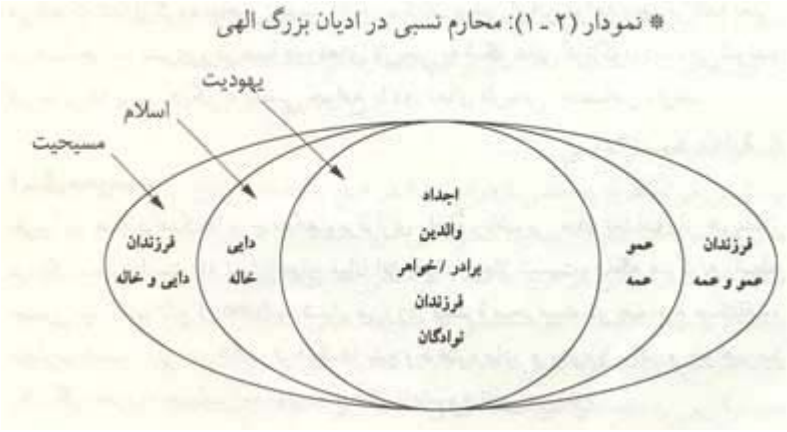

قلمرو محرمیت خونی در ادیان بزرگی چون اسلام ، مسیحیت و یهودیت نیز باهم تفاوت دارد. در میان این ادیان ، محدودترین قلمرو محرمیت به یهودیت و وسیع ترین آنها به مسیحیت اختصاص دارد. در یهودیت ، ازدواج افرا با برادران ، خواهران ، والدین ، فرزندان ، اجداد و نوادگان خود ممنوع و غیر مجاز می باشد. در اسلام ، افزون بر موارد فوق ، ازدواج با عمو، عمه ، دایی و خاله نیز ممنوع و حرام است ؛ اما در مسیحیت ، افزون بر مواردی که در اسلام حرام است ، ازدواج با فرزندان هر یک از آنها نیز مجاز نیست . (۳)

در اینجا این پرسش مطرح می شود که چرا انسان ها، با اینکه تفاوت های فرهنگی و محیطی زیادی دارند، در اغلب جوامع از ازدواج و هرگونه رابطه جنسی با خویشاوندان نزدیک خودداری می کنند؟ در این زمینه نظریه های گوناگونی ابراز شده که به طور کلی به دو دسته تقسیم می شوند؛ یک دسته بر نقش عوامل فطری و غریزی و دسته دیگر بر نقش عوامل اجتماعی تاکید دارند.

نظریه هایی که جنبه های غریزی و فطری را در قاعده محرمیت دخیل دانسته اند، به تنفر طبیعی انسانها از ازدواج با بستگان نزدیک ، استناد کرده ، معتقدند عواملی مانند زندگی افراد از دوران طفولیت در کنار یکدیگر که با حدوث عشق متقابل سازگار نیست و یا زیان های ازدواج افراد همخون با یکدیگر، به پیدایش این تنفر طبیعی و غریزی انجامیده است و همین امر عمومیت این قاعده را تبیین می کند. (کلاین برگ ، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۶۷)

این دسته از نظریه ها با دشواریهایی روبه رو است ؛ از جمله اینکه در گذشته ، جوامع متعددی وجود داشته اند که ازدواج بین خویشاوندان نزدیک در میان آنها امری رایج و عادی بوده است ؛ برای مثال مجوسیان طی قرن های طولانی ، ازدواج بین خواهر و برادر را مشروع می دانستند و از آن متنفر نبودند. در ایران باستان ، ازدواج با خویشاوندان نزدیک ، حتی در میان افراد خانواده شاه به خاطر اجتناب از اختلاط خون این خانواده با طبقات دیگر، انجام می گرفت (حجازی ، ۱۳۷۰: ۸۷) شواهد قوم شناختی از دوران معاصر نیز موارد متعددی را نشان می دهند که در آنها ازدواج با خویشاوندان نزدیک صورت می گیرد. (کلاین برگ ، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۶۶ و ۱۶۹) حتی در کشورهای پیشرفته ، آمارها از گستردگی پدیده زنا با محارم حکایت دارند و گاه نمونه های قانونی ازدواج با محارم نیز در برخی از این کشورها گزارش شده است . (علامه طباطبایی ، المیزان ، ج ۴: ۱۴۵)

در نتیجه ، غریزی بودن قاعده محرمیت دست کم مورد تردید قرار می گیرد. فروید از این هم پا را فراتر گذاشته ، نه تنها حرمت زناشویی با نزدیکان را غریزی نمی داند، بلکه با استناد به تجربه های روان کاوانه ، نخستین جلوه های امیال جنسی انسان نوجوان را به لحاظ ماهیت ، زناکارانه می داند (فروید، ۱۳۶۲: ۲۰۴) که بنا به تفسیر برخی صاحب نظران ، مقصود وی از زنا در اینجا مقاربت با نزدیکان است . (کلاین برگ ، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۷۳ – ۱۷۴)

به هر تقدیر، بسیاری از صاحب نظران تبیین های غریزی را نپذیرفته اند و ریشه اصلی قاعده محرمیت را کارکردهای اجتماعی آن دانسته اند. در این میان ، برخی مانند لوی استراوس (۴) بر این باورند که در اجتماعات ابتدایی ، یک سری قواعد مبادله پایاپای به شمار می رود. (میشل ، ۱۳۵۴: ۴۲) بنابراین ، منشاء پیدایش این قاعده ، تمایل بشر ابتدایی به گسترش روابط خویشاوندی از طریق مبادله زن میان خانواده ها، گروه ها و قبایل است . روشن است که اگر کسی خواهان ازدواج با خواهر دیگری باشد، باید حاضر باشد که خواهر خود را به دیگری بدهد، در غیر این صورت این مبادله صورت نخواهد گرفت . گفتگوی یکی از افراد قبیله آراپش با یک شخص فرضی

که می خواهد با خواهر خودش ازدواج کند، این نظریه را به خوبی توضیح می دهد: ((چت شده ، می خواهی با خواهر خودت ازدواج کنی ؟ دلت نمی خواهد شوهر خواهری داشته باشی ؟ نمی فهمی که اگر با خواهر شخص دیگری ازدواج کنی و شخص دیگری با خواهر تو ازدواج کند، دست کم دو نفر به عنوان برادر زن و شوهر خواهر خواهی داشت و حال آنکه اگر خودت با خواهرت ازدواج کنی ، هیچ کس را نخواهی داشت ؟ با چه کسی به شکار خواهی رفت ؟ چه کسی در نهال کاری به تو کمک خواهد کرد؟ چه کسی را خواهی داشت که به دیدنش بروی ؟ (مندراس و گورویچ ، ۱۳۶۹: ۲۳۶)

گروه دیگری معتقدند علت ممنوعیت ازدواج با نزدیکان این است که این گونه ازدواج ها سبب آشفتگی روابط اعضای خانواده می گردد. می توان مونتسکیو (۵) را از پیشگامان این نظریه به شمار آورد؛ زیرا هرچند وی این قاعده را قانون طبیعی می خواند و سخن از نفرت طبیعی به میان می آورد، ولی در مقام استدلال ، بیشتر بر کارکردها و منافع اجتماعی قاعده مزبور تاکید می ورزد. وی ممنوعیت ازدواج بین پسر و مادر، دختر و پدر، برادر و خواهر، داماد و مادرزن ، عروس و پدر شوهر را هرچند از منظر فلسفه حقوق به طور جداگانه توضیح می دهد. در خصوص مورد اول ، استدلال او چنین است :

ازدواج پسر با مادر از نظر طبیعی جایز نیست و به حکم قانون طبیعی ممنوع است ؛ زیرا ازدواج مزبور نظم طبیعی را به هم می زند، چه آنکه پسر باید مادر را محترم شمرده ، از او اطاعت کند و از طرفی زن باید شوهر را محترم بشمارد و اطاعت از او را فرض خود بداند و وقتی پسر و مادر باهم وصلت کردند، این ازدواج باعث واژگون شدن مبنای احترام و اطاعت می شود و از طرف دیگر، قوانین طبیعی موعد زاییدن زن را جلو انداخته و موعدی که مرد می تواند فرزندی تولید نماید، عقب رفته حال اگر پسر و مادر باهم وصلت کنند، هنگامی که پسر به سن بلوغ رسیده و می تواند تولید فرزند نماید، زن استعداد زاییدن را از دست داده است و چنین ازدواجی برخلاف قوانین طبیعی است . (مونتسکیو، ۱۳۶۲: ۷۴۱)

مالینوفسکی (۶) نیز مشابه همین عقیده را ابراز می کند. به نظر وی ((فکر شهوی پسر نسبت به مادر، روابط عادی میان پسر و مادر را به هم می زند؛ زیرا با اطاعت و احترامی که هر پسر باید نسبت به مادر خود به جا آورد، مغایر است . همچنین ، سبب رقابت خصمانه شدید میان پسر و پدر خواهد شد و روابط هماهنگی را که باید میان این دو وجود داشته باشد، به هم خواهد زد)) (کلاین برگ ، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۷۲)

با این همه ، این دسته از نظریه ها نیز گرچه تبیین های نسبتا نیرومندی ارائه داده اند، با توجه به شواهد نقضی (کلاین برگ : ۱۷۳) و نیز به جهت اینکه برای جهان شمولی این قاعده ، توضیح قانع کننده ای به دست نمی دهند، کاستی هایی دارند؛ بنابراین ، در یک ارزیابی کلی چنین به نظر می رسد که مجموعه پیچیده ای از عوامل زیستی ، روانی ، اجتماعی و حتی دینی در ممنوعیت ازدواج با بستگان نزدیک دخیل است و تقلیل گرایی نظریه هایی که تنها بر یک دسته از این عوامل تاکید کرده اند، قابل دفاع نیست .

شایان ذکر است که در خصوص نقش دین در این زمینه ، توجه در خوری از سوی محققان صورت نگرفته است ، همان گونه که در دیگر مباحث مشابه نیز نقش دین معمولا نادیده گرفته می شود. در عین حال ، این احتمال که در دوره های آغازین پیدایش نسل بشر (دوره حضرت آدم و حوا یا دوره حضرت نوح)، یعنی زمانی که انسانهای ساکن زمین در اجتماع واحدی زندگی می کردند و هنوز به اجتماع

های متعدد انشعاب نیافته بودند، ضوابط و مقررات خاصی برای ازدواج و دیگر موضوع ها از سوی پیامبران الهی به مردم عرضه شده باشد، باید مورد توجه ویژه قرار گیرد.

۲ – ۵. برون همسری و درون همسری

در جوامع ابتدایی که ایده گروه ، سلطه ای قاطع بر فرد و منافع او دارد، این امکان وجود دارد که همه گروه در حکم یک خانواده و اعضای آن همچون خواهران و برادران یکدیگر، تلقی شوند و از این رو، قاعده محرمیت به تمامی اعضای گروه تعمیم داده شود. در قبایل توتمی ، (۷) از آنجا که همه اعضای قبیله از نسل و تبار جد واحد تلقی می شوند (چون توتم جد مشترک تمامی اعضای قبیله محسوب می شود)، ممکن است روابط جنسی درون گروهی بین آنها تابو و حرام به حساب آید. همان گونه که ملاحظه می شود، در اینجا قلمرو قاعده محرمیت در برگیرنده کل گروه توتمی است و تمامی اعضای قبیله ، حتی اگر خویشاوندی بسیار دوری با هم داشته باشند، نسبت به یکدیگر محرم محسوب می شوند و ناگزیرند برای یافتن همسر به قبایل دیگری که در مجاورت قبیله آنها قرار دارند و به جد توتمی آنها نیز تعلق ندارند، روی آورند. به این نوع ازدواج ، در اصطلاح جامعه شناسی و انسان شناسی ، برون همسری (exogamy) گفته می شود.

منشاء قاعده برون همسری چیست ؟ به تعبیر دیگر، چرا بستگان نزدیک به عنوان موضوع اولیه قاعده محرمیت ، جای خود را به کل گروه خویشاوندان هم خون می دهد؟ از دیدگاه فروید، توسعه قاعده محرمیت به کل خویشاوندان هم خون از نفرت شدید و احتیاط وسواس آمیز قبایل توتمی نسبت به زنانی با محارم ، نشاءت گرفته است . به گفته وی :

ازدواج با بیگانه توتمی و ممنوعیت روابط جنسی بین اعضای یک کلان ، ظاهرا مناسب ترین وسیله برای جلوگیری از زنای با محارم در گروه بوده ؛ وسیله ای که در آن عصر (دوران ازدواج های گروهی) مستقر شده و مقبول افتاده و مدت ها پس از انقضای علل موجبه خود باقی مانده است . (فروید، ۱۳۶۲: ۲۸)

اما به نظر لوی استراوس ، برون همسری به عنوان یک اصطلاح اجتماعی وسیع از منع زنا با محارم الگویی از مبادلات پایاپای در جوامع ابتدایی را به نمایش می گذارد و بیان کننده خواست گروه برای اتحاد با دیگران و رهایی از تنهایی است . به تعبیر او:

برون همسری وجود اجتماعی همنوع را تایید و اثبات می کند و ازدواج درون گروه را نه برای اینکه ازدواج با هم خون از نظر زیستی زیان آور است ، بلکه به جهت اتحاد با گروه خانوادگی دیگر منع می کند؛ زیرا ازدواج برون گروه فایده اجتماعی به همراه دارد. (میشل ، ۱۳۵۴: ۴۳)

این دیدگاه که در مقام تبیین قاعده برون همسری بر کارکردهای اجتماعی آن از قبیل هم بستگی در موقع جنگ ، هم کاری به هنگام شکار و دیگر فعالیتهای اقتصادی و تشریفاتی جامعه تاکید می کند، از سوی تعداد دیگری از انسان شناسان نیز تایید شده است . (کلاین برگ ، ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۷۱)

پیوند گروهی بسیار مستحکم همان گونه که می تواند به برون همسری منتهی گردد، گاه ممکن است به درون همسری (endogamy) نیز بینجامد که به موجب آن ، افراد وظیفه دارند همسران خود را تنها از داخل گروه انتخاب کنند. در مواردی که یک گروه به جهتی خود را بیش از حد با دیگر گروه ها متفاوت ببیند، احتمال اینکه اعضای خود را از ازدواج با اعضای دیگر گروه ها باز دارد، وجود دارد؛ برای مثال در نظام کاستی هندوستان ، نه تنها اعضای دو کاست فراتر و فروتر حق ندارند با یکدیگر ازدواج کنند، بلکه اعضای برخی از کاست ها (نجس ها) حتی اجازه معاشرت و تماس با اعضای کاست های دیگر را نیز ندارند.

افزون بر شبکه روابط خویشاوندی یا قشربندی اجتماعی ، عوامل دیگری نیز می توانند به صورت مبنایی برای درون همسری درآیند که عامل دین از مهم ترین آنان به شمار می آید. همه ادیان ، کم و بیش محدودیت هایی را در روابط میان پیروان خود و پیروان دیگر ادیان ایجاد می کنند. از دلایل این امر آن است که بیشتر ادیان مدعی حقانیت انحصاری خویشند؛ از این رو، در مواردی روابط درون گروهی میان پیروان خود را تقویت می کنند. ازدواج که نزدیک ترین و صمیمی ترین ارتباط را بین دو فرد ایجاد می کند، بیش از هر امر دیگری مورد توجه ادیان قرار دارد؛ زیرا اگر چنین ارتباطی بین پیروان یک دین و بیگانگان برقرار شود، می تواند تدین آنها و فرزندانشان را تهدید کند؛ برای مثال ، قرآن کریم مومنان را از ازدواج با مشرکان نهی فرموده است :

با زنان مشرک ازدواج نکنید، مگر زمانی که ایمان بیاورند (هرچند به ازدواج با کنیزان ناگزیر شوید؛ زیرا) کنیز با ایمان از زن (آزاد) مشرک بهتر است ، گرچه (زیبایی و دیگر امتیازات) او شما را به شگفتی آورده باشد، و به مردان مشرک نیز زن ندهید، مگر اینکه ایمان آورند (هرچند ناچار شوید دختران خود را به همسری غلامان درآورید؛ زیرا) برده با ایمان از مرد (آزاد) مشرک بهتر است ، گرچه (مال و موقعیت و زیبایی) او شما را شگفت زده کرده باشد؛ آنان (شما را) به سوی آتش می خوانند و خدا به اذن خود شما را به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کنند. (بقره ، ۲۲۱)

افزون بر ممنوعیت ازدواج مسلمان با مشرک ، بسیاری از فقهای شیعه با توجه به آیات و روایات ، ازدواج مسلمان با پیروان دیگر ادیان الهی و ازدواج شیعیان با دشمنان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز به جز در صورت اضطرار، جایز نمی دانند و تنها ازدواج موقت مرد مسلمان با زن اهل کتاب را مجاز دانسته اند. (وسائل الشیعه ، ج ۱۴: ۴۱۰ – ۴۳۵) در یکی از روایات به طور خاص ، نگرانی از آتیه دینی فرزندان ، دلیل ممنوعیت ازدواج مسلمان با غیر مسلمان شمرده شده است . (وسائل الشیعه ، ج ۱۴: ۴۱۱) البته این احتمال را نیز نباید نادیده گرفت که تاکید اسلام بر درون همسری دینی تا حدودی به منظور پیشگیری از تضادهای احتمالی این قبیل ازدواج ها بوده است .

۶. همسان همسری

چه کسی با چه کسی ازدواج می کند؟ عموم صاحب نظران بر اصل همسان همسری (homogamy) به عنوان معیار عام گزینش همسر در جوامع گوناگون ، توافق دارند. براساس این اصل افرادی که درصدد ازدواج برمی آیند، معمولا کسی را برای همسری برمی گزینند که از بیشترین سطح همسانی و مشابهت با آنان برخوردار باشد. از سوی دیگر، هرچه وجوه اختلاف و تمایز بارزتر باشد، تمایل افراد به ازدواج کاهش می یابد. حتی نظریه معروف روبرت وینچ ، (۸) موسوم به نظریه نیازهای مکمل که گاه به عنوان رقیبی برای نظریه همسان

مطرح می شود، در حقیقت ، اصل همسانی در ابعاد اجتماعی را انکار نمی کند و تنها در مورد ویژگیهای روان شناختی ، این ادعا را مطرح می سازد که فرد در مرحله همسرگزینی از میان افرادی که در محدوده انتخاب او قرار دارند، کسی را برمی گزیند که بالاترین درجه ارضای نیازهایش را به وی نوید دهد؛ برای مثال کسی که به کمک دیگران نیاز دارد، به احتمال زیاد مجذوب کسی خواهد شد که در او نیاز ((کمک به دیگران)) وجود دارد. به همین سان ، افراد برون گرا و درون گرا و افراط سلطه پذیر و سلطه جو احتمال بیشتری دارد که جذب یکدیگر شوند. (Goode, ۱۹۶۴ : ۳۵)

به هر تقدیر، تردیدی نیست ؟ حتی در جوامع پیشرفته معاصر که آزادی های انتخاب فردی به بالاترین سطح خود رسیده است و گاه از همسرگزینی کاملا تصادفی در این جوامع ، سخن به میان می آید (مندراس و گورویچ ، ۱۳۶۹: ۲۳۷)، انتخاب همسر با عوامل متعددی محدود می گردد و از جمله ، احراز مجموعه ای از همسانی ها و یا دست کم ، بخشی از آنها شرایط لازم همسرگزینی تلقی می شود. معیارهای همسانی میان زن و شوهر در جوامع گوناگون ممکن است تا حدی متفاوت باشد، ولی لزوم احراز بعضی از انواع همسانی در بسیاری از جوامع ، یک قاعده پذیرفته شده است . در اینجا به مهم ترین انواع همسانی اشاره می کنیم .

۱ – ۶. همسانی در سن

در گذشته که دختران و پسران جوان آزادی کمتری برای انتخاب همسر داشتند، بسیار اتفاق می افتاد که والدین ، دختر جوان و یا حتی نابالغ خود را به دلیل مصالح خانوادگی به ازدواج مردی در می آوردند که فاصله سنی زیادی با دختر داشت و این امر در بسیاری از فرهنگ ها امری عادی تلقی می گردید؛ اما امروزه در بیشتر جوامع ، ازدواج ها اغلب میان افرادی انجام می گیرد که تفاوت سنی قابل توجهی ندارند. البته بر حسب نتایج برخی پژوهش ها، همسانی سنی معمولا در ازدواج های نخست مورد تاکید است و در ازدواج های بعدی کاهش می یابد. (ساروخانی ، ۱۳۷۰: ۵۲)

۲ – ۶. همسانی در محل سکونت

عامل جغرافیایی نیز نقش مهمی در انتخاب همسر دارد؛ یعنی هرچه محل سکونت پسر و دختر به هم نزدیک تر باشد، احتمال ازدواج میان آنها در شرایط مساوی بیشتر خواهد بود و برعکس . مطالعه ای که در فرانسه انجام گرفته ، نشان داده است که ۷۵٪ همسران پیش از ازدواج هم محل بوده و ۸۱٪ از این ۷۵٪ اهل یک ولایت بوده اند. (مندراس و گورویچ ، ۱۳۶۹: ۲۳۷) در تبیین تاثیرگذاری عامل جغرافیا، می توان گفت که اولا، نزدیکی جغرافیایی باعث افزایش تماسها و روابط میان جوانان شده ، زمینه آشنایی آنها را فراهم می سازد و ثانیا، افرادی که در یک منطقه جغرافیایی زندگی می کنند، معمولا از فرهنگ همگون تری برخوردار می باشند و به طبقه واحدی تعلق دارند. (Goode, ۳۴:۱۹۶۴) در یک نگاه وسیع تر می توان عامل همسانی در محل سکونت را به همسانی در محیطهای آموزشی ، شغلی و مانند آنها نیز تعمیم داد. با توسعه زندگی شهری ، آشنایی زن و مرد در مراکز آموزشی ، ادارات ، کارخانه ها و غیره ، زمینه ساز بسیاری از ازدواج ها گردیده است .

۳ – ۶. همسانی در دین

همان گونه که پیشتر اشاره شد، بسیاری از ادیان ، ازدواج پیروان خود به ویژه زنان را با پیروان ادیان دیگر مجاز نمی دانند. از آنجا که دین به عنوان یک عامل مهم تمایز فرهنگی ، موجب ناهمسانی افراد متعلق به ادیان مختلف می گردد، حتی کسانی که نسبت به دستورهای دینی پایبندی ندارند نیز بیشتر با هم دینان خود ازدواج می کنند؛ البته هرچه دلبستگی دینی شدیدتر باشد، احتمال ازدواج با هم کیشان نیز بیشتر خواهد بود، و برعکس . محتوای آموزه های دینی نیز تاثیر زیادی بر این امر دارد. ادیانی که دیدی منفی تری نسبت به دیگر ادیان دارند، نگرش نامساعدی نسبت به آنها در ذهن پیروان خود ایجاد می کنند. برحسب آمارهای مربوط به کشورهای غربی ، یهودیان بیش از دیگران از ازدواج با غیر هم کیشان خود اجتناب می کنند و در میان مسیحیان ، کاتولیک ها بیشتر به ازدواج درون گروهی روی می آورند. مطالعه هالینگشید (۹) در آمریکا، در آغاز نیمه دوم قرن بیستم ، نشان داد که ۹۸٪ مردان یهودی و ۱۰۰٪ زنان آنان با هم کیشان خود ازدواج کرده اند. ۹۳٪ پیروان مذهب کاتولیک نیز با همدینان خود وصلت نموده اند. پروتستان ها با درصد کمتر و تفاوت معکوس میان زن و مرد (۷۹٪ مردان و ۷۴٪ زنان) با همکیشان خود ازدواج کرده بودند. (ساروخانی ، ۱۳۷۰: ۶۵ – ۶۶) شایان ذکر است که موقعیت اجتماعی پیروان یک دین در جامعه ای معین نیز می تواند در نگرش آنان نسبت به سایر مردم آن جامعه ، و در نتیجه ، در میزان ازدواج آنان با پیروان دیگر ادیان ، موثر باشد.

۴ – ۶. همسانی در نژاد و قومیت

هرچند در جهان امروز نژادپرستی به طور رسمی کمتر تاءیید می شود، ولی نژاد همچنان از عوامل ایجاد تمایز است و از این بالاتر، نگرش های قوم مدارانه هنوز از تاثیر زیادی برخوردار است . تفاوت های قومی و نژادی غالبا با تعصب و پیش داوری همراهند و وجود همین قالب های ذهنی منفی ، مانع از نزدیک شدن افراد متعلق به دو گروه قومی یا نژادی به یکدیگر شده ، و در نتیجه از برقراری روابط زناشویی بین آنان جلوگیری می کند.

۵ – ۶. همسانی در طبقه اجتماعی

ماکس وبر طبقه اجتماعی را بر پایه سه عامل ثروت ، قدرت و منزلت تعریف کرد. هر یک از این سه عامل ، تاثیر فراوانی بر شکل گیری تمایزهای اجتماعی بر جای می گذارد و از این رو، مشاهده می کنیم که هر یک از طبقات مختلف اجتماعی ، سبک زندگی خاص خود را دارد و هنجارهای طبقاتی فراوانی درکارند که برقراری روابط صمیمی میان افراد متعلق به و طبقه اجتماعی را دشوار می سازند. همین تمایزهای طبقاتی و فرهنگی که معمولا با تمایزهای جغرافیایی نیز همراهند، بر همسرگزینی تاثیر می گذارند و احتمال ازدواج میان جوانان ناهمسان را به شدت کاهش می دهند. بررسی هالینگشید در یکی از شهرهای آمریکا که تقسیم جامعه به شش طبقه را مفروض گرفته بود، نشان داد که در ۵۸٪ ازدواج ها هر دو زوج به یک طبقه تعلق داشتند و ۸۳٪ ازدواج ها با افراد هم طبقه یا افرادی که به طبقه مجاور تعلق داشتند، صورت گرفته بود. (Goode, ۳۵:۱۹۶۴)

۶ – ۶. همسانی در تحصیلات

دنیای امروز دنیای دانش و اطلاعات است و معمولا کسانی که از دانش بیشتری بهره مند باشند، به مزایا و امکانات اجتماعی و اقتصادی بیشتری دسترسی می یابند. از آنجا که تحصیلات ، اغلب نیازمند تحمل محرومیت و صرف هزینه های فراوانی است ، خود نوعی کالای با ارزش محسوب می شود و کسانی که از سطوح عالی آن بهره مندند، خود را با کسانی که به میزان کمتری از آن برخوردارند، متفاوت می بینند. افراد دارای تحصیلات عالی نسبت به بقیه مردم بینش ها و نگرشهای متفاوتی دارند و در نتیجه ، ترجیح می دهند بیشتر با کسانی رابطه برقرار کنند که در سطح تحصیلی مشابهی قرار دارند. بنابر مطالعه ای که در فرانسه انجام گرفته ، در ۶۶٪ ازدواج ها زن و شوهر از تحصیلات یکسانی برخوردار بوده اند و در ۸۸٪ ازدواج ها زوجین تحصیلات نزدیک به هم داشته اند. (ساروخانی ، ۱۳۷۰: ۶۰)

گذشته از انواع یاد شده ، انواع دیگری نیز وجود دارد؛ هرچند نقش آنها در فرایند همسرگزینی کمتر است و از جمله آنها می توان به همسانی ذهنی یا هوشی و نیز همسانی در ویژگی های جسمانی ، مانند قد و وزن ، اشاره کرد. با این همه ، اصل همسان همسری استثناهایی نیز دارد که مورد توجه محققان قرار گرفته است . پژوهشگران بر شکل گیری برخی معیارهای همسرگزینی متفاوت بین مردان و زنان تاکید کرده اند؛ از جمله اینکه :

۱. جذابیت فیزیکی همسر برای هر دو طرف یک امتیاز محسوب می شود، ولی مردان به این موضوع بیشتر بها می دهند.

۲. زنان ترجیح می دهند شوهرانشان از آنان مسن تر باشند و برعکس ، مردان ترجیح می دهند همسرانشان جوان تر باشند.

۳. زنان بیش از مردان به منابع اقتصادی همسر اهمیت می دهند، در حالی که مردان چه بسا ترجیح دهند همسرانشان شغل ثابتی نداشته باشند، یا از درآمدی کمتر و سطح تحصیلاتی پایین تر برخوردار باشند. (Taylor, etel. ۲۰۰۰:۲۴۸)

به نظر می رسد مجموعه ای از عوامل زیستی ، روانی ، اجتماعی و فرهنگی در شکل گیری این معیارها و اولویت های متفاوت ، موثر بوده است که از این میان باید به تفاوت زن و مرد از حیث تمایلات جنسی ، تفاوت های زیستی مربوط به قابلیت های تولید مثل و تمایز نقش های اجتماعی زن و مرد در قالب نان آوری مردان و خانه داری زنان اشاره کرد. بر این اساس ، پیش بینی می شود که تغییرات گسترده اجتماعی – فرهنگی در جوامع توسعه یافته یا در حال توسعه ، اولویت های برخاسته از عوامل اجتماعی – فرهنگی (مانند برخورداری شوهر از منابع اقتصادی افزون تر) را بسیار بیشتر از اولویت های ناشی از عوامل زیستی و روانی (مانند جذابیت فیزیکی زن) تحت تاثیر قرار دهند.

شایان ذکر است که در هر جامعه ای ، همسانی براساس معیارهای فرهنگی آن جامعه ارزیابی و تعریف می شود. اسلام به عنوان دینی فرهنگ ساز، به طور کلی اصل همسان همسری را می پذیرد، اما می کوشد الگوی جدیدی از آن ارائه دهد. بر طبق این الگو، همسانی اصولی زن و شوهر، در ایمان و اخلاق است . وقتی از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره افراد کفو و همسان پرسش می شود، ایشان می فرماید: ((مومنان کفو و همسان یکدیگرند)) . (وسائل الشیعه ، ج ۱۴: ۳۹) بنابراین ، هرگاه این معیار فراهم بود، می توان معیارهای دیگر را نادیده گرفت ؛ از این رو، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث دیگری می فرماید: ((هرگاه کسی به خواستگاری

آمد که دین و اخلاقش مورد پسند بود، او را رد نکنید)) . وقتی از ایشان می پرسند که آیا حتی اگر از حیث نسب ، دون پایه باشد، بازهم به او دختر بدهیم ؟ حضرت بار دیگر فرمایش بالا را تکرار می نماید. (وسائل الشیعه : ۱۴، ۵۲) دیدگاه اسلام در این زمینه در فصل ۴، ((همسان همسری : دیدگاه اسلام)) با تفصیل بیشتری بررسی شده است .

۷. فرایند همسرگزینی تا ازدواج

۱ – ۷. همسریابی

جامعه شناسان دو دسته از جوامع را از یکدیگر متمایز می کنند: جوامع جمع گرا و جوامع فردگرا. در ارتباط با بحث خواستگاری برای ازدواج ، دو تفاوت عمده بین این دو دسته از جوامع وجود دارد که از منظر جامعه شناسان حائز اهمیت است . تفاوت نخست راجع به نقش والدین و دیگر نزدیکان در انتخاب همسر برای جوانان است و تفاوت دوم در نوع نگرش این جوامع به ازدواج بدون عشق آشکار می شود.

در جوامع جمع گرا، والدین و بزرگ ترهای خانواده معمولا نقش فعالانه ای در عملیات همسریابی و همسرگزینی برای فرزندان ایفا می کنند و چه بسا به خواسته ها و علایق جوانانی که می خواهند ازدواج کنند، چندان توجهی نمی شود. این شیوه بیشتر در جوامعی یافت می شود که الگوی خانواده گسترده در آنها شایع است و ازدواج احتمالا می تواند وضعیت اقتصادی و اجتماعی خانواده عروس و داماد را تحت تاثیر قرار دهد. در این گونه جوامع ، ازدواج در واقع ، معامله ای بین دو گروه خویشاوندی است و در نتیجه مسئله عشق متقابل زوج جوان در ازدواج چندان مطرح نیست یا محوریت ندارد، بلکه ایده غربی ازدواج بر مبنای عشق رد می شود و تنها پس از ازدواج است که زوج ها می توانند به همدیگر علاقمند، و یا احتمالا از یکدیگر متنفر شوند. در جامعه هایی این چنین ، بزرگ ترهای خانواده پسر و به ویژه والدین با ملاحظه همه جوانب ، دختری را انتخاب نموده ، برای خواستگاری او نزد والدین یا بزرگ خانواده اش می روند و با تشریفات خاصی که در بسیاری از جوامع وجود دارد، از دختر خواستگاری می کنند. وقتی والدین ، عروس خود را انتخاب می کنند، بر ویژگی هایی مانند خلق و خو، فرمانبری ، مهارت های خانگی ، تدین و ظاهر فیزیکی او تاکید می کنند. خانواده دختر نیز برای پذیرش پیشنهاد خواستگاری ، جایگاه اجتماعی و اقتصادی خانواده داماد، سطح تحصیلات مرد جوان و توانایی او در کسب درآمد را در نظر می گیرند. (Taylor, etel, ۲۰۰۰:۲۵۱)

جوامع فردگرا که ملل غربی نمونه های بارز آنها به شمار می آیند، الگوی دیگری از همسرگزینی را به نمایش گذاشته اند .از ویژگی های اصلی این الگو، کاهش چشمگیر نقش نظارتی و تصمیم گیرندگی والدین در همسریابی جوانان ، به ویژه دختران است . روند کاهش نقش والدین و افزایش استقلال فرزندان در همسرگزینی ، از نیمه نخست قرن بیستم تاکنون با شتاب بیشتری نسبت به دوره های گذشته ادامه یافته است .بر طبق پژوهشی که درباره نظارت والدین بر همسرگزینی جوانان در اواخر دهه ۱۹۴۰ بر روی جمعی از زنان متاءهل و دارای تحصیلات دانشگاهی در اوهایو صورت گرفته ، ۳۱ %از نسل اول این زنان دانشگاهی گزارش کرده اند که والدین آنها با مردی که با او ازدواج کرده اند، مخالفت کرده اند؛ همچنین ، ۴۵ %از زنان نسل دوم و ۵۵ %از زنان نسل سوم مخالفت والدین را گزارش کرده اند(Shorter, ۱۹۷۷: ۱۶۲-۱۶۳) .

ویژگی دیگر این الگوی غربی آن است که همسرگزیی و ازدواج در نگرش عمومی جامعه بر پایه (عشق رومانتیک) استوار گردیده است . رابرتسون [۱۰] در توضیح مفهوم عشق رومانتیک می نویسد:

این نوع عشق با عشق شما نسبت به والدین یا عشق شما نسبت به یک حیوان ، متفاوت است . این عشق هم دارای علایق جسمانی ، مانند تپش قلب و کشش جنسی و هم دارای علایم روانی ، مانند توجهی وسوسه آمیز به یک شخص بدون توجه به پیامدها و خطرهای اجتماعی یا اقتصادی آن است . (رابرتسون ، ۱۳۷۴: ۳۲۲)

تردیدی نیست که شیفتگی های عاشقانه در همه جوامع و در طول تاریخ وجود داشته است ، ولی معمولا حالت موردی و استثنایی داشته ، در اغلب ازدواج ها نقش اساسی بازی نمی کرده است . در مقابل ، از آنجا که در جوامع غربی ، عشق به عنوان پیش شرط ازدواج ، جنبه عمومی یافته و شکل خاص و معنای فرهنگی ویژه ای کسب کرده است ، می توان عشق رومانتیک را پدیده ای جدید به شمار آورد(Hendrick and Hendrick ۱۹۹۲:۲۴) .

کپهارت [۱۱] در سال ۱۹۶۷ در تحقیقی پیرامون عشق و ازدواج از ۱۰۰۰دانشجوی دختر و پسر آمریکایی ، این پرسش را مطرح کرد که (اگر پسر یا دختری تمام ویژگی های مطلوب شما را دارا باشد اما شما نسبت به او عشق نداشته باشید، آیا با وی ازدواج خواهید کرد؟) . پژوهشگران دیگری در سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۸۴ همین پرسش را از نسل های جدید دانشجویان آمریکایی پرسیدند .نتایج این تحقیقات که در جدول زیر نشان داده شده اند، از رشد فزاینده و فراگیر احساسات و نگرشهای رومانتیک در میان جوانان غربی ، به ویژه دختران ، حکایت دارد، به طوری که در سال ۱۹۸۴ حدود ۸۵ %از مردان و ۸۵ %از زنان - با اختلافی بسیار ناچیز - به پرسش مزبور پاسخ منفی دادند(Taylor, et al, ۲۰۰۰: ۲۴۹) .

*جدول (۱ ـ ۱) میزان ازدواج‌های مبتنی بر عشق در بین دانشجویان امریکایی

	۱۹۶۷		۱۹۷۶		۱۹۸۴	
	مردان ٪	زنان	مردان ٪	زنان	مردان ٪	زنان
بله	۱۱/۷	۴	۱/۷	۴/۶	۱/۷	۳/۶
مطمئن نیستم	۲۳/۷	۷۱/۷	۱۲/۱	۱۵/۴	۱۲/۷	۱۱/۵
نه	۶۴/۶	۲۴/۳	۸۶/۲	۸۰	۸۵/۶	۸۴/۹

می توان هنجار مورد بحث ، یعنی مبنا قرار گرفتن عشق برای ازدواج را براساس کارکردهای مثبت و منفی آن ارزیابی کرد. کارکرد مثبت آن عبارت از این است که در دنیای جدید غرب که ازدواج تنها راه ارضای غریزه جنسی محسوب نمی شود، ممکن است عشق رومانتیک و رویایی برای تن دادن افراد به ازدواج ضروری به نظر آید. به گفته یکی از جامعه شناسان آمریکایی :

در دنیای نوین ، افراد حق انتخاب زیادی در انجام ازدواج یا عدم انجام آن دارند. قراردادی که تمام عمر فردی را در برابر دیگری ملتزم و متعهد می سازد، الزاما پیشنهادی وسوسه انگیز نیست ، بلکه بیشتر به نوعی افسار زدن می ماند تا به بستری پر از گل . بدون احساس عشق رؤ یایی ، بسیاری از مردم ممکن است انگیزه ای برای ازدواج نداشته باشند. (رابرتسون ، ۱۳۷۴: ۳۲۳)

احتمالا به همین دلیل است که این عشق از راه تمام رسانه های عمومی ، از قبیل کتابها، مجله ها، نوارها و فیلم های سینمایی و تلویزیونی تبلیغ می شود. اما جنبه منفی نگرش رومانتیک به ازدواج ، تاثیری است که بر بی ثباتی خانواده و رشد پدیده طلاق بر جای می گذارد. عموم محققان اذعان دارند که هرچند عشق رومانتیک می تواند کشش متقابل شدیدی بین زن و مرد جوان به وجود آورد، ولی این عشق معمولا از عمر چندانی برخوردار نیست و زمانی که شور اولیه آن از بین برود، می توان انتظار داشت که رابطه زناشویی نیز که براساس چنین عشقی استوار گردیده بود، متزلزل شده و از هم بپاشد. بنابراین ، عشق رومانتیک به هیچ وجه نمی تواند تداوم زندگی مشترک را تضمین نماید. (Taylor, etal, ۲۰۰۰:۲۵۱)

در بسیاری از جوامع در حال توسعه ، از جمله جوامع اسلامی معاصر که زندگی شهری و صنعتی چهره اجتماع و بخشی از هنجارهای سنتی را دگرگون کرده است ، شکل گیری الگویی برگرفته از سنت و تجدد را در امر انتخاب همسر شاهد هستیم . در این جوامع ، ضمن آنکه جوانان در همسرگزینی نقشی فعال برعهده گرفته اند، والدین نیز در آن سهم ویژه ای دارند. در بسیاری از موارد، آشنایی اولیه و دلبستگی جوانان به یکدیگر در محیط اجتماعی از قبیل محل کار، محل تحصیلات و غیره صورت می گیرد. در مرحله بعد، پسر، والدین خویش را در جریان قرار می دهد و آنان نیز مورد را بررسی و ارزیابی می کنند و اگر دختر و خانواده اش را پسندیدند، به خواستگاری اقدام می نمایند؛ در غیر این صورت ، می کوشند از طریق نصیحت و ارشاد، پسر را از تصمیم خود در ازدواج با دختر مورد نظر، منصرف سازند. با توجه به ارزش های دینی و فرهنگی جمع گرایانه در این گونه جوامع که فرزندان را موظف به پیروی از دستورهای والدین می کنند، مخالفت با نظر آنان می تواند پیامدهای روانی و اجتماعی ناخوشایندی برای فرزند به دنبال داشته باشد. همچنین به دلیل اینکه مخالفت با والدین خطر محروم شدن از پشتیبانی و مساعدت مادی آنان در امر ازدواج را در پی دارد، جوانان برای آنکه این پشتوانه مالی را از دست ندهند، معمولا ترجیح می دهند تا حد امکان ، با نظر والدین خود مخالفت نکنند. با این همه ، بروز تنش هایی بین والدین و فرزندان در این زمینه دور از انتظار نیست .

در دیدگاه اسلام ، آزادی جوانان در انتخاب همسر مورد تاکید قرار گرفته ، از روایات متعدد به روشنی استفاده می شود که اسلام این آزادی را برای جوانان – خواه پسر و خواه دختر – به رسمیت شناخته است ؛ برای نمونه براساس یکی از روایات ، شخصی به امام جعفر صادق (علیه السلام) عرض می کند: قصد دارم با زنی ازدواج کنم ، اما پدر و مادرم مایلند زنی دیگر را به همسری من درآورند. حضرت به وی می فرماید: ((با زنی که خودت دوست داری ، ازدواج کن و آن را که پدر و مادرت به او تمایل دارند، رها ساز!)) (وسائل الشیعه ، ج ۱۴: ۲۲) البته در خصوص دختر باکره به دلیل وجود برخی روایات معارض ، بسیاری از فقها محدودیت قائل شده و ازدواج او را به رضایت پدر مشروط دانسته اند، ولی به هر تقدیر، خواه این شرط را الزامی بدانیم و یا برای آن جنبه رجحان و اولویت قائل شویم ، بی تردید برای حفظ مصالح دختران نوجوان مقرر گردیده است ؛ زیرا نظام اجتماعی مطلوب اسلامی به منظور حفظ سلامت عمومی جامعه ، برخی محدودیت ها را در تعامل اجتماعی زنان و مردان ایجاد می کند که این امر می تواند امکان آشنایی متقابل پیش از ازدواج را کاهش دهد. با توجه به این امر و با در نظر گرفتن این واقعیت که جوانان به سبب غلبه احساسات و شیفتگی نسبت به طرف مقابل ، غالبا توان ارزیابی صحیح و واقع بینانه را در این خصوص از دست می دهند، اسلام کوشیده است از راه مشارکت دادن خویشاوندان در همسرگزینی ، این نقص ها را تا حدی جبران کند. اهتمام بیشتر اسلام در مورد دختران باکره نیز به دلیل آسیب پذیری بیشتر آنان در برابر حوادث و مشکلات احتمالی است . (ر.ک : فصل ۴، ((انتخاب آگاهانه)) و ((ازدواج اختیاری)) .)

بر این اساس ، می توان الگوی اسلامی را حتی با مقتضیات جوامع جدید نیز متناسب دانست ؛ زیرا با نفی فردگرایی افراطی و تخیل گرایی رومانتیک ، هیچ مانعی برای تلفیق آزادی جوانان در انتخاب همسر و نظارت مصلحت آمیز پدر و مادر در این زمینه وجود ندارد. (۱۲)

۲ – ۷. پیشنهاد ازدواج

یکی از واقعیت های مربوط به همسرگزینی که شاید گستره آن همه جوامع گذشته و حال را دربر بگیرد، این است که پیشنهاد ازدواج اغلب از سوی مردان صورت می گیرد. منشاء این امر چیست ؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت واقعیت تفاوت های جنسی طبیعی ، احتمال دخالت عوامل زیستی در این امر را تا حد زیادی تقویت می کند؛ زیرا تردیدی نیست که تمایل به جنس مخالف در مردان و زنان به صورت یکسان بروز نمی کند، بلکه با دو نوع تمایل متفاوت – تمایل انگیزشی یا فعالانه و تمایل پذیرشی یا منفعلانه – روبه رو هستیم . از سوی دیگر، توجیه این تفاوت ها صرفا براساس عامل یادگیری اجتماعی ، چندان قانع کننده به نظر نمی رسد؛ زیرا بررسی پدیده جفت یابی در میان حیوانات که مشابهت قابل توجهی با مسئله همسرگزینی در بین انسانها دارد، اعتبار این توجیه را با تردید روبه رو می سازد. (العقاد؛ المراءة فی القرآن ۱۱) استاد شهید مطهری در تحلیلی که دربر دارنده ادغام جنبه های زیستی و جنبه های روان شناختی است ، چنین اظهار می دارد:

اینکه از قدیم الایام مردان به عنوان خواستگاری نزد زنان می رفته اند و از تقاضای همسری می کرده اند، از بزرگ ترین عوامل حفظ حیثیت و احترام زن بوده است . طبیعت ، مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا آفریده است و زن را مظهر مطلوب بودن و معشوق بودن . طبیعت زن را گل ، و مرد را بلبل ، زن را شمع و مرد را پروانه قرار داده است . این یکی از تدابیر حکیمانه و شاهکارهای خلقت است که در غریزه مرد، نیاز و طلب و در غریزه زن ، ناز و جلوه قرار داده است . ضعف جسمانی زن را در مقابل نیرومندی جسمانی مرد، با این وسیله جبران کرده است . خلاف حیثیت زن است که به دنبال مرد بدود. برای مرد قابل تحمل است که از زنی خواستگاری کند و جواب رد بشنود و آنگاه از زن دیگری خواستگاری کند و جواب رد بشنود تا بالاخره زنی رضایت خود را به همسری با او اعلام کند، اما برای زن که می خواهد محبوب و معشوق باشد و از قلب مرد سر درآورد تا بر سراسر وجود او حکومت کند، قابل تحمل و موافق غریزه نیست که مردی را به همسری خود دعوت کند و احیانا جواب رد بشنود و سراغ مرد دیگری برود. (مطهری ؛ ۱۳۶۹: ۴۷)

با این همه ، نباید نقش عوامل فرهنگی را در برجسته کردن و صراحت بخشیدن به تفاوت های زیستی – روانی و یا برعکس ، در کمرنگ کردن و پنهان نمودن این تفاوت ها نادیده گرفت . در فرهنگ هایی که بر حیا و عفت زنان به عنوان یک هنجار عمومی ، بسیار تاکید می شود، کمتر احتمال دارد که پیشنهاد ازدواج از سوی زنان مطرح شود. در مواردی نیز زن به طور غیر مستقیم ، مردی را به سوی خود دعوت می کند، نه اینکه به طور صریح و بی واسطه از او بخواهد که با وی ازدواج کند. به نظر می رسد در جوامع غربی معاصر که از ارزش حیا و عفت در آنها به میزان زیادی کاسته شده است و از سوی دیگر، بر خصلت مساوات جویانه ازدواج به طور فزاینده تاکید می شود، بسیاری از آداب و رسوم سنتی ازدواج اهمیت خود را از دست داده اند، هرچند بررسی الگوهای متداول همسرگزینی و حتی قرار ملاقاتهایی که در خارج از چهارچوب زناشویی صورت می گیرند، نشان می دهد که مردان نقش پیشین خود در خصوص پیشنهاد ازدواج و آغازگری رابطه را همچنان حفظ کرده اند.

شایان ذکر است که در متون دینی اسلام توصیه صریح و اکیدی در مورد این رسم وارد نشده است ، همان گونه که نسبت به زنان پیشنهاد دهنده ازدواج ، نکوهشی صورت نگرفته است . در عین حال ، سیره بزرگان دین از تایید رسم مزبور به عنوان یک اولویت ، حکایت دارد.

۳ – ۷. عقد ازدواج

عرف ، قانون و دین سه منبع مشروعیت روابط زناشویی اند. تقریبا در همه جوامع ، دین و عرف با مراسم و تشریفات خاص خود در امر ازدواج دخالت می کنند و بدون آن دو، ازدواج معنا و اعتبار خود را از دست می دهد. در جوامع معاصر افزون بر عرف و دین ، قانون نیز در امر ازدواج دخالت می کند؛ در نتیجه افزون بر اجرای عقد شرعی ، این ازدواج باید در دفتر رسمی نیز ثبت شود و سند یا قباله ازدواج ، برای زن و شوهر صادر گردد. البته در جوامع دینی ، این سند تنها مدرک رسمیت ازدواج است ، نه عامل مشروعیت آن و از این رو تنها جنبه مدنی دارد نه شرعی ؛ به همین دلیل گاهی ، به ویژه در مناطق روستایی ، پسر و دختر قبل از رسیدن به سن قانونی از راه شرعی ازدواج می کنند و پس از مدتی ازدواج آنان به صورت قانونی در آمده و رسمی می شود (فرجاد؛ ۱۳۷۲: ۳۲)

نکته ای که مناسب است به آن توجه شود، به دوره عقد؛ یعنی رسم ایجاد فاصله زمانی بین عقد و عروسی مربوط است . در روایات اسلامی توصیه خاصی به فاصله گذاری میان عقد و عروسی به چشم نمی خورد؛ اما به نظر می رسد در اوضاع و شرایط کنونی چندین عامل باعث اهمیت یافتن دوره عقد گردیده اند. از یک سو، با توجه به مشکلات اقتصادی جوامع اسلامی که عموما در ردیف کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه قرار دارند، درصد بالایی از زوج های جوان تا مدتی آمادگی لازم برای برگزاری جشن عروسی و آغاز زندگی جدید را ندارند؛ از این رو آنان با اجرای عقد ازدواج که هزینه کمتری دارد، به حکم شرع ، قانون و عرف ، همسر یکدیگر شده ، ضمن آنکه از دغدغه جستجوی همسر مناسب و از فشارها و هیجانات جنسی آزار دهنده رهایی می یابند، فرصتی برای تدارک مراسم عروسی و تهیه منزل و وسایل مورد نیاز زندگی آینده خود به دست می آورند.

از سوی دیگر، محدودیت های شرعی ، عرفی و قانونی ارتباط دختر و پسر پیش از ازدواج که امکان آشنایی متقابل را تا حد زیادی کاهش می دهد، دوره عقد را به دوره ای ضروری برای افزایش شناخت دو زوج از ویژگی های اخلاقی و شخصیتی یکدیگر تبدیل کرده است . اگرچه تصمیم دو زوج به جدایی حتی در این دوره نیز پیامدهای ناگواری برای دو طرف درپی دارد، در مقایسه با پیامدهای بسیار منفی طلاق پس از تشکیل خانواده و به ویژه پس از بچه دار شدن ، بیشتر زوج های ناسازگار و خانواده های آنان طلاق در دوره عقد را ترجیح می دهند و آن را قابل تحمل تر می دانند.

۴ – ۷. جشن عروسی

عروسی که در غالب فرهنگ ها نقطه اوج ازدواج است ، مراسمی را شامل می شود که زن و شوهر جدید طی آن به طور رسمی آغاز زندگی مشترک خود را به دیگران اعلام می کنند. این مراسم در همه جا بسیار شاد و بانشاط برگزار می شود و افراد با پوشیدن جدیدترین و فاخرترین لباسهای خود در آن شرکت می کنند.

اهمیت جشن عروسی در کارکردهای اجتماعی آن ریشه دارد و تاکید بر اهمیت ازدواج به عنوان نقطه عطفی در زندگی زوج جوان ، تحکیم نسبی پیوند ازدواج ، فراهم کردن زمینه ابراز شادی ، تقویت پیوندهای دوستی و خویشاوندی و اعلان عمومی ازدواج به منظور زدودن هرگونه شائبه عدم مشروعیت ، از مهم ترین این کارکردها هستند. در اسلام نیز این کارکردها و به ویژه کارکرد اخیر مورد توجه خاص قرار گرفته ، در این راستا به رسم هایی مانند اطعام عمومی (ولیمه) توصیه شده است . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۶۵)

می توان چنین در نظر گرفت که هرچه در جامعه ای معین ، روابط جنسی پیش از ازدواج با کنترل و محدودیت بیشتری روبه رو باشد، مراسم عروسی از جایگاه والاتر و اهمیت بیشتری برخوردار خواهد بود. با وجود این ، حتی در جوامع غربی معاصر که آزادی جنسی بی سابقه ای فراهم شده و کمتر پسران و دخترانی یافت می شوند که نخستین تجربه جنسی آنها در چهارچوب ازدواج صورت گرفته باشد، و شمار زیادی از دختران در هنگام عروسی صاحب فرزند نیز هستند، جشن عروسی هنوز هم برای بسیاری از جوانان و به ویژه دختران از اهمیت ویژه ای برخوردار است . (McRAE, ۱۹۹۹:۱۸۱)

مراسم عروسی بنابر شرایط فرهنگی و اقلیمی ، ممکن است در زمان های خاصی بیشتر و در اوقات دیگری کمتر برگزار شود و در برخی زمان ها تقریبا هیچ برگزار نشود. بدین لحاظ، زمان در برگزاری و یا عدم برگزاری مراسم عروسی اهمیت زیادی دارد؛ برای مثال در مناطق روستایی بر حسب شرایط طبیعی و اقتضائات شغلی مردم ، در فصل های گرم سال که وقت کار و تلاش روستاییان است ، عروسی کمتر و در فصل های پاییز و زمستان که زمان استراحت نسبی آنان است ، بیشتر برگزار می شود. همچنین در یک کشور اسلامی شیعی مذهب مانند ایران ، بیشترین ازدواج ها و مناسبت هایی همچون سالروز بعثت یا میلاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله ، ائمه معصومین (علیه السلام) و فاطمه زهرا (س) و نیز دیگر مناسبت های شاد دینی یا ملی انجام می گیرد؛ اما در ایام حزن و اندوه به ویژه ایام رحلت و شهادت این بزرگواران ، ازدواج ها به پایین ترین حد خود می رسند.

۵ – ۷. مهریه و جهیزیه

در بسیاری از فرهنگ ها، پیوند ازدواج ، سیستمی از مبادله اموال و کالاها را نیز به همراه دارد. مهریه که بیشتر در فرهنگ های شرقی مانند چین ، ژاپن ، جوامع اسلامی و بسیاری از ملل آفریقا رواج دارد، مبلغی است که داماد در هنگام ازدواج به عروس یا خانواده اش می پردازد، یا بر عهده می گیرد که در زمان دیگری بپردازد. در دوران باستان در برخی جوامع ، رسم مهریه به صورت کار و خدمت داماد برای خانواده عروس در طی یک مدت معین ، اعمال می شده است . در داستان ازدواج حضرت موسی (علیه السلام) با دختر حضرت شعیب (علیه السلام) که قرآن کریم آن را نقل کرده ، به همین مطلب اشاره شده است . (قصص ، ۲۷)

ویژگی نظام حقوقی اسلام در مقایسه با دیگر نظام های حقوقی آن است که ضمن پذیرش رسم مهریه ، عروس را مالک بی قید و شرط مبلغ مذکور می داند و برای خانواده عروس سهمی در مهریه قائل نیست ، هرچند در خانواده های بی بضاعت عملا پدر عروس سهم بیشتری از مهریه را به خود اختصاص می داده است . همچنین برخلاف سنت رایج بعضی جوامع آفریقایی که خانواده عروس را ملزم می ساخت در صورت ادامه ندادن دختر به زندگی با شوهر، مهریه را به شوهر مسترد نمایند، در نظام اسلامی تملک مهریه توسط زن قطعی تلقی می شود و طلاق یا مرگ شوهر تاثیری در این جهت ندارد.

در تحلیل های جامعه شناسان ، معمولا بر کارکردهای اجتماعی مهریه مانند تضمین امنیت اقتصادی زن پس از طلاق یا مرگ شوهر، و نیز افزایش امنیت و ثبات ازدواج تاکید می شود؛ چرا که در مواقع ضروری می تواند چونان اهرم فشاری علیه شوهر مورد استفاده قرار گیرد. (Goode, ۱۹۶۴: ۴۲-۴۳)

این گونه تحلیل ها از حقیقت بی بهره نیستند، ولی به نظر می رسد تبیین ناقصی از مسئله مهریه ارائه شده است . از بررسی آیات و روایات اسلامی که در مورد میزان مهریه وارد شده اند، چنین استفاده می شود که اسلام در امضای رسم مهریه ، کارکردهای اجتماعی یاد شده را اصل قرار نداده است ؛ چرا که تحقق این کارکرد بدون اختصاص مبلغ قابل توجهی از ثروت به زن امکان پذیر نیست ، در حالی که بالا بودن میزان مهریه در تعدادی از روایات مورد نکوهش قرار گرفته و در برخی روایات حتی مهریه هایی مانند تعلیم یک سوره قرآن به زن که به طور قطع ، ارزش اقتصادی چندانی نداشته است ، مورد تایید قرار گرفته است . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۹ – ۱۲) بنابراین در تبیین موضوع مهریه و دست کم مهریه در اسلام ، باید عوامل دیگری را نیز مد نظر داشت . استاد شهید مطهری در این بحث نیز همانند بحث پیشنهاد ازدواج ، نقش عوامل فطری و روان شناختی را برجسته می نماید. به تعبیر وی :

مرد در مقابل غریزه (جنسی) از زن ناتوان تر است . این خصوصیت همواره به زن فرصت داد است که دنبال مرد نرود و زود تسلیم او نشود و برعکس ، مرد را وادار کرده است که به زن اظهار نیاز کند و برای جلب رضای او اقدام کند. یکی از آن اقدامات این بوده که برای جلب رضای او و به به احترام موافقت او هدیه ای نثار او می کرده است ... زن به الهام فطری دریافته است که عزت و احترام او به این است که خو را رایگان در اختیار مرد قرار ندهد و به اصطلاح ، شیرین بفروشد. همین ها سبب شده که زن توانسته با همه ناتوانی جسمی ، مرد را به عنوان خواستگار به آستانه خود بکشاند... و آنگاه که تن به ازدواج با مرد می دهد، عطیه و پیشکشی از او به عنوان نشانه ای از صداقت او دریافت دارد. (مطهری ؛ ۱۳۶۹: ۲۳۳)

با وجود این ، باید اذعان کرد که تاثیر عوامل فطری و روان شناختی در شکل گیری رسم مهریه نسبت به رسم خواستگاری ابهام بیشتری دارد و فقدان رسم مهریه در بسیاری از جوامع ، بر نقش محوری عوامل فرهنگی در شکل گیری و تداوم این رسم دلالت دارد.

رسم جهیزیه نیز مانند مهریه در بسیاری از جوامع رواج داشته و دارد. جهیزیه مبلغی پول ، دارایی و کالا، به ویژه لوازم خانگی است که خانواده عروس به همراه وی به خانه داماد می فرستند. در اینجا نیز در مورد دریافت کننده جهیزیه گاه با تفاوت های فرهنگی روبه رو هستیم . در حالی که در بیشتر فرهنگ ها، جهیزیه به طور مستقیم در اختیار عروس و داماد قرار می گیرد، در برخی مناطق روستایی

اروپا، جهیزیه در اختیار پدر داماد قرار می گرفت و او نیز متقابلا بخشی از زمین خود را در اختیار پسر و عروسش قرار می داد؛ ما خود جهیزیه معمولا برای ازدواج خواهر داماد مورد استفاده قرار می گرفت . (Goode, ۱۹۴:۴۱)

در فرهنگ اروپایی که رسم مهریه در آنها پذیرفته نشده است ، خانواده داماد در قبال جهیزیه عروس به طور سنتی مبلغی به عروس هدیه می داده اند. این مبلغ ، به ویژه در دوره های پیشین ، امنیت اجتماعی زن را پس از مرگ شوهر تضمین می کرده است ؛ زیرا در نظام فئودالی زنان پس از مرگ شوهر حقی نسبت به اموال و دارایی های او نداشتند، ضمن آنکه در اموال خانواده پدری خود نیز سهمی نداشتند. (Ibid: ۴۲)

امروز در الگوی رایج ازدواج غربی که اغلب بر پایه عشق متقابل زوجین استوار است ، جهیزیه اهمیت و ضرورت خود را از دست داده است ، هرچند می تواند راه ازدواج را هموارتر سازد. برعکس ، در آن دسته از جوامع سنتی یا در حال توسعه که اهتمام خاصی به این رسم قائلند، هرچه جهیزیه بیشتر و گران بهاتر باشد، در ارتقای موقعیت دختر در میان خانواده و خویشاوندان داماد موثرتر است ؛ زیرا جهیزیه گران قیمت ، نشانه عزت و احترام عروس در نزد خانواده پدر و علامت شاءن و منزلت اقتصادی و اجتماعی بالای آنان به شمار می رود.

از دیدگاه اسلام ، رسم جهیزیه تا آنجا که صرفا برای تقویت بنیه اقتصادی خانواده تازه تاسیس به کار رود، مورد تایید است ، ولی متاءسفانه این رسم و رسم مهریه ، مانند بسیاری از رسوم دیگر، به مرور زمان فلسفه اولیه خود را تا حدودی از دست داده اند و رسم های نادرستی مانند گرفتن شیربها از داماد توسط خانواده عروس نیز گاه مزید بر علت می شوند. امروزه مهریه و جهیزیه سنگین و دیگر هزینه های مربوط، در تعدادی از کشورها و از جمله ایران ، به یکی از موانع ازدواج و عاملی برای بالا رفتن سن ازدواج مبدل شده اند.

۸. الگوهای خانواده

از آنجا که نهاد خانواده در طول تاریخ و در فرهنگ های مختلف در شکل های گوناگونی تحقق یافته و نیز به جهت اینکه یک خانواده معین ممکن است در معرض حوادثی از قبیل فوت همسر یا طلاق و انتقال به وضعیت تک سرپرستی و یا توقف رابطه جنسی به دلایلی مانند نقص عضو یا بیماری ، قرار گیرد، ارائه تعریفی جامع و جهان شمول از واژه خانواده دشوار می نماید و به همین دلیل ، تعریف های ارائه شده معمولا با مشکل عدم جامعیت یا عدم مانعیت روبه رو هستند. از این گذشته ، ارائه تعریف جامع بر این پیشفرض استوار است که خانواده را نهادی جهانی تلقی کنیم ، در حالی که اتفاق نظری در این خصوص وجود ندارد و به باور عده ای از صاحب نظران ، واژه خانواده برخلاف واژه ازدواج با فرهنگ ها و جوامع اروپایی و آمریکایی و پیشینه تاریخی آنها ارتباط دارد؛ در نتیجه هرچند تعدادی از عالمان علوم اجتماعی ، خانواده را نهاد اجتماعی جهانی قلمداد کرده اند، گروهی دیگر این واژه را برای اشاره به ویژگی متمایز حیات اجتماعی در بعضی فرهنگ ها و دوره های تاریخی به کار برده اند. (kuper and Kuper, ۱۹۸۵:۲۹۰) با توجه به اینکه اعتبار یا عدم اعتبار برخی قیود در تعریف خانواده تا حدودی جنبه قراردادی پیدا می کند، به نقل برخی از مهم ترین تعریف های ارائه شده از سوی صاحب نظران علوم اجتماعی ، بسنده می کنیم .

O لوی : (۱۳) ((خانواده ، واحدی اجتماعی است که براساس ازدواج پدید می آید)) . (ساروخانی ؛ ۱۳۷۰: ۲۵۵)

O دیویس : (۱۴) ((خانواده از گروهی از اشخاص تشکیل می شود که روابطشان با یکدیگر بر پایه خویشاوندی همخونی استوار است)) (Mitchell, ۱۹۷۷: ۷۶) .

O مک آیور: (۱۵) ((خانواده ، گروهی است دارای روابط جنسی چنان پایا و مشخص که به تولید مثل و پرورش فرزندان منتهی شود)) . (ساروخانی ؛ ۱۳۷۰: ۲۵۵)

O مورداک : (۱۶) ((خانواده گروهی اجتماعی است یا اقامت گاه مشترک ، همکاری اقتصادی و تولید مثل .)) (Lee and Newby, ۱۹۹۵:۲۸۲)

O برگس ولاک : (۱۷) ((خانواده گروهی اجتماعی از اشخاص گفته می شود که به واسطه روابط زناشویی ، خونی یا فرزند خواندگی با یکدیگر اتحاد یافته اند و یک خانوار واحد را به وجود آورده اند؛ در قالب نقش های اجتماعی خاص شوهر و زن ، پدر و مادر، برادر و خواهر با یکدیگر کنش و ارتباط متقابل دارند و (خرده) فرهنگ مشترکی را ایجاد می کنند)) . (Mitchell ۱۹۷۷:۷۶)

با چشم پوشی از مباحث اصطلاحی و واژه شناسی ، خانواده در تمام جوامع بشری در شکل های متنوعی وجود دارد و کارکردهای نسبتا مشابهی را برآورده می سازد. جامعه شناسان و مردم شناسان ، تعدادی از الگوهای خانواده را شناسایی و طبقه بندی کرده اند که برخی از آنها در بیشتر جوامع دیده می شوند و برخی دیگر به جوامع خاصی محدود می گردند. در مهم ترین تقسیم بندیهای خانواده ، آن را براساس تعداد اعضا و نسل ها، اقتدار و مکانی که دو زوج پس از ازدواج برای زندگی برمی گزینند، طبقه بندی می کنند. در این قسمت ، برخی از مهم ترین الگوهای خانواده را به اختصار توضیح می دهیم .

۱– ۸. خانواده هسته ای / گسترده

"خانواده هسته ای " (nuclear family) خانواده ای است تشکیل شده از والدین یا یکی از آن دو و فرزندان وابسته به آنها که جدا از دیگر بستگان با یکدیگر زندگی می کنند. در تعریف های پیشین خانواده هسته ای ، قید ((زن و شوهر)) را درج می کردند؛ اما به سبب تغییرات چشم گیری که در دهه های اخیر در ساختار خانواده به وقوع پیوسته ، این تعریف ها منسوخ گردیدند؛ برای مثال ، در سال ۱۹۹۵ تنها در حدود ۲۵٪ از کل خانوارهای آمریکایی از یک زن و شوهر ازدواج کرده با فرزندان زیر هجده سال تشکیل شده بودند. (Kendall, ۱۹۹۹: ۴۱۹) الگوی خانواده هسته ای که اکنون الگوی مسلط خانواده را در جوامع پیشرفته و در حال توسعه تشکیل می دهد، در گذشته نیز یافت می شد، ولی جنبه غالبی نداشت و افزون بر آن ، فاقد برخی ویژگی های خانواده هسته ای معاصر، مانند تعداد کمتر فرزندان و نومکانی (سکونت در مکانی جدا از محل زندگی خانواده زن و خانواده شوهر) بود.

"خانواده گسترده " (extended family) خانواده ای است که در آن بیش از دو نسل از خویشاوندان نزدیک در کنار یکدیگر و در یک خانوار زندگی می کنند؛ بدین ترتیب ، یک خانواده گسترده می تواند شامل فرزندان مجرد یا متاءهل ، پدر و مادرها و پدربزرگ و مادربزرگ آنان باشد. (ساروخانی ؛ ۱۳۷۰: ۲۵۷) هرچند به سبب تغییرهای اجتماعی و اقتصادی ، خانواده گسترده اهمیت و رواج پیشین

خود را در بسیاری جوامع از دست داده و حرکتی تدریجی به سوی پذیرش الگوی خانواده هسته ای مشاهده می شود؛ اما این به معنای زوال خانواده گسترده نیست ؛ چرا که در بسیاری جوامع دیگر، به ویژه در آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و بخش هایی از اروپای شرقی و جنوبی ، الگوی مزبور همچنان متداول است (Kendall, ۱۹۹۹: ۴۱۸) و حتی در برخی کشورهای صنعتی ، شاهد تجدید حیات و انطباق یافتن آن با اوضاع و شرایط جدید می باشیم . بنابه نقل گیدنز:

در بعضی مناطق لهستان ، تجدید حیات خانواده گسترده به طور مستند نشان داده شده است . بسیاری از کارگران صنعتی در لهستان دارای مزارعی هستند که به طور نیمه وقت به آنها رسیدگی می کنند. پدربزرگ ها و مادربزرگ ها با خانواده فرزندانشان زندگی کرده و به اداره خانه و پرورش کودکان کمک می کنند، در حالی که نسل جوان تر به کار خارج از خانه اشتغال دارد. (گیدنز؛ ۱۳۷۴: ۴۲۲)

در مجموع به نظر می رسد افول اقتصاد خانوادگی در نتیجه گسترش و پیوستن افراد به آنها را تا حدود زیادی کاهش داده است . در عین حال ، این نکته را نیز نباید نادیده گرفت که با توجه به کارکردهای مثبت خانواده گسترده ، به ویژه در زمینه های حمایتی و مراقبتی که حتی فردگراترین جوامع نیز به اهمیت آنها اذعان دارند و با نظر به اینکه بسیاری از پدربزرگ ها و مادربزرگ های نسل های آتی همین کودکان و نوجوانانی اند که با هنجارهای فردگرایانه و دموکراتیک رشد می کنند، می توان انتظار داشت که با فرزندان خود سازگاری بیشتری داشته باشند. به تعبیر دیگر، از آنجا که پدر بزرگ ها و مادربزرگ های نسل های آتی برخلاف نسل های پیشین ، چندان تمایلی به اعمال سلطه و اقتدار ندارند، احتمال بیشتری دارد که از سوی فرزندان خود مورد پذیرش قرار گیرند و به این ترتیب ، می توان رواج شکل محدودتری از خانواده گسترده را – که در واقع ، از یک خانواده هسته ای به ضمیمه پدربزرگ و مادربزرگ تشکیل شده است – برای دهه های آینده پیش بینی کرد. این پیش بینی ، به ویژه در مورد جوامع اسلامی در حال توسعه ، از قوت بیشتری برخوردار است ؛ چرا که تاکید فراوان اسلام بر نیکی به والدین به ویژه والدین سالمند، بستر فرهنگی مناسب برای گسترش این نوع خانواده را فراهم می آورد.

۲ – ۸. خانواده پدر سالار / مادر سالار

در طول تاریخ به ندرت دیده شده است که قدرت در خانواده به طور مساوی بین زن و شوهر تقسیم شده باشد. در بیشتر جوامع و در بخش بزرگی از تاریخ دیر پای بشر، این مرد بوده که قدرت بیشتری را در خانواده در اختیار داشته است . هرچند گاهی زنان نیز از قدرت قابل توجهی برخوردار شده اند. اینکه قدرت بیشتر در اختیار مرد باشد یا زن ، تاثیر زیادی بر ساختار خانواده و ابعاد دیگر آن بر جای می گذارد. خانواده ای که پدر در آن از قدرت بیشتری برخوردار باشد، پدر سالار (patriarechal family) نامیده می شود. البته پدرسالاری معمولا مستلزم ویژگی های دیگری است که مهم ترین آنها می توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱. زن پس از ازدواج به محل اقامت شوهر که معمولا همان مسکن والدین پدر و یا نزدیکی آن است ، عزیمت می کند (پدر مکانی)؛ ۲. پدر محور نسب است ؛ یعنی افراد خود را فرزند پدر می دانند و نسل خود را از راه پدر ردیابی می کنند (پدر نَسَبی)؛ ۳. فرزندان نام خانوادگی خود را از نام پدر می گیرند (پدر نامی)؛ ۴. عمده میراث و یا همه آن به فرزند یا فرزندان ذکور منتقل می شود؛ ۵. بعد از مرگ پدر، پسر ارشدش جانشین او می گردد (ساروخانی ؛ ۱۳۷۰: ۵۲۵ – ۵۲۶).

"خانواده مادر سالار" (matriarchal family) خانواده ای است که مادر خانواده در آن از قدرت بیشتری برخوردار می باشد و احتمالا ویژگی هایی مانند مادر مکانی ، مادر نسبی ، مادر نامی و تقدم دختران در ارث و جانشینی را نیز به همراه دارد. البته ، در اینکه اصلا چنین خانواده ای در تاریخ بشر وجود داشته و یا اینکه این یک فرض ذهنی است ، میان دانشمندان علوم اجتماعی اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند دوره پس از هرج و مرج جنسی ، دوره مادر سالاری بوده و پدر سالاری بعدها در تاریخ بشر ظهور یافته است ، ولی بسیاری از قوم شناسان و جامعه شناسان نظریه فوق را صرفا یک فرضیه می دانند. (۱۸) (ر.ک : فصل ۳؛ ((توصیفی از توزیع قدرت در خانواده)) .) در جوامع جدید، خانواده ها به سوی برابری نسبی اقتدار زن و شوهر پیش می روند، هرچند هنوز هیچ جامعه ای را نمی توان یافت که زنان و مردان در خانواده ، چه رسد در جامعه ، از اقتدار واقعا برابری برخوردار باشند. مثلا مطالعاتی که در مورد خانواده های طبقه متوسط انگلیسی انجام گرفته ، نشان می دهد که مردان در مورد منابع اقتصادی خانواده از قدرت بیشتری برخوردارند. بر حسب یکی از این مطالعات ، تصمیم های ((بسیار مهم)) ، مثلا درباره امور مالی ، تنها به وسیله شوهران گرفته می شد و تصمیم های ((مهم)) مثلا در مورد آموزش کودکان را غالبا هر دو می گرفتند، ولی زن عملا در هیچ یک از این دو مورد به تنهایی تصمیم نمی گرفت . زنان معمولا تنها مسئولیت تصمیم هایی را به تنهایی عهده دار بودند که زن و شوهر، آنها را کم اهمیت و جزئی می پنداشتند (گیدنز؛ ۱۳۷۴: ۴۲۶)

۳ – ۸. خانواده پدر مکان / مادر مکان

خانواده ها از نظر سکونت گاه به سه دسته تقسیم می شوند. در تعدادی از جوامع ، خانواده تازه تاسیس ، همراه یا در نزدیکی خانواده و خویشاوندان داماد زندگی می کنند. این نوع خانواده را "خانواده پدر مکان " (patrilocal) می نامند. در جوامع دیگری زوج جوان در نزدیکی یا همراه والدین یا دیگر خویشاوندان زن زندگی می کنند؛ این نوع خانواده را "مادر مکان " (matrilocal) می گویند. نوع دیگر خانواده آن است که زوج جوان بنابر شرایط شغلی ، تحصیلی و یا ترجیح های شخصی ، درباره محل سکونت خود تصمیم گیری می نمایند و معمولا در کنار بستگان زن یا شوهر زندگی نمی کنند. این نوع خانواده را "نو مکان " (neolocal) می نامند (ترنر؛ ۱۳۷۸: ۲۶۴ – ۲۶۵) نو مکانی از لوازم الگوی خانواده هسته ای است که در نتیجه گسترش زندگی شهری و صنعتی به طور روزافزونی در حال رواج یافتن است .

۴ – ۸. خانواده تک همسر / چند همسر

یکی از تقسیمات معروف خانواده ، به تعداد همسران در یک خانواده مربوط می شود. الگویی از خانواده که در آن تنها یک زن و یک شوهر با هم زندگی می کنند، "تک همسری " (monogamy) و الگویی که در آن یک مرد یا یک زن با دو یا چند همسر زندگی می کند، "چند همسری " (polygamy) نامیده می شود. در همه جوامع ، بیشتر مردان عملا بیش از یک همسر ندارند، و تقریبا همه زنان تنها با یک شوهر ازدواج می کنند؛ زیرا تعداد زنان و مرد در همه جوامع تقریبا برابر اس و در غیر کمون های جنسی عملا امکان ندارد که همه مردان بیش از یک زن بگیرند، و یا برعکس ، همه زنان بیش از یک شوهر داشته باشند؛ اما جوامع از این جهت متفاوتند که در بسیاری از آنها چند همسری مجاز شمرده شده است ، در حالی که تعدادی دیگر از جوامع تنها الگوی تک همسری را به رسمیت پذیرفته اند، هرچند در این دسته نیز چند همسری به طور غیر رسمی یافت می شود. جوامع بسیاری هستند که به مردان اجازه می دهند در آن

واحد بیش از یک زن داشته باشند. به این الگوی خانواده ، "چند زنی " یا تعدد زوجات (polygyny) می گویند. اما به جز در برخی موارد نادر، در هیچ جامعه ای "چند شوهری " (polyandry) پذیرفته نشده است ، یعنی زنان مجاز نیستند در آن واحد بیش از یک شوهر داشته باشند.

بر پایه یک پژوهش میان فرهنگی که در سال ۱۹۵۱ در ۱۹۰ فرهنگ مختلف صورت گرفت ، مشخص گردید که از ۱۸۵ فرهنگی که مدارکی از آنها به دست آمد، تنها در حدود ۱۶٪ ، از جمله فرهنگ غربی ، رسما تک همسری را پذیرفته بودند. در ۸۴٪ باقیمانده از فرهنگ های مورد مطالعه ، چند زنی تجویز و یا حتی تشویق می شد و ((چند شوهری)) تنها در یک یا دو جامعه پذیرفته شده بود. (sabini, ۱۹۹۵: ۳۸۹) در میان ادیان ابراهیمی نیز آیین یهود و دین اسلام چند زنی را مجاز می دانند، در حالی که مسیحیت تنها ازدواج یک مرد با یک زن را مشروع می داند. احتمالا این واقعیت که زن می تواند اطمینان داشته باشد که کودک تحت مراقبت وی واقعا فرزند او است ، اما مرد غالبا نمی تواند چنین اطمینانی داشته باشد، از دلایل مهم تساهل جامع نسبت به چند زنی و سخت گیری آنها نسبت به چند شوهری بوده است . (۱۹) (Ibid) اما بی تردید عوامل اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی متعددی در گسترش چند همسری ، به ویژه در قالب چند زنی ، دخیل بوده است . (ر.ک : مطهری ، ۱۳۶۹، بخش یازدهم ، ((تعدد زوجات)) .)

۵ – ۸. خانواده ناقص یا تک سرپرست

"خانواده تک سرپرست " (single parent family) آن است که یکی از دو همسر در اثر مرگ یا طلاق و یا به دلایل دیگر حضور ندارند و سرپرستی خانواده تنها بر عهده همسر دیگر باقی مانده است . همان گونه که از این عنوان برمی آید، خانواده تک سرپرست مستلزم یک یا چند فرزند وابسته می باشد. هرچند این نوع خانواده در همه جوامع و همه دوره های تاریخی وجود داشته است ، ولی میزان و علل شیوع آن در جوامع گوناگون متفاوت است . در نیمه دوم قرن بیستم همراه با افزایش سریع میزان طلاق و گسترش روابط جنسی نامشروع در جوامع غربی ، میزان این نوع خانواده همواره رو به رشد بوده است ؛ برای مثال در سال ۱۹۷۶ کمتر از ۴ میلیون خانوار آمریکایی تک سرپرست وجود داشت ؛ اما این رقم در سال ۱۹۹۱ در حدود ۵۷۰ هزار خانوار تک سرپرست وجود داشت ، اما در سال ۱۹۹۶ این رقم به چیزی نزدیک به یک میلیون و ششصد هزار خانوار افزایش یافت . (Allan and Craw, ۲۰۰۱: ۲۶)

حضور زن و شوهر در خانواده به جهت ایفای نقش پدری و مادری ، تاثیر بسزایی در رشد سالم شخصیت فرزندان دارد و از لحاظ مدیریت امور خانه نیز این دو مکمل یکدیگرند؛ از این رو فقدان هر یک از آنها می تواند آسیب هایی جدی به خانواده و اعضای آن وارد سازد و در این میان ، بیشترین آسیب های روانی و اقتصادی متوجه کودکان و زنان می باشد. خانواده هایی که سرپرستی آنها بر عهده زنان است ، مشکلات اقتصادی بیشتری دارند؛ زیرا زنان در بیشتر جوامع با مشکلات اشتغال و کمبود درآمد، روبه رویند. بر حسب برخی آمارها، سرپرست ۹۰ از خانواده های تک سرپرست در آمریکا زن است و خانواده های تحت سرپرستی زنان ۵۵ از کل خانواده های فقیر را تشکیل می دهند. همچنین ۲۳ از کل خانواده های آمریکایی دارای فرزند، توسط مادران بدون شوهر (مطلقه ، بیوه ، هرگز ازدواج نکرده و غیره) اداره می شوند. (Lott, ۱۹۹۳: ۲۳۰)

۶ – ۸. خانواده ناتنی

در دهه های اخیر به سبب افزایش میزان طلاق و نیز افزایش ازدواج مجدد در کشورهای غربی ، شاهد گسترش خانواده هایی هستیم که در آنها پدر خانواده یا مادر خانواده یا هر دو ناتنی هستند (stepfamily). بر حسب آمارهای موجود، خانواده های دارای پدر ناتنی که در آنها زن حضانت فرزندان خود را از یک ازدواج پیشین ، بر عهده دارد، ۷۰٪ ، و خانواده های دارای مادر ناتنی در حدود ۲۰٪ از خانواده های ناتنی را تشکیل می دهند. درصد کوچکی از این خانواده ها نیز از پدر و مادری تشکیل شده اند که هر یک فرزندان خود را از یک ازدواج پیشین ، به همراه آورده اند؛ ضمن آنکه این ازدواج جدید نیز در بسیاری موارد، فرزندانی به بار می آورد. (Santrock and Yussen, ۱۹۸۹: ۳۴۳) این نوع خانواده مشکلات خاص خود را دارند که جامعه شناسان و روان شناسان معمولا در بحث پیامدهای طلاق به بررسی آنها می پردازند و ما نیز در فصل پنجم مروری بر این موضوع خواهیم داشت . یک موضوع مرتبط با این نوع خانواده ، موضوع ((فرزند خواندگی)) است . فرزند خواندگی در غرب ، روشی است که به وسیله آن پدر یا مادر ناتنی آشکارا نسبت فرزندی به کودک را اعلام می کند و به این ترتیب ، از حقوق و تعهدات قانونی نسبت به فرزند خوانده برخوردار می شود. (گیدنز؛ ۱۳۷۴: ۴۳۴) پدیده فرزند خواندگی به جوامع جدید اختصاص ندارد و در بسیاری از جوامع گذشته نیز رواج داشته است . در اسلام با اصل فرزند خواندگی مخالفتی صورت نگرفته است ؛ اما از نظر آثار حقوقی ، فرزند خوانده در حکم فرزند به حساب نیامده است .

۷ – ۸. همخانگی یا زندگی مشترک بدون ازدواج

ازدواج پدیده ای است فراگیر که در همه زمانها و مکان ها وجود دارد و در همه جوامع تنها راه تشکیل خانواده به شمار می رود. با وجود این ، همراه با آزادی وسیع روابط جنسی میان زن و مرد که در دهه های گذشته در جوامع غربی پدید آمده ، نوع دیگری از روابط کم و بیش پایدار بین زن و مرد در این جوامع رواج یافت و آن عبارت از همخانگی یا زندگی مشترک یک زن با یک مرد بدون ازدواج (cohabitation) است . بر حسب آمارهای موجود، در سال ۱۹۶۰ در آمریکا ۴۳۹۰۰۰ نفر زندگی مشترک بدون ازدواج داشته اند، در حالی که در سال ۱۹۹۸ این رقم به ۴۲۳۶۰۰۰ نفر رسید. (اداره آمار آمریکا؛ از اینترنت) در انگلستان نیز تقریبا ۳۰ از زنان غیر شوهردار واقع در سنین ۲۰ تا ۳۹ سالگی به همخانگی رو آورده اند. (Allan and Crow, ۲۰۰۱: ۶۳)

از سوی دیگر، اغلب کسانی که به همخانگی روی می آورند، از بچه دار شدن خودداری می کنند، ولی همواره عده قابل توجهی از آنان بچه دار می شوند؛ برای مثال ، در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۶۰، ۴۴/۹٪ ، در سال ۱۹۸۰، ۲۷/۱٪ و در سال ۱۹۹۸، ۳۵/۹٪ از کسانی که زندگی مشترک بدون ازدواج داشته اند، دارای یک یا چند فرزند کمتر از پانزده سال بوده اند.

نمودار (۱-۳) : میزان زندگی مشترک بدون ازدواج در آمریکا (ارقام بر پایه خانوار است)

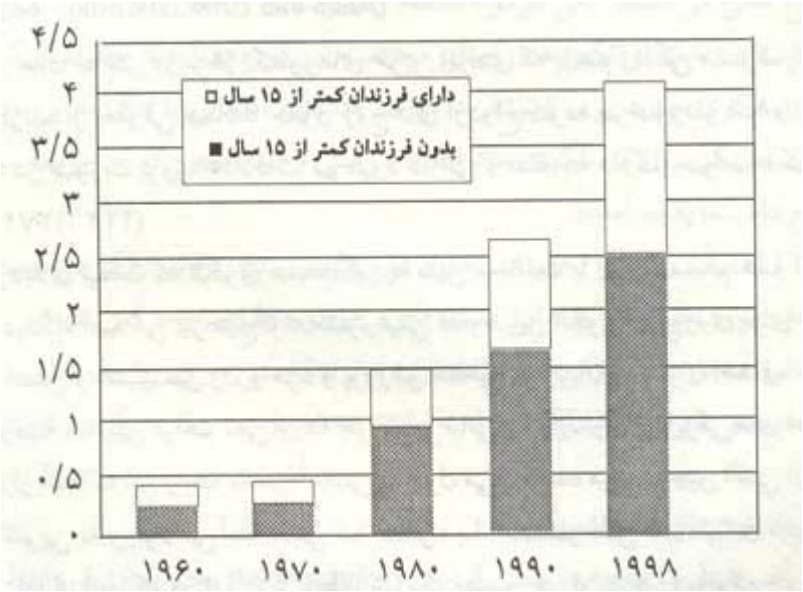

منبع : اداره آمار آمریکا(اینترنت)

چندین عامل را در رواج این الگوی ارتباط بین دو جنس دخیل دانسته اند. نخست ، آزادی بی سابقه جنسی است که در دهه ۱۹۶۰ به وقوع پیوست و تاثیر چشمگیر آن در گسترش همخانگی از دهه ۱۹۸۰ به این سو آشکار گردید. در همین ارتباط باید کاهش کنترل والدین بر رفتار جنسی فرزندان را مورد توجه قرار داد. جوانان امروزی در غرب فرزندان همان نسلی هستند که در دهه ۱۹۶۰ جریان موسوم به انقلاب جنسی را به راه انداختند، یا در آن حضور داشتند و به همین دلیل ، نسبت به نسل های پیشین ، تمایل و نیز قدرت کمتری برای اعمال نظارت و کنترل بر فرزندان خود دارند. ایدئولوژی استقلال و عدم تعهد نیز نقشی اساسی در گسترش همخانگی ایفا کرده است . نداشتن جنبه رسمی و قانونی باعث جذابیت همخانگی برای بسیاری از جوانان غربی شده ؛ زیرا ضمن آنکه امکان ارضای جنسی غیر متعهدانه را فراهم می آورد، برای بسیاری از جوانان در حکم یک ازدواج آزمایشی است که در صورت بروز نشانه های ناسازگاری بین دو زوج یا حتی مشخص شدن تفاوت علقه های آنان ، به آسانی می توان آن را به هم زد. از اینها گذشته ، عواملی مانند گسترش سکونت در منازل انفرادی به دلایل تحصیلی یا شغلی و مدارای بیشتر مالکان خانه های استیجاری در مورد اسکان زوج های همخانه در مقایسه با دهه های گذشته و همچنین افزایش میزان طلاق که به طور قهری باعث نگرانی جوانان نسبت به موقعیت ازدواج می گردد، در رواج همخانگی موثر بوده اند. (Allan and Crow, ۲۰۰۱: ۶۶-۶۸)

در حال حاضر در برخی کشورهای غربی افرادی که باهم زندگی مشترک بدون ازدواج دارند، از حقوقی همانند حقوق زوجهای ازدواج کرده برخوردار شده اند و می توانند در صورت بروز اختلافات در مورد دارایی و نفقه به دادگاه مراجعه کنند. (گیدنز؛ ۱۳۷۴: ۴۴۲)

تردیدی نیست که الگوی همخانگی به دلیل مخالفت با اصول مسلم همه ادیان الهی ، از دیدگاه اسلامی نیز هیچ گونه مشروعیتی ندارد. این الگو به هیچ روی برای بروز عواطف اصیل و عمیق بین زن و مرد و پرورش صحیح فرزندان به عنوان اهداف مهم ازدواج ، زمینه مناسبی فراهم نمی آورد؛ چرا که بی ثباتی و ناپایداری از ویژگی های اصلی آن است . از آنجا که این رابطه معمولا مدتی به طول می انجامد،

میان زوجین الفتی از نوع الفت زناشویی به وجود می آید؛ الفتی که همراه با انحصارطلبی نسبت به شریک می باشد. اما از آنجا که در این نوع رابطه ، شریک جنسی می توان هر زمان که خواسته باشد بدون هیچ تعهدی به زندگی مشترک خاتمه دهد، هر دو طرف همواره در حالت اضطراب و نگرانی و احتمالا بدبینی نسبت به یکدیگر به سر می برند و از این رو، احساس رضایت عاطفی در میان آنان بسیار کمتر از احساس رضایت در میان زن و شوهرهاست . (Cunningham and Antill, ۱۹۹۵)

می توان ((ازدواج موقت)) در اسلام را الگویی از ازدواج دانست که ضمن قرار دادن ارتباط جنسی در چهارچوب مشروع دینی ، برخی کارکردهای همخانگی را نیز ایفا می کند. با توجه به اینکه ازدواج موقت در مقایسه با ازدواج دائم دربر دارنده تعهدات کمتری است ، اگر در شرایط خاصی زوج جوان به دلایل منطقی مایل باشند ضمن فراهم کردن امکان ارتباط جنسی مشروع ، از پذیرش تعهدات ازدواج دائم شانه خالی کنند، این نوع ازدواج می تواند راهگشا باشد.

۸ – ۸. کمون ها یا اجتماعات اشتراکی

از نیمه های قرن نوزدهم و اخیرا از دهه ۱۹۶۰ تحت تاثیر برخی دیدگاه های رادیکال ، کمون ها (communities) به عنوان جایگزین خانواده به تدریج به صحنه آمدند و طرفدارانی را از میان جوانان غربی به خود جذب کردند. این اجتماعات اشتراکی مشتمل بر تعدادی از مردان و تعدادی از زنان بودند که با یکدیگر ارتباط جنسی مشترک داشتند و از دیدگاه ایدئولوگ ها، نوعی بازگشت به طبیعت و احیای مجدد کمون های اولیه ماقبل تاریخ تلقی می شدند. نفی هرگونه سلطه و قدرت در روابط زن و مرد و نفی احساس مالکیت و رقابت از انگیزه های اصلی مخالفت این گروه ها با نهاد خانواده و گرایش آنان به این الگوی جدید بود. کیبوتص ها نیز در فلسطین اشغالی با انگیزه هایی مشابه و به عنوان جایگزینی برای الگوی خانواده خصوصی و مادر محور که در جامعه سنتی یهود رواج داشت ، پدید آمدند.

اهمیت و اعتبار اجتماعی کمون ها دیری نپایید؛ زیرا این الگو در دست یابی به اهداف مورد نظر توفیق چندانی کسب نکرد. در دو دهه اخیر، حرکتی تدریجی به سمت پذیرش هنجارها و ویژگی های ساختاری خانواده سنتی در این اجتماعات اشتراکی مشاهده می شود. (Lee and Newby, ۱۹۹۵: ۲۹۲ همچنین ر.ک : سگالن ؛ ۱۳۷۵: ۳۳۵)

۹ – ۸. زوج های همجنس باز

تقریبا در همه جوامع ، ((همجنس بازی)) (homosexuality)یعنی برقراری رابطه جنسی با فردی از جنس موافق ، امری ناپسند و مستحق سرزنش تلقی می شود و در بسیاری موارد، تنبیهات شدید بدنی و حتی احیانا کیفر مرگ برای کسانی که مرتکب چنین عملی می شوند، در نظر گرفته شده است ؛ برای مثال بر طبق شریعت اسلامی ، اگر مرد بالغ ، عاقل و مختار، مرتکب چنین عملی شود و این عمل نزد قاضی اثبات گردد، آن شخص محکوم به مرگ است . (امام خمینی ؛ تحریر الوسیله ؛ ج ۲: ۴۶۹) در بسیاری از کشورهای اروپایی مانند بریتانیا نیز تا اوایل قرن نوزدهم مجازات چنین عملی مرگ بود و این عمل تا همین دهه های اخیر جرم و تبهکاری تلقی می شد. (گیدنز؛ ۱۳۷۵: ۲۰۷ – ۲۰۸)

با این همه ، همجنس خواهی در همه جوامع کم و بیش شیوع داشته و دارد و به ویژه در دهه های اخیر در بسیاری از کشورهای غربی وضعیتی به وجود آمده که در طول تاریخ بشر کمتر سابقه داشته است . در این کشورها عده قابل توجهی از زنان و مردان ، زوج هایی همجنس خود انتخاب کرده ، رابطه ای نسبتا طولانی شبیه روابط زناشویی با آنان برقرار می کنند. زوج های همجنس از جهت زیستی امکان تولید مثل را ندارند، ولی بسیاری از آنان فرزندان متولد از ازدواج های پیشین خود را به درون مناسبات همجنس خواهانه می آورند و به این ترتیب ، خانواه هایی (!) متشکل از زوج های همجنس باز و فرزندان تاسیس می کنند. در حال حاضر، برخی کشورهای غربی و تعدادی از ایالت های آمریکا، ازدواج همجنس بازان را به رسمیت شناخته ، آنان را از حقوقی نسبتا مشابه با حقوق مردان و زنان ازدواج کرده ، برخوردار کرده اند. با این همه ، الگوی همجنس گرایی ، گذشته از عدم مشروعیت دینی ، از حیث جایگاه حقوقی نیز حتی در جوامعی مثل آمریکا به وضعیت مشخصی نرسیده است . (Curry, etal, ۱۹۹۷: ۲۶۰)

چکیده

در این فصل ، سه محور اصلی را دنبال کردیم . در محور اول به موضوع ازدواج و برخی مباحث مربوط به آن (سن ازدواج و فاصله سنی همسران) پرداختیم . در محور دوم ، مباحث راجع به همسرگزینی (قواعد همسرگزینی ، همسان همسری و فرایند همسرگزینی تا ازدواج) را بررسی نمودیم و در محور سوم مروری بر الگوهای خانواده (خانواده هسته ای یا گسترده ، خانواده پدر سالار یا مادر سالار، خانواده پدر مکان یا مادر مکان ، خانواده تک همسر یا چند همسر، خانواده تک سرپرست و خانواده ناتنی) و نیز الگوهای جایگزینی خانواده (همخانگی ، کمون اشتراکی و همجنس گرایی) داشتیم ، ضمن آنکه به دیدگاه اسلام در هر مورد نیز اشاره شد.

به طور کلی ، اهمیت و جایگاهی که اسلام برای ازدواج و تشکیل خانواده قائل است ، باعث گردیده که با همه عوامل و الگوهای جایگزینی که از نقش اجتماعی این نهاد حیاتی می کاهند، یا به ثبات و استحکام آن آسیب می رسانند، مخالفت کند و از سوی دیگر در جهت رفع مشکلات ازدواج به منظور تحقق هرچه بهتر اهداف مورد نظر از آن ، تلاش نماید. مخالفت اسلام با اموری مانند بی بند و باری در روابط جنسی ، برون همسری دینی ، آداب و رسوم دست و پاگیر و مخل به ازدواج ، همخانگی ، همجنس گرایی و ایجاد اجتماعات اشتراکی و از سوی دیگر تاکید اسلام بر کاهش سن ازدواج ، قاعده محرمیت ، درون همسری دینی ، همسان همسری بر مبنای ایمان و اخلاق و نظارت والدین بر همسرگزینی جوانان با حفظ آزادی انتخاب برای خود جوانان ، در همین راستا قابل تفسیر است .

فصل دوم : کارکردهای خانواده

مقدمه

سخن از کارکردهای خانواده معمولا به مکتب ساختی – کارکردی ارتباط داده می شود؛ چرا که صاحب نظران این مکتب بیش از همه در جهت توضیح و تبیین این کارکردها کوشیده اند؛ اما این بدان معنا نیست که دیدگاهای رقیب به این موضوع توجهی نشان نداده اند و به طور خاص ، آنجا که از کارکردهای منفی (۲۰) خانواده سخن به میان می آید، دیدگاه های انتقادی توجه ویژه ای به این موضوع مبذول می دارند.

خانواده در شکلهای مختلف آن ، همواره کارکردهای متعددی را ایفا کرده است . ویلیام آگبرن (۲۱) و کلارک تیبیتس (۲۲) در سال ۱۹۳۴ شش کارکرد اساسی خانواده را مورد تاکید قرار دادند که عبارتند از: تولید مثل ، حمایت و مراقبت ، جامعه پذیری ، تنظیم رفتار جنسی ، عاطفه و همراهی و تامین پایگاه اجتماعی . (Schaefer, ۱۹۸۹:۳۲۴) از کارکردهای دیگر خانواده باید به آموزش ، تربیت دینی ، تامین پدر مشروع ، کنترل اجتماعی ، تامین نیازهای اقتصادی ، انتقال کالاهای مادی ، گذراندن اوقات فراغت ، رشد و تثبیت شخصیت ، استمرار فاصله طبقاتی ، استمرار تضادهای اجتماعی و ایجاد تغییرات اجتماعی اشاره کرد. اینک مهم ترین کارکردهای خانواده را با تفصیل بیشتری بررسی خواهیم کرد.

۱. تنظیم رفتار جنسی

۱ – ۱. دیدگاه جامعه شناسی

سایق جنسی یکی از سوایق نیرومند مشترک بین انسان و جانوران است که همواره نقشی حیاتی در بقای نسل ایفا کرده است . گرچه میل جنسی در انسانها مدت ها پیش از دوره بلوغ نشانه های خود را ظاهر می سازد، ولی فعالیت جدی این سایق همراه با بلوغ جنسی و به دنبال پاره ای تغییرهای هورمونی و جسمی آغاز می گردد؛ تغییرهایی که شرایط لازم را برای تولید مثل فراهم می سازند.

فعالیت سایق جنسی باعث بروز رفتارهایی می شود که آنها را رفتارهای جنسی می نامند؛ اما این بدان معنا نیست که رفتار جنسی به طور کامل تحت تاثیر عوامل غریزی است ؛ زیرا جنبه های اجتماعی و فراگرفتنی رفتار جنسی نیز نقش بسیار مهمی را در کم و کیفت آن ایفا می کنند، تا آنجا که عده ای منشاء زیستی و غریزی رفتار جنسی را اساسا منکر شده و پدیده هایی مثل همجنس گرایی را شاهدی بر بنا شدن رفتار جنسی بر جنبه های اجتماعی – تاریخی دانسته اند. (Ramazanoglu, ۱۹۸۹:۶۴)

به هر تقدیر، تنظیم رفتار جنسی که یکی از کارکردهای اساسی خانواده است ، از سوی بسیاری از روان شناسان و جامعه شناسان مورد تاکید قرار گرفته است . در بسیاری جوامع معاصر، به ویژه در جوامع غربی ، علی رغم تحولات بنیادینی که در دهه های اخیر در زمینه آزادی روابط جنسی به وقوع پیوسته است ، خانواده همچنان کارکرد تنظیم رفتار جنسی را ایفا می کند، گرچه نقش انحصاری خود در تامین نیازهای جنسی را از دست داده است . پر واضح است که ایفای این کارکرد از سوی خانواده نیازمند شرایطی زاید بر اصل وجود خانواده قانونی است و از این رو، مشاهده کجروی های جنسی از سوی افرادی که دچار اختلالات شدید خانوادگی هستند، چندان دور از

انتظار نیست . پدیده هایی همچون زنای با محارم ، تجاوز جنسی به کودکان و انواع دیگر روابط جنسی نامشروع ، آن هم توسط افراد متاءهل تا حدودی ریشه در اختلالاتی دارند که خانواده را از ایفای نقش خود در زمینه ارضای مشروع غریزه جنسی ، باز می دارند.

یک نکته مهم در این بحث که اخیرا و به ویژه از سوی طرفداران فمینیسم ، مورد توجه قرار گرفته ، تفاوت هایی است که همواره بین نیازهای جنسی مردان و نیازهای جنسی زنان در نظر گرفته شده است . با توجه به تفاوت های فیزیولوژیک زن و مرد از حیث امیال و فعالیت های جنسی ، در بیشتر جوامع ارزش گذاری کمتری نسبت به لذت جنسی زنان صورت گرفته است . (Goode, ۱۹۶۴:۱۵) بر همین اساس ، طرفداران فمینیسم گلایه می کنند که امیال جنسی زنان معمولا یا مسکوت گذارده شده و یا نابهنجار قلمداد گردیده است ، مگر زمانی که به عنوان مکمل نیازهای جنسی مردان مطرح شده باشد. (Ramazangolu, ۱۹۸۹:۶۴) بنابراین ، کارکرد تنظیم رفتار جنسی یا ارضای نظام مند نیازهای جنسی برای مردان و زنان ، به طور یکسان حاصل نمی شود و حتی در دوران معاصر که در نتیجه پیشرفت تحقیقات زیست شناسی جنسی ، نیاز جنسی زنان به رسمیت شناخته شده است ، ارضای تمایلات جنسی همچنان بر حسب معیارهای مردانه تعریف می شود و سایق جنسی مرد قوی تر از سایق جنسی زن فرض می گردد. (ابوت و والاس ، ۱۳۷۶: ۱۸۸)

۲ – ۱. دیدگاه اسلام

از دیدگاه اسلامی لازم است دو نکته را در رابطه با این کارکرد یادآور شویم ؛ نکته نخست آن است که برخلاف مسیحیت سنتی – که همواره از میل جنسی به عنوان امری منفی تبلیغ کرده و بر سرکوب تمایلات جنسی در خارج از چهارچوب خانواده تک همسر تاکید نموده است – اسلام (در بینش شیعی) اساسا ارضای مشروع نیازهای جنسی را کارکرد انحصاری نهاد خانواده نمی داند. پیامد اجتماعی این دو جهت گیری دینی مختلف این بوده که گسترش آزادی های جنسی در غرب مسیحی در قرن اخیر، قهرا با برچسب ضدیت با دین و در قالب کجروی و تخلف جنسی بروز یافته است ، در حالی که انعطاف پذیری نسبی احکام و ارزش های اسلامی ، این قابلیت را به اسلام بخشیده است که بر تغییرات اجتماعی مربوط به مناسبات جنسی ، به گونه شایسته ای چیره گردد. بر پایه همین نکته است که طرح موضوع ازدواج موقت در فضای کنونی جامعه ایران ، به دلیل سازگاری با پیشینه های مذهبی نه تنها تنش چندانی به همراه نداشته است ، بلکه یک نمونه از بازگشت به سنت های دینی می باشد؛ نمونه ای که بیشتر صاحب نظران مسلمان ، خواه سنت گرا و خواه تجددگرا، با چشم پوشی از اختلافات فرعی ، درباره اصل آن توافق دارند.

نکته دوم آن است که اسلام تفاوت زن و مرد از حیث تمایلات جنسی را می پذیرد و برای آن منشاء زیست شناختی نیز قائل است . از روایات اسلامی این گونه استفاده می شود که سایق جنسی مرد از حیث کمی ، برتر و سایق جنسی زن از حیث کیفی ، برتر و قوی تر است . همچنین ، بردباری جنسی زن بیش از مرد و تحریک پذیری جنسی زن و مرد نیز متفاوت است . (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۴۰ – ۴۲ و ج ۱۵: ۴۵۲؛ همچنین ر.ک : بحارالانوار؛ ج ۳: ۶۲). بر پایه همین تفاوت ها است که فقه اسلامی در زمینه ارضای غریزه جنسی احیانا حقوق و تکالیف متفاوتی را برای زن و مرد قائل شده اس . با این همه ، اسلام بر تامین نیازهای جنسی زن در چهارچوب خانواده ، به طور خاص تاکید کرده است و از این نظر، کارکرد یاد شده را هم درباره مردان و هم زنان صادق می داند. حق همبستری که به موجب آن شوهر مجاز نیست بدون رضایت زن بیش از چهار ماه از همبستر شدن با وی خودداری ورزد (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۰۰)، وجوب ارضای نیاز جنسی زن توسط شوهر در مواردی که خطر آلود شدن زن به گناه در کار باشد (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج

۱۴: ۱۰۰) و تاکید بر لزوم ملاعبه یا مداعبه جنسی (معاشقه یا بازی یا شوخی جنسی بین زن و شوهر، به ویژه پیش از عمل زناشویی) (ر.ک : وسائل الشیعه ج ۱۴: ۸۲ – ۸۳.) نمونه هایی از توجه خاص اسلام به میل جنسی زن را به نمایش می گذارند. همین توجه ویژه است که باعث گردیده خانم نوال السعداوی – فمینیست سرشناس عرب – اعتراف کند:

محمد [ص] از جهت درک مسائل جنسی بر بیشتر مردان عصر جدید برتری دارد و نیز از جهت توانایی و شهامت اعتراف به اموری که بیشتر مردان فرهیخته عرب به آنها اعتراف نکرده یا از اعتراف به آنها احساس مشقت کرده اند، که موضوع مداعبات جنسی از جمله این امور است . (افرفار، ۱۳۷۸: ۱۷۷)

۲. تولید مثل

۱ – ۲. دیدگاه جامعه شناسی

کارکرد تولید مثل که گاهی از آن با عنوان جایگزینی (replacement) یاد می شود، یکی دیگر از کارکردهای اساسا زیست شناختی خانواده است که همواره بقای جوامع و به طور کلی بقای نسل بشر را تضمین کرده است . از آنجا که در طول تاریخ ، تولید مثل ارتباط تنگاتنگی با ارضای غریزه جنسی داشته ، روند نسبتا ثابتی را طی کرده است ؛ اما به سبب تغییرات عمیق ناشی از انقلاب علمی و صنعتی در مغرب زمین و همراه با گسترش وسایل و فنون کنترل بارداری که به تفکیک این دو کارکرد از یکدیگر انجامید، کارکرد تولید مثل طی دو قرن گذشته دچار نوساناتی گردید؛ برای مثال در انگلستان ، ازدواج هایی که عقدشان در حدود سال ۱۸۶۰ بسته شده بود، هر یک به طور متوسط شش فرزند به بار می آوردند، در حالی که تنها دو نسل بعد، این رقم به دو کاهش یافت . (Lenski, et al, ۱۹۹۵:۳۵۴) به جدول نگاه کنید:

جدول (۲–۱): شماره موالید زوج های انگلیسی که عقدشان در حدود ۱۸۶۰و۱۹۲۵ بسته شده است.

تعداد موالید	درصد ازدواج‌ها	
	۱۸۶۰	۱۹۲۵
۰	۹	۱۷
۱	۵	۲۴
۲	۶	۲۵
۳	۸	۱۴
۴	۹	۸
۵	۱۰	۵
۶	۱۰	۳
۷	۱۰	۲
۸	۹	۱
۹	۸	۰/۶
۱۰	۶	۰/۴
<۱۰	۱۰	۰/۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰[+/۰۳]

همچنین در فرانسه در حالیکه میزان موالید بین سالهای ۱۷۵۰ و ۱۷۵۴ به ۴۰ در هزار بالغ می شد، در سال ۱۹۴۱ تا ۱۳/۱ در هزار کاهش یافت و بین سالهای ۱۹۴۶ و ۱۹۵۳ به ۲۰/۳ در هزار رسید. (سگالن ، ۱۳۷۵: ۱۸۵) ولی هم زمان با کاهش میزان موالید در اغلب کشورهای غربی در دهه های اخیر، میزان موالید در فرانسه باز هم کاهش یافت و در سال ۱۹۸۷ به حدود ۱۴ در هزار رسید. (پرسا، ۱۳۶۸: ۶۶)

سیاست های کنترل جمعیت در کشورهای جهان سوم نیز در دهه های اخیر مورد توجه جدی قرار گرفته و این امر موجب کاهش چشمگیر رشد جمعیت در بسیاری از کشورها گردیده است . در حال حاضر ۸۵٪ از کشورهای در حال توسعه ، سیاست های تنظیم خانواده را رسما پذیرفته ، یا عملا رویه هایی همگام با این سیاست ها اتخاذ کرده اند که برای نمونه در ایران ، متوسط فرزندان یک زن از ۶ نفر در سال های دهه ۱۳۴۰ به ۳ نفر در سال ۱۳۷۵ کاهش یافته است . (امانی ، ۱۳۷۷: ۸۴)

بدون شک ، فرایند صنعتی شدن که کارکردهای اقتصادی خانواده سنتی را دگرگون ساخت ، تاثیر عمده ای بر کاهش میزان تولید مثل ایفا کرده است ؛ اما عوامل دیگری مانند بالا بودن هزینه های تشکیل و اداره خانواده که به افزایش سن ازدواج و تاخیر زمان باروری انجامیده است ، گسترش وسایل و فنون جدید ضد بارداری ، بی ثباتی خانواده ها، ایدئولوژی های جدید راجع به خانواده و حیات زنان و تلاش زنان برای دست یابی به استقلال و آزادی بیشتر نیز در وقوع این امر دخیل بوده اند، تا جایی که امروزه در جهان غرب به شمار قابل توجهی از زوج هایی بر می خوریم که اصلا به داشتن فرزند مایل نیستند. بر طبق آمارها، در سال ۱۹۹۵ خانواده های متشکل از زوج های بدون فرزند ۲۸/۹٪ از کل خانوارهای آمریکایی را تشکیل می داده اند. (Shepard, ۱۹۹۵:۳۰۳)

موضوع اشتغال زنان از اموری است که پیوند نزدیکی با کاهش تولید مثل دارد. پژوهش های انجام شده حکایت دارد که زنان شاغل و زنانی که برای ورود به نیروی کار برنامه ریزی می کنند، انتظار فرزندان کمتری دارند و در واقع ، فرزندان کمتری نیز می آورند؛ دیرتر ازدواج می کنند و احتمال اینکه بدون فرزند بمانند، بیشتر است . (Wilkie, ۱۹۹۱:۱۵۱) آنچه اهمیت دارد، تبیین زاد و ولد کمتر زنان شاغل است ؛ اینکه آیا باروری را متغیر مستقل و اشتغال زنان را متغیر وابسته در نظر بگیریم یا برعکس ، یا اینکه بین آنها رابطه علّی دو سویه قائل شویم و یا عوامل دیگری مانند میزان تحصیلات را در رتبه سابق مفروض بگیریم که نسبت به هر دو متغیر، جنبه علّی دارند، به تبیین های متعددی انجامیده است . (Ibid:۱۵۲)

به نظر می رسد به دلیل کثرت و پیچیدگی عواملی که بر تصمیم گیری های افراد تاثیر می گذارند، هیچ یک از تبیین های یاد شده به ارائه توصیف کاملی از واقعیات موفق نشده باشد؛ با این همه ، نمی توان انکار کرد که انگیزه های اشتغال برای بسیاری از زنان در اولویت قرار دارند و تصمیم های شغلی این دسته از زنان بر تعداد فرزندانی که به دنیا می آورند، تاثیر می گذارد.

دیدگاه های فمینیستی درباره کارکرد تولید مثل ، آرای متفاوت و احیانا متناقضی ابراز داشته اند که در اینجا به دو موضوع از موضوع های مورد علاقه فمینیست ها در این رابطه اشاره می کنیم .

موضوع نخست به مسئله تکنولوژی پیشرفته تولید مثل باز می گردد. شولامیت فایرستون (۲۳) براساس نظریه خود که نابرابری جنسی را از تفاوت های زیستی زن و مرد و به ویژه قابلیت تولید مثل زنان ناشی دانسته است ، توسل زنان به تکنولوژی پیشرفته تولید مثل را به

آنان توصیه می کند. به عقیده وی ، با توجه به پیشرفت های فنی جدید، از جمله راه های قابل اعتماد پیشگیری از بارداری ، امکانات بارداری خارج از رحم ، تولید نوزادان آزمایشگاهی و تربیت فرزندان در خارج از خانواده ، این امکان فراهم آمده است که زنان از قید و بندهای زیست شناختی خود آزاد گردند. (Jaggar, ۱۹۹۴:۸۱) اما فمینیست های متاخر اغلب با این نظر مخالفت کرده ، زنان را از پیامدهای توسل به این تکنولوژی بر حذر داشته اند. مارلین فرنچ (۲۴) در این خصوص می گوید:

کشیش های قرون وسطی عادت داشتند این پرسش را مطرح کنند که اساسا چرا خداوند زن را خلق کرد؟ و نتیجه می گرفتند که زن ها برای تولید مثل لازم بودند. در حال حاضر، اختراع تکنولوژی های مولد می تواند زنان را منسوخ (کند) و آزمایشگاه ها وسیله جدیدی برای نشان دادن خشونت علیه زنان خواهد شد. (فرنچ ، ۱۳۷۳: ۳۳۱ – ۳۳۲)

آدرین ریچ (۲۵) نیز معتقد است زنان به جای گرفتن موضعی انفعالی نسبت به موضوع بارداری و زایمان که باعث شده این تجربه برای آنان بیگانه ساز باشد، باید با آن فعالانه برخورد کنند و شادی های بارداری را احیا نمایند. (Tong, ۱۹۹۷:۸۰)

موضوع دوم درباره سقط جنین است . سقط جنین عمدی جنبه نوعی تور ایمنی را دارد و در مواردی استفاده می شود که جلوگیری از بارداری ناکام مانده باشد. شیوع سقط جنین در کشورهای غربی به حدی است که بعضی آن را در شمار روش های متداول کنترل موالید ذکر کرده اند. بر طبق برخی آمارهای تخمینی در فرانسه تعداد واقعی حاملگی هایی که به طور زودرس خاتمه می یابند، هر سال به حدود دویست و پنجاه هزار مورد، یعنی یک سقط جنین در برابر سه زایمان ، بالغ می شود. (سگالن ، ۱۳۷۵: ۱۹۵) طرفداران فمینیسم طی دهه های اخیر کوشش هایی جدی در جهت آزادی سقط جنین به عمل آورده اند. به باور آنان ، ممنوعیت یا محدودیت سقط جنین از یک سو با آزادی زنان در کنترل بدن خود منافات دارد و از سوی دیگر باعث تداوم ستم بر زنان می شود؛ زیرا برخلاف این پندار که زنان می توانند با خودداری از رابطه جنسی از حاملگی ناخواسته اجتناب ورزند، واقعیت های موجود از آن حکایت دارند که احتمال تجاوز به زنان از سوی ناآشنایان ، دوستان ، بستگان و حتی شوهران (!)، کنترل زنان بر حیات جنسی شان را بسیار کاهش داده است ؛ بنابراین ، با توجه به اینکه حاملگی در اغلب موارد، زنان را به مردان وابسته می سازد و این وابستگی از زمینه های اصلی ستم جنسی است ، دسترسی آزاد و آسان به امکانات سقط جنین می تواند تا حدودی از استمرار ستمدیدگی زنان جلوگیری کند. (Sherwin, ۱۹۹۸:۳۲۶)

۲ – ۲. دیدگاه اسلام

در یک ارزیابی کلی ، به نظر می رسد کاهش تولید مثل در دهه های اخیر هر چند تا حد زیادی از ضرورت های اجتماعی – اقتصادی ناشی شده است ، اما نمی توان تاثیر ایدئولوژی ها و ارزش های فرهنگی نوظهور را در این جهت نادیده گرفت . کاهش تولید مثل چنانچه صرفا به ضرورت های یاد شده مستند باشد، نباید یک معضل اجتماعی تلقی شود؛ اما دخالت ایدئولوژی های افراطی مروج خودمداری و آسایش طلبی می تواند رشد منفی جمعیت را که اینک تعدادی از کشورهای اروپایی با آن مواجهند، در پی داشته باشد. این در حالی است که سیاست های متعددی در جهت افزایش میزان موالید و متوقف ساختن روند نزولی باروری در این کشورها به اجرا در آمده است ، با این همه ، کارایی این اقدامات مبهم و محدود بوده است . (سگالن ، ۱۳۷۵: ۳۳)

با توجه به دیدگاه اسلام درباره تولید مثل و با الهام از تجربه هایی که در این کشورها صورت گرفته ، ضرورت بازنگری در برخی مولفه های سیاست کنترل جمعیت که از چند سال پیش در کشورهایی مانند جمهوری اسلامی ایران اتخاذ گردیده ، احساس می شود. کانون اصلی این بازنگری ، تفکیکی است که باید بین همان دو دسته از عوامل یاد شده ، یعنی ضرورت های اجتماعی – اقتصادی از یک سو و ایدئولوژی ها و ارزش های نوظهور از سوی دیگر، صورت گیرد. پیش از هر چیز لازم است موضع اسلام نسبت به این دو دسته از عوامل مشخص شود. نمی توان تردید کرد که تعبیرهای متون دینی درباره تولید مثل و تکثیر نسل ، ارزش گذاری کاملا مثبتی ارائه کرده است ؛ برای نمونه ، بر طبق حدیث معروفی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل گردیده ، ایشان تعداد هرچه بیشتر امت مسلمان را وسیله مباهات خود به دیگر امت ها در روز رستاخیز معرفی کرده اند. (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۳) همچنین در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است :

ام سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! مردها همه خیرات را به چنگ آوردند، پس برای زنان بیچاره چه سهمی است ؟ حضرت در پاسخ فرمود: چنین نیست ؛ زن در هنگام بارداری به منزله کسی است که روزها روزه دار و شب ها در حال عبادت است و با مال و جانش در راه خدا جهاد می کند؛ پس زمانی که وضع حمل می کند، مستحق پاداشی می گردد که به سبب بزرگی آن هیچ کس توان درکش را ندارد و آنگه که کودکش را شیر می دهد، در ازای هر مکیدنی معادل آزاد کردن یکی از فرزندان اسماعیل که وقف عبادت خدا شده ، به وی پاداش تعلق می گیرد. پس هنگامی که از شیر دادن فارغ گردد، فرشته بزرگواری بر پهلوی او زده و می گوید: اعمال خود را از سر بگیر؛ به درستی که تمامی گناهانت آمرزیده شد. (وسائل الشیه ؛ ج ۱۵: ۱۷۵.)

با این همه ، ملاحظه اصل ضرورت در قانون گذاری اسلامی که از اصول مسلم فقه پویای شیعه است ، توجیه شرعی لازم را برای روش های صحیح کنترل موالید فراهم می کند. بر این اساس ، پسندیده تر آن بود که دست اندرکاران سیاست های کنترل موالید به جای ترویج ارزش هایی مانند آسایش ناشی از فرزند کمتر که افزون بر ناسازگاری با ارزش های اسلامی ، ممکن است در دراز مدت ، کشور را با مشکل سیر نزولی جمعیت روبه رو سازد، می کوشیدند با تکیه بر گرایش دینی اکثریت آحاد جامعه ، لزوم کنترل موالید را در اذهان عمومی به عنوان یک ضرورت اجتماعی خاص و به تعبیر فقهی ، یک حکم ثانوی و اضطراری مطرح کنند تا در نتیجه ، چنانچه تغییرات احتمالی آینده ، اتخاذ سیاست هایی در جهت افزایش موالید را اقتضا کرد، عدم پذیرش سیاست های جدید از سوی مردمی که با روحیه آسایش طلبی خو گرفته اند، کشور را دچار مشکل نسازد.

بحث تفصیلی نابرابری جنسی و نقش عامل تولید مثل در این زمینه را به فصل سوم کتاب موکول می کنیم ؛ اما در خصوص سقط جنین ، به اجمال اشاره می کنیم که گذشته از ممنوعیت دینی آن به لحاظ محروم ساختن یک موجود انسانی (جنین) از حق حیات ، اولا، با میزان جرایم جنسی و ثانیا، با ایدئولوژی های فردگرایانه ارتباطی نزدیک دارد. به همین دلیل ، فرهنگ هایی که در آنها میزان تجاوز جنسی پایین است و ایدئولوژی های یاد شده نیز رواج چندانی نیافته اند، به طور فراگیر با مشکل سقط جنین عمدی روبه رو نیستند.

۳. حمایت و مراقبت

۱ – ۳. دیدگاه جامعه شناسی

عجز و ناتوانی نوزاد انسان در محافظت از خود برخلاف بسیاری از گونه های حیوانی که تا چند سال پس از تولد ادامه دارد، موضوع حمایت و مراقبت فیزیکی از کودک را به یک ضرورت تبدیل می کند. افزون بر آن ، عجز و ناتوانی انسان در دوران سالخوردگی که بسیاری از افراد در چرخه حیاتی خود با آن روبه رو می شوند، و نیز ناتوانی های ناشی از نقص عضو یا بیماری ، ضرورت و اهمیت موضوع مراقبت را دو چندان می سازد.

مسئولیت قانونی و اخلاقی ایفای این مهم در طول تاریخ بر عهده خانواده ها بوده است ؛ حتی در جوامع صنعتی معاصر که برای حمایت از افراد ناتوان ، برنامه های رفاهی متنوعی به اجرا در آمده است ، قانون از والدین می خواهد که از اولادشان به گونه ای مناسب حمایت کنند و دولت تنها زمانی این مسئولیت را برعهده می گیرد که والدین ناتوانی خود را از ایفای آن ، به اثبات رسانند، یا اینکه اصلا والدین موجود یا در دسترس نباشند. (Stokes, ۱۹۸۴:۲۹۴)

در مورد مراقبت از سالخوردگان نیز علی رغم تغییرات مهمی که در سالهای اخیر به وجود آمده ، فرزندان همچنان مسئولیت اصلی را بر عهده دارند. در ۸۰٪ موارد، هرگونه مراقبتی که شخص سالخورده بدان نیاز دارد، از سوی خانواده اش تامین می شود و این به دلیل احساس تعهد نیرومندی است که حتی در زمان سست بودن رابطه عاطفی والدین و فرزند، وجود دارد. (Zanden, ۱۹۹۳:۲۹۸)

با این همه نمی توان تغییرات فراوان مرتبط با این کارکرد از جمله ، گسترش روزافزون شیرخوارگاه ها، مهد کودک ها، خانه های سالمندان و آسایشگاه های معلولان را نادیده گرفت . به نظر می رسد در اینجا نیز اشتغال مادران از مهم ترین عواملی می باشد که در بروز تغییرات موثر بوده است . تحقیقی که در سال ۱۹۷۶ در فرانسه راجع به امکانات مراقبت از هشتصد هزار کودک زیر سه سال و دارای والدین شاغل انجام گرفته ، نشان می دهد که یکصد و چهل و سه هزار و ششصد و هجده کودک زیر نظارت نهادهایی قرار داشتند که از سوی مقامات دولتی سازمان یافته و اداره می شدند، هفتاد هزار طفل در خانه و زیر نظر افرادی قرار داشتند که برای این منظور استخدام شده بودند و هشتاد و پنج هزار کودک را نیز مادربزرگها نگهداری می کردند و پانصد هزار طفل باقیمانده نیز نزد پرستاران غیر رسمی (همسایگان یا به طور غیر مرتب ، نزد اشخاص مختلف) می ماندند. همچنین ، نهادهایی موسوم به ((مدرسه مادرانه)) که به کودکان بزرگ تر (دو سال به بالا) اختصاص دارند، در همان زمان در حدود پانصد هزار طفل را زیر پوشش داشته اند. (سگالن ، ۱۳۷۵: ۲۱۵) همچنین در آمریکا در سال ۱۹۸۲ از مجموع کودکان زیر پنج سال و دارای مادران شاغل ، ۱۵٪ در مراکز خدماتی گروهی – پرورشگاه ها یا مراکز مراقبت روزانه – تحت مراقبت بودند و این در حالی است که در سال ۱۹۶۵ تنها ۶٪ از کودکان زیر ۶ سال و دارای مادران شاغل ، تحت مراقبت گروهی قرار داشتند. (Wilkie, ۱۹۹۱:۱۵۴) آمارهای مربوط به سال ۱۹۹۰ نیز از آن حکایت دارند که در حدود ۳۵٪ از کودکان ۳ و ۴ ساله در ساعت های کاری والدین ، در خانه خود یا خانه شخصی دیگر از بستگان یا غیر آنها می ماندند و ۴۳٪ در مراکز مراقبت روزانه به سر می بردند. (Berk, ۱۹۹۴:۵۸۵)

در مورد آثار اشتغال مادران بر فرزندان ، دیدگاه های گوناگونی ابراز شده است . براساس یک دیدگاه افراطی ، اهمیت ارتباط مادر با فرزند به حدی است که حتی جدایی موقت کودک از مادر مثلا در زمانی که مادر سر کار خود حاضر می شود، آثار ناگوار و جبران ناپذیری بر زندگی کودک بر جا می گذارد. با چشم پوشی از جنبه اغراق آمیز این دیدگاه ، اصل این اندیشه که بر نیاز عاطفی فرزندان به مادران تاکید دارد، افزون بر پشتوانه های فرهنگی ، از پیشینه های نظری برخوردار است که از جمله آنها می توان به آرای جان بولبی (۲۶) اشاره کرد. وی معتقد بود که جدایی کودک از مادر در دوران کودکی در صورتی که مدت طولانی باشد، باعث اضطراب در کودک خواهد شد و نتایجی مشابه غم از دست دادن یک عزیز را به بار خواهد آورد. این تجربه می تواند بر ساخت عاطفی آینده کودک تاثیر بگذارد و توانایی وی در ایجاد روابط عاطفی با ثبات را کاهش دهد. (Bilton, et al, ۱۹۸۱:۳۰۷)

در مقابل ، دیدگاهی وجود دارد که با استناد به تحقیقات جدیدتر، تاثیرهای منفی اشتغال مادران بر کودکان را انکار می کند. طرفداران این دیدگاه اظهار می کنند که بین کودکان متعلق به مادران شاغل و کودکان دیگر تفاوت عمده ای دیده نشده است و در موارد خاصی نیز که تفاوت هایی وجود داشته ، ریشه آنها را باید در عوامل دیگری مانند کیفیت مراقبت جایگزین (مانند نسبت تعداد مربیان به تعداد کودکان یک پرورشگاه) جستجو کرد، نه در اشتغال مادران . افزون بر آن ، کودکان متعلق به مادران شاغل از نظر بیشتر مقیاس های رشد، تفاوتی با دیگر کودکان نداشته اند و از نظر سازگاری اجتماعی حتی وضعیت بهتری را در مقایسه با کودکان دیگر نشان داده اند، ضمن آنکه نگرش مثبت تری به اشتغال زنان دارند و نسبت به دیدگاه های سنتی که به نقش های جنسیتی باز می گردد، کمتر پایبندند. (Wilkie, ۱۹۹۱:۱۵۶)

دیدگاه سومی نیز مدعی وجود تفاوت بین اشتغال تمام وقت و اشتغال پاره وقت است . براساس این دیدگاه ، ساعات طولانی اشتغال مادر و گذراندن زمان اندکی با فرزندان ، به ویژه در دوره دبستان ، به پیامدهای نامطلوب شناختی و اجتماعی منجر می گردد؛ اما اشتغال پاره وقت ظاهرا برای کودکان در تمام سنین مزیت بخش است ، احتمالا به این دلیل که به مادر این امکان را می دهد که نیازهای آنان را برآورده سازد. (Berk, ۱۹۹۴:۵۸۵)

از موضوع مراقبت که بگذریم ، باید به کارکرد حمایتی خانواده اشاره کنیم که عبارت است از همیاری اعضای خانواده در جهت غلبه بر مشکلات و پشتیبانی آنان از یکدیگر در برابر خطرها و تهدیدهای گوناگون . کارکرد حمایتی خانواده بیشتر با الگوی سنتی حیات خانواده و خویشاوندی و به ویژه ، شیوه های متداول آن در جوامع روستایی و قبیله ای سازگاری دارد، اما در جوامع صنعتی معاصر نیز علی رغم آنکه بسیاری از نیازهایی که در گذشته کمک اعضای خانواده و خویشاوندان را ضروری می ساخت ، تقریبا یا کاملا از میان رفته اند، با هم حمایت خویشاوندان در مواردی بسیار چاره ساز است . با وجود ضعف نسبی پیوندهای خویشاوندی در این جوامع در مقایسه با دوران های گذشته ((خویشاوندان هنوز هم نخستین کسانی هستند که برای دریافت کمک – خواه مالی و خواه غیر مالی – به آنها رو آورده می شود)) . (گوردون ، ۱۳۷۳: ۲۴۱).

طرفداران فمینیسم ، کارکرد مراقبتی خانواده را عمدتا از حیث نابرابری جنسی نهفته در آن مورد توجه قرار داده اند. هرچند مردان در مقایسه با دوره های پیشین ، سهم بیشتری را در امر مراقبت از کودکان و سالمندان در خانواده به عهده گرفته اند؛ اما جنسیت همچنان عامل موثری در کم و کیف ایفای این کارکرد به شمار می آید. تحقیقات نشان می دهد که حتی در دهه ۱۹۸۰ میزان درگیری مستقیم و

فعالانه مردان آمریکایی در امر تربیت کودکان یک سوم میزان درگیری مادران بوده است و حتی در مورد مادران شاغل ، مشارکت پدران تنها به میزان اندکی افزایش داشته است . از نظر کیفی نیز نوع مراقبت پدران و مادران متفاوت است و در حالی که مادران فعالیت های مراقبتی خاص ، مانند غذا دادن ، حمام کردن و نظافت کودکان را بر عهده می گیرند، پدران بیشتر به مراقبت های تفریحی و بازی با فرزندان خود می پردازند. (Santrock and Yussen, ۱۹۸۹:۳۲۴-۳۲۵)

همچنین آمارهای مربوط به مراقبت فرزندان بزرگسال از والدین سالمند از آن حکایت دارند که دخترها سه برابر پسرها احتمال دارد که به مراقبت از والدین اقدام کنند و در اغلب موارد، دخترها و عروس ها بار مراقبت از سالمندان را به دوش می کشند. (Zanden, ۱۹۹۳:۲۹۸) از نظر کیفی نیز دخترها معمولا مراقبت عملی و حمایت عاطفی را تامین می کنند، در حالی که پسرها اغلب نظارت و کمک مالی در اختیار می گذارند و تنها زمانی به مراقبت مستقیم می پردازند که دختری در دسترس نباشد. (Perlmutter and Hall, ۱۹۹۲:۳۷۵)

نویسندگان فمینیست می پرسند: چرا بچه داری وظیفه مادران به حساب می آید و چرا پدران در امر مراقبت از کودکان مسئولیتی بر عهده نمی گیرند؟ به گفته آنان اغلب وظایف والدین در قبال فرزندان در درون مفهوم ((مادری)) گنجانده می شوند و مفهوم ((پدری)) صرفا از یاری و حمایتی کلی حکایت دارد؛ از این رو، زنانی که از زیر بار مسئولیت مادری شانه خالی می کنند، در نهایت بای عذرخواهی یا احساس گناه و سرخوردگی کنند. (Lott, ۱۹۹۴:۳۷۵)

آن اوکلی با اسطوره دانستن مادری در معنای فرهنگی رایج آن و با انکار کلیه جنبه های زیستی مادری ، اظهار می دارد حقیقت مادری چیزی جز ابراز محبت در یک رابطه گرم معطوف به مراقبت نیست . وی همچنین در رد ادعای نیاز کودکان به مادران ، به شواهدی مانند سیستم های فرزند خواندگی ، مادری اجتماعی (در پرورشگاه ها)، مادری قراردادی ، شیردهی اشتراکی ، سپردن کودکان شیرخوار به دایه ها، تربیت در خانواده های گسترده توسط خویشاوندان و تربیت جمعی در کیبوتص های اسرائیل ، به عنوان تجاربی موفق ، استناد می کند. (Oakley, ۱۹۷۶:۲۰۳)

تعدادی از روانکاوان فمینیست از جمله دینرشتاین (۲۷) نیز بزرگ تر شدن کودکان را با نوعی احساس بیگانگی برای مادران همراه دانسته اند؛ زیرا کودکان رفته رفته در مقابل مادران خود قد علم می کنند و آنان را نه به عنوان اشخاص ، بلکه به عنوان اشیایی در نظر می گیرند که به دلیل هر کم و زیادی ، مقصر و گناهکار شناخته می شوند. (Tong, ۱۹۹۷:۲۰۳) با این همه ، بسیاری از صاحب نظران فمینیست با درخواست ((پدر و مادری مشترک)) (joint parenting) رویکرد متعادل تری را نسبت به موضوع مراقبت از فرزندان اتخاذ کرده اند. جریان موسوم به فمینیسم خانواده گرا، احیای خانواده و نقش مادری را سرلوحه فعالیت خود قرار داده است . جین بتکه الشتین (۲۸) از صاحب نظران این جریان می گوید:

مادری کردن نقشی مشابه دیگر نقش ها نیست . مادری کردن فعالیتی پیچیده ، پر مایه ، دو پهلو، پر زحمت و لذت بخش است که ابعاد زیست شناختی ، طبیعی ، اجتماعی ، نمادین و عاطفی دارد... تمایل به کم رنگ کردن تفاوت ها، بین مادری کردن و اشتغال ، نه تنها

اهمیت روابط خصوصی ما را تا حد زیادی کاهش می دهد، بلکه آنچه را می توان و باید برای تغییر امور به نفع زنان انجام داد، بیش از حد ساده می نمایند. (Ibid:۳۳)

شایان ذکر است که برخی صاحب نظران فمینیست حتی بر نقش عوامل زیستی در تمایز نقش های پدری و مادری تاکید کرده اند. آلیس روسی (۲۹) با استناد به این واقعیت که زنان ذاتا نسبت به نیازهای نوزادان ، درکی سریع تر و حساسیتی بیشتر دارند و با تاکید بر اینکه اتصال مادر به فرزندانش جنبه زیست شناختی و ارتباط پدر با آنها جنبه اجتماعی دارد، نتیجه می گیرد که زنان ، برخلاف مردان ، دارای پیوندی نزدیک تر و طبیعی با تربیت فرزندان هستند و از این رو، باید محیط طبیعی تری برای تربیت فرزندان فراهم کرد. (Ibid:۱۵۹ and Hekman, ۱۹۹۲:۱۳۸)

۲ – ۳. دیدگاه اسلام

در این قسمت به بیان اجمالی دیدگاه اسلام درباره کارکرد مراقبتی و حمایتی خانواده در ضمن چند محور خواهیم پرداخت .

الف) اشتغال زنان

در مورد اشتغال زنان در بازار کار که بر کارکرد مراقبتی خانواده تاثیرهایی بر جا گذاشته است ، چند نکته قابل توجه وجود دارد:

یک نکته این است که اسلام با چشم پوشی از برخی محدودیت های شغلی که به جهت تفاوت های طبیعی زن و مرد و حفظ عفت عمومی قائل شده ، با اصل ((اشتغال زنان)) هیچ گونه مخالفتی ندارد، بلکه اگر شرایطی پیش آید که زن ناگزیر شود از بین اشتغال و خانه نشینی بی ثمر یکی را برگزیند، به طور قطع ، اشتغال ارجحیت خواهد داشت .

نکته دیگر آن است که اسلام به دلیل اهمیت ویژه ای که برای پرورش نسل آینده قائل است ، اشتغال مادران را در صورت تعارض با ایفای نقش مادری ، تایید نمی کند. تاکید صاحب نظران مسلمان بر اهمیت نقش مادر و اولویت آن نسبت به اشتغال ، از همین دیدگاه برخاسته است ؛ برای نمونه ، حضرت امام خمینی – قدس سره – علی رغم تاکید فراوانی که بر مشارکت اجتماعی – سیاسی زنان داشتند، اشتغال زنان را تا آنجا تایید می کردند که به خانواده لطمه نخورد؛ چرا که زن را مربی می دانستند. (ستوده ، ۱۳۷۳: ۱۷۲)

سومین نکته نیز به انگیزه های زنان از ورود به بازار کار بازگشت می کند. اسلام در همان حال که انگیزه هایی مانند زیاده خواهی و رفاه طلبی بی حد و مرز، دست یابی به تشابه کامل با مردان و رقابت با شوهران را مردود می شمارد، به انگیزه های مشروع مانند رفع نیازهای اقتصادی خانواده ، کسب عزت نفس ، کمک به نیازهای جامعه و تضمین ایمنی برای آینده خود و خانواده ، به دیده احترام می نگرد. البته ناگفته نماند که وضعیت مطلوب اسلام زمانی حاصل می شود که عوامل منفی اقتصادی و فرهنگی ، به ویژه فقر، نابرابری طبقاتی ، طلاق و استثمار، تحقیر و ستمدیدگی زنان به حداقل ممکن رسیده باشد، به طوری که زنان ناگزیر نباشند برای رهایی از این نوع مشکلات ، بار سنگین اشتغال را بر دوش کشند. جان استوارت میل (۳۰) – هرچند از منظری لیبرالیستی و فایده گرایانه – به همین موضوع توجه دارد؛ آنجا که می گوید:

اگر دنیا عدالتی داشت اصلا مطلوب نمی بود که زنان برای رفع کمبودهای مالی خانواده ، در خارج از خانه استخدام بشوند. در شرایط بی عدالتی های موجود، چون درآمدهای مالی زنان ، ارزشمندی های آنها را در نظر شوهران حاکمشان بالا می برد، استخدام آنها احتمالا به نفع آنهاست . (میل ، ۱۳۷۷: ۸۲)

ب) جنسیت و مراقبت

در این محور، به موضع اسلام نسبت به رابطه جنسیت و مراقبت اشاره ای خواهیم داشت ؛ موضوعی که یکی از اصلی ترین علقه های فمینیستی به شمار می آید. ما در فصل سوم کتاب درباره دیدگاه اسلام درباره تقسیم کار جنسیتی ، با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت ، ولی مناسب است در اینجا نیز به این مطلب اشاره ای داشته باشیم که تاکید اسلام بر مراقبت زنانه و به ویژه بر نقش مادری ، از یک سو بر تبیینی غایت شناختی مبتنی است که بر محور کارکردهای مثبت تفکیک وظایف زن و مرد دور می زند و در نتیجه ، اسلام به این موضوع به عنوان یک اولویت مهم و نه یک امر الزامی می نگرد و از سوی دیگر برخاسته از پاره ای تفاوت های طبیعی است که اسلام آنها را بین زن و مرد مفروض می گیرد.

البته نمی توان منکر این واقعیت شد که مادران دشواری های فراوانی را در طول دوره های بارداری ، زایمان ، شیردهی و تربیت کودکان متحمل می شوند و این امور محدودیت هایی را نیز به طور طبیعی بر آنان تحمیل می کند؛ در نتیجه ، ابتلای زنان به عوارضی مانند آشفتگی روانی ، سرخوردگی و احساس پوچی یا از خود بیگانگی ، چندان دور از انتظار نیست و آنان تنها در صورتی از حدوث این عوارض به طور کامل ایمن خواهند شد که از ایمان و انگیزه های معنوی بالایی برخوردار باشند. از این رو، اسلام با تاکید بر ابعاد معنوی مادری کوشیده است سلامت روانی و احساس رضایت و امید را در مادران تقویت کند و افزون بر آن ، منزلت والای مادران در اسلام و توصیه های وجوبی و استحبابی در باب احسان و نیکی به والدین و به ویژه مادران (از جمله ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۵، ۲۰۴ – ۲۰۸ و ۲۱۶ – ۲۱۸) زمینه از خود بیگانگی مادران را تا حد زیادی از میان برده است و رابطه توام با محبت و احترام متقابل بین والدین و فرزندان در بیشتر خانواده های مذهبی گواه این مدعاست .

ناگفته نماند که موضع گیری منفی تعدادی از فمینیست ها در قبال مادری تا اندازه ای از ادعاهای اغراق آمیزی سرچشمه می گیرد که در فرهنگ غرب ، به ویژه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ، در مورد اهمیت مراقبت و پرورش کودکان توسط مادران طبیعی ، صورت می گرفت . اسلام تربیت فرزندان به دست مادران طبیعی را یک اولویت دانسته ، بر آن تاکید فراوان دارد، (۳۱) در عین حال ، با پذیرش سیستم های فرزند خواندگی ، مادری قراردادی و تربیت در خانواده های گسترده با مشارکت خویشاوندان ، موضعی نسبتا باز و انعطاف پذیر را نسبت به نقش مادری اتخاذ کرده است .

ج) مراقبت از سالمندان

در مورد مراقبت از سالمندان و بیماران ، به نظر می رسد کاهش نقش خانواده در این زمینه و ایفای این نقش توسط نهادهای جایگزین که از نیازهای زندگی شهری جدید است ، احیانا به شیوه هایی صورت می گیرد که با ارزش های اسلامی مانند لزوم احسان به والدین و خودداری از هر رفتار یا سخنی که باعث رنجش هرچند اندک آنان گردد، ناسازگارند. (۳۲) تاثیرهای منفی این شیوه ها بر شخصیت سالمندان و بیماران در درجه نخست و سست شدن انگیزه های فردی برای مراقبت و پرورش فرزندان در درجه بعد، می تواند تا حدودی مخالفت اسلام با شیوه هایی از این دست را مدلل سازد.

د) کارکرد حمایتی خانواده

در خصوص کارکرد حمایتی خانواده ، اسلام با ارائه مجموعه ای از دستورالعمل های وجوبی و استحبابی ، زمینه تحقق این کارکرد را فراهم کرده است . از یک سو والدین و فرزندان متقابلا به عنوان افراد واجب النفقه معرفی گردیده اند، بدین معنی که تامین هزینه های زندگی فرزندان در صورت نیازمندی بر عهده پدر (یا جد پدری) و با فقدان پدر بر عهده مادر، و تامین هزینه های زندگی والدین در صورت نیازمندی بر عهده فرزندان است و حتی اجبار و الزام قانونی در این باره پیش بینی شده است . (ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۵: ۲۳۷؛ همچنین ر.ک : الخویی ، ۱۳۹۵، ج ۲: ۳۲۳) از سوی دیگر، تاکید فراوانی بر ارزش هایی مانند احسان ، تعاون بر کارهای نیک و صله ارحام در معنای وسیع آنکه شامل کمک های مالی نیز می شود و تدبیرهای ویژه ای مانند قرار دادن دیه جنایات غیر عمدی بر عهده خویشاوندان پدری (ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۹: ۳۰۱؛ همچنین ر.ک : امام خمینی ، تحریر الوسیله ، ج ۲: ۷۲۷) ابعاد دیگر عنایت اسلام به کارکرد حمایتی خانواده را به نمایش می گذارند. تحکیم هنجارهای اسلامی یاد شده می تواند آثار منفی زندگی شهری جدید بر کارکرد حمایتی خانواده را تا حدودی خنثی سازد.

۴. جامعه پذیری

۱ – ۴. دیدگاه جامعه شناسی

جامعه پذیری فرایندی است که از راه آن ، افراد نگرش ها و کنش های مناسب هر فرد به عنوان عضوی از یک فرهنگ خاص را می آموزند. در اینکه خانواده نقشی اساسی در این فرایند ایفا می کند، تردیدی نیست ، ولی با توجه به اینکه افزون بر خانواده ، عوامل دیگری نیز در جامعه پذیری کودکان سهیمند، بسته به میزان دخالت هر یک از این عوامل ، نقش خانواده در جامعه پذیری در فرهنگ های متفاوت و در دوره های تاریخی متفاوت ، تغییر می پذیرد. در بسیاری از جوامع ، جامعه پذیری توسط خانواده تقریبا تمامی آنچه را که کودک برای مبدل شدن به یک بزرگسال باید بیاموزد، شامل می شود؛ اما در کمترین حد، خانواده زمینه آشنایی کودک را با زبان ، فراگیری ارزش ها و روش های اصلی جامعه و شکل گیری هویت او، فراهم می آورد. به هر تقدیر، آنچه مسلم است این است که خانواده نسبت به دیگر عوامل جامعه پذیری از تقدم زمانی برخوردار است . جامعه پذیری کودک از اولین روزهای زندگی آغاز می گردد و حتی برنامه شیردهی به کودک – شیردهی منظم و طبق زمان بندی ، یا شیردهی در موقع درخواست کودک – بر روی شخصیت مطمئن یا غیر مطمئن او تاثیر می گذارد. (Cotgrove, ۱۹۷۲:۶۲)

در مورد محتوای جامعه پذیری توسط خانواده ، دو نکته قابل توجه است : نکته اول آن است که با توجه به تشکیل جامعه از اجزای مختلف و در بعضی موارد ناهمگون و به تعبیر دیگر، با توجه به اینکه هر فرهنگی مشتمل بر مجموعه ای از خرده فرهنگ هاست که چه بسا در پاره ای از ارزش های خود متعارض باشند، کارکرد مستقیم جامعه پذیری در خانواده به دو کارکرد غیر مستقیم ، یکی در سطح خرد (تعارض هنجاری) و دیگری در سطح کلان (تداوم ناهمگونی و تکثر فرهنگی در جامعه)، منجر می شود. در سطح خرد، جامعه پذیری افراد در خانواده می تواند باعث تعارض هنجاری در آنان گردد. این امر گاهی به دلیل تعارض ارزش های والدین با ارزش هایی که دیگر عوامل جامعه پذیری مانند مدرسه ، تلویزیون یا گروه همسالان ، به فرد القا می کنند و گاه در نتیجه تعارض ارزش های والدین با یکدیگر به سبب پیشینه های فرهنگی متفاوت ، بروز می یابد. افراد، به ویژه نوجوانانی که دچار تعارض هنجاری می شوند، بسته به نوع خانواده ای که در آن زندگی می کنند، به گونه های مختلفی واکنش نشان می دهند. در خانواده هایی که از الگوی سلطه و اجبار پیروی می کنند، رفتارهای تصنعی و ریاکارانه بیشتر به چشم می خورند و در خانواده های دموکراتیک شاهد کشمکش مستمر فرزندان با پدر و مادر هستیم .

اما اینکه در سطح کلان ، جامعه پذیری به ناهمگونی و تکثر فرهنگی منجر می شود، مطلبی است که به استدلال نیاز ندارد. در یک جامعه فرضی که مثلا حکومت و نهادهای وابسته به آن ، تنها عامل جامعه پذیری انسان ها باشد، مجموعه واحدی از ارزش ها در ذهن همه افراد نفوذ خواهد کرد؛ اما در اوضاع و احوال واقعی به دلیل تعلق خانواده ها به طبقات یا قشرهای اجتماعی و یا گروه های دینی ، قومی ، نژادی و سیاسی متفاوت ، ارزش ها، نگرش ها، و کنش های متفاوتی را به فرزندان خود منتقل می سازند. البته باید از سقوط در افراط گرایی مکتب تضاد بر حذر بود؛ چرا که روی دیگر سکه ، تاثیری است که جامعه پذیری بر تداوم یکپارچگی اجتماعی بر جا می گذارد. به گفته پارسونز:

مهم ترین کارکرد خانواده ، فراهم کردن زمینه سرمایه گذاری های عاطفی (cathexes) و همانند سازی (identification) در جهت ادغام کودک در مجموعه نظام های اجتماعی است که وی در آینده به عنوان یک بزرگسال در درون آنها عمل خواهد کرد. به طور خاص ، خانواده احتمالا عامل اولیه توسعه قابلیت های کودک برای یکپارچگی با دیگران ، برای اعتماد کردن و مورد اعتماد واقع شدن ، برای اعمال نفوذ و پذیرش نفوذ مشروع است . (Parsons, ۱۹۶۵:۴۴)

نکته دوم به مسئله یادگیری نقش های جنسیتی باز می گردد. شیوه های متفاوت تربیت کودکان دختر و پسر، باعث شکل گیری شخصیت های متمایزی می شود که نگرش ها، احساسات و رفتارهای متفاوتی را در طول زندگی از خود به نمایش می گذارند. یادگیری نقش های جنسیتی از سوی کودکان ، از دو راه عمده صورت می گیرد: آموزش مستقیم که در طی آن ، دیگران مهم (significant others) به ویژه والدین ، به کودک در قبال رفتارهای متناسب با نقش های جنسیتی سنتی ، پاداش می دهند و الگوسازی که در طی آن کودکان ، دیگران مهم از جنس خود را در حال انجام رفتاری مشاهده می کنند و سپس به تقلید آن رفتار می پردازند. (Kammeyer, et al, ۱۹۹۰:۳۳۵-۳۳۶) گذشته از این دو راه ، شیوه های دیگری نیز وجود دارند که در شکل گیری متمایز شخصیت دختر و پسر موثرند؛ برای مثال در بسیاری از خانواده ها ((رسم بر این است که برای دختر بچه ها عروسک ، سرویس آشپزخانه کوچک ، وسایل خانه و چرخ خیاطی کوچک بخرند، در حالی که برای پسر بچه ها بازی های خانه سازی ، اسباب بازیهای برقی یا ماشینی (خودرو، هواپیما،

قطار) می خرند. این اسباب بازیها در پسرها استعدادهایی غیر از توانایی انجام کارهای خانگی را پرورش می دهند)) (میشل ، ۱۳۷۶: ۳۵)

موضوع جامعه پذیری نقش های جنسیتی در خانواده از محورهای مهم مباحث فمینیسم بوده است و آنان معمولا این امر را یکی از علت های اصلی نابرابری های جنسی در سطح خانواده و اجتماع دانسته ، با آن مخالفت کرده اند؛ هرچند با توجه به کوشش های فراوانی که در غرب در جهت حذف الگوهای نقش جنسیتی صورت گرفته ، امروزه بسیاری از والدین نسبت به جامعه پذیری نقش های جنسیتی کودکان خود، حساسیت و تعصب کمتری نشان می دهند. (Almquist, et al, ۱۹۷۸:۳۴۵)

در خصوص تغییرات مرتبط با این کارکرد، شایان ذکر است که امروزه پیشرفت فناوری ارتباطات با پیدایش رسانه های تصویری و الکترونیکی و توسعه نهادهای جایگزین خانواده ، مانند پرورشگاه ها، کودکستان ها و مدارس ، کارکرد جامعه پذیری خانواده را به شدت تحت تاثیر قرار داده است . با این همه ، خانواده اهمیت و نقش خود در جامعه پذیری کودکان را تا حدود زیادی همچنان حفظ کرده است . پارسونز اظهار عقیده می کرد که ((خانواده هسته ای)) مدرن (که وی آن را مشخصه جوامع صنعتی و پیدایش آن را مقارن با کاهش کارکردهای خانواده سنتی می دانست) کارکرد جامعه پذیری کودکان و تامین محیطی برای رشد شخصیت بزرگسالان را همچنان حفظ می کند. (Knuttila, ۱۹۹۶:۲۶۶) وی و دیگر صاحب نظران مکتب ساختی – کارکردی در مورد جایگاه و کارکردهای خانواده هسته ای در جوامع صنعتی ، پا را از توصیف و تبیین واقعیات فراتر گذاشته ، با تاکید بر اینکه جامعه پذیری کودکان از سوی خانواده بهترین و کامل ترین مشکل جامعه پذیری کودکان است ، رویکردی هنجاری را در پیش گرفته اند.

صاحب نظران دیگر، از جمله سوسیالیست ها این دیدگاه را مورد انتقاد قرار داده ، آن را مستلزم پیامدهای نامطلوبی مانند محدود کردن فعالیت زنان به خانه داری و تربیت فرزندان و در نتیجه ، ایجاد سدی در مقابل برابری زن و مرد، فراهم نیامدن شرایط مناسب برای تربیت انسانی در خانواده های کوچک ، کشمکش های جنسی موجود در تربیت خانوادگی ، آموزش های محدود نیروهای روشنگرانه و معنوی طفل و شیوه تربیتی مبتنی بر قبول سلطه ، دانسته اند. (روزن باوم ، ۱۳۶۷: ۱۶۴) آنان همچنین با نادیده گرفتن مبنای زیستی خانواده ، برای آن ویژگی ای اجتماعی – تاریخی قائل شده و به این ترتیب ، در ثبات ساختاری و کارکردی خانواده مناقشه کرده اند؛ در نتیجه ، با باور آنان ((بین تربیت اولیه کودکان که منحصرا در خانواده انجام می شود و مراکز دسته جمعی ... انواع بسیار دیگری وجود دارد که نه کسی بدان اندیشیده و نه به توسط سازمان دهندگان تاکنون به اجرا درآمده است)) . (روزن باوم ، ۱۳۶۷: ۱۸۳)

۲ – ۴. دیدگاه اسلام

از منظر اسلامی ، دو نکته را در خصوص کارکرد جامعه پذیری خاطر نشان می کنیم : نکته اول ، به نزاع کارکردگرایان و مخالفان آنها مربوط می شود. به نظر می رسد این بحث تا حد زیاد متاثر از عناصر ارزشی و ایدئولوژیک بوده است . و بر این اساس نمی توان در تجزیه و تحلیل این مسئله از ارزش های رایج در جوامع صنعتی چشم پوشید؛ به تعبیر دیگر، تعیین ((بهترین و کامل ترین شکل جامعه پذیری کودکان)) بدون در نظر گرفتن یک نظام ارزشی خاص بی معناست و اختلافات نظام های ارزشی موجب می شود تا به جای تاکید بر بهترین شیوه جامعه پذیری ، از شیوه های متعددی سخن بگوییم که هر کدام از آنها با یکی از نظام های ارزشی موجود، بیشترین

تناسب را دارد. بر این اساس ، پذیرش ارزش هایی مانند نفی مطلق سلطه در فرایند تربیت کودکان ، تشابه و تساوی جنسی کامل ، آزادی جنسی مطلق و حداکثر رفاه و آسایش فردی ، به نقد شیوه مرسوم جامعه پذیری توسط خانواده می انجامد؛ همان گونه که در اظهارات بسیاری از سوسیالیست ها و فمینیست ها ملاحظه می کنیم . در مقابل ، پذیرش نگرش های محافظه کارانه و هماهنگ با نظام سرمایه داری که در دیدگاه صاحب نظران کارکردی – ساختی به وضوح مشاهده می کنیم ، جانبداری از جامعه پذیری در خانواده هسته ای را در پی داشته است ؛ در نتیجه ، برای تعیین بهترین شیوه جامعه پذیری کودکان در اسلام ، باید نظام ارزشی اسلام ، به طور عام ، و اهدافی که اسلام از ازدواج و تشکیل خانواده دنبال می کند، به طور خاص ، مورد توجه قرار گیرند.

در مجموع می توان از آیات و روایات اسلامی چنین برداشت کرد که تربیت در محیط خانواده به لحاظ استعدادهای طبیعی و روانی والدین و احساس تعهد آنان در قبال فرزندان و نیز به لحاظ دیگر کارکردهای مثبت فردی و اجتماعی خانواده که مورد عنایت اسلامند، بر شیوه های دیگر جامعه پذیری کودکان ، اولویت انکار ناپذیری دارد، ولی این به معنای نفی مطلق آن شیوه ها نیست ؛ چرا که دست کم شیوه هایی مانند فرزند خواندگی یا تربیت در خانواده های گسترده ، در پاره ای از موارد مورد تاکید اسلام قرار گرفته اند. به همین سان ، نظر اسلام در مورد جامعه پذیری نقش های جنسیتی نیز در راستای ارزش های اسلامی قابل فهم است . عدم پذیرش ارزش هایی مانند آزادی جنسی مطلق و مشابهت جنسی مطلق از سوی اسلام ، به ویژه با توجه به تفاوت های طبیعی جنسی که در دیدگاه اسلامی مفروض گرفته شده اند، نمی تواند با جامعه پذیری یکسان دختر و پسر سازگاری داشته باشد، هرچند این به معنای تفکیک کامل نقش های زن و مرد و نفی قلمروهای مشترک نیست ؛ زیرا اسلام جنسیت را در بسیاری از فعالیت های زن و مرد و نفی قلمروهای مشترک نیست ؛ زیرا اسلام جنسیت را در بسیاری از فعالیت های خانوادگی و اجتماعی شرط ندانسته است . در فصل سوم نیز به این موضوع خواهیم پرداخت .

در پایان ، خاطرنشان می شود که کارکرد آموزشی و تربیت دینی که در بعضی متون جامعه شناسی یکی از کارکردهای خانواده به شمار آمده (Winch, ۱۹۷۱ and Schaefer, ۱۹۸۹:۳۲۴) می تواند در ذل عنوان جامعه پذیری گنجانده شود. این کارکرد، به ویژه از منظر اسلامی ، از اهمیت بسزایی برخوردار است و تاکیدی که در روایات اسلامی بر آموزش قرآن کریم ، اعتقادات دینی و احکام شرعی ، به ویژه نماز، به کودکان و نوجوانان دیده می شود (ر.ک : وسائل الشیه ، ج ۱۵: ۱۸۲ و ۱۹۴ – ۱۹۶) گوشه ای از اهتمام اسلام به این موضوع سرنوشت ساز را نشان می دهد. البته با توجه به تداخل کارکردی نهادهای خانواده ، دین و آموزش و پرورش در جوامع معاصر، از نقش خانواده در آموزش دینی تا حدودی کاسته شده است و برای نمونه در ایران ، شاهد سرمایه گذاری فزاینده نهادهای دین و آموزش و پرورش در این زمینه و گسترش سریع موسسه های مذهبی و نشریه های دینی پس از انقلاب اسلامی بوده ایم .

۵. عاطفه و همراهی

۱ –. دیدگاه جامعه شناسی

به اعتقاد بسیاری از جامعه شناسان ، ارضای نیازهای عاطفی مهم ترین کارکردی است که می تواند بقای خانواده را در جوامع صنعتی جدید، تبیین کند. ارضای عاطفی در محیطهای دیگری مانند محیطهای شغلی با آموزشی نیز کم و بیش یافت می شود، اما بیشتر افراد رضایت بخش ترین روابط شخصی خود را با همسران ، والدین ، فرزندان یا دیگر بستگان می یابند. معمولا افراد امنیت جسمی و روحی را در خانواده جستجو می کنند و خانه را پناهگاهی از کشمکش ها و زد و خوردهای دنیای بیرون می دانند. حتی بسیاری از کسانی که به دلیل نیافتن امنیت و خشنودی لازم به طلاق روی می آورند، بار دیگر خانواده جدیدی برای دست یابی به آن هدف بنا می نهند. (Almquist, et al, ۱۹۷۸:۳۴۷)

کارکرد تثبیت شخصیت بزرگسالان که پارسونز با بهره گیری از اصول روانکاوی ، آن را یکی از دو کارکرد اساسی خانواده در جوامع صنعتی دانست ، در واقع جنبه مهمی از کارکرد یاد شده است . در نظر پارسونز تثبیت شخصیت بزرگسالان اشاره دارد به ((نقشی که خانواده علی الفرض در مواجهه با فشارهای روان شناختی زندگی روزمره ایفا می کند؛ فشارهایی که بالقوه می تواند شخصیت بزرگسالان را بی ثبات کند. تثبیت شخصیت از حمایت عاطفی متقابلی که زوج ازدواج کرده به یکدیگر عرضه می کنند و نیز از نقش پدر و مادری ناشی می شود. در خلال فرایند تثبیت شخصیت ، والدین می توانند از راه بازی با فرزندان خود به (دوران) کودکی باز گردند و به این ترتیب ، تنش ها را رفع نمایند)) . (Harvey and Mac Donald, ۱۹۹۳:۱۹۶)

حال باید دید چرا این کارکرد از میان دیگر کارکردهای خانواده ، در جوامع صنعتی اهمیتی منحصر به فرد به دست آورده است . جامعه شناسان در تبیین این امر معمولا به دو دسته از عوامل ، یعنی ساختاری و فرهنگی ، استناد می کنند. مقصود از دسته اول ، عواملی مانند زندگی در شهرهای صنعتی اند که باعث انزوای نسبی خانواده زن و شوهری گردیده اند. برخلاف جوامعی که در آنها خانواده زن و شوهری درون شبکه وسیع تری از روابط خویشاوندی و همسایگی قرار می گیرد، در جوامع صنعتی ، خانواده تقریبا تنها منبعی است که بیشترین درگیری عاطفی را برای بسیاری از بزرگسالان فراهم می آورد. به سبب سست شدن شبکه های خویشاوندی و همسایگی ، همسر شخص علی القاعده به صورت تنها دوست و همدم او و تنها کسی که می تواند بیشترین وقت را با او سپری کند، در می آید. عوامل فرهنگی نیز به تغییر نگرش عمومی نسبت به ازدواج اشاره دارد. در جوامعی مانند جامعه آمریکا، نگرش غالب این است که ازدواج باید بر پایه کشش عاطفی و عشق متقابل بین دو زوج استوار باشد و میزان بالای طلاق در این جوامع ، دلیل بر اهمیت این کارکرد به عنوان مبنای ازدواج است ؛ یعنی از آنجا که اساس ازدواج ، عشق و محبت است ، با زوال آن می تواند در انتظار از هم گسیختگی ازدواج بود. این در حالی است که در جوامع دیگری که کارکردهای دیگر خانواده از اهمیت بیشتری برخوردارند، حتی در صورتی که زوجین سطح بالایی از رضایت خاطر را تجربه نکنند، احتمال تداوم پیوند ازدواج زیاد است . (Stokes, ۱۹۸۴:۲۹۴–۲۹۵)

با این همه : نگاه واقع بینانه به خانواده امروزی ، جنبه های تاریک حیات خانوادگی را نیز روشن می سازد که بیشتر از سوی دیدگاه های انتقادی مورد توجه قرار گرفته است . نزاع ها و تنش های موجود بین همسران که به سبب تغییرات وسیع اجتماعی و رشد ارزش

های فردگرایانه ، بسیار رایج تر و چشمگیرتر از گذشته هستند، یکی از این جنبه هاست . در نتیجه این تغییرات ، بسیاری امور که پیشتر مورد توافق بودند، به کانون اختلاف ها و مشاجره های بین همسران جوان مبدل شده اند؛ برای مثال ، با توجه به میزان بالای اشتغال زنان ، نسبت زنانی که از شوهران خود انتظار مشارکت در کارهای خانه را دارند، افزایش چشمگیری یافته است . افزون بر آن ، اشتغال زنان اوضاع و احوال جدیدی را به وجود آورده است که هنجاری در خصوص آنها در بین نیست ؛ مثلا زن و شوهری که هر دو حقوق دریافت می کنند، چه بسا در مورد اینکه دارایی خانواده چگونه باید تقسیم یا مصرف شود، با یکدیگر به نزاع بپردازند. (Wikie, ۱۹۹۱:۱۴۶)

تبیین جنبه هایی از تنش های خانوادگی که نابرابری جنسی را منعکس می سازند، به طور خاص از سوی نویسندگان فمینیست پیگیری شده است . به گفته آن اوکلی :

به سبب تمایز شدید بین حیات مردان و زنان ، تنش در درون ساختار ازدواج استحکام می یابد. اغراق نیست اگر گفته شود: ((بگو مگو)) برای خانواده امروزی ، حکم یک نهاد را پیدا کرده است . ((بگو مگو)) عبارت از ابراز نارضایتی توسط هر دو همسر به شکل آیینی است ؛ اما سرخوردگی های زن در اغلب موارد، عامل فعال کننده می باشد. ناخشنودی های وی بزرگ ترند؛ در حالی که شوهر محروم از رضایتمندی عاطفی ، به ممنوعیت خود از صمیمیت موجود در روابط نزدیک خانوادگی اعتراض می کند، زن محروم از ((شخص بودن)) علیه اسارت کامل خود معترض است : ((کاری نمی توانم بکنم ... کجا می توانم بروم ؟ (Oakley, ۱۹۷۶:۱۴۶)

موضوع خشونت خانگی جنبه تاریک دیگری از حیات خانوادگی است . خشونت خانگی به معنای بدرفتاری فیزیکی ، کلامی یا عاطفی یک عضو از خانواده علیه عضوی دیگر، پدیده جدیدی نیست و در گذشته نیز وجود داشته است . حتی در کشورهای پیشرفته نیز با وجود تغییر نگرش های عمومی و بهبود وضعیت قانونی ، این مشکل همچنان در بسیاری از خانواده ها پابرجاست . گزارش ها حکایت از آن دارد که خشونت خانگی پدیده ای است چند جانبه که فرزندان ، همسران ، خواهر و برادرها و سالمندان را در بر می گیرد. بر حسب یک سرشماری عمومی در آمریکا، تقریبا یک چهارم از بزرگسالان گزارش کرده اند که در کودکی مورد بدرفتاری فیزیکی قرار گرفته اند. شواهد گویای آنند که بدرفتاری با کودکان – از جمله سوزاندن کودکان با سیگار، حبس کردن آنان در گنجه ، بستن آنها به مدت چند ساعت یا چند روز و شکستن استخوان های آنان – به طور وحشتناک شایع است و احتمالا علت فرار بیش از دو میلیون کودک در سال می باشد. پژوهش های انجام گرفته در این کشور همچنین نشان می دهند که سالانه حدود هفت میلیون زن و شوهر درگیر نزاع های خشونت آمیز می شوند که در آنها یکی از دو طرف دیگری را مجروح یا مصدوم می نماید و این در حالی است که زنان به اندازه شوهران اقدام به خشونت می کنند، هرچند به لحاظ کیفی ، بین خشونت مردان و خشونت زنان تفاوت هایی وجود دارد. خشونت بین خواهر و برادرها نیز از میزان بسیار بالایی برخوردار است که می تواند بر پایه رقابت ، حسادت ، اختلاف بر سر وسایل شخصی و یا رابطه جنسی با یکدیگر شکل بگیرد. میزان بدرفتاری با سالمندان هم که معمولا در شکل های خشونت فیزیکی یا روان شناختی ، اعمال فشار اقتصادی و یا ترک رسیدگی ، ظاهر می شود، سالانه دو و نیم میلیون مورد برآورد شده است . (Shepard ۱۹۹۹:۳۰۵-۳۰۶ همچنین ر.ک : رابرتسون ، ۱۳۷۴:۳۱۶-۳۱۷)

گستردگی این پدیده در برخی کشورهای صنعتی بسیاری از خانواده ها را در وضعیتی قرار داده که نه تنها کارکرد عاطفی مورد انتظار را تامین نمی کنند، بلکه به کانون اضطراب ، نا امنی و حتی جنایت مبدل شده اند. به گفته آنتونی گیدنز:

خانه خطرناک ترین مکان در جامعه امروزی است . از لحاظ آماری ، یک فرد در هر سنی و یا از هر جنسی به مراتب بیشتر احتمال دارد که در خانه در معرض حمله فیزیکی واقع گردد تا در خیابان به هنگام شب . در انگلستان از هر چهار قتل ، یک قتل توسط یکی از اعضای خانواده علیه دیگری صورت می گیرد. (گیدنز، ۱۳۷۴: ۴۳۸)

۲ – ۵. دیدگاه اسلام

از دیدگاه اسلام ، آرامش روانی حاصل از ازدواج و مهر و مودت بین زن و شوهر از نشانه های الهی به شمار می آید (روم ، ۲۱) و ممکن است به این حقیقت اشاره داشته باشد که رابطه زناشویی برخلاف دیگر روابط اجتماعی (شغلی ، تجاری ، آموزشی و غیره) دربردارنده عاملی وحدت بخش و انسجام دهنده است که تداوم رابطه را علی رغم تضادها و اختلاف منافع و علقه های زن و شوهر، تضمین می کند. با وجود این ، تردیدی نیست که تجلی این نشانه الهی و فعلیت یافتن آثار آن در زندگی خانوادگی ، منوط به نبودن پاره ای از موانع است که به مهم ترین آنها اشاره می کنیم .

یکی از موانع مهم ، آزادی های جنسی است . در واقع ، یکی از علل اصلی ممنوعیت روابط جنسی با غیر همسر و نیز مسئله حجاب و کاهش اختلاط زن و مرد در اسلام ، ایجاد خانواده های مبتنی بر محبت و صمیمیت است . استاد شهید مطهری در این باره اظهار می دارد:

فلسفه پوشش و منع کامیابی جنسی از غیر همسر مشروع ، از نظر اجتماع خانوادگی این است که همسر قانونی شخص از لحاظ روانی ، عامل خوشبخت کردن او به شمار برود، در حالی که در سیستم آزادی کامیابی ، همسر قانونی از لحاظ روانی یک رقیب و مزاحم و زندانبان به شمار می رود و در نتیجه ، کانون خانوادگی بر اساس دشمنی و نفرت پایه گذاری می شود... (سیستم روابط آزادی همچنین) موجب می شود که پسران تا جایی که ممکن است از ازدواج و تشکیل خانواده سر باز زنند و فقط هنگامی که نیروهای جوانی و شور و نشاط آنها رو به ضعف و سستی می نهد، اقدام به ازدواج کند و در این موقع ، زن را فقط برای فرزند زادن و احیانا برای خدمت کاری بخواهند. (مطهری ، ۱۳۶۸: ۸۹ – ۹۰)

احتمالا براساس همین نکته می توان همبستگی بین میزان روابط مردان و زنان و میزان طلاق را تا حدودی تبیین کرد. بر حسب یک مطالعه تطبیقی که در شصت و شش کشور به عمل آمده ، هرچه زنان در جامعه ، بیشتر با مردان مرتبط باشند، میزان طلاق بالاتر خواهد بود. (Sabini, ۱۹۹۵:۵۱۹).

مانع دوم که شاید بتوان آن را مهم ترین مانع دست یابی به محبت و رضایت عاطفی در خانه دانست ، ((بحران معنا)) است ؛ بحرانی که غرب به دلیل فاصله گرفتن از باورها و ارزش های دینی گرفتار آن گردیده است . تناقض بین آزادی شخصی و امنیت عاطفی ، بین استقلال و مسئولیت ، بین تنها برای خود بودن و برای دیگران بودن (هلر، ۱۳۷۸: ۶۰) که برای زنان و مردان متجدد امروزی پیش آمده و در بسیاری موارد، آنان را به رویارویی و خصومت با یکدیگر کشانده است ، جز با تعریف مجدد اهداف و آرمان های زندگی با تکیه بر

تعالیم دینی ، قابل رفع نخواهد بود. اسلام براساس جهان بینی خود اصولا ارزش های برتر را ارزش های اخلاقی و معنوی می داند و می کوشد افراد، خانواده ها و جامعه را در مسیر این ارزش قرار دهد؛ اما ارزش های مادی و دنیوی نه به عنوان ارزش های اصلی و غایی ، بلکه به صورت فرعی و در طول ارزش های معنوی مورد توجه قرار می گیرند. طبعا افرادی که با چنین نگرشی پرورش می یابند، هیچ گاه از اینکه نتوانند ارزش های دنیوی ای مانند آسایش مادی ، آزادی ، استقلال و ارضای عاطفی و جنسی را به شکل کامل به دست آورند، احساس شکست و ناکامی نمی کنند؛ از این رو می توان فراهم شدن زمینه محبت و صمیمیت متقابل بین زن و شوهر را بازتاب مهم این امر در سطح خانواده دانست .

ضعف ایمان و اخلاق ، مانع دیگری است که کارکرد عاطفی خانواده را با مشکل روبه رو می سازد. از منظر انسان شناسی دینی و عرفانی به دلیل آنکه انسان در فطرت خود شیفته کمال و جمال مطلق است ، بالطبع نسبت به تمامی کمال ها و زیبایی ها، به ویژه اعمال و اخلاق نیک ، عشق می ورزد. بدین جهت ، خلق و خوی نیکو به طور طبیعی باعث جلب محبت دیگران می شود و قرآن کریم به همین حقیقت اشاره دارد، آنجا که می فرماید: ((همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می دهند، خداوند رحمان محبتی در دل ها نسبت به آنان قرار می دهد)) . (مریم ، ۹۶) این در حالی است که بر حسب بعضی روایات معتبر، ایمان و کردار نیک باعث افزایش محبت خود شخص مومن و نیکوکار نسبت به دیگران می گردد. امام صادق (علیه السلام) در روایتی که از ایشان نقل گردیده به طور خاص به این نکته اشاره دارند که افزایش ایمان و باور مذهبی مرد باعث ازدیاد محبت او نسبت به زن می گردد. (وسائل الشیعه ، ج ۱۴: ۹)

از سوی دیگر، مهر و محبت اصیل و پایدار، منوط به تحقق مجموعه ای از پیش شرطهای اخلاقی مانند صداقت ، امانتداری ، وفاداری ، احترام و خیرخواهی است که فقدان یا ضعف هر یک از آنها را یک طرف رابطه ، می تواند تزلزل عاطفی طرف مقابل را درپی داشته باشد؛ بنابراین ، ضعف ایمان و اخلاق به جهت آثار منفی اش در رفتار مرد، با کاهش کارکرد عاطفی خانواده ارتباطی مستقیم دارد و یافته های علمی و حتی تجربیات روزمره افراد نیز به خوبی این همبستگی را تایید می کنند.

گذشته از موانع یاد شده ، مهارت نداشتن در برقراری ارتباط صمیمی با دیگران نیز نقش قابل توجهی در برآورده نشدن نیازهای عاطفی اعضای خانواده ایفا می کند که تقویت مهارت های ارتباطی از راه آموزش های عمومی با بهره گیری از امکانات رسانه های جمعی ، مدارس ، مراکز مشاوره و غیره می تواند در رفع این مانع بسیار موثر باشد.

واضح است که دست کم بعضی از این نکات ، به ارضای عاطفی همسران اختصاص ندارند و در مورد روابط والدین با فرزندان ، روابط با سالمندان و روابط خواهر و برادرها نیز می توان بر آنها تاکید کرد؛ برای نمونه ، این توصیه قرآنی را در مورد روابط با والدین سالمند در نظر بگیریم :

پروردگارت فرمانی قطعی داده که جز او را نپرستید و به پدر و مادر خود نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو یا هردوی آنها در نزد تو به سن پیری رسیدند، پس سخنی به آنان مگو که حاکی از دلتنگی ات از ایشان باشد و بر سر آنها فریاد مزن و با گفتار بزرگوارانه با آنان سخن بگو و بالهای تواضع و خاکساری خویش را از روی لطف و رحمت در پیش آنان فرود آر و بگو: پروردگارا! همان گونه که مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده . (اسراء، ۲۳ و ۲۴)

بدون شک ، در جامعه ای که عملا به این ارزش ها پایبند است ، خشونت یا سالمندان زمینه بروز نخواهد یافت .

شایان ذکر است که در دیدگاه اسلامی ، افزون بر دو زوج ، فرزندان نیز نقش بسیار مهمی در ارضای نیازهای عاطفی پدر و مادر ایفا می کنند. در برخی روایات ، تعبیر ((سکون)) در مورد فرزندان به کار رفته و فرزند مایه آرامش روانی و انس پدر و مادر به سبب خارج کردن آنها از تنهایی قلمداد شده است . (وسائل الشیعه ، ج ۱۵: ۱۰۶) روشن است که این مضمون در مقایسه با آنچه پارسونز تثبیت شخصیت بزرگسالان از طریق بازی با فرزندان می نامید، از حیطه بسیار وسیع تری برخوردار است .

۶. تامین پایگاه اجتماعی

۱ – ۶. دیدگاه جامعه شناسی

جامعه شناسان چندین عامل انتسابی (غیر اکتسابی) را در تعیین پایگاه اجتماعی افراد یا گروه ها، یعنی موقعیتی که در سلسله مراتب اجتماعی احراز می کنند، دخیل دانسته اند که عبارتند از: طبقه ، نژاد، قوم ، جنس ، سن و تا حدودی دین و مذهب . خانواده ای که شخص در آن متولد می شود، شماری از این ویژگی های منتسب را به وی منتقل می سازد و از این طریق ، پایگاه اجتماعی او را مشخص می کند؛ برای مثال کسی که در یک خانواده فقیر به دنیا می آید، احتمالا به عنوان یکی از افراد طبقه پایین شناسایی خواهد شد؛ به همین سان ، در جامعه ای که در آن ، تبعیض نژادی ، قومی یا مذهبی اعمال می شود، خانواده بسته به اینکه به کدام نژاد یا قوم یا مذهب تعلق دارد، نقشی تعیین کننده در انتساب پایگاه اجتماعی بالاتر یا پایین تر به اعضای خود ایفا می کند. البته هر کس می تواند پایگاه اجتماعی خود را با تلاش و پشتکار در جهت احراز عوامل اکتسابی آن از قبیل ثروت و تحصیلات ، ارتقا بخشد و این امر در جوامعی که از تحرک اجتماعی بالایی برخوردارند، کاملا مشهود است ، ولی خود عوامل اکتسابی و فرصت های لازم برای کسب آنها نیز تا حدودی متاثر از پایگاه اجتماعی منتسب فرد هستند. (Almquist, et al, ۱۹۷۸:۳۴۶)

۲ – ۶. دیدگاه اسلام

به نظر می رسد اسلام تفاوت افراد در پایگاه اجتماعی منتسب و نقش خانواده در تعین بخشیدن به این پایگاه را در بیشتر موارد، یک واقعیت مفروض می گیرد. قرآن کریم در سوره زخرف آیه ۳۲، از مسئله تفاوت پایگاه اجتماعی – آنجا که از عوامل اقتصادی ناشی شده باشد – به اختلاف درجات یاد می کند و با نسبت دادن آن به خالق هستی ، در ردیف سنت های اجتماعی قرار می دهد. در عین حال ، اسلام ضمن آنکه با بهره گیری ناعادلانه از عوامل یاد شده ، به لحاظ ارزشی ، مخالفت می ورزد، در جهت حذف برخی از این عوامل ، به ویژه و قومیت ، از دایره تاثیرگذاری بر پایگاه اجتماعی ، کوشش کرده است .

۷. مشروعیت

۱ – ۷. دیدگاه جامعه شناسی

تامین پدر شرعی برای فرزندان ، کارکرد دیگری است که خانواده زن و شوهری ایفا می کند. در واقع ، اهمیت این کارکرد به جهت نتایج و آثار اجتماعی آن است که انتقال منظم ارث و تداوم نظام خویشاوندی از جمله مهم ترین آنها به شمار می آیند؛ به همین دلیل ، مالینوفسکی مشروعیت را به جای گرفتن کودک در درون شبکه خویشاوندی ربط داده است . به گفته وی ، همین شبکه خویشاوندی است که حقوق نوزاد در زمینه مراقبت ، ارث و آموزش را تعریف می کند. (Zanden, ۱۹۹۳:۲۸۲). مالینوفسکی همچنین اصل مشروعیت را جهانی به شمار آورده و می گوید:

در تمام جوامع انسانی و در تمام موارد، حاملگی مستلزم ازدواج است ... در تمام جوامع انسانی ، سنت اخلاقی و قانون ، گروهی را که از زن و فرزندانش تشکیل شده ، یک واحد اجتماعی کامل نمی شناسد... قانون ، اخلاق ، آداب و رسوم می گوید: خانواده ای که مرد نداشته باشد، کامل نیست . (میشل ، ۱۳۵۴: ۱۳۷)

اما افزایش قابل توجه میزان فرزندان نامشروع در جوامع غربی ، به ویژه پس از جنگ جهانی دوم ، موضوعی بود که توجه بسیاری از جامعه شناسان را به خود معطوف کرد. در آمریکا ((از سال ۱۹۴۰ تا سال ۱۹۶۹ از ۱۰۰ کودک به دنیا آمده رنگین پوست ، ۱۷ کودک نامشروع بوده و در سال ۱۹۶۹ این درصد به ۳۱ رسیده و برای سفید پوستان در دوره مذکور از ۲درصد به ۵/۳ درصد رسیده است ... بین سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۰ از هر ۵ زن رنگین پوست ، یک نفر قبل از ازدواج حامله بوده و از هر ۵ زن سفید پوست ۳ زن چنین وضعی داشته اند)) . (میشل ، ۱۳۵۴: ۱۵۷). در انگلستان در سال ۱۹۸۸، ۲۵/۶٪ کل موالید زنده ، خارج از چهارچوب ازدواج اتفاق افتاد، در حالی که ده سال پیش از آن ، میزان مزبور ۱۰/۲٪ بود. (McLoughlin, ۱۹۹۱:۲۳) آمارهای جدیدتر حکایت دارند که در سال ۱۹۹۴ در انگلستان ۳۲ درصد موالید، در فرانسه ۳۵ درصد، در دانمارک ۴۷ درصد، و در سوئد ۵۰ درصد خارج از زندگی زناشویی واقع شده است . (گیدنز، ۱۳۷۸: ۱۰۰ – ۱۰۱)

افزایش شمار فرزندان نامشروع تا حدودی ناشی از تغییر ارزشها و نگرشهای عمومی نسبت به موضوع هایی مانند رابطه جنسی پیش از ازدواج و زندگی مشترک بدون ازدواج است . با وجود این ، آمارهای یاد شده و آمارهای مشابه از این واقعیت نیز حکایت می کنند که گسترش وسایل جدید جلوگیری از بارداری ، مانع از افزایش تعداد متولدین نامشروع و بارداری پیش از ازدواج نگردیده است . (میشل ، ۱۳۵۴: ۱۵۷ – ۱۵۸) بنابراین ، گسترش وسایل ضد بارداری نمی تواند راه حل مناسب و کارآمدی برای مشکل عدم مشروعیت تلقی شود. از اینکه بگذریم ، دو را حل دیگر برای این مشکل پیشنهاد شده است : کاهش رفتار جنسی خارج از محدوده ازدواج و تغییر نگرش های فرهنگی در جهت حمایت از کودکان متعلق به مادران ازدواج نکرده . (Cotgrove, ۱۹۷۲:۶۱) روشن است که راه حل دوم صرفا نوعی کنار آمدن با مشکل یاد شده است ، نه راه حلی واقعی برای آن ، و به آسانی می توان پیش بینی کرد که این راه حل حتی باعث گسترش پدیده نامشروعیت گردد. به نظر می رسد اتخاذ تدبیرهایی در جهت کاهش روابط جنسی خارج از چهارچوب ازدواج تنها راه حل معقول و منطبق با ارزش های اسلامی برای مشکل فرزندان نامشروع است .

۲ – ۷. دیدگاه اسلام

در متون دینی اسلام ، کارکرد مشروعیت فرزند و پیامدهای آن از قبیل پذیرش مسئولیت تربیت فرزند از سوی پدر و مادر، انتقال نظام مند میراث و تداوم شبکه های خویشاوندی ، مورد تاکید قرار گرفته است ؛ برای نمونه در روایتی آمده است :

شخصی از امام جعفر صادق (علیه السلام) پرسید: چرا خداوند زنا را حرام کرد؟ حضرت در پاسخ فرمود: به سبب مقاسدی که در آن است ؛ از جمله زوال نظام ارث و قطع شدن سلسله نسب اشخاص . (چه بسا) زنی که مرتکب زنا شده ، نمی داند بارداری او مستند به رابطه جنسی با کدام مرد است و فرزندی که متولد شده پدرش را نمی شناسد و (در نتیجه) از نعمت پیوند خویشاوندی و آشنایی با نزدیکان بی بهره خواهد بود. (وسائل الشیعه ، ج ۱۴: ۲۵۲)

در بعضی روایات نیز ارتکاب قتل نفس (از طریق سقط جنین) و خودداری والدین از تربیت فرزندان جزء نتایج منفی عدم مشروعیت فرزند به شمار آمده است . (وسائل الشیه : ۲۳۴ و ج ۱۸: ۴۳۱) بدون شک ، عدم مشروعیت از عوامل اصلی افزایش سقط جنین در دوران معاصر است و بخش عمده ای از کودکان پرورشگاهی را فرزندان نامشروع تشکیل می دهند.

۸. کنترل اجتماعی

۱ – ۸. دیدگاه جامعه شناسی

کنترل اجتماعی یکی از کارکردهای مهم نهاد خانواده است که یا از راه کنترل مستقیم خانواده بر رفتار اعضا و یا به طور غیر مستقیم و به عنوان پیامد کارکردهایی چون ارضای نیازهای جنسی و عاطفی ، حمایت ، مراقبت و جامعه پذیری تحقق می یابد. البته با توجه به رواج بینش های فردگرایانه و آزادیخواهانه در جوامع غربی ، از نقش خانواده در کنترل مستقیم رفتار همسران و فرزندان به شدت کاسته شده است . همچنین به سبب نابسامانی های فزاینده خانوادگی و گسترش پدیده هایی مانند روابط جنسی آزاد، طلاق و خانواده های تک سرپرست که کارکردهای دیگر نهاد خانواده را تحت تاثیر قرار داده اند، نقش خانواده در کنترل غیر مستقیم اعضا نیز کاهش یافته است . با این همه ، به اعتقاد برخی جامعه شناسان ، خانواده حتی در جوامع جدید نیز عامل اولیه کنترل اجتماعی و به ویژه کنترل جنسی بزرگسالان و کودکان است . (Goode, ۱۹۶۰:۱۸۹) شایان ذکر است که بسیاری از جامعه شناسان خانواده ، این کارکرد را در ردیف کارکردهای خانواده به صراحت ذکر نکرده اند؛ اما در حوزه های دیگری مانند آسیب شناسی اجتماعی و جرم شناسی به این موضوع توجه بیشتری شده است . به هر تقدیر، بحث را در دو محور همسران و فرزندان پی می گیریم .

الف) کنترل همسران

کنترل مستقیم هر یک از دو زوج بر رفتارهای طرف مقابل ، به ویژه رفتارهای جنسی خارج از چهارچوب ازدواج ، امری است که در بسیاری از فرهنگ های گذشته و حال به چشم می خورد، هرچند به دلیل عواملی مانند قدرت بیشتر مردان و نقش های جنسیتی متفاوت زن و شوهر، این کنترل بیشتر از سوی مردان نسبت به زنان اعمال شده است . کنترل جنسی زنان توسط شوهران از گذشته های بسیار دور وجود داشته و همواره از پشتوانه های نیرومند فرهنگی ، دینی و فلسفی برخوردار بوده است . به نظر می رسد اغلب فیلسوفان و

اندیشمندان اجتماعی با این نظر ژان روسو (۳۳) موافق بوده اند که ((شوهر باید بر رفتار همسرش نظارت کند؛ زیرا برای او اهمیت دارد که بداند کودکانی که ناگزیر از شناسایی و پرورش آنهاست ، به کسی جز خودش تعلق ندارند.)) (Oliver, ۱۹۹۷:۱۶۳)

نقطه مقابل این دیدگاه ، اندیشه گزینش آزادانه است که گروهی از فمینیست ها به منظور مو هرگونه سلطه مردان بر زنان ، از آن جانب داری کرده اند. طرفداران این اندیشه معتقدند برابری جنسی تنها زمانی جامه عمل می پوشد که از هرگونه کوشش مردان در جهت تحمیل خواست خود بر زنان جلوگیری شود و بر این اساس ، حتی رفتارهای نابهنجاری مانند روسپیگری زنان باید مورد تایید قرار گیرد. (Siegel ۱۹۹۷:۳۸۵)

همان گونه که اشاره شد، خانواده گذشته از کنترل مستقیم ، به طور غیر مستقیم و از راه ایجاد فضایی همراه با آرامش و امنیت و ارضای نیازهای جنسی و عاطفی همسران نیز آنان را از گرایش به کجروی باز می دارد؛ برای مثال امیل دورکیم (۱۹۷۵) در بررسی پدیده خودکشی در چند کشور اروپایی دریافت که ازدواج افراد را از خودکشی باز می دارد، و افراد دارای فرزند، کمتر از افراد متاءهل بی فرزند، خود را به قتل می رسانند؛ برای نمونه ، آمارهای خودکشی در فرانسه بین سالهای ۱۸۸۹۰ – ۱۸۹۱ مربوط به سنین ۲۰ تا ۷۰ سالگی از آن حکایت دارد که به طور متوسط در برابر هر ۱۰۰ مورد خودکشی مردان متاهل ، ۲۸۰ مرد مجرد و ۲۱۸ مرد همسر مرده ، خود را به قتل می رسانند. همچنین در برابر هر ۱۰۰ مورد خودکشی زنان متاءهل ، ۱۶۷ زن مجرد و ۱۷۸ بیوه زن خودکشی می کنند. (۳۴) (Halbwachs, ۱۹۷۸:۱۳۰) دورکیم بر پایه مشاهده هایی از این دست بود که نظریه همبستگی اجتماعی را مطرح کرد و ضعف پیوندهای اجتماعی اشخاص را عامل خودکشی آنان دانست . واضح است که آرامش روانی حاصل از ازدواج ، انسان را برای پذیرش مسئولیت ها یاری می رساند و به او در برابر دشواریهای زندگی شکیبایی می بخشد و شور و نشاط او را در فعالیتش افزایش می دهد؛ زیرا احساس می کند از نتیجه زندگی و کار و تلاش او هم خودش و هم عزیزترین کسانش ، یعنی همسر و فرزندانش ، بهره مند می شوند. در مقابل ، احساس تنهایی ، امید و شور و نشاط شخص را کاهش می دهد و از او فردی بی مسئولیت می سازد که در برابر مشکلات به آسانی تسلیم می گردد و به دلیل نداشتن یک پناهگاه مطمئن عاطفی و روانی ، به خودکشی پناه می آورد و این در صورتی است که برای جبران شکست ها و ناکامی های خود به جرم و جنایت متوسل نشود.

از کجروی های غیر جنسی که بگذریم ، ارتباط معنادار میان نابسامانی خانوادگی و تخلفات جنسی از وضوح بیشتری برخوردار است . ظاهرا نمی توان تردید کرد که پدیده هایی مانند تجاوز جنسی به زنان و کودکان ، روسپیگری و همچنین بازی ، تا حد زیاد به محرومیت افراد از کانون گرم خانواده بستگی دارند. آنتونی گیدنز در خصوص تجاوز جنسی به کودکان می گوید:

آماری که به سیستم گردآوری داده های سراسری در آمریکا گزارش شده است ، افزایشی به میزان ۶۰۰ درصد در موارد گزارش شده تجاوز جنسی نسبت به کودکان بین سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۸۲ را مشخص کرده است ... در برخی بررسی هایی که در انگلستان و آمریکا طی دهه ۱۹۸۰ انجام گردید، پژوهشگران دریافتند که بیش از یک سوم زنان در کودکی قربانی تجاوز جنسی گردیده بودند... بزرگسالانی که روابط ناکارانه با کودکانشان برقرار می کنند، به نظر می رسد اغلب در روابطشان با دیگر بزرگسالان ، کمرو، بی دست و پا و بی کفایت هستند. به نظر می رسد بسیاری از آنها تنها در صدد ارضای انگیزه های جنسی نبوده ، بلکه در جستجوی محبتی هستند که آن را نمی توانند در جای دیگری به دست آورند... مردانی که در ایجاد رابطه با زنان هم سطح از نظر بلوغ و صلاحیت مشکلی ندارند، کمتر احتمال

دارد که کودکان را مورد سوء استفاده جنسی قرار دهند. هنگامی که روابط با زنان تغییر کند، روابط آنها با کودکان نیز تغییر خواهد کرد. (گیدنز، ۱۳۷۴: ۴۳۶ – ۴۳۸)

وی در ارتباط با روسپیگری نیز اظهار می دارد:

فحشا وسیله کسب رضایت جنسی برای افرادی است که به علت کاستی های جسمانی شان یا وجود قوانین اخلاقی محدود سازنده ، نمی توانند شریک جنسی دیگری پیدا کنند. فاحشه ها نیازهای جنسی مردان را که دور از خانه هستند، خواستار تماس های جنسی بدون تعهد هستند، یا دارای سلیقه های جنسی غیر عادی اند که زنان دیگر نمی پذیرند، برآورده می سازند. (گیدنز، ۱۳۷۴: ۲۱۳)

همچنین برآوردهای صورت گرفته در مورد تعداد مادران همجنس باز در آمریکا رقم ۵ میلیون نفر را نشان می دهد. (Lott, ۱۹۹۴:۲۳۳) تردیدی نیست که ضعف نهاد خانواده اگر یگانه عامل شیوع بی سابقه این گونه انحرافات تلقی نشود، بی تردید مهم ترین و اصلی ترین عامل است و جهان غرب با تیشه ای که به ریشه خانواده زده ، هزینه بسیار سنگینی در برابر برخی آزادی های موهوم جنسی پرداخت نموده است .

ب) کنترل فرزندان

کنترل رفتار فرزندان از سوی اعضای بزرگ تر خانواده به ویژه والدین نیز دارای دو جنبه مستقیم و غیر مستقیم است . جامعه شناسان در بین عوامل متعددی که بر کجروی فرزندان تاثیر می گذارند، چه عامل خانوادگی را شناسایی کرده اند. گذشته از ضعف نظارت مستقیم بر رفتار فرزندان که در خانواده های تک سرپرست احتمال بیشتری دارد، عوامل دیگری مانند ستیز و ناسازگاری پدر و مادر، نبود روابط گرم ، محبت آمیز و حمایتگرانه بین والدین و فرزندان ، کجروی والدین و بدرفتاری و خشونت آنان با فرزندان در گرایش فرزندان به کجروی و ارتکاب جرم موثر شناخته شده اند. (Siegel, ۱۹۹۷:۱۹۷)

برای نمونه ، پژوهش های انجام شده در مورد علل گرایش دختران و پسران به فحشا نشان می دهند که روسپیان اغلب به خانواده های مسئله دار تعلق دارند؛ خانواده هایی که دچار فقر، ستیزه جویی و دشمنی شدید، طلاق ، مرگ یکی از والدین ، غیبت پدر و یا سوء استفاده جنسی اعضای خانواده از فرد در دوران کودکی او بوده اند. (Ibid:۳۸۴) همچنین کریستین دوبوئیست (۳۵) در تحقیقی درباره تاثیر محرومیت از والدین بر بزهکاری نوجوانان ، سه گروه از نوجوانان ۱۱ تا ۱۷ ساله را با یکدیگر مقایسه کرد: گروه اول متشکل از ۳۳ نفر از مجرمان خطرناک ، گروه دوم شامل ۳۳ نفر از مجرمان اتفاقی و گروه سوم نیز شامل ۳۳ نفر که از میان غیر مجرمان انتخاب شده بودند. براساس نتایج این تحقیق که در جدول زیر نشان داده شده ، ۹۶ درصد از مجرمان خطرناک در خانواده های خود تحت تاثیر مشکلات ناشی از جدایی های گوناگون والدین خود قرار گرفته اند؛ یعنی تنها ۴ درصد از آنها از محیط سالم خانواده برخوردار بوده اند، در حالی که ۵۳ درصد از غیر مجرمان در خانواده های سالم زندگی می کرده اند. افزون بر آن ، ۳۴ درصد از مجرمان خطرناک و ۲۸ درصد از مجرمان اتفاقی کسانی بوده اند که در کمتر از پنج سالگی ، به طور قطعی یا متناوب از پدر یا مادر خود محروم گشته اند، در حالی که در میان غیر مجرمان ، میزان محرومیت از پدر یا مادر در این گروه سنی کمتر از ۱۰ درصد بوده است . (مساواتی ، آذر، ۱۳۷۶: ۳۲۷)

* جدول (۲-۲): تأثیر محرومیت از والدین بر بزهکاری نوجوانان

وضعیت خانوادگی در ارتباط با سن کودک		مجرمان خطرناک	زندانیان مراکز تربیتی	غیرمجرمان
قبل از ۵ سالگی				
محرومیت از مادر	قطعی	٪۱۲/۴	٪۳/۱	٪۰
	متناوب	٪۳/۱	٪۶/۲	٪۰
محرومیت از پدر	قطعی	٪۱۲/۴	٪۱۲/۴	٪۶/۲
	متناوب	٪۶/۲	٪۶/۲	٪۳/۱
از ۵ تا ۱۱ سالگی				
محرومیت از مادر		٪۹/۳	٪۶/۲	٪۶/۲
محرومیت از پدر		٪۹/۳	٪۱۵/۵	٪۶/۲
از ۱۲ تا ۱۷ سالگی				
محرومیت از مادر		٪۳/۱	٪۹/۳	٪۰
محرومیت از پدر		٪۱۵/۵	٪۱۸/۶	٪۶/۲
خانواده‌های پر هرج و مرج		٪۱۲/۴	٪۶/۲	٪۰
آشفتگی محیط		٪۱۵/۵	٪۶/۲	٪۲/۴
افرادی که اساساً این آشفتگی محیطی را ندیده‌اند		٪۴	٪۱۷	٪۵۳

۲ – ۸. دیدگاه اسلام

به نظر می رسد مکتب اسلام با تاکید بر پاره ای نکات اساسی که در ذیل به آنها اشاره می شود، دست یابی به اهداف مهمی را که کاهش انحرافات جنسی و غیر جنسی همسران و فرزندان از جمله آنهاست ، منظور داشته است . این نکات عبارتند از:

۱. تشویق فراوان نسبت به ازدواج و تشکیل خانواده . اسلام در تاکید بر این موضوع تا آنجا پیش می رود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ازدواج را سنت خویش و رویگردانی از آن را موجب قطع ارتباط معنوی شخص با مقام رسالت معرفی می کند. (بحارالانوار، ج ۱۰۳: ۲۲۰، ح ۲۳) همچنین سیره عملی آن بزرگوار و ائمه اطهار (علیه السلام) به دست می دهد که کوشش فراوانی از سوی آنان در جهت آسان نمودن امر ازدواج ، به ویژه از نظر رفع موانع فرهنگی موجود در این زمینه ، صورت گرفته است . (وسائل الشیعه ، ج ۱۴: ۴۳ – ۵۰) نکوهش مجرد ماندن زنان (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۱۷ – ۱۱۸) و تاکید بر ازدواج مجدد زنان مطلقه و اینکه نباید بی شوهر بمانند (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۳۲۰ – ۳۲۱)، ابعاد دیگر توجه اسلام به این موضوع را نشان می دهد. بدیهی است اولین قدم در جهت فعلیت بخشیدن به قابلیت های خانواده در خصوص کاهش انحرافات اجتماعی ، اصل تشکیل خانواده است .

۲. اهمیت ارضای نیازهای جنسی و عاطفی در خانواده . نقش ارضای جنسی و عاطفی زن و شوهر در کاهش کجرویهای اجتماعی ، به ویژه تخلفات جنسی ، امری اس که به استدلال چندانی نیاز ندارد و نمونه ای از اعتراف های جامعه شناسان غربی در این باره در سخنان گیدنز ملاحظه گردید؛ از این رو، در اسلام تاکید ویژه ای بر این موضوع شده است . در شماری از آیات و روایات اسلامی از ازدواج با کلمه ((احصان)) تعبیر شده است که از ریشه لغوی ((حسن)) به معنای دژ دو زوج برای دیگری به منزله دژ و قلعه ای است که او را از خطر وقوع در انحرافات جنسی نگاه می دارد. (ر.ک : نساء ۲۴ و ۲۵؛ همچنین ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۴: ۲۱ و ۳۳۳) روایات دیگری نیز بر این مطلب دلالت دارند که جلوگیری از طغیان شهوت و انحراف جنسی شخص از دیگر آثار ارزشمند ازدواج است . (وسائل الشیعه

: ۱۹ و ۱۷۹ و ۲۶۵). آیه ۱۸۷ سوره بقره نیز که زنان را لباس مردان و مردان را لباس زنان معرفی می کند، می تواند به این نکته اشاره داشته باشد که همان گونه که لباس ، زشتی ها و شرمگاه های بدن انسان را می پوشاند و باعث زینت و حفظ آبروی وی می گردد، زن و شوهر نیز از جهت ارضای متقابل غریزه جنسی و جلوگیری از انحرافات و زشتی ها همدیگر را بپوشانند و به این ترتیب ، زینتی برای یکدیگر خواهند بود (قطب ، ۱۴۰۸: ۱۷۴)

ناگفته نماند فلسفه ازدواج موقت در اسلام تا حدود زیاد به همین مسئله مرتبط است . تردیدی نیست که همواره برخی محدودیت های اجتناب ناپذیر از قبیل کاستی های جسمانی ، دوری مردان از خانه و مهیا نبودن شرایط تشکیل خانواده ، وجود دارند که ارضای نیازهای جنسی در خانواده را نامقدور می سازند. ازدواج موقت ، نوعی جایگزین قانونمند برای خانواده است که در صورت نهادینه شدن می تواند بخشی از کارکردهای خانواده در زمینه تنظیم رفتار جنسی و کنترل کجرویهای اجتماعی را ایفا کند.

۳. تقویت روحیه غیرت ورزی جنسی . غیرت ورزی جنسی از اخلاق جنسی است که بروز و رشد آن بیش از هر جای دیگری در محیط خانواده به چشم می خورد. برخلاف دیدگاهی که غیرت را از مقوله حسادت و صرفا محصول عوامل فرهنگی و ناشی از گرایش مردان به تملک زنان می داند (کلاین برگ ، ج ۱، ۱۳۶۸: ۱۶۵) روایات اسلامی ضمن ارزش گذاری مثبت در مورد این صفت ، (۳۶) به عنوان امری موثر در کاهش کجروی های جنسی ، غیرت و حسد را در دو حوزه متباین ایمان و کفر طبقه بندی نموده و به این ترتیب ، تمایز و تقابل آشکاری بین این دو صفت برقرار می کنند. (ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۴: ۱۰۷ – ۱۱۱) در ضمن ، برخی روایات به نقش عامل فطرت در شکل گیری روحیه غیرت اشاره دارند. (بحارالانوار، ج ۱۰۳: ۱۰۸، ح ۳)

۴. ضرورت تربیت دینی و اخلاقی فرزندان . تربیت دینی و اخلاقی فرزندان به معنی آشنا ساختن آنان با ارزش های دینی و فضایل اخلاقی ، چه از حیث نظری و چه از حیث عملی ، از وظایفی است که بیش از سایر عوامل جامعه پذیری بر عهده والدین نهاده شده است . (ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۵: ۱۹۳ – ۱۹۵) واضح است که کودکان در طی فرایند آموزش دینی و اخلاقی که دینداری و سلوک اخلاقی خود والدین بیشترین تاثیر را در آن به جا می گذارد، یک عامل نیرومند کنترل و خویشتن داری در برابر آسیب ها و انحرافات اجتماعی را در خود درونی می سازند.

۵. نظارت والدین بر رفتار فرزندان . کنترل صحیح رفتار فرزندان از سوی والدین ، افزون بر جنبه عام آنکه شامل تمامی زمینه ها می شود (در ارتباط با جنبه عام کنترل خانوادگی ، ر.ک : سوره تحریم ، ۶)، از جنبه خاص یعنی امور جنسی نیز مورد توجه ویژه قرار گرفته است . بر حسب روایات اسلامی ، والدین باید کودکان خود را از مشاهده صحنه ارتباط جنسی مطلقا باز دارند؛ چرا که این امر تاثیر فوق العاده ای بر گرایش کودکان به انحرافات جنسی می گذارد. (ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۴: ۹۴ – ۹۵) تاکید بر آموزش آداب ورود به اتاق خواب والدین و سایر بزرگسالان به کودکان و نوجوانان ، شدت اهتمام اسلام به این موضوع را بیش از پیش آشکار می سازد (ر.ک : سوره نور، آیات ۵۸ – ۵۹؛ همچنین ر.ک : وسائل الشیعه ج ۱۴: ۱۵۸ – ۱۶۰) از اینها گذشته ، والدین مسلمان موظف گردیده اند بستر کودکان خود به ویژه دختر و پسر را از دوره پیش از بلوغ که در برخی روایات ، حد ده سالگی برای آن معین شده ، از یکدیگر جدا کنند. (ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۵: ۱۸۲ – ۱۸۳)

۶. کمک به فرزندان در جهت تشکیل خانواده . اسلام بر کمک والدین و دیگر اعضای خانواده به فرزندان در انتخاب همسر و تشکیل خانواده ، تاکید کرده است . تشویق والدین به فراهم نمودن زمینه ازدواج فرزند به عنوان یکی از حقوق وی به ویژه نسبت به پدر (ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۵: ۲۰۰؛ ح ۹)، سفارش اکید به والدین در خصوص آسان نمودن امر ازدواج و خودداری از دشوار نمودن شرایط (ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۴: ۵۱ – ۵۲) و الزام پدران به انفاق بر فرزندان نیازمند (ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۵: ۲۳۷) از نکات شایان توجهی است که در روایات اسلامی به آنها برمی خوریم . در برخی روایات ، مخالفت والدین با ازدواج فرزندان به سبب سخت گیری در شرایط، موجب فتنه و فساد بزرگ بر روی زمین معرفی شده است .

۷. اظهار محبت و ایجاد روابط گرم و دوستانه با فرزندان ، ملایمت و میانه روی در امر تربیت و خودداری از بدرفتاری و برخوردهای اهانت آمیز با آنان نیز از توصیه های تربیتی مهمی هستند که در روایات اسلامی مورد توجه قرار گرفته اند (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۱۹۴ – ۱۹۵ و ۱۹۹ – ۲۰۳) و پیروی از آنها می تواند کاهش میزان کجروی فرزندان را در پی داشته باشد.

۹. کارکردهای اقتصادی

۱ – ۹. دیدگاه جامعه شناسی

در یک نگاه ، خانواده در پهنه تاریخ ، واحدی اقتصادی بوده که اعضای آن برای تامین نیازهای معیشتی مشترک با یکدیگر همکاری می کرده اند. در جوامع صنعتی پیشرفته ، خانواده کارکرد اقتصادی خود در بعد تولید را تا حدود زیادی از دست داده ، به صورت واحد مصرف کالاها و خدمات در آمده است و افزون بر آن ، در این جوامع بسیاری از افراد ضرورتی احساس نمی کنند که برای تاءمین نیازهای اقتصادی خود با اعضای دیگر خانواده همکاری داشته باشند، بلکه اصلا ضرورتی نمی بینند که در خانواده ای زندگی کنند. (Kammeyer,et al, ۱۹۹۰:۳۷۶)

انتقال اموال و کالاهای مادی از نسلی به نسل بعد، چه در قالب کمک های مادی والدین به فرزندان در زمان حیات و چه در قالب ارث ، کارکرد اقتصادی دیگری بوده که همواره توسط خانواده انجام می گرفته است و خانواده های جدید نیز به رغم حصول تغییراتی در این زمینه ، همچنان به ایفای این نقش می پردازند.

اما در نگاه منتقدان چپ ، کارکردهای اقتصادی خانواده در دو جنبه برجستگی می یابند؛ جنبه نخست به استفاده ای که زنان در جهت تاءمین معیشت خود از خانواده می برند و جنبه دوم به استفاده ای که نظام خانواده و نیز کارهای خانگی زنان به صاحبان سرمایه می رساند، مربوط می شود. جنبه نخست مورد تاءکید تعدادی از مارکسیست های فمینیست قرار گرفته که معتقدند در نظام سرمایه داری ، زنان به دلیل آنکه از دسترسی کافی به بازار کار محرومند، برای ادامه حیات ناگزیر می شوند خود را از حیث مالی به مردان وابسته سازند. اینان در سرزنش کار خانگی زن تا آنجا پیش می روند که تفاوت بین یک روسپی و یک همسر را صرفا تفاوت در درجه می بینند نه تفاوت در نوع ؛ زیرا هر دو خودشان را، یعنی خدمات جنسی خود و در خصوص همسران ، خدمات خانگی و پرورشی خود را در

ازای امرار معاش می فروشند (!). در نتیجه ، تا زمانی که بسیاری از زنان دستمزدی ندارند یا دستمزدشان ناکافی است ، وابستگی اقتصادی زنان باعث می شود که بدن های خود را به مردان بفروشند تا از خودشان و در مواردی از فرزندانشان محافظت کنند. (Tong, ۱۹۷۷:۶۴-۶۵)

اما در ارتباط با جنبه دوم ، فردریش انگلس (۳۷) در کتاب منشاء خانواده ، مالکیت خصوصی و دولت پیدایش خانواده تک همسر را ناشی از میل به باقی گذاردن ثروت و استمرار مالکیت مردان در میان فرزندان آنان دانسته است . مارکسیست های جدید اظهار می دارند که خانواده هسته ای معاصر نیز از چند طریق به سرمایه داری خدمت می کند: تولید و بازتولید نیروی کار، تاءمین مکانی برای نگهداری ارتش ذخیره کار (زنانی که به هنگام لزوم ، جذب بازار کار شده ، و با رفع نیاز، از کار کنار گذاشته می شوند) و تسهیل مصرف مقادیر گسترده ای از کالاهای مصرفی . (Knuttila, ۱۹۹۶:۲۷۱) در همین راستا سهم کار خانگی در مجموع تولید نا خالص ملی اخیرا مورد توجه صاحب نظران فمینیست قرار گرفته است . به گفته گیدنز:

کار بی مزد خانگی اهمیت زیادی برای اقتصاد جامعه دارد. بر آورد شده است که کار خانه بین ۲۵ تا ۴۰ درصد ثروت ایجاد شده در کشورهای صنعتی را در بر می گیرد. کار خانگی با ارائه خدمات رایگان که بسیاری از جمعیت شاغل به وابسته است ، بقیه اقتصاد را تقویت می کند. (گیدنز؛ ۱۳۷۴: ۱۹۶)

گذشته از کارکردهایی مانند تولید مثل ، جامعه پذیری و پرورش فرزندان که تا حدودی دارای بار اقتصادی اند و گذشته از خدمات مستقیم به سرمایه داری از طریق کار خانگی و مصرف کالاها و خدمات ، منتقدان حتی جنبه های شخصی خانواده مانند ارضای نیازهای جنسی و عاطفی را در راستای اهداف سرمایه داری تبیین می کنند. (Bilton, ۱۹۸۱:۳۵۲)

موضوع انتقال دارایی ها از نسلی به نسل بعد و تاثیر آن در تداوم نابرابری طبقاتی و فاصله بین اغنیا و فقرا، در راستای همین جنبه از کارکردهای اقتصادی خانواده مورد توجه صاحب نظران قرار گرفته است . (سگالن ، ۱۳۷۵: ۳۰۴ – ۳۰۶)

در یک ارزیابی کلی باید گفت : تردیدی نیست که خانواده به لحاظ اینکه کوچک ترین واحد اجتماعی هر جامعه ای است ، کارکردهایی را برای آن جامعه ایفا می کند؛ اما این امر به تنهایی نمی تواند مبین وجود ارتباط علّی به معنی دقیق کلمه بین نوع جامعه و کارکردهای خانواده باشد. به تعبیر روشن تر، نمی توان انکار کرد که خانواده هسته ای در جوامع صنعتی به نظام سرمایه داری خدمت می کند، ولی نباید از این واقعیت نتیجه بگیریم که سرمایه داری این کارکردها را در جهت اهداف خود بر خانواده تحمیل کرده است ؛ چرا که خانواده در نظام هایی مغایر با نظام سرمایه داری نیز همین کارکردها را ایفا کرده و می کند. به گفته جین بتکه الشتین (۳۸) یکی از فمینیست های خانواده گرا:

خانواده صرفا فراورده سرمایه داری نیست که برای باز تولید نیروی کار به قیمت فدا کردن زنان ایجاد شده باشد، بلکه خانواده تنها محلی است که انسان ها هنوز می توانند در آن به محبت ، امنیت و آسایش دست یابند. خانواده در واقع ، تنها جایی است که انسان ها هنوز می توانند در آن تصمیماتی بگیرند که بر ملاحظات پولی مبتنی نباشد. (Tong, ۱۹۹۷:۶۱-۶۲)

به همین سان ، بهره مندی معیشتی زنان از خانواده صرفا باید نتیجه فرعی و تبعی زندگی خانوادگی تلقی شود و از این رو، یکسان انگاشتن ماهیت همسری و روسپیگری چیزی بیش از یک ارزش داور بی پایه نیست . در ضمن ، ناگفته نماند که تحلیل تاریخی انگلیس درباره منشاء پیدایش خانواده نیز از جهت فقدان شواهد مورد نیاز، با مخالفت انسان شناسان و باستان شناسان روبه رو شده است . (لنگرمن و برنتلی ، ۱۳۷۴: ۴۸۱)

اما تاثیر نظام ارث و همچنین کمک های مادی والدین به فرزندان ، در تداوم نابرابری طبقاتی به حسب ظاهر قابل انکار نیست ، ولی با نگاهی ژرف تر به مسئله می توان دریافت که ریشه اصلی نابرابری طبقاتی نه در خود این نظام ، بلکه در علل ساختاری توزیع ناعادلانه ثروت قرار دارد؛ چرا که اموری مانند ارث یا هدیه به فرزندان صرفا وسایلی اعتباری برای انتقال صورت تملک شده از نسلی به نسل دیگرند. بدیهی است با اصطلاح ساختار اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت ، این امور به خودی خود تاثیری در نابرابری طبقاتی نخواهند داشت .

۲ – ۹. دیدگاه اسلام

در دیدگاه اسلام ، خدمات رسانی متقابل زن و شوهر از حیث معیشتی ، به عنوان یکی از کارکردهای خانواده مفروض گرفته شده است . اسلام زنان شایسته را زنانی می داند که در رفع نیازهای معیشتی خانواده به شوهران خود، به ویژه با انجام دادن کارهای خانگی ، یاری برسانند و با پاداش های معنوی فراوانی که برای این امر مقرر کرده ، زنان را به خدمات خانگی تشویق نموده است در عین حال از نظر حقوقی زنان را از انجام دادن کار خانگی معاف و شوهران را حتی در شرایط بی نیازی مالی زنان ، به پرداخت نفقه آنان ملزم کرده است و به این ترتیب ، مردان عملا در خدمت زنان قرار گرفته اند. به گفته استاد شهید مطهری :

اسلام هرگز نخواسته مرد از زن بهره کشی اقتصادی کند، بلکه سخت با آن مبارزه کرده است ... این مسئله که زن استقلال اقتصادی دارد از مسلمات قطعی اسلام است . کار زن از نظر اسلام متعلق به خود او است . زن اگر مایل باشد کاری که در خانه به وی واگذار می شود، مجانا و تبرعا انجام می دهد و اگر نخواهد مرد حق ندارد او را مجبور کند. (مطهری ؛ ۱۳۶۸: ۵۷)

واضح است که انتقاد از کارکرد اقتصادی خانواده برخاسته از مبانی ارزشی خاصی است که با نظام ارزشی اسلام سازگاری ندارند. نفی مالکیت خصوصی ، تاکید بر مالکیت اجتماعی و مخالفت با سرمایه به طور مطلق از اصول این مبانی ارزشی اند. البته این بدان معنا نیست که اسلام با نظام سرمایه داری سازگار است و آن را تایید می کند، ولی عدم پذیرش تعدادی از مولفه های سرمایه داری از سوی اسلام ، باعث نمی شود خانواده و کار خانگی به دلیل کنش متقابلی که با ساختارهای سرمایه دارانه دارد، در اسلام مورد ارزش گذاری منفی قرار گیرد؛ چرا که کنش متقابل خانواده و دیگر نهادهای اجتماعی ، در هر نظام بدیل دیگری نیز وجود خواهد داشت و از این رو، اصلاح یا محو نظام سرمایه داری بر حسب دیدگاه اسلام باید بر راهبردهای اساسی دیگری غیر از خانواده ستیزی متمرکز شود. از سوی دیگر، تاکید اسلام بر اهمیت خانواده و خانه داری نباید به برداشتی افراطی منجر گردد. زن در اسلام از آزادی و اراده کامل در تعیین سرنوشت خویش برخوردار است و حتی بنابر تصریح فقها، می تواند بسیاری از خواسته های خود و از جمله فرصت تحصیل و اشتغال در خارج از منزل را در ضمن عقد نکاح شرط کند و شرطش نیز نافذ است . (الخویی ، ۱۴۱۷، ج ۲: ۳۶۱)

۱۰. تداوم نابرابری جنسی

از دیدگاه فمینیستی ، تداوم نابرابری جنسی یا تحکیم روابط پدرسالارانه یکی از کارکردهای مهم نهاد خانواده می باشد که کمتر مورد توجه دیدگاه های محافظه کار قرار گرفته است . به اعتقاد فمینیست ها، کارهای بدون مزد خانگی و حمایت از همسران و فرزندان که به طور مرسوم توسط زنان صورت می گیرد، باعث تداوم ساختاری پدر سالارانه و سلطه مردان بر زنان می شود. سلطه مردان و فرودستی زنان در خانواده مبتنی بر دو ساختار درهم تنیده است :

۱. تقسیم کار جنسی بین زن و شوهر؛

۲. انتقال نقش های جنسیتی به کودکان از راه جامعه پذیری .

ساختار نخست به سیستمی اشاره دارد که کارهای خانگی را که از نظر فرهنگی کم ارزش تر تلقی می شوند، بر عهده زنان و کارهای بیرون از خانه را که به سبب درآمدزا بودن ، ارزش و پرستیژ بیشتری به همراه دارند، بر دوش مردان قرار می دهد. حتی در شرایط جدید که اشتغال فزاینده زنان در بازار کار، استقلال اقتصادی را برای آنان به ارمغان آورده و علی رغم انعطاف پذیری بیشتری که مردان نسبت به انجام دادن کارهای خانگی نشان می دهند، تقسیم کار جنسی و نابرابر در خانه همچنان پابرجاست . ساختار دوم نیز به فرایندی اشاره دارد که طی آن کودکان از طریق همانندسازی با والدین (پسر با پدر و دختر با مادر) و به واسطه پاداش و تنبیهی که دریافت می کنند، نگرش های مردانه و زنانه را درونی می سازند و نقش های جنسیتی را فرا می گیرند. مارلین فرنچ (۳۹) در عبارت زیر به نقش دو عامل یاد شده در استمرار نابرابری جنسی اشاره کرده است :

کار منزل به طور کلی کار خسته کننده و ناخوشایندی نیست . بسیاری از مردم چه زن و چه مرد از اینکه گاه گاهی غذا بپزند، ظرف ها را در ماشین بگذارند یا قفسه ای را مرتب کنند، لذت می برند. بعضی می گویند که حتی از نظافت خانه هم خوششان می آید؛ اما همین کار وقتی پول و فضا محدود است ، وقتی مادری بچه های خردسال دارد، وقتی مجبور است پس از ۸ ساعت یا بیشتر کار بیرون ، کار منزل انجام دهد، دشوار و پر زحمت جلوه می کند. زن ها از اینکه به طور منحصر به فرد، مسئولیت کارهای خانه را به عهده دارند؛ شکایت دارند؛ زیرا هم باید چندین برابر کار انجام دهند و هم اینکه تقسیم کار در منزل عادلانه نیست ؛ کسی که در منزل مسئول کارهای خانه است به طور اتوماتیک به صورت مستخدم دیگران در می آید و چون کار منزل بی مزد است ، پس زن باید بدون پاداش و احترام کاری را انجام دهد. انتظار مردها که زن باید مسئولیت نگاهداری از آنها را به عهده بگیرد، از کودکی به آنها تلقین می شود. زن ها از روی عادت این کار را انجام می دهند و با دست خود سیستمی که به وجود آمده ، تقویت و تحکمی می بخشند و با تلقین ، احساس گناه را در دختران خود به وجود می آورند. (فرنچ ، ۱۳۷۳: ۳۰۵ – ۳۰۶)

تردیدی نیست که پاره ای از تمایزهای جنسیتی ، به ویژه تمایزهایی که از قابلیت های تولید مثل زنان و مردان ناشی می شوند، جزء انفکاک ناپذیر الگوی متداول خانواده هستند؛ اما یکسان انگاشتن تمایز جنسیتی با نابرابری جنسی که در سخنان بسیاری از فمینیست ها مفروض گرفته می شود، ادعایی اساسا ایدئولوژیک است که نمی تواند با معیارهای علمی ارزیابی شود. به همین جهت ، پارسونز و جمع دیگری از صاحب نظران مکتب کارکردی ، ضمن موافقت با نقش های جنسیتی ، به نظریه انصاف قائل شده و گفته اند: هرچند نمی توان

مشارکت زن و مرد در کارهای خانه را به دلیل نوع و اهمیت متفاوت آنها ((مساوی)) انست ، لیکن می توان گفت مشارکت آنها در کارهای خانگی ((منصفانه)) است ؛ زیرا نقش های متفاوت آنها معادل و مکمل یکدیگرند. (Burr, ۱۹۹۸:۸۲) به همین سان ، ((مکمل بودن برابر یعنی اینکه وظایف متفاوت و متمایز زن و مرد چه در نقش های خانوادگی و چه در نقش های اجتماعی وزن های یکسانی دارد)) ، مورد تاکید برخی طرفداران حقوق زن در ایران قرار گرفته است . (مطیع ؛ ۱۳۷۶: ۲۴)

بنابراین ، چنانچه بخواهیم از دخالت جنبه های ایدئولوژیک در این بحث جلوگیری کنیم ، صحیح تر آن است که خانواده را عامل استمرار تمایزهای جنسیتی بدانیم . البته این حقیقت دارد که تمایزهای یاد شده در بسیاری از موارد در قالب نابرابری های جنسی بروز می یابند، اما این امر نه از ذات زندگی خانوادگی ، بلکه از فرهنگ های حاکمی سرچشمه می گیرد که خانواده ها به آنها تعلق دارند. در فصل سوم کتاب ، موضوع نابرابری جنسی در خانواده و دیدگاه اسلام در این باره به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت .

ناگفته نماند که نابرابری جنسی تنها یکی از انواع نابرابری های اجتماعی است که خانواده را در تداوم آنها موثر دانسته اند و خانواده در جهت باز تولید طبقات اجتماعی و پایگاه های اجتماعی متفاوت از راه انتقال سرمایه ها و منابع مادی و فرهنگی به نسل بعد، کارکردهای مهمی را ایفا می کند که در بحث های پیشین به مناسبت به آنها اشاره شد.

علل تغییر کارکردهای خانواده

اصولا علت تغییرات کارکردی چیست ؟ به تعبیر دیگر، چه چیزی باعث می شود که نهادهای اجتماعی ، کارکردهای خود را از دست بدهند؟ در پاسخ به نظر می رسد این امر مستند به دو دسته از علل است : ۱. حصول تغییراتی در اهداف و ارزش های اجتماعی که جامعه را از آن کارکردها – کلا یا بعضا – بی نیاز می سازند. ۲. پیدایش نهادهای جایگزین و در مواردی شیوه های نهادینه نشده که همان کارکردها را ایفا می کنند. البته این به معنی کشیدن خط فاصل بین این دو دسته از علل نیست ؛ چرا که خود علت ها از هر دو دسته در یکدیگر تاثیر متقابل دارند و این امر متضمن آن است که پیدایش و فراگیر شدن نهادهای بدیل را تا حدودی معلول تغییرات ارزشی جامعه بدانیم ؛ همان گونه که تغییرات ارزشی را احیانا به جابه جایی نهادهای اجتماعی مستند می سازیم .

تغییرات کارکردی در خصوص نهاد خانواده را نیز بر همین اساس می توان تفسیر کرد. به طور قطع ، تغییرات اقتصادی و فنی در جوامع صنعتی ، تاثیرهای قابل توجهی بر نهاد خانواده بر جای گذاشته اند. با این همه ، حضور دسته اول از علل یاد شده ، یعنی تغییرات ارزشی نیز کاملا آشکار است . در این قسمت بر علل اساسی تغییرات کارکردی در خانواده معاصر مروری خواهیم داشت .

تغییرات ارزشی

بدون شک ، فلسفه های جدید و اندیشه های فراگیر ناشی از آنها، اساسی ترین نقش را در تحولات فرهنگی جهان غرب ایفا کرده اند. لیبرالیسم و بینش فردگرایانه به عنوان یکی از شالوده های فرهنگ معاصر غربی در کنار تاثیرهای عمیقی که در ابعاد مختلف حیات اجتماعی به جای گذارده ، نهاد خانواده را نیز به شدت تحت تاثیر قرار داده است . در این راستا به طور خاص باید به مکاتب فلسفی و روان شناختی انسان گرا و به طور خاص ، نظریه های اریش فروم ، (۴۰) آبراهام مسلو (۴۱) و کارل راجرز (۴۲) اشاره کرد که بر ارزش

هایی مانند استقلال ، عدم وابستگی ، رشد و خلاقیت تاکید می کردند. این نظریه ها که به طور کلی بر ادراک فردی از خویشتن تاکید داشتند، بر نظریه های سابق مانند نظریه آدلر (۴۳) که انطباق را راه حل مشکلات فردی می دانستند، غلبه کرده و به این ترتیب ، در تغییر ارزش ها و نگرشهای راجع به خانواده ، نقش قابل توجهی را ایفا کردند. (Mintz and Kellogg, ۱۹۹۱:۱۱۰) به تعبیر دکتر شریعتی :

اساسا نوع تکیه ای که غرب بر آزادی و کمال و ارزش های انسانی زن می کند، در مسیر اصالت فردی زن است ؛ یعنی زن را از خانواده بیرون می آورد و او را به عنوان یک موجود انسانی مطرح می کند و برایش حقوق اختصاصی و اصیل قائل است . این مسئله خود به خود به اصالت فرد و فردگرایی منجر می شود. اصالت فرد و فردگرایی در غرب نه تنها جامعه را به عنوان یک بنای کامل و پیوسته و پیگیر متزلزل کرده ، بلکه خانواده را همچنین متزلزل کرده است ، به این شکل که (دادن) اصالت فرد به زن ، او را به عنوان عضوی در خانواده از میان برده و به عنوان یک فرد تمام در جامعه مطرحش کرده . (شریعتی ، ۱۳۷۶: ۲۵۰ – ۲۵۱)

گرچه این گونه تعبیرها تا حدی اغراق آمیز به نظر می رسند، ولی از واقعیتی مهم و انکارناپذیر در جوامع غربی حکایت می کنند؛ واقعیتی که تغییرهای کارکردی خانواده در زمینه های رفتار جنسی ، تولید مثلا، حمایت و مراقبت ، جامعه پذیری و غیره تا حدودی ریشه در آن دارد. با توجه به فراهم شدن امکانات پیشرفته و ارتقای فردی در زمینه های مختلف آموزشی برای زنان امروزی ، بسیاری از آنان از پذیرش نقش مادر – همسری به عنوان مهم ترین وظیفه زندگی خود و تنها راه دستیابی به اکمال نفس ابا دارند و موفقیت خود را در کسب امتیازهای فردی و اجتماعی و اغلب با پیروی از الگوهای مردانه موفقیت و پیشرفت ، جستجو می کنند.

در ارتباط با واقعیت یاد شده همچنین لازم است به مسئله سقوط ارزش های اخلاقی در غرب اشاره کنیم که ارتباط بسیار نزدیکی با سقوط خانواده یا کم بها شدن آن دارد. رواج نظریه اومانیستی در باب اخلاق که به جای ترس از آخرت ، بیشتر بر شادمانی در این دنیا تاکید داشت ، به غلبه نگاه سود جویانه به مسئله جنس از زاویه روان شناسی و جامعه شناسی منجر گردید و نگه به این موضوع از زاویه الهیات را منسوخ کرد (Barnes, ۱۹۳۹:۴۰۶) که این امر نیز در تغییرات کارکردی خانواده تاثیر عمده ای داشته است . این گونه است که خانواده در جوامع غربی و دیگر جوامع متاثر از فلسفه های جدید، تغیرات چشمگیری را در زمینه های رفتار جنسی ، میزان تولید مثل ، مشروعیت فرزندان و شیوه های نگهداری ، مراقبت و تربیت فرزندان تجربه کرده و می کند.

گذشته از این اندیشه های فلسفی عام ، فعالیت های نهضت آزادی زنان یا فمینیسم ، به ویژه در نیمه دوم قرن بیستم ، نتایج گسترده و انکارناپذیری را در باب مسائل زنان و به ویژه مسائل و مشکلات خانواده در پی داشته است . طرفداران فمینیسم با محکوم کردن استثمار زنان در خانه ، ارزش های سنتی خانوادگی را با چالش جدی روبه رو ساختند. برخی فعالان فمینیسم مانند، اتکینسون ، (۴۴) ازدواج را بردگی ، تجاوز قانونی و کار بدون دستمزد نامیدند. آنان همچنین ، به این عقیده که مراقبت از فرزند و خانه داری تنها وسیله اکمال نفس برا زن است ، به طور جدی اعتراض کرده اند. (Mintz and Kellogg, ۱۹۹۱:۱۱۱)

پر واضح است که درونی شدن اندیشه های فلسفی و ارزش های اجتماعی جدید در غرب در این سطح گسترده ، به ساز و کارهای نیرومندی نیاز داشته است که از مهم ترین آنها باید به وسایل ارتباط جمعی اشاره کرد. بدون شک ، در این میان ، تاثیر رسانه های صوتی و تصویری از یک سو و کتاب ها و نشریات تخصصی و غیر تخصصی از سوی دیگر، بسیار چشمگیر بوده است .

با توجه به مطالب یاد شده و همچنین نفوذ اندیشه ها و ارزش های یاد شده در جوامع اسامی ، می توان پیش بینی کرد که بینش ها و ارزش های اصیل اسلامی تنها زمانی امکان ادامه حیات اجتماعی را خواهند داشت که در قالب های جدید و قابل فهم برای نسل های امروزین و با تکیه بر استدلال های عقلانی و با بهره گیری از تکنولوژی ارتباطی نوین ارائه گردند. در غیر این صورت ، به احتمال قوی شاهد تغییرات ارزشی در زمینه های مختلف و از جمله در زمینه خانواده ، به نوعی که در غرب اتفاق افتاد، خواهیم بود.

پیدایش نهادهای جایگزین

آگبرن (۴۵) اظهار عقیده کرد که دو فرایند صنعتی شدن و شهری شدن ، خانواده را از نهادی نسبتا خودکفا به نهادی که کارکرد اصلی اش توزیع عاطفه و شکل دهی به شخصیت می باشد، تبدیل کرده است . (Defleur, et al, ۱۹۷۳:۵۱۹) جامعه شناسان شهری مکتب شیکاگو نیز آثار مخرب شهری شدن را عامل فروپاشی فرهنگ سنتی و در نتیجه ، تبدل کارکردهای خانواده قلمداد کرده اند. (Lasch, ۱۹۷۷:۳۵) این امر چگونه اتفاق افتاد؟

در یک نگاه کلی ، دو فرایند صنعتی شدن و شهری شدن و به دنبال آنها، پیدایش دولت های رفاه در مغرب زمین با ایجاد مجموعه ای از نهادهای بدیل ، خانواده را به سمت از دست دادن تعدادی از کارکردهای پیشین خود سوق دادند. برخلاف گذشته که خانواده واحد اصلی اقتصادی بود، اکنون زندگی شغلی مردم در جوامع پیشرفته صنعتی تقریبا به طور کامل در خارج از خانه صورت می گیرد؛ زنان در بازار کار در شرایطی نسبتا برابر با مردان پذیرفته شده اند و روز به روز به استقلال اقتصادی بیشتری نایل می شوند؛ دولت از راه گسترش شیرخوارگاه ها و کودکستان ها از کودکان پرستاری می کند؛ تحصیل کودکان و جوانان بر عهده دولت است ؛ جوانان دیگر چندان به بودجه خانواده وابسته نیستند؛ دولت جایگزین مادر و به تعبیری ((مادرانه)) شده است ؛ به این معنا که زندگی مادی فرد، تحصیلاتش و خدمات بهداشتی اش را تامین می کند. دولت است که به همه می پردازد و مسئول همگان است . در گذشته ، مردن یا زنده ماندن اطفال عمدتا بستگی به والدین آنها و برعکس ، مردن یا زنده ماندن افراد کهنسال عمدتا بستگی به فرزندانشان داشت ؛ امروز در سایه خدماتی که دولت های رفاه فراهم کرده اند، نسل جدید می تواند به حیات خود ادامه دهد، حتی اگر خانواده متلاشی شود یا حتی اگر هیچ یک از والدین وجود نداشته باشد. افراد سالخورده بدون فرزند نیز اکنون به مراتب بیش از گذشته زنده می مانند. (ر.ک : هلر، ۱۳۷۸: ۵۹ – ۶۰ و اینگلهارت ، ۱۳۷۳: ۲۰۲)

عوامل مذکور به مدد پیشرفت های تکنولوژیک در عرصه های مختلف ، به ویژه در عرصه پزشکی زنان و زایمان ، زمینه تغییر کارکرد خانواده در بخش های تنظیم رفتار جنسی ، تولید مثل ، حمایت و مراقبت ، جامعه پذیری و کارکردهای اقتصادی را فراهم آورده اند. همچنین گسترش آزادی های جنسی و فراهم شدن امکان ارضای جنسی در خارج از چهارچوب خانواده به طور گسترده و از طریق شیوه های غیر نهادینه یا غیر هنجاری ، تاثیر قابل توجهی بر تغییر کارکرد خانواده در زمینه های رفتار و تخلفات جنسی داشته است . این چنین است که ارضای نیازهای عاطفی زن و شوهر توسط یکدیگر در خانواده های جدید از اهمیت بی سابقه ای برخوردار گردیده و سایر کارکردهای خانواده را تحت الشعاع قرار داده است .

آینده خانواده

سخن آخر این است که این دو دسته عوامل یاد شده ، یعنی تغییرات ارزشی و پیدایش نهادهای بدیل خانواده ، افزون بر آنکه خانواده هسته ای غربی را دچار تغییرات کارکردی چشمگیری کرده اند، پدیده های دیگری مانند افزایش بی سابقه میزان طلاق و رشد فزاینده الگوهای جدید روابط جنسی از قبیل ازدواج اشتراکی ، ازدواج آزاد، زندگی مشترک بدون ازدواج (cohabitation) و زندگی مشترک دو همجنس را در پی داشته اند؛ در نتیجه ، محققان این بحث را مطرح می کنند که آیا نهاد خانواده در حال زوال و فروپاشی است یا اینکه همچنان به حیات خود ادامه خواهد داد؟ گروهی که نگاه خوشبینانه تری به مسئله دارند، معتقدند وقوع تغییرات ضروری در نهاد خانواده به معنی آن نیست که خانواده اهمیت گذشته خود را از دست داده یا اینکه در وضعیت سقوط قرار دارد، بلکه خانواده در حال جرح و تعدیل خود و سازگار شدن با جامعه در حال تغییری است که خود جزئی از آن می باشد. به گفته لاک (۴۶) و برگس : (۴۷)

می توان شکلی از خانواده را که ظاهرا در جوامع جدید در حال پیدایش است ، خانواده مصاحبتی (family companionship) نامید؛ زیرا تاکید آن بر ارتباط نزدیک بین شخصی به عنوان کارکرد اصلی خانواده است . ویژگی های دیگر خانواده مصاحبتی عبارتند از: داد و ستد عاطفه ، مفروض گرفتن برابری بین زن و شوهر، دموکراسی در تصمیمات خانوادگی همراه با اعطای حق راءی به فرزندان ، رشد شخصیت اعضا به عنوان یک هدف خانوادگی ، آزادی بیان ما فی الضمیر به گونه ای سازگار با وحدت خانواده و این انتظار که بالاترین درجه خوشبختی باید در خانواده به دست آید. (Defleur, et al., ۱۹۷۳:۵۱۹–۵۲۱)

در مقابل ، کسانی قرار دارند که آینده روشنی را برای خانواده پیش بینی نمی کنند. از میان اینان افرادی مانند سوروکین (۴۸) و زیمرمن (۴۹) بازگشت به ارزش های اخلاقی و هنجارهای الگوی خانواده سنتی را خواستار شده اند. (Ibid) ولی با توجه به ساختاریهای اجتماعی – اقتصادی و ارزش ای حاکم بر جوامع صنعتی ، چنین بازگشتی بیشتر به یک رویا می ماند؛ از این رو، جمعی دیگر از این صاحب نظران ، الگوهای بسیار متنوعی را برای زندگی خانوادگی در آینده پیش بینی می کنند. به نظر الوین تافلر (۵۰) احتمالا:

در میان انواع خانواده ها شکل واحدی وجود نخواهد داشت که بتواند برای مدتی طولانی همه اشکال خانواده را تحت الشعاع خود قرار دهد، بلکه برعکس ؛ آنچه خواهد بود تنوع ساختاریهای خانواده است . به جای اینکه توده های مردم در نوع واحدی از خانواده زندگی کنند، ما خواهیم دید که مردم در طول زندگی خود مطابق با سلیقه شخصی و عادات خود از یک شیوه زندگی خانوادگی به شیوه دیگر روی خواهند آورد. (تافلر، ۱۳۷۰: ۲۹۹)

به هر تقدیر، همین واقعیت که در جوامع غربی هیچ یک از الگوهای جدید ازدواج و روابط جنسی در خارج از چهارچوب خانواده از اقبال و پذیرش عمومی برخوردار نگردیده است ، شاهدی است بر اینکه تشکیل خانواده در نظر بسیاری از مردم جذابیت و ارزش خود را همچنان حفظ خواهد کرد. آمارهای ازدواج نیز این مدعا را کاملا تایید می کنند؛ برای نمونه ، ((در بریتانیا همچنان وضع از این قرار است که بیشتر مردم بزرگ می شوند، ازدواج می کنند و برای بخشی از زندگی بزرگسالی شان خانواده هسته ای تشکیل می دهند. از هر ده نفر، نه نفر روزی در زندگی شان ازدواج می کنند... در سال ۱۹۸۱ فقط ۶ درصد زنان و ۱۰ درصد مردان در ۳۵ تا ۴۴ سالگی هیچ گاه ازدواج نکرده بودند)) . (ابوت و والاس ؛ ۱۳۷۶: ۱۷۲ – ۱۷۳) همچنین ، بازنگری داده های نزدیک به پنجاه تحقیق پیمایشی که بین

سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۸۸ در فرانسه به انجام رسیده ، نشان می دهد که مردم این کشور به این عقیده که خانواده ، ارزشی اساسی و واقعیتی اجتناب ناپذیر است ، همچنان پایبندند. (Le Gall, ۱۹۹۸:۸۰) بدین جهت ، نمی توان از زوال قطعی و کامل نهاد خانواده در غرب سخن گفت .

نظیر همین پیش بینی ، هرچند به طور قاطع تر، در مورد جوامع اسلامی جریان دارد. گذشته از پاره ای تغییرات کارکردی ضروری در نهاد خانواده ، مانند تغییر در کارکردهای حمایتی ، آموزشی و اقتصادی که در تغییرات کلان اقتصادی – اجتماعی ریشه دارند، به نظر نمی رسد فرایند صنعتی شدن این جوامع دست کم در آینده نزدیک بتواند تداوم نهاد خانواده را با مشکل روبه رو سازد؛ زیرا نفوذ و رسوخ ارزشهای متضاد با تداوم حیات خانواده را از بین می برد، ولی نباید فراموش کرد که در دراز مدت ، عامل نفوذ فرهنگی و چگونگی مقابله با آن می تواند نقش تعیین کننده ای در این رابطه ایفا کند. بی گمان ، هر اندازه عوامل تعلیم و تربیت و تقویت فرهنگی اسلامی ، از جمله اندیشمندان و کارگزاران دینی ، آموزشگاه ها، وسایل ارتباط جمعی و در نهایت ، خود خانواده های مسلمان در ایفای نقش خطیر خود دچار سستی یا کوتاهی شوند و راه را برای اشاعه ارزش های دنیاگروانه و غیر الهی در جوامع اسلامی باز گذارند، خانواده در این جوامع ، در انتظار آینده تاریک تری خواهد بود.

چکیده

در این فصل به بررسی مهم ترین کارکردهای اجتماعی خانواده با تاکید بر دیدگاه های جامعه شناسان کارکردگرا و در مواردی دیدگاه های مکاتب انتقادی پرداختیم و دیدگاه اسلام در مورد هر یک از کارکردهای یاد شده را نیز بیان کردیم . به طور کلی اسلام تقریبا تمامی کارکردهای اجتماعی خانواده را واقعیاتی مفروض در نظر می گیرد و از جت ارزشی نیز برخورد اسلام با بیشتر این کارکردها تاییدی است . در الگوی مطلوب اسلام ، خانواده ایفای کارکردهایی مانند ارضای نظام مند نیازهای جنسی ، تولید مثل ، حمایت و مراقبت ، جامعه پذیری ، ارضای نیازهای عاطفی ، تامین پدر شرعی برای فرزندان ، کنترل اجتماعی و خدمات اقتصادی را بر عهده دارد، هرچند تغییرات اجتماعی – اقتصادی گسترده در جوامع جدید به طور طبیعی بر شکل و میزان ایفای این کارکردها تاثیر می گذارد و البته انعطاف پذیری الگوی اسلامی ، امکان انطباق یافتن آن را با بسیاری از این تغییرات فراهم می آورد. به نظر می رسد چالش مهم تری که الگوی مطلوب خانواده در اسلام با آن روبه رو است ، تقابل ارزش های دینی با ارزشهای جدید غیر دینی راجع به زندگی خانوادگی است .

فصل سوم : نابرابری جنسی در خانواده

مقدمه

نابرابری جنسی (sex inepuality) اشاره دارد به تفاوت در جایگاه های اجتماعی افراد دو جنس که بر نحوه زندگی آنها به ویژه بر حقوق ، فرصت ها، پاداش ها و امتیازهایی که از آن برخوردارند، تاثیر می گذارد. نابرابری های جنسی پنهان و آشکار در خانواده و در اجتماع از موضوع هایی است که در دهه های اخیر توجه بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی را به خود معطوف کرده و بدون شک ، ادبیات فمینیستی مهم ترین نقش را در این زمینه ایفا نموده است ؛ در نتیجه محققان فراوانی به برسی ابعاد گوناگون نابرابری جنسی ، از جمله نابرابری در شیوه های جامعه پذیری ، آموزش ، اشتغال ، سیاست ، تقسیم کار، ورزش ، تفریحات ، روابط جنسی و غیره پرداخته اند که از پیامدهای این توجه ویژه ، گشوده شدن بابی در مباحث جامعه شناسی با عنوان جنسیت (Gender) بوده است . قهرا خانواده به عنوان منشاء یا یکی از مراکز اصلی بروز تمایزها و نابرابری های جنسی ، کانون توجه بسیاری از اندیشمندان فمینیست و غیر فمینیست قرار گرفت است . در این فصل ، مروری بر چند بحث محوری از مباحث نابرابری جنسی در خانواده خواهیم داشت که عبارتند از: جامعه پذیری نقش های جنسیتی ، تقسیم کار خانگی ، توزیع قدرت و خشونت جنسی در خانواده . در ضمن ، بحث کوتاهی درباره تفاوت های جنسی طبیعی ، آغازگر مباحث این فصل خواهد بود.

۱. تفاوت های جنسی طبیعی

تفاوت های جنسی طبیعی کدامند؟ این پریش محور بسیاری از پژوهش ها در حوزه های زیست شناسی ، روان شناسی و رفتارشناسی در قرن گذشته بوده است . هدف از این پژوهش ها نشان دادن این مطلب بوده که آیا تفاوت های گوناگونی که از دیرباز بین دو جنس زن و مرد ادعا می شده ، با شواهد تجربی تایید می شوند یا خیر و به طور کلی آیا به جز تفاوت های جنسی آناتومیک ، تفاوت های دیگری بین دو جنس وجود دارد که ریشه در طبیعت داشته باشد یا خیر. با توجه به تاثیر این موضوع در مباحث نابرابری جنسی ، به توضیح مختصری در این باره می پردازیم .

۱ – ۱. تفاوت های جنسی از نگاه متخصصان

در میان اقسام چندگانه تفاوت های جنسی ، تفاوت های زیستی و آناتومیک کمتر مورد اختلاف قرار گرفته اند و با چشم پوشی از برخی تشکیک ها که احتمال تاثیرپذیری این قبیل تفاوت ها از فرایندهای تربیتی و اجتماعی را مطرح کرده اند (Jaggar, ۱۹۹۴:۸۴) عموما این دسته از تفاوت ها را به عنوان تفاوت های جنسی طبیعی می پذیرند. در آغاز، مروری کوتاه بر این دسته از تفاوت ها در طی چهار بند خواهیم داشت .

۱. تفاوت های ژنتیک : بیشتر سلول های بدن دارای ۲۳ جفت کروموزوم یا ۴۶ عدد کروموزمند. تنها سلول های جنسی ، یعنی اسپرم و تخمک بارور نشده ، از این قاعده مستثنا هستند. هر یک از این دو نوع سلول تنها دارای ۲۳ عدد کروموزم است ، با این تفاوت که بیست و سومین کروموزوم اسپرم می تواند از نوع بزرگ (X) و یا از نوع کوچک تر (Y) باشد؛ اما بیست و سومین کروموزوم تخمک همواره از

نوع بزرگ (X) است . چنانچه در هنگام مقاربت ، اولین اسپرمی که داخل تخمک می شود از نوع (X) باشد، تخمک بارور شده دارای یک جفت کروموزوم از نوع (XX) خواهد بود و بچه از نظر ژنتیک ، دختر خواهد شد؛ اما در صورتی که تخمک با اسپرمی از نوع (Y) بارور شود، بیست و سومین جفت کروموزومی آن از نوع (XY) خواهد بود و بچه از حیث ژنتیک ، پسر خواهد شد؛ بنابراین ، جنس انسان از همان زمان انعقاد نطفه تعین می یابد و نخستین عامل موثر، عبارت از سلول جنسی مرد، یعنی اسپرماتوزوئید است .

۲. تفاوت های هورمونی : مرد و زن از حیث هورمون ها، یعنی مواد شیمایی ای که غده های بدن تولید می کنند نیز تفاوت هایی با یکدیگر دارند. نوعی از هورمون ها موسوم به هورمون های جنسی که بر حیات جنسی انسان تاثیر مستقیم دارند، در غده های فوق کلیوی و نیز غده های جنسی (تخمدان در زن و بیضه ها در مرد) تولید می شوند. این غده ها چه در مرد و چه در زن ، هم هورمون های مردانه و هم هورمون های زنانه تولید می کنند، ولی در مرد، نسبت هورمون های مردانه بیش از هورمون های زنانه و در زن ، نسبت هورمون های زنانه بیش از هورمون های مردانه است .

۳. تفاوت های راجع به ویژگی های جنسی : زن و مرد از نظر ویژگی های جنسی اولیه و ثانویه از یکدیگر متمایزند. مقصود از ویژگی های جنسی اولیه ، همان اندام های جنسی است که از دو بخش خارجی و داخلی تشکیل می شوند و عملکرد آنها در زن و مرد کاملا متفاوت است . ویژگی های جنسی ثانویه نیز به ویژگی هایی اشاره دار که در زمان بلوغ پدید می آیند – مانند موی صورت و صدای بم در پسرها و رشد سینه ها و پهن شدن باسن در دخترها – که البته ظهور تمامی این ویژگی ها تقریبا به طور کامل تحت کنترل هورمون ها قرار دارد. (McConnell and Philipchalk, ۱۹۹۲:۲۱۳–۲۱۴)

۴. تفاوت در رشد جسمی : به طور متوسط، جنین پسر در رحم مادر خیلی سریع تر از جنین دختر شد می کند. نوزاد پسر سنگین تر و بلندتر از نوزاد دختر است . بعد از دو ماهگی ، نیاز پسر بچه ها به کالری از دختر بچه ها بیشتر است . دختران نسبت به پسران چربی بیشتری دارند. پسر بچه ها از همان طفولیت ، ماهیچه هایی قوی تر از دختر بچه ها دارند. پسرها پس از بلوغ نیز رشد ماهیچه ای نشان می دهند، اما این رشد در دخترها دیده نمی شد. به استثنای دوره ۱۱ تا ۱۵ سالگی در مقاطع دیگر سنی ، قد و وزن پسرها بیش از دخترهاست . استخوانی شدن و تشکیل دندان در دخترها سریع تر از پسرها صورت می گیرد. دختر بچه ها زودتر از پسر بچه ها می نشینند، می خزند و راه می روند و زودتر از آنان به بلوغ می رسند و زودتر هم رشدشان متوقف می شود. دوره استراحت قلب در هر ضربان در پسرها کوتاه تر از دخترهاست . پسرها اکسیژن بیشتری در خون دارند و به طور کلی مقدار متابولیسم اساسی زنان عموما کمتر از مردان است . وزن مطلق و نسبی مغز زنان نیز از مردان کمتر است . (کلاین برگ ، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۱۴ – ۳۱۵ و گنجی ، ۱۳۷۰: ۱۹۹ – ۲۰۳)

از تفاوت های آناتومیک که بگذریم ، مهم ترین نزاع ها در این بحث حول محور تفاوت های روان شناختی رخ داده است . تفاوت در توانایی های حسی و ادراکی و به ویژه میانگین بهره هوشی ، تفاوت در مهارت های کلامی و تفاوت در عواطف ، علایق و تمایلات و از جمله تمایل به پرخاشگری ، موضوع تحقیقات بی شمار در دهه های گذشته بوده اند.

به نظر می رسد علی رغم کوشش های فراوان یکه از سوی محققان ، به ویژه طرفداران اندیشه های فمینیستی در جهت انجام تحقیقات دقیق و فارغ ازسو گیری و نیز کنترل تحقیقات دیگران به عمل آمده ، امروزه عموما وجود پاره ای تفاوت های ادراکی و عاطفی بین زن و مرد پذیرفت شده است . در سال ۱۹۷۴ الینور مک کابی (۵۱) و کارول جکلین (۵۲) پس از بازنگری بیش از ۱۵۰۰ پژوهش درباره تفاوت های زن و مرد به این نتیجه رسیدند که تنها چهار مورد از کلیشه های عمومی حاکی از تفاوت های جنسیتی ، همواره از پشتوانه تحقیقات تجربی برخوردار بوده اند. این چهار مورد عبارت بودند از:

۱. استعداد کلامی در جنس زن بیش از جنس مرد است .

۲. مردان در آزمون های مربوط به استعدادهای بصری – فضایی از زنان پیش می گیرند.

۳. با ورود به سن نوجوانی ، پسرها در آزمون های استدلال ریاضی از دخترها اندکی جلو می افتند و این امتیاز پیوسته ادامه می یابد.

۴. مردان چه از حیث فیزیکی و چه از حیث کلامی پرخاشگرتر از زنان هستند و این تفاوت از دو سالگی آشکار می شود.

اما تعدادی از پژوهشگران ، بر پایه تحقیقات جدید و نیز بازنگری مجدد تحقیقات پیشین ، چند مورد دیگر از این کلیشه ها را به عنوان تفاوت های واقعی ، شناسایی و اضافه کردند که از این قرارند:

۵. پسرها از همان دوران نوزادی ، فعالیت فیزیکی بیشتری نسبت به دخترها دارند.

۶. ترس و کمرویی در دختران بیشتر است و کمتر به کارهای مخاطره آمیز اقدام می کنند.

۷. پسرها از آغاز بارداری و در طول زندگی ، نسبت به فشارها و بیماریها از دخترها آسیب پذیرتر هستند.

۸. از حدود ۴ – ۵ سالگی ، دخترها و در مرحله بعد، زن ها علاقه و عطوفت بیشتری به نوزادان نشان می دهند؛ اما از پسرها و مردها چنین رفتارهایی کمتر دیده می شود.

۹. دختران از دوران کودکی نسبت به درخواست های والدین ، معلمان و اشخاص دیگری که بر آنها اعمال قدرت می کنند، از پسران فرمانبردارترند. (Shaffer, ۱۹۹۳:۴۹۱–۴۹۲)

البته ، نباید این نکته را از نظر دور داشت که بررسی های انجام شده تنها تفاوت هایی را به طور کلی بین گروه مردان و گروه زنان اثبات می کنند، نه اینکه ویژگی های متفاوت جنسیتی را در مورد تک تک مردها و زن ها مشخص نمایند؛ بنابراین نمی توان بر پایه این تفاوت های آماری ، عملکرد آحاد مرد و زن را پیش بینی کرد.

از این ها گذشته ، نزاع پیرامون منشاء این تفاوت ها نزاع اساسی دیگری است و هنوز در مورد اینکه آیا عوامل طبیعی در بروز این تفاوت ها نقشی دارند یا نه ، اتفاق نظری بین متخصصان دیده نمی شود. از یک سو به تعداد زیادی از محققان برمی خوریم که در تبیین این گونه تفاوت ها به عوامل زیست شناختی استناد می کنند و مثلا رفتار پرخاشگرانه تر و سلطه جویانه تر مردان در مقایسه با زنان را از سطوح بالاتر هورمون مردانه (تستوسترون) در آنان ناشی می دانند. (Baron and Byrne, ۱۹۹۷:۱۸۶) اما عده ای نیز در مخالفت

با این گونه استدلال ها اظهار می کنند که سطح هورمون های یک شخص می تواند به تجربیات وی بستگی داشته باشد و با این فرض ، باید تفاوت های جنسی را از تجربیات متفاوت زن و مرد ناشی بدانیم . نتیجه برخی پژوهش ها از آن حکایت دارد که سطح تستوسترون در نرهای گونه ای از میمون ها پس از غلبه بر حریف افزایش می یابد؛ اما پس از شکست خوردن از حریف ، پایین می آید. بر این اساس ، همان گونه که احتمال می دهیم سطح هورمون جنسی مردانه علت رفتار پرخاشگرانه باشد، احتمال می دهیم معلول آن باشد و اظهار نظر قاطع در این خصوص بسیار دشوار است . (Shaffer, ۱۹۹۳:۵۰۵)

۲ – ۱. تفاوت های جنسی از دیدگاه اسلام

در متون دینی اسلام به اشاراتی برمی خوریم که برخی تفاوت های جنسی روان شناختی و دارای جنبه فطری را مورد تاکید قرار داده اند و از مهم ترین آنها می توان به تفاوت در نیازها و تمایلات جنسی اشاره کرد. برتری کمی میل جنسی مرد، برتری کیفی میل جنسی زن ، بردباری جنسی بیشتر زن و تفاوت در تحریک پذیری جنسی مرد و زن از نکات قابل استفاده از روایات اسلامی اند. (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۴۰ – ۴۲ و ج ۱۵: ۴۵۲؛ بحارالانوار؛ ج ۳: ۶۲)

از منظر اسلامی جای تردید نیست که تفاوت زن و مرد در میل جنسی از عوامل بیولوژیک ناشی می شود و حتی برخی روایات به اشاره این تفاوت را در مورد آدم و حوا (علیه السلام) در آغاز آفرینش انسان نیز مطرح کرده اند. در روایتی چنین آمده است :

خداوند آدم را از گِل آفرید، آنگاه حوا را برایش ابداع کرد... پس آدم عرضه داشت : ((پروردگارا! چیست این آفریده زیبا که همنشینی و دیدن او مرا انس بخشیده است ؟)) پس خداوند فرمود: ((ای آدم ! این کنیزم حواست . آیا دوست داری با تو باشد تا تو را ماءنوس گرداند و با تو سخن گوید؟)) عرض کرد: ((آری پروردگارا...)) پس خداوند فرمود: ((اکنون او را از من خواستگاری کن ، چون او کنیز من است و به عنوان همسری که شهوتت را فرو نشاند نیز سودمند است)) و خداوند پیشتر شهوت را در وجود او افکنده بود... (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۲)

البته با توجه به جنبه های سیال و انعطاف پذیر هویت انسان ، تاثیر عوامل یادگیری چگونگی حدوث و بروز امیال جنسی قابل انکار نیست و بدین جهت ، شاهد تنوع در رفتارهای جنسی هستیم ؛ اما این امر منافاتی با تعین بیولوژیک امیال جنسی ندارد. (۵۳)

از این مورد که بگذریم ، در متون اسلامی به تفاوت های روان شناختی دیگری بین مذکر و مونث اشاره شده است که به دلیل عدم صراحت گزاره های دینی ، نمی توان در مورد منشاء آن تفاوت ها از دیدگاه اسلام با قاطعیت سخن گفت ؛ برای مثال ، هرچند تفاوت زن و مرد از حیث میزان تعقل و عواطف از منظر اسلامی قابل تشکیک نیست (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۱ و بحارالانوار؛ ج ۳۲: ۷۳ و ۱۰۶ و ج ۱۰۳: ۲۲۸) ولی نمی توان به آسانی مدعی شد که اسلام برای این تفاوت ها منشاء بیولوژیک قائل است ؛ زیرا کاملا محتمل است که گفته شود اسلام ترتیبات اجتماعی و جنسیتی ویژه ای را که برای تحقق جامعه مطلوبش به وجود آورده و یا بعضی موارد را از گذشته ابقا کرده ، منشاء این قبیل تفاوت های جنسی می داند. از سوی دیگر، نمی توان با استناد به احتمال مذکور مدعی شد که اسلام هیچ نقشی برای عوامل بیولوژیک در این زمینه ها قائل نیست ؛ چرا که یک احتمال دیگر این است که ترتیبات اجتماعی و جنسیتی جامعه مطلوب اسلامی ، خود با ملاحظه این قبیل از تفاوت های جنسی ((فطری)) طراحی شده باشند.

بدون شک ، پذیرش تفاوت های جنسی روان شناختی و دارای تعین بیولوژیک در نوع نگاه محقق به مباحث نابرابری جنسی ، تاثیر بسزایی خواهد داشت .

۲. جامعه پذیری نقش های جنسیتی (۵۴)

جامعه پذیری نقش های جنسیتی فرایندی است که طی آن ، الگوهای رفتاری خاصی که در یک فرهنگ معین برای هر یک از دو جنس مقرر گردیده ، از نسلی به نسل بعد منتقل می شوند. جامعه شناسان چندین عامل را به عنوان عوامل جامعه پذیری در جوامع کنونی مورد بحث قرار داده اند که خانواده ، مدرسه ، گروه همسالان و رسانه های جمعی مهم ترین آنها به شمار می روند؛ اما خانواده به دلیل تقدم زمانی آن و ویژگی های خاص روابط خانوادگی ، در مقایسه با روابط دیگر، نسبت به عوامل دیگر از اهمیتی دو چندان برخوردار است . به هر تقدیر، در اینکه الگوهای متفاوت اجتماعی شدن دختران و پسران ، به ویژه در خانواده ، نقش عمده ای در بروز و رشد تفاوت های جنسیتی ، اعم از روانی و رفتاری ، بر عهده دارند، اختلافی بین صاحب نظران به چشم نمی خورد، ولی در توضیح فرایند مذکور و از نظر میزان تاثیری که می توان برای عوامل زیستی در قیاس با عوامل اجتماعی قائل شد، با آرای مختلفی روبه رو هستیم که در چندین نظریه انعکاس یافته اند. در این قسمت ، چکیده ای از مهم ترین نظریه های مطرح شده در زمینه رشد هویت جنسی و جامعه پذیری نقش های جنسیتی همراه با برخی نکات انتقادی ، ارائه خواهد شد.

۱ – ۲. نظریه های روان کاوی

الف) نظریه فروید

زیگموند فروید (۵۵) معتقد بود که کودکان دختر و پسر در هنگام تولد با اینکه تفاوت های جسمی دارند، ولی فاقد هویت جنسی اند و هر فردی به نسبت های متفاوت ، ویژگی های هر یک از دو جنس را به ارث می برد. در عین حال ، کودکان تفاوت های جنسیتی را براساس همین واقعیت ، یعنی داشتن یا نداشتن آلت رجولیت ، می آموزند و هویت جنسی آنان بر همین پایه شکل می گیرد. در مرحله اودیپی ، یعنی در چهار تا پنج سالگی ، مادر به صورت کانون و هدف عشق پسر در می آید و او تمایلات جنسی خود را از طریق خیال پردازی و رفتار آشکار به مادر نشان می دهد. از سوی دیگر، پدر را به عنوان رقیبی نفرت انگیز برای محبت های مادرش شناسایی می کند؛ زیرا در می یابد که پدر رابطه خاصی با مادر دارد که وی اجازه شرکت در آن را ندارد. در این حالت ، پسر خود را با تهدیدی از ناحیه پدر روبه رو می بیند که بر عضو تناسلی متمرکز است و خیال می کند پدرش می خواهد آلت رجولیت او را قطع کند، یعنی او را اخته کند که این امر به اضطراب اختگی در وی منجر می گردد. ترس از اختگی آن چنان نیرومند است که پسر ناگزیر می شود احساسات جنسی خود را نسبت به مادر سرکوب کند. او با این کار و با پذیرش پدر به عنوان موجودی برتر، خود را با پدرش همانند می شمارد و برای بهتر کردن همانندسازی می کوشد با تقلید کردن از اطوار قالبی ، رفتارها، نگرشها و معیارهای فرامن پدر، بیشتر شبیه او شود.

دختر نیز در آغاز مانند پسر به مادر عشق می ورزد؛ زیرا او را منبع اصلی غذا، محبت و ایمنی می یابد؛ اما در مرحله اودیپی و زمانی که پی می برد پسرها آلت مردی دارند و دخترها ندارند، پدر هدف عشق جنسی او می شود. با پرورش یافتن رشک آلت مردی در دختر که نقطه مقابل اضطراب اختگی در پسر است ، ارزش مادر در نظر دختر خردسال کاهش می یابد؛ زیرا می بیند که او هم فاقد آلت رجولیت

بوده ، قادر به تامین آن نیست . اما سرانجام دختر، خود را با مادر همانند می سازد و در آن هنگام هویت جنسی زنانه را کسب می نماید. (سولتز و شولتز، ۱۳۷۹: ۷۳ – ۷۵)

بنابراین ، کودکان هر یک از دو جنس در جریان همانندسازی با پدر و مادر همجنس خود، نظام ارزش ها و الگوهای رفتاری او را پذیرفته و می کوشند نقش او را بازی کنند و به این ترتیب ، فرایند درونی شدن نقش های جنسیتی شکل می گیرد.

بر نظریه فروید اشکالات متعددی وارد گردیده که به مهم ترین آنها اشاره می کنیم :

۱. به نظر می رسد فروید بیش از حد، هویت جنسی را با آگاهی از آلت تناسلی مرتبط دانسته است ، در حالی که بسیاری از کودکان پیش دبستانی از تفاوت اندام های تناسلی دختر و پسر اصلا اطلاعی ندارند.

۲. فروید پدر را عامل اساسی منضبط کننده در نظر می گیرد، در حالی که در بسیاری از فرهنگ ها مادر نقش مهم تری را در تحمیل انضباط ایفا می کند. طبعا در چنین زمینه هایی شاهد پسرانی هستیم که به جای پدر با مادر همانندسازی می کنند؛ افزون بر آن ، تحقیقات نشان داده است که پسر بچه ها بیشتر با پدران خون گرم و صمیمی همانندسازی می کنند، نه با پدران تنبیه گر و تهدیدگر، آن گونه که نظریه فروید اشعار می دارد.

۳. به عقیده فروید، یادگیری جنسیت در مرحله ادیپ و در حدود چهار تا پنج سالگی متمرکز گردیده است ؛ اما بیشتر نویسندگان بعدی بر اهمیت یادگیری در سنین پایین تر که از اوائل کودکی آغاز می گردد، تاکید کرده اند.

۴. به دلیل فقدان اطلاعات علمی لازم در زمان فروید، وی به امکان دخالت . عوامل زیستی در پیدایش تفاوت های جنسیتی توجهی نکرده است . (Shaffer, ۱۹۹۳:۵۰۸ and Kusek, ۱۹۸۷:۱۲۷)

ب) نظریه چودروف

نانسی چودروف از روانکاوانی است که در جهت تعدیل نظریه فروید کوشیده است . برخلاف فروید که بر جنبه های منفی ویژگی های زنانه ، به ویژه فقدان آلت رجولیت و در نتیجه ، ضعف اخلاقی و منشی زنان تاکید می کرد، چودروف بر جنبه های مثبت ویژگی های سنتی زنانه و از سوی دیگر، ضعف قابلیت دوست داشتن و پرورش دهندگی در مردان تاکید کرد. براساس نظریه وی ، از آنجا که اولین مرحله جامعه پذیری پسرها و دخترها توسط مادر انجام می گیرد، کودکان هر دو جنس در بدو امر با مادر همانندسازی شخصی می کنند، ولی در ادامه ، پسر ناگزیر می شود با همانندسازی با پدر، نقش های مردانه را پذیرا شود. در طی فرایند جامعه پذیری ، مادران پسران خود را تشویق می کنند که از آنان جدا می شوند و به آنها کمک می کنند تا هویتی مردانه را در خود بسط دهند که متکی به پدر یا جایگزین پدر است ؛ اما دوری پدر از خانه و نپرداختن او به بچه داری موجب می گردد که همانندسازی با پدر به جای آنکه همانندسازی شخصی با پدر و ارزش ها و ویژگی های رفتاری او به عنوان فرد واقعی باشد، به صورت همانندسازی موقعیتی ، یعنی همانندسازی با نقش های مردانه پدر به عنوان مجموعه ای از عناصر انتزاعی در آید. در فرایند دشوار انفکاک پسر از مادر، او، هم ابعاد زنانه خود را سرکوب می کند و هم یاد می گیرد که زنانگی را کم ارزش بداند؛ اما در مورد دختر بچه ها، همانندسازی شخصی با مادر

می تواند تا تکمیل فرایند یادگیری هویت زنانه و نقش های وابسته به آن تداوم یابد و این شخصی بودن را حضور مادر در کنار دختر در طی این فرایند تضمین می کند.

از پیامدهای مهم این دو الگوی جامعه پذیری آن است که دختران درجه ضعیف تری از فردیت یافتن را نسبت به پسران تجربه می کنند؛ از این رو مرزهای خودی را به طور انعطاف پذیرتری توسعه می دهند که این امر پیش شرطهای روان شناختی برای باز تولید فرودستی زنان نسبت به مردان را فراهم می آورد. در نتیجه ، تقسیم کار جنسی در خانه از راه دو الگوی مذکور به طور مستمر باز تولید می شود و حاصل آن عبارت خواهد بود از تولید مردانی که بیشتر انرژی خود را صرف جهان کار غیر خانوادگی می کنند و از بدری کردن خودداری می ورزند و نیز تولید زنانی که انرژی خود را متوجه پرورش دادن و مراقبت از فرزندان می نمایند. (Chodorow, ۱۹۹۷:۱۹۵ and Ortner, ۱۹۹۸:۳۷-۳۸)

نظریه چودروف علی رغم نفوذ قابل توجه خود، از نقد منتقدان به دور نمانده است . پیش از هرچیز باید به جرح و تعدیل هایی اشاره کرد که خود او در دهه ۱۹۹۰ در نظریه اش اعمال کرده است . او پیشتر مدعی شده بود پسرانی که با شخص پدر همانندسازی می کنند، انعطاف پذیرتر از آنهایی هستند که به دلیل عدم حضور پدر، تنها بر کلیشه های فرهنگی نقش پدری تکیه می کنند، ولی شواهدی که خود وی در نوشته های جدیدش به آنها استناد می کند، نشان می دهند که پدران بیش از مادران ، هویت جنسی سنتی را در کودکان ایجاد می کنند. چودروف اینک برای زنانگی ، مردانگی و جنسیت ، تعریف هایی چند جانبه تر ارائه می دهد و واکنش های محتمل افراد نسبت به تربیت اولیه خودشان را به جای آنکه در دو الگوی کلی خلاصه کند، متعدد تشخیص می دهد.

بعضی منقدان چودروف ، اطلاعات مربوط به غیبت پدر از خانه را متناقض دانسته اند؛ مثلا کودکان دور از پدر که افزون بر مادر، با عمه ها و مادربزرگ ها زندگی می کنند، از کودکانی که تنها با مادران خود زندگی می کنند بهترند؛ لذا به جای غیبت پدر احتمالا باید بر اضافه بار مادری به عنوان مشکل اصلی ، تاکید کرد. همچنین در مورد نقش پدر در تربیت فرزندان ، تحقیقات نظام مند به قدری کم انجام شد که به جز حدس و گمان سخن چندانی برای گفتن وجود ندارد. (Gardiner, ۱۹۹۸:۲۶۱-۲۶۳)

ادعاهای کلی نگر در مورد دوره اودیپی و دوره پیش از آن و غفلت از اینکه این مراحل ، به زمان و مکان خاص (دوران جدید و جوامع غربی) اختصاص دارند و نیز مبنا قرار دادن شکل واحدی از خانواده ، یعنی خانواده هسته ای ، سفید پوست و متعلق به طبقات متوسط و سرمایه دار به عنوان الگوی تمام انواع خانواده ، از انتقادات دیگری هستند که بر این نظریه وارد شده اند. (Tong, ۱۹۹۷:۱۵۷,۱۷۵)

۲ - ۲. نظریه زیستی - اجتماعی

در بین محققان متاخر، بیش از همه مانی (۵۶) و ارهارت (۵۷) در جهت توضیح و بسط این نظریه کوشیده اند. بر حسب این نظریه ، از یک سو، نیروهای زیستی به رشد پسرها و دخترها جهت داده و آن را محدود می سازند و از سوی دیگر، رشد زیستی اولیه ، واکنش افراد دیگر به کودک را تحت تاثیر قرار می دهد و همین امر که سرآغاز تاثیر نیروهای اجتماعی است ، کودک را به سمت پذیرش نقش های جنسیتی هدایت می نماید. مانی و ارهارت به سه رویداد زیست شناختی اساسی در دوران حیات جنینی ، اشاره می کنند:

۱. انتقال کروموزوم X یا Y از پدر به فرزند در زمان انعقاد نطفه و آغاز بارداری که در صورت وجود کروموزوم Y جنین بیضه ها را ایجاد می کند و در غیر این صورت ، تخمدان ها شکل می گیرند؛

۲. ترشح هورمون تستوسترون توسط بیضه ها؛

۳. رشد آلت رجولیت و بیضه دان در سه تا چهار ماهگی پس از بارداری که منشاء این امر همان هورمون تستوسترون و نبود آن به پیدایش اندام های تناسلی زنانه منجر می شود.

پس از تولد کودک ، عوامل اجتماعی بی درنگ وارد عمل می شوند و نوزاد بر حسب اندام های جنسی ظاهری اش ، واکنش های متفاوتی از سوی والدین و دیگر افراد دریافت می کند. به عقیده مانی و ارهارت تاثیرهای اجتماعی به حدی مهمند که می توانند تمایلات زیست شناختی را تعدیل کرده ، یا حتی تغییر دهند؛ برای مثال ، کودکانی که در جنسیت غلط تربیت شده اند، تا قبل از هجده ماهگی به آسانی هویت جنسی جدید را می پذیرند، اما پس از سه سالگی با مشکلات فراوانی در این زمینه روبه رو می شوند.

مسئله اصلی در این نظریه ، نشان دادن تاثیر عوامل زیستی و میزان آن در فرایند رشد جنسیتی است . برخی شواهد برگرفته از مطالعات ژنتیک رفتار، آثار نسبی تفاوت ژن ها را نشان داده است . همچنین آزمایش هایی که بر روی گروهی از دختران دو جنسیتی انجام گرفته ، بر تاثیر هورمون های جنسی مردانه دلالت دارند. مادران این دخترها در دوران بارداری ، داروهایی مصرف می کرده اند که در نهایت باعث ایجاد تستوسترون ، یعنی هورمون مردانه در بدن آنها می شده است و در نتیجه ، دختران پس از تولد، دارای اندام های جنسی ظاهرا مردانه بودند. مانی و ارهارت تعدادی از این دخترها را که اندام های جنسی بیرونی آنها با عمل جراحی تغییر یافته بود و به عنوان دختر پرورش یافته بودند با خواهران و دختران همسن آنها مقایسه نمودند و به این نتیجه رسیدند که این دخترها در نگرش ها و فعالیت های خود تشابهات زیادی با پسران دارند.

با این همه ، گاهی در نتایج یاد شده تشکیک شده است و از این رو، نظر قاطع و مورد وفاقی در این خصوص وجود ندارد؛ همچنین ، در این نظریه ، فرایندهای اجتماعی دقیقی که کودکان از راه آنها هویت جنسی را درک می کنند، مشخص نشده است . (Shaffer, ۱۹۹۳:۵۰۲-۵۰۶)

۳ – ۲. نظریه یادگیری

بر طبق نظریه یادگیری اجتماعی که از سوی تعدادی از روان شناسان اجتماعی ، به ویژه آلبرت باندورا (۵۸) بسط یافته است ، کودک از دو راه عمده ، رفتارهای اجتماعی و از جمله نقش های جنسیتی را می آموزد: نخست ، از راه آموزش مستقیم و به تعبیر دیگر، شرطی سازی کودک با استفاده از عوامل تقویت کننده ؛ در این روش ، کودک با پاداش و تنبیهی که دریافت می کند، نسبت به رفتارهای جنسیتی شرطی شده و آنها را فرا می گیرد؛ دوم ، از راه فرایند تقلید که در نظریه فروید با عنوان همانندسازی مطرح شده بود؛ در این روش ، رفتارهای جنسیتی توسط والدین و دیگر عوامل جامعه پذیری (اعضای بزرگ تر خانواده ، سایر بزرگسالان ، معلمان ، گروه همسالان و رسانه های جمعی) الگوسازی می شوند و کودک از این الگوها تقلید و پیروی می کند. (Dusek, ۱۹۸۷:۱۲۸-۱۳۰) دو فرایند شرطی سازی و الگوسازی ، سه مرحله عمده را در اکتساب رفتار جنسیتی درپی دارند؛ در مرحله نخست ، کودک از بین پدر و مادر با او که

همجنس او است ، به عنوان منبع پاداش و تنبیه پیوند می خورد. در مرحله بعد، کودک مجموعه ای از اقدام های پاداش دهنده و تنبیه کننده را مبنایی برای تعمیم دادن قرار می دهد و یا با همجنس خود از والدین همانندسازی می کند. سرانجام در سومین مرحله ، فرایند تعمیم دهی به هویت جنسیتی متناسب ، همراه با رفتار جنسیتی متناسب منجر خواهد شد. (Albrecht et al., ۱۹۸۷:۱۶۵)

به نظر می رسد این نظریه نیز گذشته از آنکه احتمال دخالت عوامل زیستی را در شکل گیری هویت و رفتار جنسیتی نادیده گرفته ، به جهت برخی فرضیه هایی که ارائه کرده ، قابل مناقشه است . بر طبق این نظریه باید شاهد آن باشیم که در متن واقع ، پاداش و تنبیه پسران و دختران به گونه ای متفاوت و با تکیه بر الگوی هنجاری رفتار جنسیتی رخ دهد؛ مثلا به این شکل که والدین و معلمان ، پسرها را به دلیل رفتار پرخاشگرانه پاداش دهند و دخترها را به همان دلیل تنبیه کنند؛ اما بیشتر شواهد موجود از آن حکایت دارد که والدین و احیانا معلمان ، پسرها را بیشتر از دخترها به دلیل پرخاشگری تنبیه می کنند. همچنین ، پژوهش ها نشان می دهند که رفتارهای جنسیتی کودکان شباهت زیادی با مدلهای رفتاری بزرگسالان ندارند؛ برای مثال ، پسرها بازی با اتومبیل سواری و کامیون را ترجیح می دهند، گرچه مادرانشان را بیشتر از پدرانشان در نقش رانندگی اتومبیل خانوادگی مشاهده کرده باشند. دخترها نیز به بازی های دخترانه می پردازند، هرچند این بازی ها اصلا در ردیف رفتارهای قابل مشاهده مادران آنها به چشم نخورند. (Ibid: ۱۶۶)

۴ – ۲. نظریه شناختی – رشدی

لارنس کالبرگ (۵۹) در نظریه شناختی خود در پی تبیین این مطلب است که چرا پسرها و دخترها حتی زمانی که با مخالفت والدین روبه رو هستند، نقش های جنسی سنتی را پذیرا می شوند. دو درونمایه اصلی نظریه کالبرگ از این قرارند:

۱. رشد نقش جنسیتی مبتنی بر رشد شناختی و به ویژه فم بچه ها از جنسیت و استلزامات آن ، برای خود شخص است .

۲. کودکان فعالانه خود را جامعه پذیر می کنند؛ آنها صرفا مهره ای منفعل در برابر تاثیرهای اجتماعی نیستند.

برخلاف نظریه های پیشین که بر تقدم رفتارهای جنسیتی بر کسب هویت جنسی تاکید می کردند، کالبرگ معتقد است که کودکان در نخستین مرحله ، هویت جنسی ثابتی را در خود ایجاد می کنند و سپس فعالانه در جستجوی الگوهای مربوط به همان جنس و آگاهی های دیگری برمی آیند که به آنها یاد می دهد به عنوان یک پسر یا دختر چگونه رفتار کنند. کالبرگ برای فرایندی که طی آن کودکان به درک معقولی از معنای مذکر بودن و مونث بودن نایل می شوند، سه مرحله مشخص می کند:

۱. هویت جنسیتی اصلی : در سه سالگی ، کودکان از هویت جنسی خویش آگاه شده و بر چسب پسر یا دختر به خود می زنند؛

۲. ثبات جنسیتی : پس از مدتی کودک درمی یابد که جنسیت در طول زمان ثابت می ماند؛ پسر به صورت مرد و دختر به صورت زن در خواهد آمد؛

۳. سازگاری جنسیتی : کودکان در پنج تا هفت سالگی درک می کنند که جنسیت در موقعیت های متفاوت نیز ثابت می ماند. کودک در این سن دیگر فریب پوشش ظاهری را نمی خورد و مثلا می داند که یک پسر با پوشیدن لباس دخترانه تغییر جنسیت نمی دهد.

کالبرگ آغاز جامعه پذیری فعالانه کودک را که طی آن خودش نقش های جنسیتی را در خود درونی می کند، اندکی پس از پایان یافتن سه مرحله مذکور می داند. (Shaffer, ۱۹۹۳:۵۱۱-۵۱۲)

منتقدان این نظریه اظهار داشته اند که سنخ بندی و تفکیک جنسی بسیار پیش از رسیدن کودک به درک هویت جنسیتی در جریان است ؛ برای مثال ، پسران دو ساله پیش از آنکه حتی بدانند اسباب بازی های پسرانه برای آنها مناسب تر است ، این اسباب بازی ها را ترجیح می دهند. بر پایه تحقیقات ، کودکان از بیست ماهگی رفتارهای جنسیتی را از خود بروز می دهند؛ افزون بر آن ، با توجه به تحقیق جان مانی که تغییر جنسیت غلط را از سه سالگی به بعد بسیار دشوار یافت ، به نظر می رسد کالبرگ در این ادعا که سنخ بندی جنسی و رشد نقش جنسی ، به فهم معقول و حساب شده جنسیت منوط می باشد، به خطا رفته است . از اینها گذشته ، در این نظریه نیز توجه به عوامل زیستی موثر بر جنسیت به چشم نمی خورد. (Ibid)

۵ – ۲. نظریه طرح جنسیتی

نظریه طرح جنسیتی با بهره گیری از نظریه یادگیری اجتماعی و نظریه شناختی – رشدی ، عناصر مربوط به یادگیری و عناصر شناختی را با یکدیگر تلفیق می نماید. بر طبق این نظریه ، کودکان اطلاعات دریافتی از محیط را پیرامون طرح ها یا مقوله هایی متفاوت سازماندهی می کنند که یکی از آنها طرح جنسیتی است . مارتین (۶۰) و هالورسن (۶۱) از پردازندگان اصلی این نظریه ، همانند کالبرگ ، معتقدند که کودکان انگیزه ای درونی برای کسب علایق ، ارزش ها و رفتارهایی دارند که با ارزیابی شناختی آنها در مورد خودشان سازگار است ؛ اما برخلاف کالبرگ ، عقیده دارند که این ((خود جامعه پذیری)) (self - socialization) خیلی زودتر، یعنی در دو و نیم تا سه سالگی که کودک هویت جنسیتی پایه را کسب می کند، آغاز می شود. تثبیت هویت جنسیتی پایه ، کودک را برمی انگیزد تا در مورد جنس ها آگاهی هایی را فرا بگیرد و سپس این آگاهی ها را در قالب طرح های جنسیتی ، یعنی مجموعه های سازمان یافته از باورها و انتظارات در مورد مذکر و مونث ، بریزد.

کودکان ، نخست یک طرح ساده درون گروه – برون گروه را کسب می کنند که به آنان این امکان را می دهد که اشیا، رفتارها و نقش ها را با عنوان های ((برای مردها)) و ((برای زن ها)) طبقه بندی کنند. در ادامه ، کودکان یک طرح خاص جنسیتی کسب می کنند که از نقشه های تفصیلی ناظر به کنش تشکیل شده و شخص برای انجام رفتارهای گوناگون متناسب با جنسیت به آنها نیاز خواهد داشت ؛ برای مثال دختری که هویت جنسیتی پایه را کسب کرده ، در ابتدا ممکن است یاد بگیرد که خیاطی ((برای دخترها)) و ساختن مدل هواپیما ((برای پسرها)) است . وی سپس به دلیل آنکه دختر است و می خواهد متناسب با تصوری که از خود دارد، رفتار کند، آگاهی های فراوانی را درباره خیاطی جمع آوری خواهد نمود تا به طرح خاص خودش در مورد جنس خودی بیفزاید و این در حالی است که آگاهی های مربوط به ساختن مدل هواپیما را تا حد زیادی نادیده می گیرد. طرح جنسیتی پس از آنکه در نتیجه تجارب کودک شکل گرفت و توسعه یافت ، به نوبه خود بر تجارب آتی او راجع به خودش و نیز جهان پیرامونش تاثیر می گذارد. (Shaffer, ۱۹۹۳:۵۱۳)

در مجموع می توان گفت : نظریه طرح جنسیتی نیز عوامل زیستی موثر بر شکل گیری هویت و رفتار جنسیتی را نادیده می گیرد، اما نسبت به دیگر نظریه های جامعه پذیری جنسیت ، تصویر نسبتا دقیق تری را ارائه می دهد.

۶ – ۲. دیدگاه فمینیسم

جامعه پذیری نقش های جنسیتی گذشته از جنبه توصیفی و تحلیلی آن ، که در نظریه های پیشین بررسی شد، از جنبه ارزشی و هنجاری نیز توجه بسیاری را به خود معطوف کرده است . صاحب نظران فمینیست و دیگران نویسندگان متاثر از اندیشه های فمینیستی بیشتر به جامعه پذیری نقش های جنسیتی به عنوان یکی از عوامل اصلی نابرابریهای جنسی ، حمله می کنند . جان استوارت میل – از پیشگامان اندیشه های لیبرال فمینیستی – بی عدالتی موجود در نظام خانواده در قالب حاکمیت مردان و فرمانبرداری زنان را از انتقال عادات و رسوم و ارزش های مردسالارانه از نسلی به نسل بعد ناشی می دانست ؛ امری که به شکل گیری احساس برتری در پسران نسبت به خواهران خود و در نهایت ، نسبت به تمام زنان منجر می گردد. (استوارت میل ، ۱۳۷۷: ۱۳۲) سیمون دوبوار (۶۲) نیز در کتاب مشهورش جنس دوم اظهار داشت که اگر دختربچه از ابتدا با همان انتظارات و پاداش ها و با همان محدودیت ها و آزادی هایی تربیت می شد که برادرانش تربیت می شوند، در همان تحصیلات و همان بازی ها سهیم می شد، وعده آینده یکسانی با آینده پسر بچه به وی داده می شد و به وسیله مردان و زنانی احاطه می گردید که در نگاهش آشکارا یکسان و برابر بودند، به طور قطع شخصیت دختران و زنان می توانست بسیار متفاوت با وضعیت کنونی شکل گیرد. (De Beauvoir, ۱۹۸۹:۷۲۶)

بر این اساس ، بسیاری از فمینیست ها به منظور دست یابی به جامعه ای فارغ از نابرابری های جنسی ، خواهان تبدیل الگوی سنتی جامعه پذیری دختران و پسران به الگوی دیگری شده اند که بر تربیت انسان های دو جنسیتی (androgynous) متمرکز است . مفروض این است که آرمان دو جنسیتی ، نوعی جامعه پذیری مبتنی بر تفاوت های جنسی می کند. بسیاری از طرفداران این آرمان از دو جنسیتی واحد (monoadrogyny) و عده ای نیز از دو جنسیتی متکثر (polyandrogyny) جانبداری کرده اند. مقصود از دو جنسیتی واحد، سنخ شخصیتی واحدی است که بهترین ویژگی های جنسیتی مردانه و زنانه به طور تلفیقی در آن تجسم می یابند و این سنخ شخصیتی برای همگان مفروض گرفته می شود. دو جنسیتی متکثر نیز به سنخ خای شخصیتی متنوعی اشاره دارد که از زنانگی خالص تا مردانگی خالص در نوسان بوده و طبعا شخصیت های آمیخته از زنانگی و مردانگی نیز در میان آنها قرار می گیرند. بر حسب دیدگاه تکثرگرا، تمام شقوق محتمل باید به طور یکسان در دسترس همه باشند و به طور یکسان برای همه تجویز گردند، بدون آنکه جنس بیولوژیک شخص ، مبنای تعیین ویژگی های جنسیتی مناسب قرار گیرد. (Sterba, ۱۹۹۸:۲۹۱–۲۹۲) یکسان سازی الگوی تربیتی دختران و پسران و پاکسازی فیلم ها، کتابها و نشریات از کلیشه های مروج تبعیض جنسی ، از مطالبات جدی طرفداران فمینیسم در این راستا به شمار می آیند. آندره میشل (۶۳) در این خصوص می گوید:

در یک اثر عاری از تبعیض جنسی ، پسران و دختران به یک نسبت در حال انجام دادن کارهای خانگی و نگهداری از برادر و خواهرهای کوچک تر، و مردان و زنان نیز به یک نسبت در حال خانه داری ، نگهداری از بچه ها و تربیت آنان یا ((تامین نان)) خانواده ترسیم می شوند. به همین ترتیب ، دختران و پسران به عروسک بازی ، مهمان بازی ، توپ بازی و بازی های الکترونیکی می پردازند، از درختان بالا می روند، خیاطی و باغبانی می کنند، کاموا می بافند و... تصویر سنتی زوجی که در آن ، زن تسلیم و مطیع منفعلانه منتظر تصمیم شوهر است ، باید ناپدید شود. اگر یکی از اولیا باید به ناچار برای نگهداری از بچه ها در خانه بماند، این فرد هم ممکن است پدر باشد و هم مادر. (میشل ، ۱۳۷۶: ۱۳۰)

با این همه ، آرمان دو جنسیتی از دو جنبه مورد انتقاد بعضی از فمینیست ها قرار گرفته است . جنبه نخست به امکان عملی تحقق چنین آرمانی مربوط می شود. آلیس رسی (۶۴) با تاکید بر وجود تفاوت های زیست شناختی بین مذکر و مونث ، این امر را در فرایند همانندسازی کودکان با والدین موثر می داند. به اعتقاد وی ، روان شناسی و زیست شناسی زنان که دوره ماهانه و بارداری را دربر می گیرد، می تواند مستلزم آن باشد که دختران همواره بیش از پسران با مادران خود همانندسازی می کنند. تفاوت زیست شناسی پسر با زیست شناسی مادر باعث می شود که او همواره فاصله بیشتری را با مادرش حفظ کند. (Tong, ۱۹۹۷:۱۵۹) جنبه دوم نیز به پیامدهای تحقق آرمان مزبور راجع است . برخی فمینیست ها این پرسش را مطرح کرده اند که در صورت از میان رفتن تفاوت های جنسیتی موجود، واقعا چه چیزی ممکن است جایگزین آنها گردد؟ حذف تفاوت ها این خطر را در پی دارد که به مردان اجازه دهد الگوی واحد یا الگوهای متکثر جنسیتی را که در آینده بروز می کند، خودشان تعریف کنند. بدین جهت ، تعدادی از نظریه پردازان فمینیست ضمن ارج نهادن به دست کم بخشی از ابعاد زنانگی ، با اندیشه جهان عاری از تفاوت های جنسیتی به مخالفت برخاسته اند. (Ramazaniglu, ۱۹۸۹:۱۸۵)

۷ – ۲. دیدگاه اسلام

با توجه به دخالت عناصر ایدئولوژیک در مباحث نابرابری به طور عام و نابرابری جنسی به طور خاص ، دیدگاه ارزشی اسلام در مورد جامعه پذیری نقش های جنسیتی تنها در چهارچوب نظام ارزشی عام اسلام قابل فهم خواهد بود. تردیدی نیست که اسلام در نظام اجتماعی مطلوب خود پاره ای از تمایزهای جنسیتی و تفاوت هایی در نقش های زن و مرد را اغلب به عنوان اولویت و گاهی به عنوان الزام مقرر کرده است ؛ اما این امر بر مبنای عدالت همراه با مصلحت صورت گرفته است . اصول کلی نظام اجتماعی اسلام و از جمله برابری جنسی ، از یک سو مبتنی بر مبادی وجود شناختی طبیعی و از سوی دیگر در راستای تحقق اهداف غایی ، به ویژه سعادت دنیوی و اخروی انسان ها هستند. در نتیجه ، الگوی برابری جنسی در اسلام ضمن آنکه تحت تاثیر تفاوت های جنسی طبیعی قرار دارد، به وسیله اهداف غایی اسلام نیز جرح و تعدیل می شود؛ یعنی آنجا که مساوات و تشابه جنسی کامل با مصالح عام مطلوب اسلام ناسازگار بوده ، مورد تایید اسلام قرار نگرفته است ؛ برای مثال ، تشبه زنان به مردان و مردان به زنان (که شبیه شدن در نوع پوشش و نمود ظاهری در انظار عمومی از مصادیق روشن این تعبیر است) در روایات اسلامی به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است (ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۲: ۲۱۱) که منشاء این امر تا حدودی می تواند ملاحظه این جهت باشد که این گونه مشابهت ها ضمن ناسازگاری با مقتضیات تفاوت های جنسی طبیعی ، به بالندگی دینی و حیات معنوی جامعه آسیب جدی وارد می سازند. همچنین منع زنان از قضاوت یا مشارکت مستقیم در جنگ می تواند به جهت ویژگی های طبیعی خاص زنان (جسمی و روانی) و در نتیجه ، تناسب بیشتر این احکام با اهداف مورد نظر اسلام صورت گرفته باشد. (ر.ک : المیزان ؛ ج ۲: ۲۷۲ – ۲۷۵)

بر این اساس می توان گفت آن نوع از جامعه پذیری نقش های جنسیتی که هماهنگ با تفاوت های جنسی طبیعی و در راستای نیل به اهداف نظام اجتماعی اسلام باشد، نمی تواند از دیدگاه اسلام مورد ارزیابی منفی قرار گیرد؛ برای مثال ، آماده ساختن دختران برای پذیرش نقش مادر – همسری و آماده کردن پسران برای پذیرش نقش نان آوری خانه ، به خودی خود نه تنها هیچ ممنوعیتی از نظر اسلام ندارد، بلکه به جهت کارکردهای مثبت آن در جهت تحقق اهداف مورد نظر اسلام ، امری مطلوب و راجح تلقی می شود. بله ، در

جایی که با تمایزهای جنسیتی ناسازگار با نظام ارزشی اسلام روبه رو هستیم ؛ مثلا در شرایطی که دختران در نقش کنیزان بی اختیار برای مردان ، و پسران در نقش اربابان و حاکمان مطلق نسبت به زنان جامعه پذیر می شوند، مخالفت اسلام با چنین الگوهایی از جامعه پذیری نقش های جنسیتی ، قابل تردید نخواهد بود.

با این توضیح ، دیدگاه اسلام در مورد آرمان دو جنسیتی نیز مشخص می گردد. تردیدی نیست که عوامل اجتماعی و فرهنگی در مواردی حتی می توانند ارزش ها و هنجارهای عمومی جامعه را دستخوش تغییر و تحول کنند و بر خلق و خوی افراد نیز تاثیر بگذارند؛ برای مثال ، هنجارهایی مانند زشتی گریه و پسندیده بودن پرخاشگری برای مردان ، به طور قطع از ریشه های فرهنگی موهوم و فاقد اعتبار دینی سرچشمه گرفته اند؛ از این رو، تربیت دو جنسیتی از آن جهت که باعث به فعلیت رساندن و پروراندن فضایل اخلاقی مشترک از قبیل آگاهی ، خردورزی ، مهربانی و نرم خویی در هر دو جنس می شود، امری کاملا پسندیده است ؛ اما چنانچه مستلزم الغای استعدادهای متفاوت دو جنس باشد و در ارزش های دیگر نظام اجتماعی مانند عفت و سلامت اخلاقی جامعه تاثیر منفی بر جا گذارد، از نظر اسلام مردود خواهد بود.

۳. تقسیم کار خانگی

۱ – ۳. توصیفی از تقسیم کار جنسی در خانواده

تقسیم کار خانگی بر مبنای جنسیت ، موضوعی به قدمت تاریخ بشر است . تحقیقات دیرینه شناسی ، شکل هایی از تقسیم کار جنسی را در دوران های بسیار نشان داده است ؛ برای مثال گفته می شود که در دوره پارینه سنگی ، بشر در جوامعی زندگی می کرد که براساس شکار حیوانات و گردآوری مواد غذایی سازمان یافته بود. در آن جوامع ، مردن بیشتر به شکار و زنان به گردآوری میوه ها و سبزی ها و دانه های غلات می پرداختند. (شرمن وود، ۱۳۶۶: ۱۴۲) تقسیم کار جنسی در دوره های بعد و تا زمان معاصر در الگوهای غالبا نابرابر تداوم یافته است . از حیث میان فرهنگی نیز نتایج تحقیقات انسان شناسان بر جهان شمولی پدیده تقسیم کار جنسی مهر تایید زده اند. جورج پیتر مورداک (۶۵) در تحقیق مشهورش درباره تقسیم وظایف بر حسب جنسیت که ۲۲۴ فرهنگ را دربر می گرفت ، به این نتیجه رسید که عمده کارهایی مانند چوب بری و تهیه الوار، حفاری و استخراج معادن ، پاک سازی اراضی ، ساختن اقامتگاه ، شکار، ماهیگیری ، گله داری ، بازرگانی قایق ساز و اسلحه سازی به مردان اختصاص دارد؛ اما تهیه و جمع آوری سبزیجات ، حمل آب ، آشپزی ، دوخت و دوز، سبدبافی ، حصیربافی و سفالگری اغلب به زنان واگذار می شود. (Oakley, ۱۹۷۶:۱۶۶)

در سده گذشته میلادی به سبب تغییرات عمیق اجتماعی و فرهنگی در جهان غرب ، الگوی سنتی تقسیم کار جنسی در خانواده تا حدودی دچار دگرگونی شد. مطالعات یونگ (۶۶) و ویلموت (۶۷) در دهه ۱۹۶۰ در مورد اشتغال فزاینده زنان در خارج از منزل و مشارکت بیش از پیش مردان در کارهای خانگی ، آنان را به این نتیجه رساند که ((خانواده بریتانیایی به گونه فزاینده ای دار متقارن می شود؛ یعنی نقش های شوهران و زنان شبیه تر می شوند و سرانجام یکسان خواهند شد)) . (ابوت و والاس ، ۱۳۷۶: ۱۵۶ – ۱۵۷) اما محققان دیگر با این نتیجه گیری موافق نیستند و معتقدند به جز در برخی از الگوهای جدید خانواده ، در اغلب خانواده ها تقسیم کار جنسی همچنان پابرجاست . تعدادی از این محققان اظهار می دارند که تغییر در واقعیت تقسیم کار جنسی در خانواده بسیار کندتر از تغییر

در نگرش افراد نسبت به این موضوع در حال وقوع است ؛ مثلا مردان در همان حال که دیدگاه های مساوات جویانه تری را ابراز می دارند و بیش از گذشته برای زنان حق انتخاب شغل یا خانه داری قائلند، اما بسیاری از آنان می گویند که خودشان حاضر نیستند نقش های خانگی را بر شغل خویش ترجیح دهند. بررسی های صورت گرفته در مورد انتظارهای نوجوانان نسبت به نقش های بزرگسالی از آن حکایت دارند که بسیاری از دختران انتظار دارند قبل و بعد از بچه دار شدن ، در بیرون از خانه کار کنند؛ اما در همان حال پیش بینی می کنند که مسئولیت های مربوط به بچه داری در شغل آنها وقفه ایجاد خواهد کرد. در مقابل ، پسران با آنکه انتظار دارند تا حدی در گیر امور بچه داری شوند، این انتظار را ندارند که در شغلشان وقفه ایجاد شود. (Burr, ۱۹۹۸:۸۱)

برخی نیز معتقدند که مخالفت مردم با نقش های سنتی زنانه و مردانه بیشتر به اظهار نظرهای عمومی منحصر می شود و بسیاری از بزرگسالان همچنان به دیدگاه های سنتی پایبندند؛ برای مثال ، در سر شماری سال ۱۹۸۵ در آمریکا، پنجاه درصد از مردان و بیش از چهل و پنج درصد از زنان با این گزاره موافق بوده اند که ((اگر مرد به کست در آمد و زن به مراقبت از خانه و خانواده بپردازد، برای همه خیلی بهتر خواهد بود.)) همچنین زمانی که از دانش آموزان سال آخر دبیرستان سؤ ال شد که مطلوب ترین شکل تنظیم کار و مسئولیت برای زن و شوهری که فرزندان پیش دبستانی دارند چیست ، نخستین اولویت آنان ، کار تمام وقت برای شوهر و دست کشیدن کامل زن از شغل بود. (Kammeyer, et. al, ۱۹۸۹:۳۳۴-۳۳۵)

آمارهای مربوط به ساعت های مصرف شده در کار خانگی نیز نشان می دهد در سال ۱۹۶۵ مردان آمریکایی ۴/۶ ساعت در هفته و زنان ۲۷ ساعت در هفته در منزل کار می کرده اند. در سال ۱۹۷۵ مردها در هفته ۷ ساعت و زن ها ۲۱/۷ ساعت و در سال ۱۹۸۵ مردها حدود ۸/۸ ساعت و زنها ۱۹/۵ ساعت در منزل کار می کرده اند. (فرنچ ، ۱۳۷۳: ۳۰۳) آمارهای نسبتا جدید در مورد انگلستان نیز حکایت دارند که علی رغم افزایش میزان اشتغال زنان متاءهل ، مسئول شست و شو و اتوکشی در ۸۸٪ خانه ها زنان هستند. در ۷۷٪ خانه ها زنان به طور معمول ، غذای شب را آماده می کنند و در ۷۲٪ خانه ها، آنان نظافت خانه را انجام می دهند. (Morris, ۱۹۹۹:۲۱۷) البته زنان شاغل نیمه وقت یا تمام وقت در مقایسه با زنان خانه دار احتمال بیشتری دارد که از شوهران خود کمک منظمی در برخی کارهای منزل ، مانند شستن لباس ها و ظروف غذا دریافت دارند. با وجود این ، درصد پایینی از مردان به طور کامل درگیر این کارها می شوند و به ویژه آشپزی همچنان جزء وظایف زنان باقی می ماند و اشتغال آنان در خارج از منزل هیچ تاءثیری بر روی این امر ندارد. (Charles and Kerr, ۱۹۹۹:۲۰۱) همچنین ، در مورد بیشتر زنان ، تولد کودک به دلیل آنکه اشتغال آنان در خارج از منزل را به شدت تحت تاءثیر قرار می دهد، تقسیم کار جنسی بین زن و شوهر را شدت می بخشد؛ زیرا زنان را از حیث اقتصادی به مردان وابسته می سازد و این امر حتی مشارکت کم مردان در کارهای خانه را - اگر پیش از تولد کودک وجود داشته - کاهش می دهد. (Ibid:۲۰۸)

الگوی خانواده دو شغلی ، یعنی خانواده تشکیل شده از زن و شوهر شاغل ، از الگوهای جدید خانواده است که در سالهای اخیر، به ویژه در کشورهای غربی ، رواج چشمگیری یافته است . به گفته محققان ، حتی در این نوع از خانواده علی رغم مشارکت بیشتر شوهران در کارهای منزل ، فشار بیشتر کارهای خانگی بر دوش زنان سنگینی می کند؛ چرا که از آنان انتظار می رود افزون بر کار تمام وقت در

خارج از منزل ، مسئولیت کارهای منزل و مراقبت از کودکان را بر عهده گیرند؛ در نتیجه ، زنان چیزی در حدود پانزده ساعت در هفته بیش از شوهرانشان کار می کنند. (Shepard, ۱۹۹۹:۳۰۹)

۲ – ۳. نظریه تقسیم کار جنسی در خانواده

الف) نظریه های زیست شناختی

به اعتقاد جمعی از صاحب نظران علوم اجتماعی ، تقسیم کار جنسی بین زن و مرد در تفاوت های جنسی طبیعی آنان ریشه دارد. (۶۸) موافقان این نظر مفروض می گیرند که تفاوت نقش های جنسیتی به عنوان واقعیتی جهانی باید از علتی جهانی ناشی شده باشد و بر همین اساس ، عوامل زیستی را عواملی تعیین کننده در تقسیم کار جنسی می دانند. (McConnell and Philpchalk, ۱۹۹۲:۲۲۳) به نظر بعضی محققان ، قدرت بدنی بیشتر در مردان ، منشاء اسناد وظایف خاصی به آنان شده است . (Kammeyer, et. al, ۱۹۸۹:۳۲۹) آلیس رسی (۶۹) با تاکید بر الگوهای متفاوت رشد هورمونی زن و مرد به عنوان منشاء تفاوت های جنسی ، آمادگی بیشتر زنان را در مقایسه با مردان برای مراقبت دلسوزانه از کودکان ، به همین تفاوت های زیست شناختی مرتبط می داند. به گفته وی این مسئله ثابت گردیده که زنان ذاتا نسبت به نیازهای کودکان ، درک سریع تر و حساسیت بیشتری دارند و تلقی رایج در مورد پدر بی دست و پا می تواند پایه ای در واقعیت داشته باشد. (Tong, ۱۹۹۷:۱۵۹ و لنگرمن و برنتلی ؛ ۱۳۷۴:۴۷۲)

برخی روان شناسان نیز که در مورد رابطه جنسیت کودک با نوع بازی گزینش شده از سوی او مطالعه کرده اند، اظهار می دارند که هرچند والدین بازی های متناسب با جنس را تشویق می کنند، شواهدی بر این مطلب دارند که عوامل زیست شناختی می تواند در گزینش بچه ها تاثیر داشته باشند. البته احتمال اینکه پدرها به پسرهای یک ساله عروسک بدهند، کمتر از احتمال دادن عروسک به دخترهای یک ساله است ، ولی با این حال ، پسرهایی که عروسک را دریافت می کنند، کمتر احتمال دارد که با آن بازی کنند؛ بدین جهت ، می توان نتیجه گرفت که انتظارها و تشویق های والدین خود تاثیر پذیرفته از گزینش بچه هاست و در همان حال ، اثر تقویت کننده ای ایجاد می کنند؛ بنابراین ، اسباب بازی ها از آن جهت که فرصت بهتری برای افزایش توانایی ها و مهارت های خاص دختر و پسر فراهم می آورند، در بروز تفاوت های جنسیتی تاثیر می گذارند. (Carlson, ۱۹۹۳:۳۳۶)

با این همه ، در بین پژوهشگران معاصر کمتر کسی وجود دارد که برای عوامل زیست شناختی ، نقش قاطع و تعیین کننده ای در پیدایی تقسیم کار جنسی قائل باشد. مخالفان نظریه های زیست شناختی استدلال می کنند که اگر جنسیت از راه عوامل بیولوژیک تعیین می شد، تربیت کودک در نقش غلط، یعنی تربیت پسر در جایگاه دختر یا بالعکس ، امکان پذیر نبود، با اینکه تحقیقات صورت گرفته نشان می دهد که این امر کاملا امکان پذیر است . در حال حاضر، پژوهشگران معمولا می پذیرند که برخی زمینه های قبلی در مورد تفاوت های رفتار دو جنس احتمالا از همان بدو تولد وجود دارد، ولی این تفاوت ها تعیین کننده نبوده ، می توان با آموزش فرهنگی آنها را از میان برد. همچنین ، با توجه به اینکه تفاوت هایی که تاکنون مورد تایید علمی قرار گرفته اند، نسبتا ناچیزند، نمی توان تمایزهای آشکار نقش های جنسیتی یا نابرابری های جنسی موجود در بسیاری از جوامع را بر پایه آنها تبیین کرد. (رابرتسون ، ۱۳۷۴: ۲۷۸ – ۲۷۹)

ب) نظریه های روان شناختی

بعضی محققان در تحلیلی روان شناختی اظهار عقیده کرده اند که تفاوت در وظایف و کارهای مردان و زنان می تواند بازتاب تمایل مردان به ایجاد هویت بارز مردانه باشد. احتمالا به دلیل اینکه زنان از راه به دنیا آوردن و پرورش فرزندان توانسته اند زنانگی خود را نشان دهند، مردان نیز خواهان دستیابی به شیوه هایی بوده اند که از راه آنها مردانگی خود را به نمایش بگذارند. در نتیجه ، مردان در همه جوامع با به دست گرفتن بعضی از فعالیت ها و منع زنان از آنها به این خواسته خود جامه عمل پوشانده اند که جنگ یکی از این فعالیت های اختصاصی مردان بوده است . (Kammeyer, et al, ۱۹۸۹:۳۳۰)

تعدادی از روان کاوان فمینیست نیز کوشیده اند تقسیم کار جنسی نابرابر در خانواده را بر حسب شخصیت متفاوت دختر و پسر که در خلال فرایند جامعه پذیری و از راه همانندسازی کودکان با والدین (پسر با پدر و دختر با مادر) شکل می گیرد، تبیین کنند. نانسی چودروف که پیش از این به نظریه وی اشاره شد، پس از توضیح فرایندهای متفاوت شکل گیری شخصیت پسر و دختر، این گونه نتیجه گیری می کند:

تقسیم کار جنسی خانوادگی که در ضمن آن زنان به مادری می پردازند، به تقسیمی جنسی در باب سازماندهی و جهت گیری روانی منجر می شود. این امر زنان و مردانی تولید می کند که جنسیتی اجتماعی کسب کرده اند و وارد مناسباتی نامتقارن و ناهمجنس خواهانه می شوند؛ مردانی تولید می کند که بیشتر انرژی خود را صرف جهان کار غیر خانوادگی می کنند و از پدری کردن خودداری می ورزند؛ زنانی تولید می کند که انرژی خود را متوجه پرورش فرزندان و مراقبت از آنان می کنند که این کار نیز خود، تقسیم کار جنسی خانوادگی را که در ضمن آن ، زنان مادری می کنند، باز تولید می کند. (Chodorow ۱۹۹۷:۱۹۵)

نادیده گرفتن ساختارهای کلان اجتماعی که بر نابرابری های جنسی و تمایز نقش ها تاثیر می گذارند و بسنده کردن به تمایلات و ساختارهای روانی ، از ویژگی های این دسته از نظریه های روان شناختی است که مورد انتقاد مخالفان قرار گرفته است . (Tong, ۱۹۹۷:۱۵۷)

ج) نظریه های جامعه شناختی

– کارکردگرایی

تالکوت پارسونز (۷۰) – چهره برجسته مکتب کارکردگرایی – در نظریه مشهور خود، در حالی که بیشتر به خانواده هسته ای طبقه متوسط آمریکایی توجه دارد، کوشیده است به تبیین این مسئله بپردازد که خانواده هسته ای چگونه کارکردهای اساسی خود را در زمینه تثبیت شخصیت بزرگسالان و جامعه پذیری کودکان در جهت تداوم یکپارچگی اجتماعی ، ایفا می کند؟

آنچه در بحث کنونی اهمیت دارد، تحلیل پارسونز از تقسیم کار جنسی بین زن و شوهر در خانواده هسته ای است که وی آن را بر سه پیشینه تحقیقی استوار کرده است . نخست ، یافته های روان کاوانه فروید که بر رشد روانی – جنسی متفاوت پسر و دختر و شکل گیری مردانگی و زنانگی در آنها به عنوان ساختمان های روانی ، تاکید کرده بود. دوم ، تحقیقات تجربی بیلز (۷۱) بود که بنا به ادعای وی نشان

می دادند گروه ها دو گونه نقش رهبری را به بار می آورند: از یک طرف ، نقش رهبر مسلط که انجام وظایف گروه ، به ویژه در ارتباط با سازگاری با شرایط خارجی فیزیکی و اجتماعی را بر عهده دارد و وی آن را نقش ابزاری (instrumental) نامید و از سوی دیگر، نقش رهبر نیمه مسلط که به ایفای وظایف مربوط به نقش های ابرازی (expressive) می پردازد. مفروض پارسونز و بیلز این بود که نتایج این تحقیقات که در مورد گروه های آزمایشی اجرا شده بود، در مورد گروه های واقعی مانند خانواده نیز صادقند. (Lee and Newby, ۱۹۹۵:۲۸۸–۲۸۹) آنها بر این اساس نتیجه می گرفتند که زنان در خانواده نقشی ابرازی ایفا می کنند: آنان مهربان ، جذاب ، بشاش ، احساساتی و مطیعند؛ اما مردان نقشی ابزاری ایفا می کنند: آنان روسای پرخاشگر، خلاق و اصیلند. مرد نان آور است و پایگاه اساسی زن آن است که همسر شوهر خود و مادر فرزندان او باشد. (Harvey and MacDonald, ۱۹۳۳:۱۹۷)

سومین مبنای تحلیل پارسونز، داده های تحقیقات میان فرهنگی بود. بر حسب برخی از این تحقیقات ، در چهل و شش جامعه از پنجاه و شش جامعه مورد مطالعه ، تمایز بین نقش های خانوادگی ابرازی و ابزاری به شکل مورد انتظار، یعنی به این صورت که قسم اول به زنان و قسم دوم به مردان اختصاص یابد، وجود داشته است . (Lee and Newby, ۱۹۹۵:۲۸۹) پارسونز با اتکا به این یافته های تحقیقی اظهار عقیده کرد که تقسیم کار جنسی بین زن و شوهر به بهترین شکل ، زمینه ایفای کارکردهای اصلی خانواده در زمینه تثبیت شخصیت بزرگسالان و جامعه پذیری کودکان را فراهم می کند و این امر در ثبات و یکپارچگی خانواده و به تبع ، در یکپارچگی اجتماعی نقشی اساسی دارد. به نظر وی ، تابعیت زنان در جوامع سرمایه داری از حیث کارکردی برای حفظ انسجام خانواده و انسجام خانواده نیز خود برای حفظ ساختار طبقاتی ضرورت دارد. حفظ ساختار طبقاتی نیز برای تضمین اینکه ساختار اجتماعی همچنان که بوده است ، باقی می ماند، ضروری است . (Harvey and MacDonald, ۱۹۹۳:۱۹۷)

– دیدگاه ستیز

نظریه پردازان مکتب ستیز با الهام از آرای مارکس و انگلس ، ریشه تقسیم کار جنسی نابرابر را در نظام طبقاتی ناشی از مالکیت خصوصی ابزار تولید جستجو می کنند؛ نظامی که در عصر حاضر در شکل نظام سرمایه داری تجلی کرده است . از این منظر، علت تداوم تقسیم کار جنسی در خانه ، استفاده ای است که نظام سرمایه داری از کار خانگی بدون مزد زنان می برد ((بر آورد شده است که کار خانه بین ۲۵ تا ۴۰ درصد ثروت ایجاد شده در کشورهای صنعتی را در بر می گیرد. کار خانگی با ارائه خدمات رایگان که بسیاری از جمعیت شاغل به آنها وابسته است ، بقیه اقتصاد را تقویت می کند)) (گیدنز، ۱۳۷۴: ۱۹۶). کار خانگی زنان ، هم به عنوان ((سود اضافی)) که در نهایت به سرمایه دار باز می گردد و هم از راه ارتقای سطح زندگی یا نگه داشتن آن در حد قابل تحمل که به سهم خود فشارهای سیاسی برای تغییرات انقلابی را کاهش می دهد (زیرا مردان را به وضع موجود راضی نگه می دارد) به سرمایه داری خدمت می کند. همچنین باید به آثار کار منزل و حمایت عاطفی زنان در جهت بازسازی و تجدید قوای شوهران ، فرزندان بزرگ تر و پدران برای یک رو شغلی دیگر اشاره کرد. (Bilton, et al, ۱۹۸۱:۳۵۱–۳۵۲)

میشل بارت (۷۲) در تحلیلی مارکسیستی – فمینیستی از تقسیم کار جنسی در خانه ، بر ایدئولوژی خانواده گرایی و تاثیر نظام سرمایه داری بر تقویت رواج آن ، تاکید کرده است . به گفته وی ، بر حسب ایدئولوژی خانوادگی ، خانواده هسته ای به طور طبیعی بنیان می گیرد؛ جهان شمول است و تقسیم کاری طبیعی را مشخص می سازد؛ تقسیم کاری که مرد را تامین کننده امکانات اقتصادی و زن را تیمار

دار و تامین کننده کار بی مزد خانگی می داند. البته این نوع نظام خانوادگی جنبه گریز ناپذیری از جامعه سرمایه داری نبود؛ اما از درون روند تاریخی ای پدیدار گشت که طی آن ، ایدئولوژی ، نقش طبیعی زن کارگر، کار خانگی ، یعنی همسر و مادر بودن است . ایدئولوژی یاد شده تا اندازه ای از دیدگاه های پیش از سرمایه داری درباره جایگاه زن ناشی شده بود؛ اما علت گسترش آن بیشتر متناسب بودنش با اوضاع و شرایط سرمایه داری بود. نظام خانواده یا خانوار در میانه قرن نوزدهم و در نتیجه پیوند اتحادیه های صنفی کارگری و سرمایه داران تثبیت شد؛ زیرا هر دو گروه معتقد بودند که زنان را باید از نیروی کار کنار گذاشت . (ابوت و والاس ؛ ۱۳۷۶: ۲۵۲)

– دیدگاه فمینیسم

فمینیست های رادیکال عموما منشاء همه نابرابری های جنسی را پدرسالاری می دانند. به اعتقاد آنان ، علت تداوم تقسیم کار جنسی در خانه به عنوان یکی از جلوه های فراگیر نابرابری های جنسی ، استفاده ای است که مردان از این نوع تقسیم کار می برند؛ زیرا در این الگوی تقسیم کار، همه زنان – اعم از همسران ، مادران ، خواهران و دختران – در خدمت همه مردان و تامین نیازهای آنان قرار می گیرند. (Bilton, et al, ۱۹۸۱:۳۵۱) آنچه در این رابطه اهمیت اساسی دارد، قدرت بیشتر مردان است که به آنان امکان می دهد خواسته های خود را بر زنان تحمیل کنند. مردها قدرت انتخاب بیشتری دارند و حتی زمانی که تصمیم می گیرند در کارهای خانه مشارکت کنند، می توانند کارهای دلپذیرتر را انتخاب کنند؛ از این رو، مشارکت آنان معمولا جنبه ((کمک)) دارد نه جنبه ((مسئولیت پذیری)) . (Burr, ۱۹۹۸:۸۵)

آن اوکلی – از فمینیست های صاحب نام – تقسیم کار جنسی در خانه و به ویژه نماد آشکار آن ، یعنی مادری را اسطوره ای پدرسالارانه می داند که نهادهای فرهنگی جامعه در پیدایش و تقویت آن بیشترین سهم را دارند. وی آرا و نظریه های رفتار شناسان ، مردم شناسان و روان شناسان کودک در خصوص این موضوع را در راستای ترویج این اسطوره ارزیابی می کند. به گفته وی ، گروه نخست برای تقسیم کار جنسی منشاء زیست شناختی قائلند، گروه دوم بر پایه تحقیقات میان فرهنگی بر جهان شمول بودن پدیده تقسیم کار جنسی تاکید می ورزند، گروه سوم ، یعنی جامعه شناسان ، به ویژه کارکردگرایان ، کارکردهای مثبت اجتماعی آن را مورد تاکید قرار می دهند و گروه چهارم ، یعنی روان شناسان کودک نیز همواره بر این مطلب تاکید کرده اند که کودک نه به پدر، بلکه به مادر خود نیازمند است ؛ بدین ترتیب ، اسطوره ای که تنزل جایگاه زن به نقش خانگی را امری طبیعی ، جهان شمول و ضروری می داند، از راه استناد به تحقیقات علمی ، وسیله ای برای کسب اعتبار و مقبولیت برای خود فراهم کرده است .

اوکلی ضمن مناقشه در یافته ها و نتایج این تحقیقات ، جانبداری به ظاهر علمی از ادعاهای یاد شده را ناشی از این واقعیت می داند که محققان این رشته ها، ارزش های محیط فرهنگی خود، یعنی فرهنگ غربی را در خود درونی کرده اند؛ ارزش هایی که تقسیم کار جنسی در خانه و به ویژه اختصاص نقش مادری به زنان و نقش پدری به مردان از مهم ترین آنها به شمار می آیند. (Oakley, ۱۹۷۶:۶۸, ۱۵۷–۱۵۸)

ناگفته نماند که تعدادی از فمینیست های متاخر کوشیده اند تبیین هایی چند علتی از تقسیم کار جنسی نابرابر در خانه ارائه دهند که این کار معمولا از راه تلفیق نظریه های فمینیستی پیشین صورت گرفته است ؛ برای نمونه ، جولیت میچل (۷۳) برای تبیین این موضوع از

نظریه های روان شناختی ، اقتصادی ، زیستی – اجتماعی و فرهنگی در عرض یکدیگر کمک می گیرد. به باور وی ، گذشته از ضمیر ناآگاه که در تجدید و اعاده نقش های جنسیتی جایگاه ویژه ای دارد، برخی جنبه های حیات زنان در خانواده ، اقتصادی اند؛ یعنی نتیجه تغییرات به وجود آمده در شیوه تولید هستند. برخی دیگر خصلت زیستی – اجتماعی دارند؛ یعنی نتیجه تاثیر متقابل زیست شناسی زنانه و محیط اجتماعی اند؛ با این همه ، بعضی نیز دارای ماهیت ایدئولوژیکند؛ یعنی نتیجه اندیشه هایی هستند که جامعه در مورد چگونگی ارتباط زنان با مردان پذیرفته است . (Tong, ۱۹۹۷:۱۷۵)

۳ – ۳. دیدگاه اسلام

نظریه های گذشته روی هم رفته دو مدل از مدلهای تبیین را در بر داشتند: مدل تبیین علّی و مدل تبیین کارکردی . تبیین های علّی بنوبه خود بر سه دسته از عوامل (زیستی ، روانی و اجتماعی) تاکید کرده اند و تبیین های کارکردی نیز کارکردهای مثبت تقسیم کار جنسی در جهت حفظ یکپارچگی اجتماعی و یا کارکردهای منفی تقسیم کار جنسی در جهت تداوم نظام سرمایه داری را مورد تاکید قرار داده اند. اینک بر دیدگاه اسلام در مورد هر یک از عوامل یاد شده ، مروری خواهیم داشت .

در مورد تبیین علّی تقسیم کار جنسی در خانه ، به نظر نمی رسد بتوان در منابع اسلامی مطلبی یافت که با نظریه های سه گانه (زیستی ، روانی ، اجتماعی) مغایرت داشته باشد؛ با وجود این ، توضیح مختصر دیدگاه اسلام در این باره می تواند مفید باشد. با مراجعه به منابع اسلامی به دو دسته از گزاره های دینی در این رابطه برمی خوریم ؛ دسته اول گزاره هایی هستند که پاره ای از تفاوت های ذاتی و فطری بین زن و مرد را موجب بروز علایق متفاوت شغلی بن دو جنس دانسته اند؛ برای نمونه می توان به روایاتی اشاره کرد که آفرینش جنس مرد از زمین و آفرینش جنس زن از مرد را در گرایش مردان به زمین (کنایه از گرایش آنان به فعالیت های مرتبط با زمین و مستلزم دور شدن از خانه) و گرایش زنان به مردان (به معنای گرایش زنان به جلب توجه مردان و کنایه از گرایش زنان به فعالیت های مستلزم حضور مردان) موثر دانسته اند. (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۴۰ – ۴۲) دسته دوم گزاره هایی هستند که به تمییز الگوی مطلوب تقسیم کار از الگوی نامطلوب آن و ارزش داوری در این باره پرداخته اند. روایت هایی که نقش های مادری و همسری را نقش های برتر زن معرفی کرده اند (وسائل الشیعه : ج ۱۴: ۱۱۵ و ۱۲۳؛ الدر المنثور؛ ج ۲: ۱۵۳)، روایت هایی که کمک رسانی مردان به زنان در کارهای منزل را در مورد ستایش قرار داده اند (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۲: ۳۹ و بحارالانوار؛ ج ۱۶: ۲۳۸ و ج ۱۰۴: ۱۳۲) و روایت هایی که مشارکت آزمندانه زنان با شوهران خود در امر تجارت را به عنوان یکی از نشانه های نکوهیده آخرالزمان ، پیشگویی کرده اند (بحارالانوار؛ ج ۷۸: ۲۳ و مستدرک الوسائل ؛ ج ۱۲: ۳۲۷)، نمونه هایی از این دسته از گزاره ها می باشند.

مدلول التزامی این دسته اخیر آن است که تقسیم کار جنسی به هیچ روی دارای خصلت جبری و تغییرناپذیر نیست ، بلکه تحت تاثیر تصمیم های اختیاری و آگاهانه افراد قرار دارد. بدین جهت ، مقتضای تلفیق این دو دسته از روایت ها عبارت خواهد بود از وجود برخی پیش زمینه های فطری برای تقسیم کار جنسی که البته نمی توان برای نقشی تعیین کننده در بروز تقسیم کار جنسی قائل شد. تقسیم کار جنسی بیشتر در تصمیم های آگاهانه یا نیمه آگاهانه جمعی و برخاسته از ارزش های فرهنگی ریشه دارد و نظریه های روان شناختی نیز صرفا چگونگی درونی شدن این نقش های جنسیتی را که به وسیله فرهنگ تعین یافته اند، بیان می کنند. در ضمن ، قدرت مردان نه به

عنوان عاملی مستقل ، بلکه به عنوان ابزاری برای تحقق بخشیدن به اهداف فرهنگی (در اینجا، تقسیم کار بر مبنای جنسیت) باید مورد توجه قرار گیرد.

اما نسبت به تبیین کارکردی تقسیم کار جنسی با سه نظریه اصلی روبه رو بودیم : نظریه پارسونز، نظریه مارکسیستی و نظریه فمینیستی . وجه اشتراک این نظریه ها تاکید بر خدمت و فایده ای است که تقسیم کار جنسی به یک نظام فراگیر می رساند، با این تفاوت که پارسونز ضمن ارزیابی مثبت از این کارکرد، آن نظام فراگیر مخدوم را نظام اجتماعی در کلیت خود می داند، ولی نظریه مارکسیستی و نظریه فمینیستی ، ضمن ارزیابی منفی از این کارکرد، به ترتیب ، نظام سرمایه داری و نظام پدرسالاری را نظام مخدوم معرفی می کنند.

با ملاحظه منابع اسلامی می توان به تبیینی غایت شناختی از تقسیم کار جنسی در خانواده دست یافت که تا حدودی با تبیین کارکردی پارسونز همخوانی دارد؛ (۷۴) به این معنا که هر دو تبیین ضمن مفروض گرفتن برخی ارزش ها و اهداف عام ، تقسیم کار جنسی در خانواده را برای تحقق آن ارزش ها و اهداف ، مثبت ارزیابی می کنند؛ اما تفاوت عمده آنها در ناحیه ارزش هایی است که هر یک مفروض می گیرد. در حالی که در نظریه پارسونز، یکپارچگی اجتماعی هدف غایی است ، تبیین اسلامی گرد محور سعادت حقیقی انسان به عنوان هدف نهایی دور می زند و از آنجا که سلامت معنوی فرد و جامعه نقش بسزایی در تامین سعادت حقیقی انسان دارد، در مناسبات اجتماعی و از جمله در مناسبات جنسیتی ، بازتاب ویژه ای می یابد. اسلام در راستای تحقق این هدف و به منظور تامین سلامت معنوی فرد، خانواده و جامعه و به ویژه برای حفظ شخصیت انسانی زن و تبدیل نشدن او به ابزار ارضای نفسانیات مردان ، اختلاط مرد و زن نامحرم و تبادل احساسات و عواطف بین آنان را روا ندانسته است ؛ بنابراین ، تقسیم کار جنسی در خانواده به این شکل که برای زنان ، وظایف خانگی و برای مردان ، کارهای بیرون از خانه اولویت داشته باشد، با فراهم کردن زمینه مناسب برای محجوبیت زنان به جهت کاهش اختلاط آنان با نامحرمان که به سهم خود در تامین سلامت معنوی جامعه نقش انکارناپذیری دارد، در بین گزینه های احتمالی ، بهترین گزینه ای است که در راستای سعادت حقیقی انسان ها قرار می گیرد. (۷۵)

با این همه ، اصل محجوبیت زنان ، تنها یکی از جنبه های دخیل در این موضوع است و نباید جنبه های دیگر مانند حدودیت های ناشی از تولید مثل و قدر جسمی کمتر زنان در مقایسه با مردان را از نظر دور داشت ؛ چرا که این امور نیز خود با تقسیم کار جنسی در خانواده تناسب بیشتری دارند و حتی در جوامع صنعتی معاصر که به دلیل کاهش تولید مثل و گسترش پرورشگاه ها و مهد کودک ها، زنان با محدودیت کمتری از این ناحیه روبه رو هستند و قدرت جسمی نیز نقش چندانی در بسیاری از مشاغل ندارد، باز هم این قبیل از تفاوت های جنسی ، حضوری محسوس دارند و نمی توان از تاثیر چشم پوشید. ناگفته نماند که با توجه به خصلت غایت شناختی تبیین فوق ، تقسیم کار جنسی در خانواده تا زمانی می تواند کارکردی تلقی شود که در خدمت اهداف مورد نظر باشد؛ اما در فرضی که به دلیل تغییرات ارزشی در جامعه ، آن اهداف کنار گذاشته شوند، تقسیم کار جنسی در خانواده ، جنبه کارکردی خود را از دست می دهد. همچنین در فرضی که تقسیم کار جنسی در خدمت آن اهداف نباشد، نمی تواند کارکردی تلقی شود؛ برای مثال ، اگر شرایطی را برای یک خانواده دو شغلی بدون فرزند در نظر بگیریم که در آن زن و شوهر به حرفه ای یکسان در داخل منزل اشتغال داشته باشند و زن نیز دچار محدودیت های جانبی نباشد، تقسیم کار خانگی بر مبانی جنسیت در چنین خانواده ای غیر کارکردی خواهد بود و از منظر ارزشی هم نمی توان به استناد به احکام و ارزش های اسلامی ، آن را مطلوب و ارزشمند به شمار آورد.

با توجه به تبیین یاد شده ، نقاط ضعف تحلیل های مارکسیستی و فمینیستی تا حدودی مشخص می گردد. در مورد تبیین مارکسیستی بای خاطرنشان کرد همان گونه که در سخن میشل بارت ملاحظه گردید، ارتباط کارکردی خانواده با ساختارهای سرمایه دارانه ، علّی و معلولی نیست تا در نتیجه خانواده را صرفا فراورده نظام سرمایه داری بدانیم ؛ زیرا خانواده ، به عنوان واحد اصلی جامعه ، در هر نظام بدیل دیگری که به جای سرمایه داری مفروض گرفته شود، با نهادهای اجتماعی آن نظام ، کنش متقابل داشته ، به اهداف آن نظام خدمت می کند؛ بنابراین ، نمی توان به بهانه مخالفت با سرمایه داری ، اساس زندگی خانوادگی را زیر سوال برد، آن گونه که در رویکرد تعدادی از فمینیست ها مشاهده می کنیم . افزون بر این ، همان گونه که برخی فمینیست ها تذکر داده اند (Tong, ۱۹۹۷:۵۷)، اگر قرار است کار خانگی زنان را در خدمت نظام سرمایه داری تلقی کنیم ، در مورد اشتغال زنان در خارج از منزل نیز می توان همین ارزیابی را داشت ؛ مگر با ورود زنان به بازار کار، چرخ های ماشین سرمایه داری سریع تر نمی چرخند؟!

نظیر همین اشکال اخیر به تبیین فمینیستی وارد می شود. اگر هرگونه استفاده مردان از کار زنان فی حد نفسه امری ناپسند و محکوم است ، با تغییر الگوی تقسیم کار، این امر از میان نمی رود؛ چرا که مردان از کارهای مزدی زنان نیز سود وافی می برند. همچنین استفاده ای که زنان همواره از کار مزدی مردان دریافت کرده اند، جنبه دیگر مسئله است که تبیین فمینیستی مذکور آن را نادیده گرفته است و این در واقع از تاثیر مستقیم ارزش داوری ها در نظریه فمینیستی نشاءت می گیرد.

البته این بحث که آیا زندگی خانوادگی برای زن و شوهر سود یکسان یا معادل به بار می آورد، یا اینکه منافع زندگی خانوادگی به طور نابرابر به زن و شوهر باز می گردد، بحثی است که در جای خود قابل طرح و بررسی است و دیدگاه های ارزشی متفاوت ، پاسخ هایی متفاوت به این پرسش خواهند داد؛ اما به هر تقدیر، سخن کنونی این است که نباید تداوم تقسیم کار جنسی در خانواده را صرفا براساس استفاده مردان از کار خانگی زنان تبیین کنیم ، بلکه استفاده متقابل زنان و مردان از کار و فعالیت یکدیگر باید مبنای تحلیل قرار گیرد. در نتیجه ، موضوع استفاده مردان از کار خانگی زنان به جای آنکه از منظری مردستیزانه و با نگرشی کاملا منفی نگریسته شود، باید از زوایه ای دیگر مورد توجه قرار گیرد.

اسلام در دیدگاه ارزشی خود، خانواده را گذشته از کارکردهای دیگرش ، مکانی برای خدمت متقابل زن و شوهر از حیث معیشتی قلمداد می کند. اسلام در همان حال که وظیفه تامین معاش را از دوش زن برداشته و با الزام نفقه او بر شوهر، عملا مردان را در خدمت زنان قرار داده ، زنان شایسته را زنانی می داند که در رفع نیازهای معیشتی خانواده ، به ویژه در داخل منزل ، به شوهران خود یاری برسانند. البته هرگونه کمک اقتصادی زن ، اعم از کار خانگی و غیره به میل و رضایت او مشروط است و هیچ الزام و اجباری متوجه او نیست ؛ اما پاداش های معنوی فراوانی که برای این امر مقرر شده ، در تشویق زنان با ایمان تاثیری زیادی دارد. تردیدی نیست که این دیدگاه ارزشی با تحقق عینی خود در جوامع و خانواده های مسلمان ، واقعیات آنها را به شدت تحت تاثیر قرار داده است و از این رو، شاهدی تاریخی و زنده بر رد نظریه جانبدارانه فمینیستی پیش روی ماست . به گفته شهید مطهری :

در خانواده های مسلمان بیش از آنکه زن در خدمت مرد باشد، مرد به حکم وظیفه اسلامی در خدمت زن بوده و وسیله آسایش او را فراهم می کرده است . زن در خانواده هایی مورد اهانت و تحقیر و ظلم قرار گرفته که روح اسلامی در آن خانواده ها نبوده یا ضعیف بوده است . (مطهری ، ۱۳۶۸: ۵۲)

۴. توزیع قدرت در خانواده

توزیع نامساوی قدرت بین زن و شوهر را از محورهای اصلی نابرابری جنسی در خانواده دانسته اند. قدرت در تعریف ماکس وبر عبارت بود از ((توانایی فرد در جهت تحمیل خواست خود بر دیگران هرچند از خود مقاومت نشان دهند)) . این تعریف و تعریف های مشابه صرفا جنبه های آشکار قدرت را که با شاخص هایی چون تصمیم گیری نهایی در مسائل اختلافی ، مشخص می شوند، در نظر می گیرند. صاحب نظران متاخر بر جنبه های پنهان قدرت نیز که با تضاد منافع افراد قدرتمند و افراد تحت قدرت ارتباط می یابند، تاکید کرده اند. این جنبه های پنهان معمولا هنگامی آشکار می شوند که افراد تحت سلطه ، امیال و خواسته های خود را بیان کنند. (Komter, ۲۰۰۱:۳۶۰) به هر تقدیر، از آنجا که تقریبا در تمامی جوامع شناخته شده ، موازنه قدرت چه در خانواده و چه در محیط اجتماعی به نفع مردان رقم خورده است ، واژه پدرسالاری از اهمیت ویژه ای در این بحث برخوردار خواهد بود.

پدرسالاری مفهومی است که از سلطه مردان حکایت دارد. رادکلیف براون (۷۶) ویژگی های پدر نسبی ، پدر مکانی (عزیمت زن پس از ازدواج به خانه شوهر)، اختصاص ارث به افرا مذکر، جانشینی فرزند پسر از پدر و تعلق قدرت به پدر خانواده را در تعریف پدرسالاری درج کرده است . (ساروخانی ، ۱۳۷۰: ۵۲۵) پدرسالاری در نگاه و بر سیستمی از قدرت است که وجه مشترک بین جوامع سنتی را تشکیل می دهد. در این جوامع ، در درون گروهی با عنوان خانوار که معمولا بر پایه اقتصادی و خویشاوندی سازماندهی می شود، اقتدار از سوی فرد مشخصی که اصل مسلم وراثت او را تعیین می کند، اعمال می گردد. در اصطلاح وبر، پدر که به ارباب در جامعه فئودالی اشاره دارد، قدرت خویش را هم نسبت به مردان و هم نسبت به زنان به کار می برد و به عنوان رئیس خانوار، کنترل کامل فعالیته های اقتصادی و رفتار دیگر اعضا را در دست دارد. روشن است که بنابر این اصطلاح ، پدرسالاری ، مفهومی مختص به روابط بین دو جنس نخواهد بود. (Bradley, ۱۹۳۳:۱۸۱)

این اصطلاح از اوایل دهه ۱۹۷۰ در ادبیات فمینیستی به عنوان مفهوم یکه دارای اهمیت سیاسی است ، کاربرد گسترده ای یافت . از آنجا که نظریه های اجتماعی متداول ، فاقد مفاهیمی عام برای تبیین سلطه مردان بودند، فمینیست های رادیکال ، مفهوم پدرسالاری را برای انجام این مهم برگزیدند که در این کاربرد جدید، به اندیشه ها و اعمالی اشاره دارد که از نزدیک ترین مواجهه های جنسی تا کلان ترین عوامل اقتصادی و ایدئولوژیک امتداد می یابند. پدرسالاری ، رفته رفته به معنایی به کار برده شده که نه تنها بر قدرت مردان بر زنان به طور کلی دلالت داشت ، بلکه خصلت سلسله مراتبی قدرت مرد و مشروعیت ایدئولوژیک این قدرت به عنوان امر طبیعی ، بهنجار، درست و عادلانه را نیز در بر داشت . (Ramazanoglu, ۱۹۸۹:۳۳-۳۴)

۱ – ۴. توصیفی از توزیع قدرت در خانواده

قدرت برتر مردان نسبت به زنان ، به ویژه در محیط خانواده که به سلطه مردان یا مردسالاری انجامیده ، جزء پدیده های اجتماعی عام و جهانی به شمار آمده است ، تا آنجا که حتی برخی ادعاهای محدود درباره وجود نظام های مادرسالار یا تساوی پایگاه اجتماعی زن و مرد در دوره های آغازین حیات بشر و در جوامع غیر متمدن کنونی ، مورد مخالفت انسان شناسان معاصر قرار گرفته است ؛ برای مثال ، به گفته کلاین برگ ، نمی توان اجتماع هایی مانند اجتماع های ملانزی را که مادر نسبی بوده و اختیار فرزندان در دست خانواده مادری

است ، شاهدی بر مادرسالاری دانست ؛ زیرا ((این اختیار به مردان این خانواده داده شده است نه به زنان آن ؛ بنابراین ، کودک باید از دایی خود اطاعت کند نه از پدر خود و قدرت مادر از پدر هم کمتر است)) . (کلاین برگ ، ۱۳۶۸: ۳۱۹) بر استناد به برخی شواهد تاریخی راجع به پرستش الهه ها در مذاهب بت پرستی دوران باستان نیز انتقاد شده است ؛ زیرا ((رسم الهه پرستی ممکن است بیانگر این باشد که جنس مونس در روزگار قدرم محترم و معزز بوده ؛ اما ثابت نمی کند که زنان زمانی بر مردان تسلط داشته اند یا حتی با آنها برابر بوده اند)) . (هیوود، ۱۳۷۵: ۳۱)

به هر تقدیر، علی رغم اینکه زنان در جوامع و ادوار تاریخی گوناگون ، تجربیات متفاوتی از قدرت و نفوذ در خانواده و در جامعه داشته اند، همواره در قیاس با مردان از قدرت کمتری برخوردار بوده و به پایگاه نازل تری دست یافته اند.

با این همه ، گسترش خانواده های مساوات طلب یا دموکراتیک در جوامع صنعتی معاصر نشان دهنده وقوع تغییراتی در الگوی سنتی توزیع قدرت در خانواده اس . مفروض آن است که زن و شوهر در این خانواده های جدید از قدرت یکسانی در زمینه های مختلف حیات خانوادگی ، به ویژه در تصمیم گیری ها، کنترل درآمدهای خانواده و مشارکت در منابع ، برخوردارند. در این خانواده ها، دو زوج به منظور تقسیم برابر قدرت از یکی از سه شیوه زیر استفاده می کنند: ۱. تقسیم مساوی حوزه های مسئولیت ؛ ۲. مشارکت کامل در کلیه تصمیم گیری ها؛ ۳. تلفیقی از دو شیوه قبل . در حالی که بسیاری از زن و شوهرها اظهار می دارند که موازنه قدرت در زندگی زناشویی آنان به صورت یکسان برقرار است ، شواهد موجود گویای آن است که این الگوی برابر کامل هنوز جنبه فراگیر پیدا نکرده است . در یک تحقیق پرسشنامه ای در اوایل دهه ۱۹۸۰ از بیش از ۳۰۰۰ زوج آمریکایی ، از موازنه قدرت در زندگی آنان پرسش شد. ۶۴٪ موازنه قدرت در زندگی زناشویی خود را برابر و یکسان دانستند. بیشتر زوج های باقیمانده اظهار داشتند که شوهر از قدرت بیشتری برخوردار است و کمتر از ۹٪ زن را مسلط دانستند. (Taylor, et al, ۲۰۰۰-۲۷۴) همچنین بنا به تحقیق دیگری که در سال ۱۹۸۶ در انگلستان انجام گرفته ، الگوی مساوات طلبانه تنها بر یک پنجم از خانوارهای جامعه نمونه منطبق بوده است . در دیگر خانوارها، سیستم تخصیص اموال به هزینه ها در جهت افزایش یا کاهش نابرابری های موجود میان زن و شوهر عمل می کرده است . (Vogler and paul. ۱۹۹۹: chap.۶)

در همین ارتباط باید به تحقیقات دیگری اشاره کرد که به برسی روند تغییر نگرش ها نسبت به شاخص های قدرت زناشویی (marital power) در دهه های اخیر پرداخته اند؛ از جمله بر حسب تحقیقی که در سال ۱۹۶۲ بر روی مجموعه ای از زنان آمریکایی صورت گرفت ، تنها ۳۳٪ از پاسخ دهندگان این گزاره را که ((بیشتر تصمیم های مهم در زندگی خانوادگی باید به وسیله مرد خانه گرفته شود)) ، رد کردند؛ اما در سال ۱۹۸۰، ۷۱٪ از همان نمونه آماری ، گزاره فوق را مردود دانستند. (Schaefer, ۱۹۸۹:۳۲۴)

۲ – ۴. نظریه های توزیع قدرت در خانواده

چه عامل یا عواملی موجب اقتدار بیشتر مردان در مقایسه با همسران خود گردیده است ؟ به تعبیر دیگر، منشاء پدرسالاری ، به ویژه در سطح خانواده چیست ؟

در پاسخ به این پرسش ها نظریات متعددی ارائه گردیده که هر کدام از منظری خاص به تبیین مسئله پرداخته اند. در این بحث نیز مانند بحث تقسیم کار جنسی ، بر سه مجموعه از نظریه ها مروری خواهیم داشت که عبارتند از: نظریه های زیست شناختی ، نظریه های روان شناختی و نظریه های جامعه شناختی .

الف) نظریه های زیست شناختی

تبیین های زیست شناختی گاه بر دخالت هورمون های جنسی در سلطه مردان تاکید می کنند. بر حسب این دسته از تبیین ها، هورمون مردانه (تستوسترون) میل به سلطه و کنترل دیگران را شدیدا تحت تاثر قرار می دهد و چون مردان امروزی نسبت به زنان از سطوح بالاتر تستوسترون برخوردارند، به گونه ای سلطه جویانه رفتار می کنند. (Baron۱ and Byrne, ۱۹۹۷:۱۸۶) گاهی نیز برتری مردان بر زنان از حیث قدرت بدنی را منشاء سلطه و اقتدار بیشتر مردان می دانند؛ یعنی از آنجا که مرد آن قدر نیرومند بوده که بتواند زن را به فرمان برداری از خود وادارد، لذا باید طبیعی بدانیم که سهم عمده ای از قدرت را برای خودش حفظ کرده باشد. در این نوع از تبیین ها، تفاوت های جنسی آناتومیک ، به ویژه واقعیات مربوط به زایمان و عادت ماهانه به عنوان عوامل موثر بر ناتوانی زنان نسبت به مردان ، مورد تاکید قرار می گیرند. (کلاین برگ ؛ ج ۱، ۱۳۶۸: ۳۱۹)

برخی تبیین های زیست شناختی نیز به سیر تطور متفاوت زن و مرد استناد می کنند. بعضی جامعه شناسان زیستی استدلال کرده اند که مردان سیر تطور خود را به عنوان شکارچیان و تهیه کنندگان غذا پشت سر گذاشته اند، در حالی که زنان به عنوان افراد متخصص در بچه داری و مراقبت از خانه ، تطور یافته اند. اگر این واقعیت را به این فرض ضمیمه کنیم که فعالیت های مردان مهم تر است ، نتیجه خواهیم گرفت که آنان به طور طبیعی قدرت و پرستیژ کسب کرده و می کنند. (Kammeyer , et al, ۱۹۸۹:۳۲۹)

شایان ذکر است که تاکید بر عوامل زیستی به عنوان منشاء سلطه و اقتدار مردان نسبت به زنان ، در بعضی از نظریه های فمینیستی نیز به چشم می خورد. فمینیست های رادیکال با تکیه بر تحقیقات انجام شده در دهه ۱۹۷۰ اظهار داشته اند که نیروی بدنی در کنترل زنان ، نقشی بسیار مهم تر از آنچه تا کنون تصور می شده ، دارد. (جَگر، ۱۳۷۵: ۴۲) در همین راستا مری دیلی (۷۷) در کتاب پزشکی زنان ، به بیان شیوه های خشن مردان برای سلطه یافتن بر زنان پرداخته و خشونت ((طبیعی)) مردان را به عنوان عامل تعیین کننده در مردسالاری و ستمدیدگی زنان معرفی کرده است . (Tong, ۱۹۹۷:۱۰۴)

ب) نظریه های روان شناختی

گذشته از آن دسته از نظریه های روان شناختی که به تشریح فرایند شکل گیری شخصیت های متفاوت در دختر و پسر پرداخته اند، (۷۸) نظریه های رهبری (leadership) در روان شناسی اجتماعی می توانند تبیینی در باب اقتدار مردان ، در اختیار ما قرار دهند. اگر چه تحقیقات در مورد ویژگی های شخصیتی منحصر به فرد رهبران – با وجود سابقه نسبتا طولانی – به نتیجه روشن و مورد وفاقی دست نیافته اند، ولی برخی ویژگی های حداقلی به عنوان وجه تمایز رهبران از پیروان ، مورد تاکید محققان قرار گرفته است . این ویژگی ها عبارتند از:

۱. برتری شخصی از حیث توانایی هایی که به گروه برای نیل به اهدافش یاری می رسانند؛ مانند هوش ، قدرت بدنی و مهارت های ویژه (برای مثال ، بهترین بازیکن تیم ، خود به خود رهبری تیم را عهده دار می شود)؛

۲. برتری از حیث مهارت های راجع به تعامل بین شخصی ؛

۳. انگیزش بالاتر برای شناخته شدن و سلطه یافتن با برخورداری از ویژگی هایی مانند بلندپروازی و مسئولیت پذیری . (Sears, et al, ۱۹۸۸:۴۰۳)

بر این اساس می توان اقتدار مردان را بر حسب یک روند طبیعی که ویژگی های خاص مردان مانند بالاتر بودن قدرت بدنی ، مهارت های ذهنی و جسمی در راستای نیل به اهداف گروه خانوادگی ، حس ماجرا جویی ، سلطه طلبی و غیره در آن دخیل بوده اند، تبیین کرد. افزون بر نظریات یاد شده ، دیدگاه های دیگری نیز وجود دارند که نه تبیین هایی علّی به معنی دقیق کلمه ، بلکه تبیین هایی غایت شناختی را به نمایش می گذارند که بر انگیزه ها و مقاصد آگاهانه یا ناآگاهانه افراد تاکید می ورزند. در اینجا به دو نمونه از این نظریه ها اشاره می کنیم :

مری آبرین (۷۹) – یکی از فمینیست های رادیکال – در تحلیل فرودستی و ستمدیدگی زنان به موضوع تولید مثل پرداخته و آن را از دریچه بیگانگی مردان بررسی کرده است . به باور وی ، بیگانگی مرد از تولید مثل و به تبع ، از فرزندان ، دست کم از سه عامل نشاءت می گیرد: نخست آنکه پیوستگی زمانی و مکانی بین تخمک زن و کودک حاصل از آن ، قطع نمی گردد؛ زیرا کاملا درون بدن زن اتفاق می افتاد، در حالی که پیوستگی زمانی و مکانی بین اسپرم مرد و کودک حاصل از آن قطع می گردد، چون خارج از بدن مرد واقع می گردد. دوم آنکه زنان ، نه مردان ، الزاما کار اساسی تولید مثل ، یعنی بارداری و زایش را به انجام می رسانند. سوم آنکه ارتباط یک زن با کودکی خاص ، جنبه قطعی دارد و وی دست کم در لحظه ولادت می داند که نوزاد پاره تن خود او است ؛ در مقابل ، ارتباط یک مرد با کودکی خاص همواره غیر قطعی است ؛ او هرگز حتی در لحظه ولادت ، اطمینان کامل ندارد که کودک واقعا از حیث ژنتیک به او منتسب باشد. با توجه به عوامل یاد شده ، مرد برای جبران بیگانگی خود از آگاهی ویژه تولید مثل و برای مقابله با این بیگانگی ، به مردسالاری روی می آورد. وی به سبب متزلزل بودن جایگاه پدری خود این گونه استدلال می کند که تصاحب قدرت تولید مثل زن ، تصاحب محصولات آن قدرت نیز هست ؛ از این رو، به منظور کنترل بدن کودک خود، در صدد کنترل بدن زن برمی آید. (Tong, ۱۹۹۷:۷۸–۷۹)

دوروتی دینرشتاین (۸۰) تبیین روان کاوانه دیگری از سلطه مردان بر زنان ارائه داده است . به نظر وی ، از آنجا که بدن مادر اولین موضوع مواجهه کودک با جهان است ، وی آنان را به عنوان نمادی از جهان غیر قابل اعتماد پیش بینی تجربه می کند. مادر هم منبع لذت و هم منبع درد و رنج برای کودکی است که اطمینان ندارد نیازهای جسمی و روانی اش برآورده می شود یا خیر؛ لذا کودک با احساسی دوگانه نسبت به مادرها (زنان) رشد می کند. مردان که نمی خواهند وابستگی محض به یک قدرت بسیار نیرومند را بار دیگر تجربه کنند، می کوشند تا زنان را کنترل نمایند. زنان هم که از قدرت مادر در درون خودشان بیمناکند، در صدد آن برمی آیند که به وسیله مردان کنترل شوند. این دو فرایند به ترتیبات جنسیتی خاصی با چند ویژگی منجر خواهد شد که برتری مردان بر زنان از حیث کنترل و تصرف جنسی ، سرکوب شدن سایق شهوانی زنان ، انکار شخص بودن زنان و برخورد با آنان به عنوان اشیا و تقسیم کاری که مردان را به حوزه عمومی و زنان را به حوزه خصوصی مرتبط می سازد، از جمله این ویژگی ها است . (Tong, ۱۹۹۷:۱۵۰–۱۵۲)

نظریه هایی از این دست ، گذشته از آنکه با ابهامات و دشواریهای جدی در خصوص آزمون فرضیه ها و تعمیم یافته ها روبه رو می باشند و گاه به فرافکنی های شخصی بیش از نظریه های علمی شباهت دارند، به دلیل نادیده گرفتن عوامل مادی و بیرونی سلطه مردان مورد انتقاد قرار گرفته اند. به طور قطع ، مردان نمی توانسته اند بدون استفاده از اهرم هایی مانند قدرت بدنی بیشتر، وابستگی اقتصادی زنان و حمایت های فرهنگی و قانونی ، و صرفا با تکیه بر انگیزه های درونی ، آنان را تحت سلطه خود در آورند.

ج) نظریه های جامعه شناختی

در مباحث مربوط به تبیین سلطه مردان ، با مجموعه ای از نظریه های جامعه شناختی روبه رو می شویم که از حیث تاکید بر عوامل اقتصادی یا فرهنگی و یا تلفیقی از این عوامل با عوامل زیستی یا روانی ، طیف گسترده ای را تشکیل می دهند. در این قسمت به برخی از مهم ترین این نظریه ها اشاره خواهیم داشت .

فردریش انگلس در کتاب منشاء خانواده ، مالکیت خصوصی و دولت به طرح دیدگاهی درباره منشاء تاریخی خانواده پرداخت که مبنای بسیاری از نظریه های مارکسیستی و سوسیالیستی بعدی قرار گرفته است . به اعتقاد وی ، در خانوار اشتراکی آغاز تاریخ بشر که زوج های متعدد و فرزندان آنان را در بر می گرفت ، اداره امور خانه بر عهده زنان بود، ولی به دلیل آنکه کار زنان برای بقای قبیله جنبه حیاتی داشت و یک صنعت عمومی ضروری تلقی می شد، زنان از پایگاه اجتماعی بالایی برخوردار بودند؛ اما اهلی سازی حیوانات و توسعه گله داری به پیدایش منبع ثروت جدیدی برای اجتماع بشری منجر شد و چون کنترل حیوانات قبیله در دست مردان بود، انباشت ثروت در دست مردان باعث گردید که قدرت نسبی آنان در مقایسه با زنان افزایش یابد. در مقابل ، ارزش کار و تولید زنان به کاستی گرایید و پایگاه اجتماعی آنان تنزل یافت ؛ در نتیجه ، با پیدایش خانواده پدرسالار و به ویژه در شکل تک همسری ، اداره امور خانه خصلت عمومی و اجتماعی خود را از دست داد و به صورت یک خدمت خصوصی درآمد. زن اولین خدمتکار خانگی گشت و از شرکت در تولید اجتماعی ، بیرون رانده شد.

درونمایه اصلی نظریه انگلس ، یعنی این فرض که سلطه مردان در کنترل و مالکیت ثروت و ابزار تولید ریشه دارد، از سوی محققان بعدی مفروض گرفته شده یا تایید گردیده است . پژوهشگران معاصر اظهار می دارند که در بیشتر جوامع کشاورزی ، قدرت زنان کمتر بوده

است ؛ زیرا در این جوامع ، نظام وراثت زمین را از پدر به فرزند پسر منتقل می کرده و در نتیجه ، زنان نوعا مالک زمین نبوده اند. همچنین ، در این جوامع زن به هنگام ازدواج ، خانه خود را ترک می کرده و در اقامتگاه خانواده شوهر زندگی می کرده است . یافته های مردم شناسی نیز از آن حکایت دارد که با افزایش مشارکت اقتصادی زنان ، به ویژه در شرایطی که مردان به فعالیت های زنان وابسته باشند، قدرت آنان افزایش یافته و حتی گاهی با قدرت مردان برابری می کند؛ مثلا گفته می شود که در برخی قبایل آفریقایی که زنان بین ۶۰ تا ۸۰ درصد از خوراک قبیله را تامین می کرده اند، قدرت تصمیم گیری آنان درباره امور قبیله در حد قدرت مردان بوده است . بر پایه مطالعه جدید میان فرهنگی نیز که در ۱۱۱ جامعه معاصر صورت گرفته ، هرچه مشارکت زنان در نیروی کار بیشتر باشد، امکان اینکه مردان بر آنها اعمال قدرت کنند، کمتر خواهد بود. (Kammeyer, et al, ۱۹۸۹:۳۲۷)

با این همه ، تبیین های صرفا اقتصادی پاسخ روشنی به این پرسش نمی دهد که نقیصه ، نظریه های متعددی از سوی صاحب نظران ساخته و پرداخته شده است . برخی مانند شولامیت فایرستون با تاکید بر زیست شاسی تولید مثل و استلزام های آن مانند قاعدگی ، یائسگی ، بیماریهای زنانه ، درد و رنج بارداری و زایمان ، شیردهی و مراقبت از نوزادان ، همین امور را منشاء وابستگی اقتصادی زنان به مردان در طول تاریخ قلمداد کرده اند. (Firestone, ۱۹۹۷:۲۳)

جمع دیگری از اندیشمندان فمینیست به نقش عناصر فرهنگی در تحکیم پایه های پدرسالاری توجه داده اند. سیمون دوبوار اسطوره های ساخته شده توسط مردان را از عوامل مهم سلطه آنان بر زنان دانست و حتی تعالیم ادیان را در زمره این اسطوره ها مندرج کرد. به گفته وی :

قانون گذاران ، کشیشان ، فیلسوفان ، نویسندگان و دانشمندان مدت های مدیدی کوشیده اند تا نشان دهند موقعیت پایین تر زنان در عالم ملکوت ریشه دارد و در زمین نیز سودمند است . ادیان ابداع شده توسط مردان (!) این آرزوی سلطه را منعکس می سازند. (Peach, ۱۹۹۸:۱۶)

کیت میلت (۸۱) در کتاب سیاست های جنسی ، ریشه قدرت مردان را در ایدئولوژی پدرسالارانه جستجو می کند که از راه نهادهایی مانند مدارس عالی ، کلیسا و به ویژه خانواده ، تابعیت زنان نسبت به مردان را توجیه و تقویت می کند و در نتیجه ، بسیاری از زنان ، احساس پست تر بودن نسبت به مردان را درونی می سازند. (Tong, ۱۹۹۷:۹۶)

اخیرا فمینیست های فرامدرن گرا نیز اظهار داشته اند که ((زبان)) به عنوان سلاحی نیرومند برای کاستن از تاثیر قدرت زنان ، مردسالاری را بر تمام قلمرو فرهنگ و ادبیات حاکم کرده است . (وینسنت ، ۱۳۷۸: ۲۸۸)

۳ – ۴. دیدگاه اسلام

متون مقدس اسلامی به طور مستقیم به تبیین سلطه مردان با معیارهای علمی نپرداخته اند، ولی با تامل در نوع احکام و توصیه های دینی و مفروضات و ملزومات می توان دیدگاهی را استنباط کرد که در بردارنده تبیینی چند علتی است . در توضیح این دیدگاه ، پیش از هر چیز باید بر نقش عامل زیستی تاکید کرد. در احادیثی چند، به ناتوانی و ضعف نسبی زن تصریح شده است و حتی از برخی روایات استفاده می شود که این ناتوانی دارای منشاء طبیعی و ذاتی است . (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۱۹، ۱۲۱ و ۱۳۱ و ج ۱۵: ۱۰۴ –

۱۰۵) بدون شک ، قدرت جسمی برتر مرد و ناتوانی نسبی زن خواه برای آن جنبه جبری و ذاتی قائل شویم و خواه عوامل دیگری مانند بارداری ، زایمان و شیردهی را منشاء آن بدانیم ، شرایط اعمال سلطه را برای مرد فراهم کرده است .

همچنین تفاوت زن و مرد در پاره ای از ویژگی های روان شناختی مانند غلبه عقلانیت بر عواطف در مردان و غلبه عواطف بر عقلانیت در زنان که در روایات اسلامی به آن تصریح شده است (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۱ و بحارالانوار؛ ج ۳۲: ۷۳ و ۱۰۶)، می تواند مردان را در اغلب موارد در جت احراز سمت رهبری در خانواده سوق داده باشد. بر پایه این تبیین روان شناختی ، درک و تصدیق این مطلب که برخی زنان در طول تاریخ به سبب برخوردار بودن از ویژگی های منحصر به فرد شخصیتی حتی رهبری در سطح یک جامعه را به دست گرفته اند، چندان دشوار نخواهد بود. ملکه سبا یکی از این زنان استثنایی است که در قرآن کریم از وی یاد شده است . (ر.ک : سوره نمل)

با وجود این نباید موثر دانستن عوامل زیستی و روان شناختی را مستلزم پذیرش دیدگاهی جبرگرانه در باب سلطه مردان دانست ؛ چرا که بی گمان ، متغیرهای دیگری نیز در این موضوع دخالت دارند که هرگونه تغییر یا جایگزینی در آنها می تواند موازنه قدرت بین زن و شوهر را بر هم زند. احتمالا عوامل اقتصادی و فرهنگی را باید مهم ترین این متغیرها دانست .

در ارتباط با عامل اقتصادی می توان به آیه ۳۴ از سوره نساء اشاره کرد که می فرماید: الرجال قومون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما اءنفقوا من اءموالهم و بنابر تفسیر مشهور به این معنا است که مردان به سبب قابلیت های بیشتری که خداوند به ایشان عطا کرده و به سبب اینکه از اموالشان انفاق می کنند، سرپرستی زنان را بر عهده دارند. این آیه بر حسب ظاهر، در مقام بیان حکم تشریعی است و ناظر به روابط عینی و تکوینی نیست ، ولی از آنجا که انفاق مردان از اموال خویش را که به پرداخت مهریه و نفقه زن تفسیر شده (ر.ک : المیزان ، ج ۴: ۳۴۶)، یکی از دو علت اعطای حق سرپرستی زن به مرد قرار داده و در ضمن ، این حکم را با تعبیر اخباری (جمله خبریه ((الرجال قومون)) .) بیان کرده است ، آیه شریفه ایهامی به همان تصور رایج خواهد داشت که برتری اقتصادی ، قدرت بیشتر را در پی دارد.

اما به نظر می رسد عامل فرهنگ حتی بیش از عامل اقتصادی مورد تاکید اسلام است و گواه این مدعا، مبارزه علمی و فرهنگی اسلام با باورها، آداب و سنت های خرافی پدرسالارانه ای است که برای زنان دوران جاهلیت ، موقعیتی بسیار پست به بار آورده بود.

بنابراین ، در مورد سلطه مردان بر زنان نمی توان دیدگاهی جبرگرانه را به اسلام اسناد داد، هرچند می توان با بیانی مشابه آنچه در بحث تقسیم کار جنسی گذشت . به دیدگاهی کارکردگرایانه دست یافت که برتری ظاهری مرد بر زن را در بعضی از زمینه های زندگی مشترک و آن هم در چهارچوب تعیین شده از سوی شرع ، برای سعادت فردی و اجتماعی سودمند و دارای کارکرد مثبت ارزیابی می کند.

تا بدین جا سخن از دیدگاه اسلام در بُعد واقع گرایانه آن بود؛ اما در بُعد ارزشی به این یادآوری بسنده می کنیم که اسلام ضمن مردود شمردن بسیاری از تبعیض ها و نابرابری های جنسی ، در مواردی به مردها نوعی برتری ظاهری اعطا کرده است و آن از یک سو به ملاحظه تفاوت های طبیعی بین زن و مرد و از سوی دیگر با عنایت به اهداف مطلوب نظام اجتماعی اسلام صورت گرفته است . به تعبیر دیگر، در اسلام مسائلی مانند قدرت و سلطه آن گونه که در دیدگاه های سکولاریستی دیده می شود، مطرح نیستند، یعنی چنین نیست که

به این مسائل اصالت داده شود و مسائل دیگر در پرتو آنها مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد، بلکه این مسائل تحت الشعاع امور مهم تری مانند مصالح فرد، خانواده و جامعه و نیز وظایف و ارزش های دینی که ریشه در آن مصالح دارند، هستند؛ از این رو، هرگاه مصالح حقیقی فردی و جمعی ، الگوی خاصی از نقش ها و مناسبات را اقتضا کرده ، آن الگو در اسلام مطلوب دانسته شده است و به همین دلیل در حقوق اسلامی گاه به مواردی مانند شیردهی مادر به فرزند شیرخوار بر می خوریم که قدرت تصمیم گیری و اعمال نظر زن در آنها حتی از مرد بیشتر است .

البته باید اذعان کرد که اگر صرفا از منظری سکولاریستی به احکام و ارزش های دینی بنگریم ، دست کم بعضی شاخص های پدرسالاری را در آنها مشاهده خواهیم کرد، ولی روشن است که اسلام هرگونه اعمال قدرت را چه در خانواده و چه در قلمروهای دیگر اجتماعی به رعایت قسط و عدل مشروط می داند و حتی به متولیان امور، اجازه برخورد قانونی را با متخلفان و از جمله مردانی که از قدرت خود علیه همسران سوء استفاده می کنند، داده است . (مستدرک الوسائل ؛ ج ۱۲: ۳۳۷) بر همین اساس ، حضرت امام خمینی – قدس سره – به صراحت می فرماید:

اگر مردی با زن خودش بد رفتاری کرد، در حکومت اسلام او را منع می کنند؛ اگر قبول نکرد تعزیر می کنند و اگر قبول نکرد، مجتهد طلاق می دهد. (جایگاه زن در اندیشه امام خمینی : ۱۰۴)

افزون بر آن ، اسلام کوشیده است از طریق تلفیق قدرت با ویژگی های اخلاقی همچون فروتنی ، مهرورزی و گذشت ، رابطه زن و شوهر را تا جایی که امکان دارد، تلطیف نموده و از تبدیل شدن آن به یک رابطه زورمدارانه جلوگیری کند. اما اگر با نگاه دین باورانه به موضوع بنگریم ، چیزی جز اصل برابری حکومت نمی کند؛ زیرا هرگونه برتری ظاهری مرد بر زن با نوعی برتری یا پاداش معنوی برای زن جبران گردیده است ؛ در حدیث نبوی شریف آمده است :

خوب شوهرداری کردن زن و تلاش او برای کسب خشنودی شوهر و سازگاری با وی از حیث پاداش الهی با تمامی فضایلی که برای مرد مقرر گردیده ، برابری می کند. (السیوطی ، الدرالمنثور؛ ج ۲: ۱۵۳)

۵. خشونت جنسی در خانواده

۱ – ۵. توصیفی از خشونت زناشویی

خشونت زناشویی (violence marital) در معنی وسیع آن عبارت است از بدرفتاری هر یک از زوجین با دیگری که به آسیب های جسمی یا رانی در طرف مقابل بینجامد. گرچه این پدیده که ضرب ، شتم و قتل مصادیق بارز آنند، از جهت تاریخی پیشینه ای بس دراز دارد، ولی توجه جدی به آن به عنوان یکی از موضوع های تحقیقی مهم در عرصه علوم اجتماعی به دهه ۱۹۷۰ باز می گردد؛ یعنی زمانی که فمینیست های رادیکال به فاش کردن جنبه های پنهان خشونت زناشویی و تجزیه و تحلیل آن به عنوان یکی از وجوه برجسته نابرابری جنسی پرداختند.

از جهت تاریخی ، مرد در دوران روم باستان از نظر قانون حق داش همسرش را به لیل اعمالی مانند حضور در مسابقات عمومی بدون کسب اجازه از وی ، خوردن مشروب یا خارج شدن از خانه با صورت باز، کتک بزند. در اوایل قرون وسطی زن تحت نظارت شدید قرار می گرفت و تخطی او از وظایفش می توانست مجازات سخت وی توسط شوهر را در پی داشته باشد. از مرد انتظار می رفت که همسرش را به دلیل رفتار نادرست کتک بزند و اگر نمی توانست این کار را به انجام برساند، ممکن بود خودش توسط همسایگان تنبیه گردد. از اواخر قرون وسطی تا دوران جدید (۱۴۰۰ – ۱۹۰۰) مردی که علیه همسرش از زور استفاده می کرد، چندان مورد اعتراض عموم قرار نمی گرفت ، مگر زمانی که خشونت او به حد خاصی می رسید و آن حد معمولا مرگ زن یا از قیافه افتادنش تعبیر می شد. در اواسط قرن نوزدهم ضرب و جرح شدید زن مورد مخالفت قرار گرفت و شوهران متهم به ارتکاب این اعمال مورد تمسخر عموم قرار می گرفتند. سرانجام در اواخر قرن نوزدهم در انگلستان و آمریکا قوانینی گذرانده شد که کتک زدن همسر توسط شوهر را ممنوع اعلام می کردند، ولی خشونت شوهران بر ضد همسران به دلیل پیشینه تاریخی طولانی همچنان ادامه یافت ؛ مدارک به دست آمده از دادگاه های انگلستان نشان می دهد که حتی پس از جنگ جهانی دوم ، کتک زدن همسر توسط شوهر به دلیل نافرمانی ، مجازاتی موجه قلمداد می شده است . (Siegel, ۱۹۹۷:۳۰۰–۳۰۱)

از ملاحظات تاریخی که بگذریم ، گزارش های گوناگون از گستردگی این پدیده حتی در دوران کنونی و در جوامع مختلف خبر می دهد. بر حسب برخی گزارش ها، نیمی از مردان متاءهل در بانکوک و تایلند مرتب زنان خود را کتک می زنند. در کوئیتو و اکوادر هشتاد درصد از زنان گزارش داده اند که مورد ضرب و شتم همسران خود قرار گرفته اند و بر طبق برخی برآوردها متجاوز از ۱/۸ میلیون شوهر در آمریکا به طور وحشتناکی زنان خود را کتک می زنند. (فرنچ ؛ ۱۳۷۳: ۳۰۸) برآوردهای دیگری نیز از آن حکایت دارند که دست کم چهار میلیون زن سالانه در آمریکا توسط شوهرانشان کتک می خوردند و بیش از چهار هزار زن هر سال در اثر کتک خوردن به قتل می رسند. (Shepard, ۱۹۹۹:۳۰۶) همچنین گفته می شود که مرگ یک سوم از کل زنانی که در آمریکا به قتل می رسند، به دست شوهران یا دوست پسرهای آنها صورت می گیرد. (Lindsey and Beach, ۲۰۰۰:۳۹۶) در کشورهایی مانند ایران نیز که تحقیقات علمی فراگیر درباره این موضوع هنوز انجام نشده یا در ابتدای راه است ، مطالعات موردی و مشاهدات روزمره افراد، شیوع نسبی اقدامات خشونت آمیز علیه همسران را تایید می کند.

گذشته از جنبه های کمی ، توجه به جنبه های کیفی خشونت علیه همسران نیز اهمیت دارد که در این ارتباط با نقل سخنی از گیدنز بسنده می کنیم :

خشونت علیه زنان در خانه گاهی بسیار جزئی تصور می شود؛ اما شواهد و مدارک از پناهگاه های زنان مضروب شده خلاف آن را نشان می دهد. در یک بررسی گزارش شده است : بعضی زنان به نحو دلخراشی مجروح گردیده اند؛ از شکستگی استخوان ها، زخم های چاقو و جراحات شدید رنج می برند. بعضی ها را با صندلی بر سرشان کوفته اند، بعضی را از پله ها به پایین پرتاب کرده اند و در پای یک نفر با چکش میخی را فرو کرده بودند. (گیدنز، ۱۳۷۴: ۲۰۱)

پرسشی که اینجا مطرح می شود آن است که با توجه به اینکه خشونت زناشویی دو سویه است و زنان نیز علیه شوهران خود به خشونت متوسل می شوند، آیا می توان خشونت زناشویی را با جنسیت افراد مرتبط دانست ؟ برحسب تحقیقات جدیدی که در کشورهای غربی

صورت گرفته است ، ارتباط معناداری بین جنسیت و خشونت زناشویی وجود دارد، با این توضیح که هرچند زنان نیز به اندازه مردان و احیانا بیش از آنها به خشونت اقدام می کنند، ولی معمولا زنان آغازگر خشونت نیستند و در مقام دفاع از خود یا در مقام تلافی کردن به خشونت اقدام می کنند و افزون بر آن ، آسیب های وارده بر زنان بیش از مردان است . (Shepard, ۱۹۹۹:۳۰۶)

نتایج یک تحقیق درباره ۹۶ زوج همخانه انگلیسی نشان می دهد که اگر صرفا به کمیت اقدامات خشونت آمیز توجه شود و به زمینه و معنی نهفته در خشونت توجهی صورت نگیرد، زنان حتی بیش از مردان به خشونت توسل می جویند. (در این تحقیق ، ۳۸٪ از مردان و ۵۵٪ از زنان در روابط با شریک خود مرتکب خشونت شده بودند.) اما هنگامی که به کیفیت توجه می کنیم ، درمی یابیم که مردان احتمال بسیار بیشتری دارد که آغاز خشونت باشند و یا به خشونت های خطرناک دست زنند و به علاوه ، از حیث پیامدهای خشونت ، به ویژه آسیب های جسمی و عوارض روان شناختی مانند اضطراب ، خشونت مردان احتمال بیشتری دار که پیامدهای جدی به بار آورد. (در تحقیق مزبور ۱۸ مرد و در مقابل ۱۲ زن اقدام به خشونت های آسیب زا کرده بودند؛ ۱۹٪ از مردها و در مقابل ۴٪ از زن ها آغازگر خشونت بوده اند و از بین ۹۶ مرد، تنها یک نفر مورد آسیب جدی شریک خود قرار گرفته بود، در حالی که از میان ۹۶ زن ، ۹ نفر توسط شریک خود آسیب جدی دیده بودند) (Nazroo, ۱۹۹۹: chap. ۷)

۲ – ۵. تبیین خشونت زناشویی

در بحثی که پیش رو داریم ، به بررسی عوامل خشونت مردان علیه همسران و عوامل تداوم آن خواهیم پرداخت . آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد، تحلیل این پدیده از زاویه نابرابری جنسی است و از این رو، به جنبه های مشترک خشونت زناشویی که در مورد مردان و زنان به طور یکسان صادقند، به طور مستقل پرداخته نشده است .

الف) دیدگاه جامعه شناسی

در تبیین نقش جنسیت در ارتکاب خشونت زناشویی ، با سه رویکرد گوناگون و در عین حال مرتبط با یکدیگر روبه رو هستیم : رویکرد علّی خردنگر، رویکرد علّی کلان نگر و رویکرد تفسیری یا غایت شناختی . در هر یک از این سه رویکرد، بر جنبه یا جنبه هایی از خشونت زناشویی به عنوان علل یا دلایل بروز و تداوم این پدیده ، تاکید شده است . اینک اشاره مختصری به مباحث مطرح شده در این رویکردها خواهیم داشت .

– تبیین علّی خردنگر

صاحب نظرانی که با این رویکرد به بررسی علل خشونت مرد علیه همسر پرداخته اند، بر مجموعه ای از عوامل تاکید کرده اند. اولین عامل که در مباحث گذشته نیز به آن اشاره شد، عامل زیستی است . در اینجا تنها این نکته را یادآوری می کنیم که فیزیولوژیست ها میزان بیشتر هورمون مردانه – تستوسترون – در مردان را عاملی موثر در رفتارهای پرخاشگرانه تر آنان دانسته اند. (Baron and Byrne, ۱۹۹۷:۱۸۶) تاکید بر عامل زیستی حتی در برخی نظریه های فمینیستی نیز انعکاس یافته و از جمله مری دیلی برای خشونت مردان به عنوان ویژگی طبیعی آنان ، نقش مهمی در ستمدیدگی زنان قائل شده است . (ابوت و والاس ، ۱۳۷۶: ۲۵۶) در همین راستا،

نقش نیروی بدنی مردان در انواع خشونت های جنسی مورد تاکید تعدادی از فمینیست های رادیکال قرار گرفته است . (جَگر، ۱۳۷۵: ۴۲)

ولی روشن است که نمی توان برای عامل زیستی وزنی بیش از این قائل شد که مردان را در مقایسه با زنان ، دارای قابلیت و استعداد بیشتری برای ارتکاب خشونت بدانیم . بنابراین ، به پارامترهای دیگری نیاز داریم که چگونگی فعلیت یافتن این استعداد را نشان دهند.

عامل دیگری که از اهمیت بسزایی برخوردار است ، عامل یادگیری است . نظریه یادگیری اجتماعی ، جرم و کجروی را نتیجه یادگیری هنجارها، ارزش ها و رفتارهای مرتبط با این پدیده ها می داند. براساس این نظریه ، کودکان الگوهای رفتاری شیوه های اعمال خشونت خانگی را از والدین می آموزند و در آینده نیز از این الگوها و شیوه ها پیروی می کنند. (Siegel, ۱۹۹۷:۲۰۰, ۳۰۱) این نظریه که با تحقیقات متعدد تایید گردیده ، تا حدی این واقعیت را نیز تبیین می کند که چرا زنانی که مورد خشونت شوهران خود واقع می شوند، به زندگی با آنان ادامه می دهند. این امر تا حدودی به پیشینه زنان کتک خورده مربوط می شود: زنانی که از والدین خود بدرفتاری دیده اند، این گونه جامعه پذیر شده اند که نقش قربانی را بازی کنند و در نتیجه ، تکرار آن وضعیت در زندگی زناشویی باعث فرار آنها نمی شود. (Curry, et al, ۱۹۹۷:۲۶۹)

ضعف عوالم کنترل فردی را می توان مهم ترین عامل یا دست کم یکی از مهم ترین عوامل ارتکاب خشونت علیه زنان دانست . براساس رهیافت روان شناختی نظریه کنترل اجتماعی ، فقدان یا ضعف کنترل فرد به وسیله نیروهای درونی و بیرونی ، عامل ارتکاب جرم و کجروی است . باورهای دینی ، وجدان اخلاقی ، تعهدات فرد در قبال دیگران و پیوندهای اجتماعی فرد، نقش نیروهای درونی و بیرونی بازدارنده را در برابر گرایش فرد به کجروی و قانون شکنی – و به طور خاص ، خشونت جنسی – ایفا می کنند. (Siegel, ۱۹۹۷:۲۰۷) اگر به این واقعیت ، آن دسته از یافته های تجربی را ضمیمه کنیم که زنان را از نظر پایبندی به باورهای مذهبی و ارزشهای اخلاقی و همچنین استحکام روابط دوستانه ، از مردان برتر معرفی می کند، می توانیم به توجیه دیگری برای تفاوت زن و مرد در زمینه ارتکاب خشونت دست یابیم .

پدرسالاری آشکار و پنهان در مناسبات زناشویی که در قالب های گوناگون ، از جمله قدرت بیشتر مرد و وابستگی اقتصادی و عاطفی زن به شوهر، تحقق می یابد، عامل دیگر خشونت زناشویی اس که از سوی جامعه شناسان فمینیست و غیر فمینیست بر آن تاکید شده است . (Nazroo, ۱۹۹۹:۱۵۱) براساس شواهد موجود، خشونت در خانواده هایی با سیستم پدرسالارانه ، شایع تر است و در خانواده های برابری طلب ، پایین ترین میزان خشونت وجود دارد. (Lindsey and Beach, ۲۰۰۰:۳۹۶)

گذشته از عوامل یاد شده ، عوامل دیگری نیز در سطح خرد می توانند در خشونت مرد علیه همسرش موثر باشند که مصرف بیش از اندازه الکل ، خصومت ناشی از وابستگی مرد به همسر خود، فکر و خیال و نگرانی بیش از حد مرد نسبت به رفتار همسر، جرقه عصبانیت ، به ویژه پس از مشاجره لفظی ، و خدمت نظامی مرد در گذشته یا حال از آن جمله اند. (Siege, ۱۹۹۷:۳۰۱)

– تبیین علّی کلان نگر

در سطح کلان نیز عواملی چند بر خشونت شوهران علیه همسران موثر شناخته شده است . برخی از این عوامل به پذیرش فرهنگی و قانونی این نوع خشونت باز می گردد. به اعتقاد بعضی ، منشاء عدم توجه یا دیر توجه کردن به مسئله خشونت زناشویی ، پیشینه فرهنگی و قانونی عدم مداخله در امور دیگران و خصوصی انگاشتن نزاع های خانوادگی است . (Kendall, ۱۹۹۹:۴۳۶) گیدنز در توضیح عامل پذیرش فرهنگی می گوید:

در محل کار و محیطهای عمومی دیگر، قاعده کلی این است که هیچ کس نمی تواند دیگری را بزند، هرچند هم که رفتار او قابل ایراد یا تحریک آمیز باشد. در درون خانواده چنین نیست . بسیاری از مطالعات تحقیقاتی نشان داده است که نسبت قابل توجهی از زن و شوهرها معتقدند که در بعضی شرایط یکی از حق دارد دیگری را بزند. از هر چهار زن و شهر آمریکایی تقریبا یکی عقیده دارد که شهر می تواند دلیل موجهی برای زدن زن داشته باشد. نسبت کمتری معتقدند که عکس آن نیز درست است . (گیدنز، ۱۳۷۴: ۴۳۹ – ۴۴۰)

نویسندگان فمینیست ضمن تاکید بر عامل یاد شده اظهار می دارند که در فرهنگ های پدرسالارانه ، تایید خشونت مرد علیه همسر گاه تا آنجا پیش می رود که این امر یکی از وظایف مردان معرفی می گردد. از آنجا که در چنین فرهنگ هایی زنان موجوداتی غیر عقلانی و نزدیک به طبیعت شناخته می شوند، مردان فرا می گیرند و چه بسا تشویق می شوند که هرگاه نتوانستند با استدلال عقلانی ، این موجودات غیر عقلانی را متقاعد کنند، به ناچار به خشونت متوسل شوند. (Seidler, ۱۹۹۸:۲۰۲–۲۰۳)

از سوی دیگر، قوانین تبعیض آمیز، عدم تمایل پلیس به مداخله در نزاع های خانوادگی و ناکافی بودن مجازات هایی که دادگاه ها برای شوهران متخلف منظور می دارند، ابعادی از پذیرش قانونی خشونت مردان علیه همسران را نشان می دهند. بدین جهت ، همین که زنی به همسری مردی در می آید، بخشی از حقوق خود را در زمینه حمایت قانون از وی در برابر آسیب جسمانی یا ارعاب و تهدید از دست می دهد. جریمه های ناچیزی که برای مردان خاطی مقرر می گردد (و غالبا از حد یک هشدار فراتر نمی رود) گواه آن است که کتک زدن همسر گاهی حتی از تخلفات رانندگی ساده ، کم اهمیت تر تلقی می شود. (Bilton, et al, ۱۹۸۱:۳۱۰)

گذشته از عوامل فرهنگی و قانونی ، جامعه شناسان بر نقش عوامل اقتصادی نیز تاکید کرده اند. مردان نان آور خانواده که به سبب فشارهای اقتصادی از تامین هزینه های زندگی در می مانند، اغلب دچار سرخوردگی می شوند و همین امر ممکن است آنان را به سمت خشونت علیه همسران سوق دهد. (Siegel, ۱۹۹۷:۳۰۱) مشاهده برخی همبستگی ها میان فقر اقتصادی و خشونت خانگی باعث گردیده که عده ای خشونت مردان در خانه را پدیده ای خاص طبقه پایین جامعه و به ویژه قشر کارگر بدانند و به این ترتیب ، پنداریهای عمومی در این زمینه را تقویت کنند. به نظر اینان :

خانواده می تواند مکان مهمی برای تخلیه سرخوردگی های عمیق ناشی از وضعیت نامناسب شغلی باشد، به ویژه برای کارگران غیر ماهر که پاداش های اندکی از کارشان دریافت می کنند و استقلال چندانی کسب نمی کنند. خانواده مفری از این سرخوردگی هاست و این امر می تواند روابط پرخاشگرانه تر با همسران و شیوه های تربیتی خشن تری را که پدران طبقه کارگر اتخاذ می کنند، تبیین کند. (Cotgrove, ۱۹۷۲:۶۴–۶۵)

ولی تحقیقات جدیدتر نشان داده است که خشونت شهر علیه زن پدیده ای فرا طبقه ای است و احتمالا منشاء این برداشت نادرست ، تفاوت طبقات جامعه از حیث شیوه های خشونت و ارزش های خاص طبقه ای بوده است .

بر پایه این تحقیقات ، مردان طبقات پایین معمولا با ضربه زدن به صورت زن ، اعمال خشونت می کنند که آثار ظاهری قابل رویت به جا می گذارد، در حالی که مردان طبقات متوسط یا بالا معمولا به سایر اجزای بدن ضربه وارد می کنند که آثار آن کمتر در معرض دید همگان است . افزون بر آن ، احتمال اینکه زنان طبقات متوسط یا بالا جریان خشونت را به پلیس گزارش دهند، در مقایسه با زنان طبقات پایین کمتر است . (Curry, et al, ۱۹۹۷:۲۶۹)

– تبیین تفسیری

توجه به انگیزه های مردان در ارتکاب خشونت علیه همسران و همچنین ، دلایل و انگیزه های زنان برای سازگاری با شوهران خشن ، سومین رویکرد به موضوع خشونت زناشویی است . معمولا در تحلیل های فمینیستی ، خشونت مردان به تمایل آنان به سلطه بر زنان ربط داده می شود. برخلاف این پندار که تهاجمات خشونت آمیز مردان در خانه حوادثی خارج از کنترلند، فمینیست ها برآنند که خشونت مردان علیه زنان نه نشانه فقدان کنترل ، بلکه وسیله ای برای ایجاد کنترل است . بعضی از روان شناسان اجتماعی نیز اخیرا اظهار داشته اند که پرخاشگری و خشونت ، فرایندی قهرآمیز است که تصمیم آگاهانه فرد پرخاشگر را منعکس می سازد؛ تصمیم به استفاده از زور علیه قربانی و تصمیم به تنبیه و مجازات قربانی به دلیل کار ناشایستی که انجام داده است . پس هم به نظر فمینیست ها و هم به نظر این روان شناسان اجتماعی ، استفاده از زور امری گزینشی تحت اختیار فرد است و به علاوه ، فرد پرخاشگر رویدادهای خانوادگی را به گونه ای تفسیر و تعبیر می کند که گویا نیازمند استفاده از زور هستند. (klein, ۱۹۹۸:۸)

چرا زنانی که مورد بدرفتاری و خشونت شوهرانشان واقع می شوند، به زندگی با آنان ادامه می دهند؟

بر حسب پژوهش های انجام شده ، مهم ترین دلایل زنان از این قرارند:

۱. ترس از انتقام گرفتن شوهر از بستگان یا فرزندان ؛

۲. امید به اینکه سرانجام موفق به اصلاح رفتار شوهر گردند؛

۳. مصون ماندن از سرزنش و تنگ اجتماعی ؛

۴. ترس از اعتراف به شکست در زندگی ؛

۵. فقدان پناهگاهی برای خود؛

۶. فقدان امکانات مراقبت از فرزندان ؛

۷. ترس از رویارویی با دیگر مشکلات اجتماعی زنان جدا شده . (Curry, et al , ۱۹۹۷:۲۶۹ and Bilton, et al, ۱۹۸۱:۳۱۰)

ب) دیدگاه اسلام

رویکرد اسلام به موضوع خشونت جنسی مانند اغلب موضوع های دیگر، بیشتر رویکردی توصیه ای است . در عین حال ، با دقت در استلزامات توصیه های دینی می توان چهارچوب نظری جامعی از آنها استخراج کرد که عوامل گوناگون خرد و کلان در آن لحاظ گردیده اند. در این چهارچوب نظری ، تاثیر عواملی مانند زیست شناسی ، یادگیری ، مصرف الکل ، فقر، ناکامی های جنسی و غیره در خشونت شوهر علیه همسر مفروض گرفته می شود، ضمن آنکه اسلام در برخورد با هر یک از این مسائل ، موضعی خاص اتخاذ کرده است که البته اینجا مجال طرح آنها نیست ؛ اما تاکید ویژه اسلام بر برخی عوامل تاثیرگذار بر خشونت شوهران اقتضا می کند که توضیح هرچند مختصری پیرامون این عوامل ارائه شود.

نخستین و شاید مهم ترین عامل از دیدگاه اسلام ، عدم پایبندی شخص به موازین اخلاقی است و عنایت خاص اسلام به این عامل را می توان از توصیه های فراوانش درباره حسن اخلاق به طور عام و حسن معاشرت با زنان به طور خاص ، دریافت . در سطح عام ، روای مشهور ((دنیادوستی سرمنشاء تمامی خطاهاست)) (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۱: ۳۰۸) دربردارنده یک تبیین عام دینی است که می تواند در مورد بسیاری از رویدادهای اجتماعی کاربرد داشته باشد. با تحلیل مفهوم دنیادوستی به شاخص ها یا مفاهیم جزئی تری مانند تکبر، خودخواهی ، تعصب ، حرص ، حسد، بخل و غیره ، به فرضیه های متعددی دست می یابیم که می توان از آنها برای مقاصد تبیینی و از جمله در خصوص تبیین خشونت شوهران استفاده کرد. به طور خاص نیز توصیه های فراوان درباره معاشرت نیک با زنان (نساء ۱۹ و وسائل الشیعه ، ج ۱۴: ۱۲۲)، رعایت پرهیزگاری و خودداری از کتک زدن آنان (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۸ و ۱۱۹ و مستدرک الوسائل ؛ ج ۱۴: ۲۵۰)، بردباری در برابر بدخلقی زنان و گذشت از خطاهای آنان (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۲۱ و ۱۲۴) و تاکید بر پرهیزگاری به عنوان معیار انتخاب شوهر، (۸۲) گوشه ای از توصیه های اخلاقی اسلام است که به طور ضمنی ، عامل بسیاری از خشونت های زناشویی را خلق و خوی ناپسند شوهران معرفی می کند.

ناگفته نماند که جنبه دیگر توصیه های اخلاقی در اسلام ، سفارش زنان به حسن معاشرت با شوهران و تحمل بدخلقی آنان است (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۴ – ۱۵ و ۱۱۳ – ۱۱۶)؛ چرا که زنان بدرفتار و فاقد کنترل درونی نیز نقش انکارناپذیری در ایجاد تنش های زناشویی و در نهایت ، خشونت شوهران دارند. بدیهی است با التزام عملی همسران به ارزش های اخلاقی ، زمینه بسیاری از مشاجره های زناشویی از میان می رود و در این حالت ، احتمال اقدام شوهر به خشونت علیه همسرش به حداقل می رسد.

دومین عامل خشونت زناشویی که اسلام اهتمام ویژه ای به آن مبذول داشته ، ضعف کنترل اجتماعی و حکومتی است . اصل مترقی و بی نظیر امر به معروف و نهی از منکر در گستره وسیع آن دربرگیرنده راهکارهای گوناگون کنترل فرد به وسیله جامعه و قانون است . در بُعد کنترل اجتماعی ، از آیات و روایات فراوانی که در این موضوع وارد گردیده ، می توان به خوبی دریافت که اسلام چه جایگاه والایی برای نظارت عمومی و مسئولیت همگان در قبال کجروی دیگران قائل شده است . بدون شک ، نهادینه شدن این اصل حیاتی در شکل صحیح و کامل آن ، که هنوز به درستی معرفی نشده است ، تاثر چشمگیری بر کاهش یا حتی رفع بسیاری از کجرویهای اجتماعی و از جمله خشونت های جنسی بر جای خواهد گذاشت ؛ برای مثال ، اگر روزی فرا رسد که ارتکاب خشونت زناشویی با مجازات اجتماعی

شدیدی مانند ((مقاطعه عمومی)) (قطع رابطه همگانی با شخص متخلف که از شیوه های نهی از منکر است) (۸۳) رو به رو شود، گمان نمی رود مشکل یا مشکل حادی به نام خشونت زناشویی در جامعه باقی بماند.

در بُعد کنترل حکومتی هم روایتی که پیش رو داریم و در خصوص موضوع بحث ، یعنی خشونت زناشویی وارد شده ، برای نشان دادن وظیفه و نقش خطیر نهاد حکومت در جامعه مطلوب اسلامی کافی به نظر می رسد:

((از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: روزی علی (علیه السلام) در هنگام شدت گرما به منزل خویش بازگشت ، پس زنی را دید که کنار منزل ایستاده است . زن گفت : ((همسرم بر من ستم کرده و مرا ترسانیده و بر من تعدی کرده و سوگند یاد کرده که مرا کتک بزند)) . حضرت فرمود: ((قدری درنگ کن تا هوا خنک شود، پس همراه تو خواهم آمد)) . زن عرضه داشت : ((در این صورت ، خشم او بر من فزونی خواهد یافت)) . حضرت لحظاتی سرش را به زیر افکند و سپس سر را بالا آورد در حالی که می گفت : ((به خدا سوگند! نشاید جز اینکه حق ستمدیده ستانده شود، بدون آنکه به وی آزاری رسد)) . پس به زن فرمود: ((منزلت کجاست ؟)) آنگاه با وی به راه افتاد تا به منزل زن رسیدند. حضرت از پشت درب منزل سلام داد، پس مرد جوانی خارج شد. حضرت به او فرمود: ((ای بنده خدا! از خدا پروا کن ؛ همانا تو این زن را ترسانیده و از منزلش بیرون رانده ای)) . جوان (که حضرت را نمی شناخت) گفت : ((به تو مربوط نیست ؛ به خدا سوگند! به خاطر این سخن تو او را آتش خواهم زد)) . امیرالمومنین (علیه السلام) فرمود: ((من تو را به معروف امر می کنم و از منکر نهی می کنم ، آنگاه تو با منکر با من روبه رو می شوی و از معروف روی می گردانی ؟)) (و در همان حال شمشیرش را به نشانه تهدید از غلاف بیرون کشید) در آن هنگام تعدادی از مردم در آنجا جمع شدند و بر حضرت با عنوان امیرالمومنین سلام کردند. جوان (که تازه حضرت را شناخته بود) به پای ایشان افتاد و عرض کرد: ((ای امیرالمومنین ! از لغزش من درگذر؛ به خدا سوگند! خاک پا او (زن) خواهم شد)) . پس حضرت شمشیرش را غلاف کرد و به زن فرمود: ((به منزلت داخل شو و کاری نکن که شوهرت وادار شود این گونه با تو رفتار کند)) . (مستدرک الوسائل ؛ ج ۱۲: ۳۳۷)

نمی توان انکار کرد که دخالت صحیح نهاد حکومت تاثیر عمده ای بر کنترل خشونت زناشویی بر جای می گذارد و جالب توجه است که در کشورهای غربی نیز در این اواخر، اهتمام بیشتری به تقویت نقش پلیس و سیستم قانونی در این ارتباط مشاهده می شود. (Curry, et al, ۱۹۹۷:۲۶۹)

کوتاه سخن آنکه جهت گیری های راهبردی در دیدگاه اسلام ، مانند هر دیدگاه دیگری ، از یک سو – به طور صریح یا ضمنی – مبتنی بر رویکرد تبیینی آن دیدگاه است و از سوی دیگر، از مبانی ارزشی خاصی برخاسته است که آن دیدگاه می پذیرد؛ از این رو، با توجه به تفسیری که از رویکرد تبیینی اسلام به موضوع خشونت زناشویی ارائه گردید و نیز با عنایت به قداست نهاد خانواده در اسلام و اهتمام فراوانی که به حفظ و تقویت این نهاد صورت گرفته است ، دور از انتظار نیست که این دین برای حل مشکل خشونت زناشویی بیش از هر چیز بر راهبردهای تربیتی با محوریت اخلاق و راهبردهای فرهنگی و حکومتی در راستای انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر تاکید کرده باشد.

چکیده

در این فصل ، پس از مروری بر دیدگاه متخصصان و دیدگاه اسلام درباره تفاوت های جنسی طبیعی و تایید برخی تفاوت ها، به بررسی تعدادی از مهم ترین ابعاد نابرابری جنسی در خانواده پرداختیم . با توجه به نظریه های گوناگونی که به تبیین رشد هویت جنسی و یا جامعه پذیری نقش های جنسیتی پرداخته اند و با چشم پوشی از اختلافات فرعی آنها، به نظر می رسد افزون بر تاثرهای عوامل زیستی در این رابطه ، کودک از راه تقلید از بزرگسالان و به کمک اهرم های پاداش و تنبیه ، این فرایند را طی می کند و ضمن کسب هویت جنسی متناسب ، نقش های جنسیتی متناسب را پذیرا می شود؛ اما جنبه دیگر این موضوع ، جنبه ارزشی آن است و با توجه به مفروض بودن پاره از تفاوت های جنسی طبیعی در اسلام و همچنین با در نظر گرفتن الگوی مطلوب اسلام در زمینه نقش های اجتماعی زن و مرد شاهد تقابلی بین دیدگاه اسلام و دیدگاه های فمینیستی در این بحث هستیم .

در مورد تقسیم کار جنسی در خانواده نیز تبیین های علّی و کارکردی متعددی ارائه شده است و از منابع اسلامی می توان به تبیینی کارکردی در این زمینه دست یافت که تا حدودی با تبیین نظریه پردازان کارکردگرا همخوانی دارد، هرچند از نظر ارزش هایی که مفروض می گیرند، از آنها متمایز است . به همین سان ، عوامل گوناگون زیستی ، روانی ، اقتصادی و فرهنگی در توزیع نابرابر قدرت در خانواده در شکل پدرسالاری دخالت دارند که صاحب نظران به آنها توجه داده اند. در این بحث نیز تبیین چند علّتی مستفاد از گزاره های دینی با تبیین علّی ارائه شده از سوی این صاحب نظران همخوانی دارد؛ اما نظام های ارزشی متفاوت و تفسیرهای ارزشی متضاد از مفهوم قدرت شوهر در خانواده ، دیدگاه اسلام را با دیدگاه هایی مانند فمینیسم در تقابل قرار می دهد.

پایان دهنده مباحث این فصل ، بحث خشونت جنسی در خانواده بود که از زاویه نابرابری جنسی و با استفاده از تبیین های علّی خردنگر و کلان نگر و تبیین های تفسیری ، به تحلیل آن پرداختیم و مجموعه ای از عوامل موثر در بروز و تداوم این پدیده را شناسایی کردیم . در دیدگاه اسلام نیز ضمن آنکه بخشی از این عوامل مفروض گرفته شده اند، بخش دیگری مورد توجه و تاکید خاص قرار گرفته اند که ضعف دینداری و وجدان اخلاقی و ضعف کنترل اجتماعی و حکومتی مهم ترین آنها هستند.

فصل چهارم : ثبات و استحکام خانواده

مقدمه

وابستگی طبیعی دو زوج به یکدیگر و نقشی که هریک در ارضای تمایلات اصیل و زمینه سازی جهت تکامل دیگری ایفا می کند، آنها را سخت به هم نیازمند ساخته و هر یک را به اهمیت موقعیت دیگری به عنوان بخشی از خویشتن خویش عمیقا توجه داده است . این وابستگی و نیاز متقابل و آثار متنوع آن تقریبا همه عرصه های زندگی فردی و اجتماعی بشری را متاءثر ساخته و در هر جا به تناسب ، به گونه ای جلوه نمایی کرده است . بی تردید، این تدبیر حکیمانه که تکوینا در من عالم هستی تعبیه شده ، در صورتی که با دیگر زمینه ها و شرایط تاثیر گذار بر شکل گیری و تداوم صحیح این پیوند اصیل همراه شود، بیشترین نقش را در تحکیم و تثبیت خانواده ایفا خواهد کرد. علامه طباطبایی (ره) در تفسیر آیه ۲۱ سوره نساء که ((مودت)) و ((رحمت)) میان زوجین را تدبیر حکیمانه خالق هستی مستند ساخته ، می نویسد:

هر یک از زن و مرد به دستگاه تولید مثل خاصی مجهز شده است ؛ به گونه ای در عمل ، هر یک کار دیگری را تکمیل می کند و تولید نسل برآیندی از مجموع آن دو است ؛ پس هر یک از زن و مرد فی نفسه ناقص و نیازمند دیگری است و از مجموع آن دو، یک واحد تام به وجود می آید که می تواند تولید نسل را موجب شود. به دلیل همین نقص و نیازمندی است که هر یک از آن و به سوی دیگری کشیده می شود تا به پیوند با او آرامش یابد؛ زیرا هر ناقصی مشتاق کمال خویش است و هر نیازمندی به کسی یا چیزی مایل است که نیاز او را برطرف سازد... . خانواده یکی از بارزترین جلوه گاه های مودت و رحمت است که از یک طرف دو زوج را به یکدیگر پیوند می دهد و از طرف دیگر باعث می شود که هردو، به ویژه زن ، بر فرزندان خردسال خود که از تامین نیازهای حیاتی خویش عاجز و ضعیفند، مهر ورزیده و به پناه دادن ، نگهداری ، پوشش ، تغذیه و تربیت اقدام کنند و اگر این مهرورزی نبود، نسل بشر منقرض می شد و نوع انسان هیچ گاه امکان حیات نمی یافت . (علامه طباطبایی ؛ المیزان ؛ ج ۱۶: ۱۶۶)

از این تبیین غایت شناختی که بگذریم ، از منظر تجربی ، شکل گیری یک کانون خانوادگی منسجم و با ثبات ، به عوامل فردی و اجتماعی گوناگونی بستگی دارد که در این فصل به بررسی آنها می پردازیم .

۱. تقدس پیوند زناشویی

از جمله عواملی که در سوق یابی به ازدواج ، دوری گزیدن از جایگزین احتمالی ، پذیرش راغبانه لوازم آن ، ایجاد آمادگی های فردی و اجتماعی در جهت مقابله با عوارض و آسیب های احتمالی پیوند زناشویی و در نتیجه ، حفظ و تثبیت خانواده ، نقشی تعیین کننده دار، تلقی ارزشی از پیوند زناشویی و به تعبیری ، قداست داشتن آن است . این بدان سبب است که قداست و حرمت آمیزی یک پدیده ، به ویژه در صورتی که چنین نگرشی در ذهنیت عموم غلبه داشته باشد، به طور طبیعی در تقویت موقعیت آن و متقابلا تضعیف اراده های ناهمسو تاثیر شگرفت دارد.

به اعتقاد صاحب نظران ، یکی از عوامل مهم سقوط جایگاه خانواده در غرب ، فرایند عمومی دنیوی شدن یا تقدس زدایی (seculrization) بوده است که افزون بر دیگر حوزه های حیات اجتماعی ، نهاد خانواده را نیز به شدت تحت تاثیر قرار داده است . در نتیجه این فرایند، ازدواج که پیشتر اقدامی مقدس و دینی تلقی می شد، رفته رفته قداست خود را از دست داد و به یک قرارداد مدنی صرف مبدل گردید. گروهی از متفکران قرون هفدهم و هجدهم ، ازدواج را جنبه ای از قانون طبیعت دانستند. ولتر (۸۴) نیز در فرهنگ نامه خود چنین آورده است :

ازدواج عبارت است از قراردادی که بین افراد بشر منعقد می شود و کلیسای کاتولیک آن را اقدامی متبرک قلمداد کرده است ؛ اما بین قرارداد و تبرک و قداست تفاوتی بارز وجود دارد. قرارداد اقدامی است حاوی آثار مدنی ، در حالی که تقدیس به منزله برکتی است که کلیسا به فرد اعطا می کند. (سگالن ؛ ۱۳۷۵: ۱۲۸)

اسلام به شهادت آیات و روایات متعدد کوشیده است نگاه قدسی به ازدواج را در میان مردم گسترش دهد و این مدعا از تعبیرهای آیات و روایات اسلامی با دلالت های صریح یا تلویحی استفاده می شود. نمونه های زیر تا حدودی رویکرد ارزشی و قدسی اسلام به خانواده را منعکس می سازند:

– پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: ((ازدواج سنت من است ؛ پس هر کس از سنت من روی گرداند، از من نیست)) . (بحارالانوار؛ ج ۱۰۳: ۲۲۰)

– نیز فرمود: نزد خداوند هیچ چیز از خانه ای که به واسطه ازدواج آباد می شود، محبوب تر نیت و در نزد خداوند هیچ چیز از خانه ای که به واسطه طلاق از هم می پاشد، مبغوض نیست)) (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۵)

– حضرت یعقوب (علیه السلام) در تشویق فرزندانش به ازدواج فرمود: ((کوشش کن از تو نسلی به جای ماند که زمین را با یاد و تسبیح خداوند سنگین نمایند)) . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۵)

– امام صادق (علیه السلام) نیر فرموده است : ((دو رکعت نماز شخص متاءهل بیش از هفتاد رکعت نماز شخص مجرد فضیلت و ارزش دارد)) . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۶)

همچنین ، تعلیم ادعیه فراوان در مقاطع مختلف عقد و عروسی (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۷۹ و ۹۶)، طلب آمرزش برای والدین توسط فرزندانی که در دوران کودکی از دنیا می روند (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۳۴)، معرفی کوشش مرد برای نان آوری به عنوان عبادت و جهادی با ارزش (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۲: ۱۰ – ۱۳)، اشاره به پاداش های اخروی کار خانگی زن و بیان اینکه خوب شوهرداری کردن ، پاداش بزرگ جهاد با دشمن را برای زن درپی خواهد داشت (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۲۳ و ۱۶۳) و تاکید بر ارزشمندی و استحباب ارضای جنسی مشروع (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۷۶ و ۷۷) در مجموع ، نشان دهنده جهت گیری ویژه اسلام به منظور ساختن یک چهارچوب مقدس از ازدواج و اجزا و لوازم آن است .

۲. انتخاب آگاهانه

یکی از مهم ترین مراحلی که نقش بسیار تعیین کننده ای در سرنوشت خانواده دارد، مرحله انتخاب همسر است . کارشناسان امور خانواده بر این باورند که بسیاری از مشکلات و اختلالات خانوادگی از ضعف مجاری اطلاع رسانی ، شتاب زدگی و عدم انجام مطالعات دقیق در مرحله گزینش ، اعتماد بی مورد به اظهارنظرهای واسطه ها و اطرافیان ، جدی نگرفتن برخی نقاط ضعف مهم یا توجیه آنها، بزرگ نمایی برخی ویژگیهای غیر مهم ، کم توجهی به اوصاف بایسته و در مواردی فریبکاری و اغفال آگاهانه نشاءت می گیرد.

در هر جامعه ای شیوه های کم و بیش موسومی متناسب با شرایط فرهنگی ، ضرورت های عصری و حساسیت های محیطی برای عبور از این مرحله وجود دارد که افراد آن جامعه به فراخور حال در فرایند انتخاب همسر از آنها سود می جویند؛ برای مثال ، بسیاری از جوانان امروزی در غرب به شیوه همخانگی رو آورده اند و آن را یک دوره آزمایشی و مقدماتی برای ورود به ازدواج تلقی می کنند. فرض این است که این رابطه آزمایشی جوانان را با واقعیت های زندگی زناشویی آشنا می سازد و آنان می توانند با کسب شناخت کافی از نگرشها، رفتارها و خلق و خوی یکدیگر در خلال این دوره ، ازدواج آتی خود را بر پایه انتخابی آگاهانه و کاملا حساب شده رقم زنند و به این ترتیب ، ثبات و موفقیت آن را تا حدود زیاد تضمین کنند.

اما براساس بعضی مطالعات انجام شده ، همخانگی تاثیری بر سازگاری زناشویی ، ارتباط نزدیک عاطفی و خشنودی افراد ندارد، یا تاثیر آن اندک است . شواهد دیگری حکایت دارند که زوج هایی که قبلا همخانگی را تجربه کرده اند، در مقایسه با آنان که همخانگی را تجربه نکرده اند، از شانس کمتری برای کسب موفقیت زناشویی برخوردارند و افزون بر آن ، خشنودی کمتری از ازدواج و تعهد کمتری به آن دارند. (kendall, ۱۹۹۹:۴۲۸–۴۲۹) یک بررسی در آمریکا و سوئد نشان داده است که میزان طلاق در میان افرادی که قبلا یک دوره همخانگی را گذرانده اند، ۸۰٪ بیشتر از میزان طلاق در میان کسانی است که چنین تجربه ای نداشته اند. (ترنر؛ ۱۳۷۸: ۲۶۹) شاید این امر از این واقعیت ناشی باشد که جنبه آزمایشی همخانگی در بسیاری از موارد تحت الشعاع جنبه های دیگر قرار می گیرد. نتایج برخی پژوهش ها به دست می دهد که برخلاف بسیاری از زنان که همخانگی را نوعی ازدواج آزمایشی تلقی می کنند، بسیاری از مردان به آن به عنوان جایگزینی برای ازدواج و شیوه ای برای ارضای جنسی می نگرند. (Lindsey and Beach, ۲۰۰۰:۳۸۷).

به هر تقدیر، معرفی شیوه های مناسب و کارآمد و بی اعتبار ساختن شیوه هایی که از درصد اطمینان کمی برخوردارند به وسیله متخصصان و کارگزاران فرهنگی جامعه ، و تثبیت آنها از راه مجاری جامعه پذیری و هدایت افراد به بهره گیری درست از آنها، احتمال دست یابی به انتخاب صحیح و مصونیت از گرفتار شدن به برخی پیامدهای ناگوار را تا حد قابل توجهی افزایش خواهد داد.

شواهد عینی در جامعه اسلامی ما نشان می دهند که فرایند انتخاب همسر با پاره ای از مشکلات روبه رو است و به موازات وقوع تغییرات ساختاری مستمر، و پیچیده تر شدن جامعه ، بر نوع و حجم این گونه مشکلات افزوده می شود. بسیاری از متقاضیان طلاق ، دلیل تصمیم خود را وقوع اشتباه در مرحله انتخاب قلمداد می کنند و این خود دلیل گویایی بر اهمیت و حساسیت این مرحله است . این مشکلات در جامعه ما به دلیل بافت سنتی و مذهبی و انتظارات خاص فرهنگی ، جلوه آشکارتری یافته و حساسیت های بیشتری را برانگیخته است . در تاریخ این جامعه ، هیچ مقطعی را نمی توان یافت که بخشی از جوانان صرفا با دیدارهای لحظه ای در پارک ها و

خیابانها به ازدواج مادام العمر تصمیم گرفته باشند. آیا با گسترش و رواج چنین شیوه های سست بنیادی می توان ثبات خانواده را انتظار داشت ؟!

در این بخش ، ابتدا به گزارش توصیفی مختصری از اقدامات مرسوم در این خصوص پرداخته ، سپس اشاره ای به دیدگاه اسلام خواهیم داشت . اقدامات یا شیوه هایی که در جامعه ما کم و بیش ، به رغم تفاوت های موجود میان خرده فرهنگ های فعال آن ، برای انتخاب همسر مورد توجه و استفاده قرار می گیرد و کارآیی درخور توجهی نیز دارد، از این قرار است :

– به دست آوردن آشنایی اولیه از راه مجاری عادی و یا به طور تصادفی ؛

– مشورت با آشنایان و بستگان به منظور کسب راهنمایی ؛

– تحقیق از راه همسایگان ، خویشان ، دوستان ، معلمان و همکاران (با هدف اطلاع یابی از تدین ، اخلاق ، روحیات ، تحصیلات ، موقعیت خانوادگی ، وضعیت شغلی و اوضاع و شرایط کلی طرف مقابل)؛

– در مواردی ارسال پیک و واسطه یا ارسال نامه و تبادل عکسهای دو طرف ؛

– گفتگوی مستقیم به منظور ارزیابی مستقیم دختر و پسر از یکدیگر و اطلاع یابی مستقیم از خصوصیات و ویژگیهای فرد مورد نظر؛

– بهره گیری از سیستم های مددکاری ، مشاوره و راهنمایی و نیز انجام برخی آزمایش های جسمی و روحی در مرحله قبل از انعقاد پیمان زناشویی . (۸۵)

نظام حقوقی اسلام نیز راه های یاد شده و دیگر راه های احتمالی را که موجب شناخت هرچه بیشتر افراد خواهان زناشویی نسبت به یکدیگر می شود، به صورت مشروط و با رعایت حدود و ضوابط خاص مجاز شمرده و احیانا مورد تشویق قرار داده است . گذشته از اهتمامی که قرآن و احادیث به اصل مشورت به طور عام و مشاوره ازدواج به طور خاص دارند و در سیره عملی پیامبر و امامان معصوم (علیه السلام) نیز به نمونه های فراوانی در این خصوص برمی خوریم ، اسلام حتی اقدام هایی مانند ملاقات حضوری به منظور آگاهی یافتن از خصوصیات فیزیکی طرف مقابل را تجویز یا ترغیب نموده است . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۵۹ – ۶۱)

از سوی دیگر توسل هر یک از دو طرف به هر شیوه و اقدامی که موجب تحریف واقعیات یا فریبکاری باشد، تحت عنوان ((تدلیس)) ممنوع گردیده و حق فسخ ازدواج را برای طرف مقابل در پی دارد. (۸۶)

افزون بر آن ، با توجه به محدودیت نسبی دختران در کسب آگاهی های لازم ، اسلام با هدف بالا رفتن ضریب اطمینان دختر در انتخاب همسر، ازدواج او را افزون بر رضایت و تمایل خود وی ، به اذن ولی (پدر یا جد پدری) که عادتا مرجعی صالح و مورد اعتماد برای این کار است ، مشروط ساخته است . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۲۰۵ و ۲۱۴) این تدبیر حقوقی نیز هرچند برخی فقها و حقوق دانان اسلامی به دلیل اختلاف مضامین مستندات روایی ، در الزامی بودن آن مناقشه کرده اند، بالقوه می تواند زمینه یک انتخاب معقول را فراهم سازد و احتمال خطا در فرایند گزینش همسر را تا حد زیادی تنزیل دهد. این به دلیل امکان بهره گیری از آگاهی ها و تجربه های ذی قیمتی

است که می تواند به عنوان یک سرمایه مطمئن مورد استفاده دختر که اغلب به واسطه محدودیت های اجتماعی ، امکان کمتری برای تحصیل این سنخ تجربه ها را دارد، قرار گیرد؛ از این رو، بهره گیری درست از این تدبیر حمایتی و ایمنی بخش که مطابق فتوای بسیاری از فقها می باشد، می تواند دختر را در پایه گذاری یک زندگی مشترک با دوام یاری کند.

شایان ذکر است که این حق براساس ضوابط شرعی ، مشروط بوده ، تا زمانی معتبر است که پدر یا جد پدری آن را در راستای تامین مصالح کلی دختر و هدایت او در مجرای یک انتخاب صحیح اعمال کند؛ اما در صورتی که پدر یا جد بخواهند بدون در نظر گرفتن هیچ گونه مصلحتی دختر را از ازدواج با کسی که همسانی او شرعا و عرفا محرز است و دختر نیز به وی تمایل دارد، باز دارند، حق آنها ساقط گشته و کسب اجازه از آنان لازم نیست . (امام خمینی ؛ تحریر الوسیله ؛ ج ۲: ۳۹۳) این بحث را با سخنی از استاد شهید مطهری (ره) در توضیح این اصل حقوقی به پایان می بریم :

فلسفه اینکه دوشیزگان لازم است ، یا لااقل خوب است ، بدون موافقت پدران با مردی ازدواج نکنند، ناشی از این نیست که دختر قاصر شناخته شده و به لحاظ رشد اجتماعی کمتر از مرد به حساب آمده است . اگر به این جهت بود چه فرقی است میان بیوه و دوشیزه که بیوه شانزده ساله نیازی به موافقت پدر ندارد و دوشیزه هجده ساله طبق این قول نیاز دارد... این مطلب به قصور و عدم رشد عقلی و فکری زن مربوط نیست ، به گوشه ای از روان شناسی زن و مرد مربوط است . مربوط است به حس شکارگری مرد از یک طرف و به خویش باوری زن نسبت به وفا و صداقت مرد از طرف دیگر... اینجاست که لازم است دختر ((مرد ناآزموده)) با پدرش که از احساسات مردان بهتر آگاه است و پدران – جز در شرایط استثنایی – برای دختران خیر و سعادت می خواهند، مشورت کند و لزوما موافقت او را جلب کند. (مطهری ؛ ۱۳۶۹: ۶۱ – ۶۳)

۳. ازدواج اختیاری

یکی از اموری که در فرهنگ های سنتی نسبتا رواج داشته ، اجبار دختر و بعضا اجبار پسر به ازدواج بوده است . ساختارهای خاص جوامع سنتی به گونه ای بوده که با این نوع ازدواج های اجباری همخوانی داشته و گاه حتی به عنوان امر بهنجار آنها را تقویت می کرده است . (بهنام و راسخ ؛ ۱۳۴۸: ۱۲۴ – ۱۲۶) این مسئله معمولا هنگامی به صورت یک مشکل و مانع بر سر راه انسجام خانواده مطرح می شود که جامعه سنتی در مرحله انتقال به دوران تجدد باشد. در چنین مقطعی شاهد بروز تعارض هایی هستیم که از تمایل نسل های گذشته به حفظ باورها و رسوم گذشته و تمایل نسل جدید به کسب هویت مستقل و پیروی از معیارهای فردی ، نشاءت می گیرند و در نتیجه اگر دختر یا پسری برخلاف میل و رضایت درونی خود به ازدواج وادار شود، احتمال بروز ناسازگاری و کشمکش در چنین خانواده ای بسیار بالا خواهد بود، به ویژه اینکه عادتا اثری از عشق و محبت در این گونه ازدواج یافت نمی شود.

از دیدگاه اسلام ، پسر و دختر در امر ازدواج از اراده و اختیار برخوردارند و روایات فراوانی بر این مسئله تصریح دارند. (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۲۰۱ – ۲۲۰) بسیاری از فقها نیز اختیار پسر و دختر را در صحت و نفوذ ازدواج دخیل دانسته اند؛ البته در خصوص دختر باکره ممکن است از برخی روایات ، ولایت پدر یا جد پدری بر دختر استفاده شود، ولی با توجه به اینکه این ولایت بر فرض ثبوت آن مشروط به مراعات مصلحت دختر است (ر.ک : امام خمینی ؛ تحریر الوسیله ؛ ج ۲: ۳۹۳) و با نظر به پیامدهای بسیار منفی ازدواج های

اجباری ، می توان مطمئن بود که ازدواج اجباری در زمان کنونی به هیچ وجه ازدواجی مصلحت آمیز نخواهد بود؛ بنابراین ، روایات اخیر نمی توانند توجیهی برای ازدواج اجباری قلمداد شوند.

۴. انتظارات معقول

تداوم و استحکام خانواده در مراحل مختلف نیازمند غلبه عقلانیت بر ابعاد گوناگون زندگی مشترک است . پیش از این در مورد آگاهانه بودن گزینش همسر مطالبی بیان شد. در این قسمت مناسب است به موضوع انتظارات زوجین از یکدیگر و از زندگی زناشویی ، اشاره ای داشته باشیم . بدون شک ، هرچه این انتظارات معقول تر و واقع بینانه تر باشد، عوارض پیش بینی شده یا پیش بینی نشده ، کمتر به وحدت و انسجام خانواده لطمه می زنند و در مقابل ، هر اندازه زوجین از یکدیگر و از رابطه زناشویی انتظارات آرمانی و غیر عاقلانه ای داشته باشند، اختلال خانواده احتمال بیشتری خواهد داشت . در واقع ، یکی از وجوه تمایز بین ازدواج در جوامع غربی و ازدواج در جوامع سنتی در همین نکته نهفته است . غلبه نگرش رومانتیک به ازدواج در مغرب زمین ، انتظارات بسیار بالا و نامعقولی را بر خانواده تحمیل می کند که اغلب برآورده نمی شوند و همین امر موجبات تزلزل و بی ثباتی روابط زناشویی را فراهم می آورد. به گفته ویلیام ج . گود:

یک جوان غربی که از منظر عشق رومانتیک به ازدواج می نگرد، انتظارات بسیار بالایی دارد و از داشتن یک زندگی یکنواخت و خسته کننده ، هرچند توام با آسایش ، ناخشنود است ، در حالی که در بسیاری از جوامع به جوانان آموخته می شود که در بهترین حالت ، از همسر خود توقع احترام داشته باشند و نمی توانند از او انتظار خوشبختی داشته باشند. (Goode, ۱۹۶۴:۹۳)

به همین دلیل است که بر طبق برخی برآوردها در آمریکا، از هر صد ازدواج عشقی ، نود و سه تای آن با شکست دردناک روبه رو شده اند و در فرانسه عمر متوسط هر ازدواج عشقی سه ماه و نیم بوده است . (کی نیا؛ ۱۳۶۹؛ ج ۲: ۸۰۸)

در بینش اسلامی ، عقلانیت انتظارات به معنی واقع نگری و پرهیز از غلبه احساسات و اوهام به طرق گوناگون مانند توجه دادن به کارکردهای مادی و معنوی خانواده و ترغیب به کسب پاداش های اخروی ، مورد تاکید قرار گرفته است . افزون بر این ، توجه به مصالح و منافع ناپیدای رابطه زناشویی می تواند از بسیاری تصمیم های شتاب زده و غیر عقلانی که ممکن است در نتیجه برآورده نشدن برخی انتظارات نامعقول اتخاذ گردند، جلوگیری نماید. آیه ۱۹ از سوره نساء در همین راستا می فرماید:

و با آنان (زنان) به طور شایسته رفتار کنید؛ پس اگر نسبت به آنها (به دلیلی) کراهت پیدا کردید (فورا تصمیم به جدایی نگیرید و به خاطر داشته باشید که) چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد و (لیکن) خداوند خیر فراوانی در آن قرار دهد.

همچنین در راستای کاستن از برخی توقعات آرمانی ، در بعضی احادیث به این نکته اشاره شده است که اصرار بیش از حد شوهر بر تغییر خلق و خوی ناپسند همسر (عکس آن نیز صادق است) می تواند آثار منفی بر روابط زن و شوهر در پی داشته باشد. (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۲۳ – ۱۲۴)

۵. زیبایی و آراستگی

زیبایی و آراستگی ظاهری را نمی توان جزء عوامل اصلی استحکام خانواده قلمداد کرد؛ اما به جهت ارتباطی که با جاذبه و میل جنسی دارد، می توان برای آن نقش ثانوی قائل شد. البته در مورد چیستی زیبایی و اینکه آیا واقعیتی فیزیکی است یا اعتباری فرهنگی ، بحث هایی صورت گرفته و بعضی با استناد به یافته های بسیار متفاوت مردم شناختی ، راءی دوم را ترجیح داده اند؛ برای مثال در برخی جوامع ، چاقی زن و در بعضی دیگر، لاغری زن ملاک زیبایی تلقی می شود و در برخی قبایل آفریقایی ، زیبایی را منوط به کشیدن دندان های جلو فک بالا می دانند، با اینکه در نگاه ما این امر چهره بسیار ناخوشایندی برای شخص ایجاد می کند و در برخی دیگر از جوامع ابتدایی جای زخم را در چهره یا بدن زن ، دلیل زیبایی او می گیرند. (کلاین برگ ، ۱۳۶۸: ۱۵۹ – ۱۶۰) واقعیت هایی است که گاه به عنوان شاهد نظر دوم به آنها استناد می شود. در همین راستا بعضی فمینیست ها زیبایی را به دلیل نسبیت فرهنگی و اینکه معیارهای آن در طول زمان در حال تبدل و از فرهنگی به فرهنگ دیگر متنوع است ، افسانه قلمداد کرده اند و آن را فراورده صنعت سرمایه دارانه و جنگ افزاری سیاسی که بر ضد ارتقای زنان به کار گرفته می شود، دانسته اند. (peach, ۱۹۹۸:۲۳) با این همه ، انکار جنبه های زیست شناختی زیبایی به طور مطلق چندان موجه به نظر نمی رسد؛ چرا که از اثبات تاثیر نسبی فرهنگ در تعریف زیبایی ، نمی توان عدم تاثیر هر عامل دیگری را نتیجه گرفت . به هر تقدیر، این مطلب قابل انکار نیست که بین زیبایی ، به ویژه زیبایی زن ، و افزایش جاذبه جنسی ارتباط معناداری در کار است . بر حسب اصطلاحات مکتب مبادله ، جذابیت فیزیکی یکی از دو زوج جزء منابعی است که از یک سو انتظار پاداش بیشتری را برایش موجب می شود و از سوی دیگر سهم منافع شریک را افزایش داده و او را به حفظ رابطه متعهدتر می سازد. به نظر می رسد زوج هایی که دچار اختلال و تزلزل خانوادگی شده و به طور طبیعی به طلاق و جدایی می اندیشند، در هنگام محاسبه سود و زیان ، عامل زیبایی را نیز در کنار دیگر عوامل در نظر می گیرند.

با این همه ، همان طور که اشاره شد، زیبایی و آراستگی چیزی بیش از یک عامل فرعی و ثانوی در تحکیم رابطه زناشویی نیست و نباید در مورد آن مبالغه شود. با استفاده از روایات می توان نگه اسلام به موضوع زیبایی را در همین راستا ارزیابی کرد. زیبایی از دیدگاه اسلام فی حد نفسه امری مطلوب تلقی می شود؛ اما هیچ گاه یک معیار اصلی برای همسرگزینی به شمار نیامده است ، بلکه در مقام تعارض با دیگر معیارها معمولا معیارهای دیگر مقدم دانسته شده اند؛ برای نمونه ، زیبایی هیچ گاه با معیار دینداری که یکی از معیارهای اساسی همسرگزینی در اسلام است ، برابری نمی کند. در بعضی روایات ، ازدواج با زن صرفا به دلیل زیبایی او موجب خسران و پشیمانی دانسته شده و به رعایت معیار دینداری توصیه شده است . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۳۰ – ۳۱) در روایتی دیگر، معیار تربیت اخلاقی بر معیار زیبایی مقدم دانسته شده است . به موجب این روایت ، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از ازدواج با زن زیبارویی که در خانواده ای فاسد تربیت شده ، نهی فرموده اند. (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۲۹) با توجه به اهمیت فرزند در دیدگاه اسلام و نقش او در استحکام خانواده ، در تعدادی از روایات نیز قابلیت باروری زن به عنوان یک معیار اصلی برای همسرگزینی و مقدم بر معیار زیبایی مورد تاکید قرار گرفته است . بر حسب این دسته از روایات ، زن فرزندزا حتی اگر زشت رو باشد بر زن نازا حتی اگر زیبارو باشد، رجحان دارد. (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۳۳ – ۳۴)

از زیبایی های طبیعی که بگذریم ، زیبایی و آراستگی مصنوعی نیز در روایات مورد توجه ویژه قرار گرفته و زنان و شوهران به رعایت این امر توصیه شده اند. در روایتی آمده است :

شخصی گوید: امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را دیدم که خضاب کرده بود (موی سر و صورت را رنگ کرده بود) گفتم : ((فدایت شوم ، خضاب کرده ای ؟!)) فرمود: ((آری ، نظافت و آراستگی مردان از اموری است که بر عفت زنان می افزاید و عفت زنان از آن رو کاهش یافته که شوهران آنها به سر و روی خود نمی رسند)) . سپس فرمود: ((آیا مایلی همسرت را در وضعیت نامناسبی از حیث نظافت و آراستگی ببینی ؟)) گفتم : ((نه)) . فرمود: ((پس در مورد مسرت نیز این را نپسند (که تو را در وضعیت نامناسبی ببیند))) آنگاه فرمود: ((پاکیزگی ، استفاده از بوی خوش ، زدودن موهای اضافی و اهمیت دادن به رابطه جنسی ، جزء اخلاق پیامبران است)) . (ر.ک وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۸۳)

البته در این موضوع نیز تفاوت های جنسی طبیعی بی تاثیر نبوده و باعث شده که تاکید بیشتری بر آراستگی زن در مقایسه با آراستگی مرد صورت گیرد. (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۴ و ۱۳۵)

۶. ارضای جنسی

از آنجا که ارضای جنسی در سطح خُرد یکی از اهداف مهم دو زوج در تشکیل خانواده ، و در سطح کلان یکی از کارکردهای اصلی نهاد خانواده است ، طبیعی به نظر می رسد که با حصول هرگونه اختلالی در تحقق آن باید در انتظار اختلال زناشویی بود؛ اما از این نکته نسبتا بدیهی که بگذریم ، آنچه توجه بیشتری را می طلبد، رابطه این موضوع ، یعنی استحکام خانواده ، با تفاوت های طبیعی زن و مرد از حیث سایق جنسی است . فهم بهتر این رابطه هنگامی امکان پذیر می شود که به نتایج تحقیقات تجربی نگاهی بیفکنیم .

در کشورهای غربی ، تا اوایل قرن بیستم این تصور حاکم بود که زنان از آمیزش جنسی هیچ لذتی نمی برند و این تنها مردانند که سایق جنسی غیر قابل کنترلی دارند؛ اما تحقیقات فیزیولوژیک در باب نیازهای جنسی که از دهه ۱۹۲۰ آغاز گردید، با طرح این بحث که ارضای جنسی برای هر دو شریک رابطه جنسی اهمیت دارد، زمینه تغییر تصور گذشته را فراهم کرد و رفته رفته این عقیده رواج یافت که ازدواج باید متضمن رابطه جنسی رضایت بخشی برای هر دو زوج باشد. (ابوت و والاس ، ۱۳۷۶: ۱۸۷ – ۱۸۸)

از آن پس ، کوشش مردان غربی در جهت بهبود و ارتقای تکنیک های جنسی خود به منظور فراهم ساختن لذت بیشتر برای همسرانشان افزایش یافت که کاهش مشکل سرد مزاجی زنان از نتایج این روند بوده است ؛ برای نمونه ، در حالی که در سال ۱۹۰۷، سه چهارم از کل زنان ایالت نیویورک آمریکا اوج لذت جنسی را تجربه نکرده بودند و دو سوم از زنان در دهه ۱۹۲۰ درخواست های جنسی شوهران را بیش از حد می دانستند، در نیمه های قرن بیستم حدودا دو سوم از زنان اظهار می کردند که در هر سه نوبت ، یک بار یا بیشتر به اوج لذت جنسی می رسند؛ ۴۵٪ از زنانی که ۱۵ سال از ازدواجشان گذشته بود، تقریبا همیشه اورگاسم را تجربه کرده بودند که این نسبت بر حسب تحقیقات بعدی به ۵۳٪ از زنان رسید، ضمن آنکه به جز ۵٪ از زنان که ترجیح می دادند رابطه جنسی کمتری با شوهران خود داشته باشند، سایر زنان از روابط جنسی خود احساس رضایت می کردند. (Shorter, ۱۹۷۷:۲۵۳)

اما این مطالب هرگز به معنی تایید تساوی زن و مرد از حیث سایق جنسی نیست ؛ زیرا تحقیقات متعدد از این واقعیت حکایت می کند که مردان در ارزیابی کلی خود نسبت به ازدواج ، بیش از زنان به موضوع روابط جنسی بها می دهند؛ به همین دلیل در کشمکشهای زناشویی و حتی در موارد طلاق ، شکایت از رضایت بخش نبودن روابط جنسی معمولا از سوی مردان ابراز می گردد. (Goode, ۱۹۶۴:۹۷)

تحقیقات دیگری نیز نشان داده اند که رد درخواست های جنسی مرد از سوی همسر، آشفتگی زیاد مرد را به همراه دارد، در حالی که آشفتگی زن زمانی بروز می کند که احساس کند دیگر محبوبیتی نزد شوهرش ندارد (Baron and Byrne, ۱۹۹۷:۳۰۸)؛ بنابراین در بحث تاثیرهای ارضای جنسی در استحکام خانواده ، لازم است به نقش جنسیت توجه کافی مبذول گردد.

در روایات اسلامی به هر دو نکته یاد شده ، یعنی اهمیت ارضای جنسی برای زنان و نقش تفاوت های جنسی ، به طور خاص توجه شده است . در مورد نکته اول ، اسلام گذشته از اهتمام فراوان به ارضای جنسی زنان در روابط زناشویی ، در مواردی برای این موضوع جنبه حقوقی قائل شده و مردان را موظف به رعایت این حقوق کرده است . (ر.ک : فصل ۲؛ ((تنظیم رفتار جنسی)) .)

در ارتباط با نکته دوم نیز با توجه به تفاوت های جنسی طبیعی که در دیدگاه اسلام مفروض گرفته شده ، اهتمام بیشتری نسبت به ارضای جنسی مرد در قیاس با ارضای جنسی زن مشاهده می کنیم . اسلام از زن مسلمان می خواهد نیاز جنسی شوهر خود را در هر حال جدی بگیرد و در ارضای این نیاز کوتاهی نورزد، تا آنجا که در بعضی روایات به زنان توصیه شده است که حتی اگر در حال نماز هستند، نباید به منظور رد درخواست جنسی شوهر، نمازشان را طولانی کنند. (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۱۷)

از این گذشته ، وجوب تمکین جنسی زن در برابر شوهر از حقوق مسلم زناشویی است که در فقه اسلامی برای مردان مقرر گردیده است .

۷. محدودیت در روابط جنسی

از جمله زمینه ها و شرایط اجتماعی بسیار مهمی که نقش تعیین کننده ای در سوق یابی افراد به ازدواج و تشکیل خانواده و در مرحله بعد، حفظ ثبات و تحکیم خانواده دارد، منحصر بودن ارضای غریزه جنسی به ازدواج مشروع در چهارچوب خانواده است . ایجاد و اعمال این محدودیت در جامعه که مستلزم آماده سازی بسترهای فرهنگی مناسب ، جامعه پذیری مطلوب ، وجود نظام کارآمد، کنترل رسمی و غیر رسمی و بالاتر از همه ، تسهیل شرایط ارضای مناسب این نیاز طبیعی از مجاری مقبول و زدودن زمینه ها و انگیزه های سوق یابی به طرق غیر مجازی است ، تاثیر عمده ای در ارتقای و تثبیت جایگاه خانواده در برابر جایگزین های غیر مطلوب ایفا می کند.

درک ارتباط محکم میان این دو مقوله چندان دشوار نیست ، دست کم برای کسانی که دنیای معاصر را تجربه کرده و عوارض ویرانگر آزادی بی حد و حصر و لجام گسیختگی جنسی در نتیجه حذف یا کاهش عوامل بازدارنده روحی و اجتماعی ، ایجاد امکانات وسیع جهت تسهیل کامجویی جنسی ، ظهور و رواج جایگزین های متنوع ، کم هزینه و پرجاذبه برای ازدواج ، کاهش اعتبار ارزشی ازدواج و سست شدن بنیاد خانواده را به طور روزمره مشاهده می کنند. طبق بررسی ها و برآوردهای انجام شده در کشورهای غربی :

– در دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ ۵۰٪ از زنان و ۸۵٪ از مردان آمریکایی دارای تحصیلات دبیرستانی گزارش کرده اند که رابطه جنسی پیش از ازدواج را تجربه کرده اند. تقریبا نیمی از این زنان ، رابطه جنسی با مردی غیر از نامزد خود را تجربه کرده بودند؛ افزون بر آن ،

در چهل سالگی تقریبا ۲۶٪ از زنان و ۵۰٪ از مردان دارای رابطه جنسی خارج از ازدواج بوده اند. (Klausner, ۱۹۷۲, vol. ۱۴:۲۰۵) این ارقام در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ افزایش یافته و از جمله ، مابین ۵۰ تا ۷۵٪ از مردان متاءهل ۴۰ تا ۵۰ ساله و مابین ۳۴ تا ۴۳٪ از زنان متاءهل واقع در این سن ، دارای رابطه جنسی خارج از چهارچوب زناشویی بوده اند. (Papalia and Olds, ۱۹۹۲:۴۱۵)

– علی رغم ممنوعیت قانونی ، ۴٪ از زوج های آمریکایی در سال ۱۹۸۱ بدون ازدواج با یکدیگر زندگی می کرده اند و شواهد موجود از افزایش سریع این گونه خانوارها حکایت دارد. (Huber and Spitze, ۱۹۸۸:۴۳۵)

– میزان تجاوز جنسی در آمریکا در سال ۱۹۹۵ در حدود ۲۶۰ هزار مورد بوده است . (Siegel, ۱۹۹۷:۲۸۷)

– از هر شش زن مورد مطالعه در لندن دو تن مورد تهاجم جنسی قرار گرفته بودند که از این دو یک نفر مورد تجاوز قرار گرفته توانسته بو با مبارزه مانع از اقدام به تجاوز شود. (گیدنز، ۱۳۷۴: ۲۰۲)

– در کنار مراکز فراوان فحشا که برای مردان خدمات جنسی فراهم می کنند، در مواردی مانند هامبورگ در آلمان غربی ، عشرتکده هایی وجود دارد که خدمات جنسی مردانه برای زنان فراهم می سازند. (گیدنز، ۱۳۷۴: ۲۱۳)

– دست کم ۱۳٪ از مردان و ۵٪ از زنان آمریکایی در زمره همجنس بازان قرار دارند و روند گرایش به همجنس بازی در حال گسترش است . (Shepard, ۱۹۹۹:۳۱۲)

آیا در محیطی که اطلاعات یاد شده تنها بخش بسیار کوچکی از واقعیات آن را به نمایش می گذارند، بی ثباتی خانواده امری دور از انتظار است ؟! محققان غربی خود اعتراف دارند در شرایطی که افراد جامعه به خانواده به عنوان مکان انحصاری ارضای نیازهای جنسی نمی نگرند، میزان تعهد عمومی نسبت به حفظ این نهاد اجتماعی به شدت کاهش می یابد. (هلر، ۱۳۷۸: ۵۸)

قانون گذار مقدر اسلام با مرزبندی بین راه های مشروع و نامشروع ارضای جنسی و کوشش برای نهادینه کردن قسم اول و از میان برداشتن قسم دوم ، در جهت تحکیم خانواده گام برداشته است . ((زنا)) در قالب شیوه هایی چون روابط دوستانه پسر و دختر، تجاوز جنسی و فحشا، همچنین همجنس بازی شناخته شده و گاه کیفرهای سنگین برای ارتکاب آنها مقرر گردیده است . این در حالی است که اسلام در جانب راه های مشروع ارضای جنسی با نگرشی واقع بینانه ، رویکردی نسبتا باز را به نمایش گذاشته و به این ترتیب ، از سنت کلیسایی مغرب زمین که بر الگوی تک همسری مادام العمر به عنوان تنها الگوی مشروع تاکید می کرد، فاصله گرفته است ؛ سنتی که می توان دیدگاه های آزادیخواهانه و لذت گرایانه کنونی را واکنش هایی افراطی در برابر سختگیریهای آن تلقی کرد.

در خصوص ازدواج موقت در اسلام که جلوه ای از رویکرد باز اسلام به موضوع روابط جنسی می باشد، ممکن است در ابتدای امر این تصور پیش آید که این شیوه نوعی ترویج اباحیگری جنسی است که با آرمان استحکام خانواده در تعارض قرار دارد، ولی با تامل در روایاتی که از معصومین (علیه السلام) در این باره وارد شده ، نادرستی این تصور آشکار می گردد. یکی از نکاتی که از این روایات استفاده می شود آن است که فلسفه اولیه تشریع این نوع ازدواج ، فراهم آوردن امکان ارضای جنسی برای مردان بدون همسر یا مردان دور از همسر بوده است (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۴۴۰ و ۴۴۹) و اما نسبت به مردان همسردار که مشکلی از ناحیه امکان ارضای جنسی

ندارند، تشویقی نسبت به ازدواج موقت مشاهده نمی شود، مگر آنچه به عنوان احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و مبارزه با بدعت صورت می گرفته و در واقع ، جنبه سیاسی – فرهنگی داشته است ؛ از این رو در بعضی روایات ، اصرار فراوان بر این امر و غفلت از همسر دائم مورد نکوهش قرار گرفته است (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۴۵۰)؛ بنابراین ، ازدواج موقت در شرایط عادی نمی تواند تاثیر قابل توجهی در تضعیف و بی ثباتی خانواده داشته باشد.

اما نکته مهم تر آن است که با بررسی تاریخی و میان فرهنگی پدیده رابطه جنسی نامشروع ، به این نتیجه می رسیم که این پدیده از ویژگی فرا تاریخی و جهان شمول برخوردار است که در شرایط اجتماعی گوناگون به حیات خود ادامه داده و این واقعیت دست کم نشان دهنده وجود نیازهایی طبیعی است که نهاد خانواده به تنهایی قابلیت برآورده ساختن آنها را نداشته است . به نظر می رسد قانون گذار اسلام با تشریع ازدواج موقت ، بیش از هر چیز کوشیده است ، خلاء شیوه ای ضابطه مند و مشروع برای تامین این دسته از نیازها را پر کند؛ نیازهایی که در هر صورت – حتی اگر نهاد خانواده از بالاترین جایگاه اجتماعی برخوردار باشد – دست کم بخشی از افراد جامعه را به سمت برقراری رابطه جنسی در خارج از چهارچوب خانواده می کشاند. امیرالمومنین علی (علیه السلام) – بر حسب روایتی که از ایشان نقل گردیده – فرموده اند: ((اگر خلیفه دوم بر من پیشی نمی جست و ازدواج موقت را منع نمی کرد، هیچ کس به جز افراد نگون بخت ، مرتکب زنا نمی شد)) . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۴۳۶ و ۴۴۰) این تعبیر ضمن آنکه بر جایگاه ازدواج موقت در اسلام به عنوان یک جایگزین مشروع برای زنا دلالت دارد، اشاره ای است به این مطلب که روابط جنسی نامشروع حتی در جامعه دینی تا حدودی اجتناب ناپذیری است و کارکرد ازدواج موقت به حداقل رساندن این پدیده ، نه ریشه کنی آن است .

۸. رشد یافتگی و بلوغ زوجین

از جمله عوامل بسیار موثر در تامین سازگاری زناشویی و تضمین استمرار حیات خانوادگی ، بلوغ و رشد دو زوج است . تحقیقاتی که در مورد عوامل موثر بر اختلال خانواده در کشورهای غربی صورت گرفته ، ازدواج در سنین پایین (به طور خاص ، زیر بیست سالگی) را در ردیف عوامل مهم بر شمرده اند. (Sabini, ۱۹۹۵:۵۱۹) به نظر می رسد همبستگی میان پایین بودن سن ازدواج و افزایش احتمال اختلال زناشویی تا حد زیاد معلول فقدان رشد دو زوج در ابعاد مختلف است . در این قسمت از بحث ، به ابعاد چندگانه بلوغ و رشد همسران و نقش هر یک در استحکام خانواده ، به اختصار اشاره خواهیم کرد و تفصیل این موضوع را به حوزه روان شناسی موکول می کنیم .

۱ – ۸. بلوغ سنی و جنسی :

مرحله بلوغ به عنوان آغاز دوره نوجوانی با بروز فعل و انفعالات و ترشحات هورمونی در غدد درون ریز (غده هیپوفیز، غده تیروئید، غدد فوق کلیوی و غدد جنسی) همراه است و تغییرات سریع و محسوسی را نه تنها در ویژگی های ظاهری بدن که در ساختمان شخصیتی – روانی فرد در پی دارد. گذر موفق از این مرحله و دست یابی دو زوج به بلوغ کامل و متوازی می تواند برخی خواسته های طبیعی و غریزی زناشویی را که مقدمه دست یابی به دیگر انتظارات است ، تامین کند و بنابراین ، نمی توان از نقش آن در تحکیم روابط همسران چشم پوشی کرد. اسلام در نظام حقوقی خود عقد ازدواج کودکان را با رعایت مصالح آنان و به هدف تامین برخی کارکردهای

خانواده ، مانند حمایت و مراقبت و انتقال میراث ، امضا کرده ، لیکن تلقی مثبتی از این امر نشان نداده است . بر حسب روایتی که از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل گردیده ، کسی به ایشان عرض می کند: ((ما فرزندانمان را در دوران خردسالی به ازدواج در می آوریم)) . حضرت به وی می فرماید: ((اگر آنان را در خردسالی تزویج کنید، بسیار بعید است که با یکدیگر انس و الفت گیرند)) . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۷۲) واضح است که بلوغ سنی و جنسی صرفا شرط لازم برای حصول الفت میان زن و شوهر است ، نه شرط کافی آن و بدین جهت ، توجه به دیگر ابعاد رشد آنها نیز ضرورت دارد.

۲ – ۸. رشد عاطفی :

رشد عاطفی شخص مستلزم تجلیات روحی و رفتاری آشکاری همچون قدرت برقراری و حفظ روابط شخصی با دیگران ، درگیر شدن در تعاملات عاطفی ، توان درک احساسات متقابل و توسعه حس همدلی است . ازدواج که یک پیوند تعهدآور و مسئولیت آفرین است و فرد را در نوع جدیدی از روابط شخصی و نزدیک درگیر می سازد، به رشد عاطفی فرد وابستگی و نیاز مبرم دارد. این امر به ویژه در خانواده امروزی که در مقایسه با خانواده در دوره های پیشین ، تغییراتی را تجربه کرده و از بسیاری از زمینه ها و عوامل انسجام بخش تهی گشته ، ضرورت دو چندان دارد. تردیدی نیست که موفقیت ازدواج به برخورداری دو زوج از استعدادها و ظرفیت های عاطفی بالا برای تبادل احساسات مثبت در تعاملات مشترک خانوادگی منوط است .

در احادیث متعدد بر اهمیت ویژگی های شخصیتی مثبتی مانند خوش خلقی ، روحیه سازگاری ، همدلی ، غمخواری ، عطوفت و مهرورزی که نقش عمده ای در تحکیم روابط زناشویی دارند، تاکید شده است . (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۴ – ۲۱ و ۵۴)

۳ – ۸. رشد ذهنی :

افراد در طی فرایند رشد ذهنی و عقلی ، به تدریج مجموعه ای از توانایی های ادراکی مرتبط با فعل و انفعالات دماغی همچون مشاهده اشیا و درک روابط میان آنها، تخیل ، حفظ و ذخیره اطلاعات ، استنتاج ، تمرکز، و تجزیه و تحلیل را کسب می کنند. افرادی که به هر دلیل دچار اختلالات ذهنی می شوند، مشکلات عدیده ای را در مناسبات فردی و اجتماعی برای خود و دیگران به وجود می آورند. بدون تردید، در حوزه زناشویی نیز به عنوان یکی از حوزه های حساس تعامل اجتماعی ، بلوغ فکری متوازن زوجین می تواند نقش تعیین کننده ای در درک متقابل ، همزیستی مسالمت آمیز، انجام وظایف ، رعایت حقوق ، برخورد واقع بینانه با مسائل و حل مشکلات ایفا کند. برخوردار بودن زوجین از حداقل توانایی های عقلی و ادراکی در روایات اسلامی نیز در ردیف معیارهای همسرگزینی ، مورد توجه قرار گرفته است . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۵۶ – ۵۷)

۴ – ۸. رشد اجتماعی :

رشد اجتماعی فرد که طی فرایند جامعه پذیری شکل می گیرد، در قالب ویژگی هایی همچون قدرت تشخیص وظایف و مسئولیت ها، قدر انتخاب گری ، برخورداری از نظام ترجیحات ، اعتماد به نفس ، انجام کنش های متعارف ، استقلال نسبی در انجام وظایف ، مسئولیت پذیری ، التزام آگاهانه به رعایت هنجارها و آداب اجتماعی و توان درگیر شدن در روابط پیچیده اجتماعی ظهور می یابد. این

مرحله از رشد در همه عرصه های روابط اجتماعی به ویژه روابط زناشویی اهمیت کانونی دارد. براساس مطالعات انجام شده بر روی ازدواج های سنین پایین ، بسیاری از آسیب ها و مشکلات خانوادگی در این قبیل ازدواج ها ضعف رشد اجتماعی زوجین یا یکی از آن دو و عدم آمادگی لازم برای ایفای وظایف خانوادگی و همسری ، نشاءت می گیرد. (Sabini, ۱۹۹۵:۵۱۹)

در احادیث اسلامی نیز به اشاره هایی در باب اهمیت رشد اجتماعی زوجین بر می خوریم ؛ برای نمونه ، ویژگی هایی مانند گرامی بودن همسر در بین بستگان خویش که نشانه تربیت صحیح و شکوفا شدن شخصیت اجتماعی اوست ، آداب دانی همسر به گونه ای که وظایفش را بدون نیاز به امر نهی دیگران به انجام رساند و احساس مسئولیت شوهر به طور یکه همسر و فرزندان خود را به دیگری واگذار نکند، جزء ویژگی های مطلوب همسران قلمداد شده است . (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۳، ۱۴، ۱۸)

۹. آموزش نقش های زناشویی و پدر و مادری

از دیگران زمینه ها و عوامل بسیار موثر در وضعیت خانواده ، ارائه آموزش های لازم به دختران و پسران جهت احراز موقعیت همسری و در مرحله بعد، موقعیت پدر و مادری نسبت به فرزندان و ایفای نقش های متناسب با این موقعیت هاست . تردیدی نیست که موفقیت روابط خانوادگی تا حدود زیاد به برخورداری هر یک از دو زوج از پاره ای آگاهی ها

و مهارت های مرتبط با نقش های زن و شوهری یا پدر و مادری بستگی دارد؛ از جمله ، آشنایی با جهات مثبت و منفی زناشویی از لوازم مهم ورود به این رابطه است . زن و مردی که به ازدواج تصمیم دارند، باید بدانند که زناشویی از طرفی نویدبخش می سازد و از سوی دیگر، مسئولیت ها و وظایف جدیدی را ایجاد می کند. توجه به ابعاد چندگانه ازدواج باعث می شود که فرد از اندیشه یک بعدی در باب آن بپرهیزد. چنین شخصی در برخورد با مشکلات ناشی از زندگی مشترک ، به گونه ای حساب شده و عقلانی رفتار خواهد کرد و از ایفای نقش های مورد انتظار سر باز نخواهد زد؛ همچنین ، دانش ها و مهارت های جنسی ، آشنایی با تفاوت های جنسی ، آگاهی از نیازمندیهای پدر و مادر شدن و داشتن درک صحیحی از استلزامات دوره های مختلف زندگی خانوادگی ، تاثیرهای مهمی بر هماهنگی و انسجام دائمی اعضای گروه خانوادگی ایفا می کنند.

آموزش زناشویی خواه در شکل رسمی (برگزاری دوره های آموزشی و کلاس های ویژه برای زوجین قبل و بعد از ازدواج) و خواه در شکل غیر رسمی (جامعه پذیر شدن به وسیله عواملی مانند خانواده ، گروه همسالان ، وسایل ارتباط جمعی و کانون های مذهبی) می تواند آمادگی لازم برای انطباق با نقش های مورد انتظار را برای زن و شوهر فراهم آورد. برخلاف شیوه آموزش رسمی که از دستاوردهای دوران جدید نقش کرده است و حتی در دوران کنونی چه در جوامع صنعتی و چه در جوامع غیر صنعتی ، اهمیت غیر قابل انکاری دارد، با این تفاوت که در عوامل جامعه پذیری و میزان تاثیرگذاری هر یک از آنها تغییراتی رخ داده است ؛ یکی از وجوه بارز این تغییرات ، کاهش ارتباط نوجوانان با بزرگسالان در جوامع مدرن است که عواملی مانند تفکیک جغرافیایی حوزه های کار و سکونت ، ناپدید شدن پدیده همسایگی ، تاثیر تلویزیون و اشتغال مادران در پیدایش و گسترش آن دخیل بوده اند. (سگالن ؛ ۱۳۷۵: ۲۲۴) با وجود این ، خانواده همچنان جزء عوامل اصلی جامعه پذیری محسوب شده و تاثیرهای عمیق و سرنوشت سازی بر رند زندگی فردی و

اجتماعی افراد دارد. به هر تقدیر، جامعه پذیری متناسب افراد از مراحل آغازین زندگی در راستای تحصیل آمادگی های لازم جهت ورود به مرحله خطیر تشکیل خانواده ، یکی از اساسی ترین زمینه ها برای ایجاد سازگاری بیشتر زوجین و انسجام خانواده است .

علی رغم اهمیت شیوه های غیر رسمی ، به نظر می رسد شیوه آموزش رسمی برای بیشتر جوامع در حال توسعه به ضرورتی اجتناب ناپذیر تبدیل شده است . افزایش ناهمگونی فرهنگی و طبقاتی ، بالا رفتن میزان تحرک اجتماعی ، پیچیدگی نقش ها و تغییرهای ارزشی گسترده در این جوامع می تواند وحدت و انسجام خانواده ها را به آسانی دستخوش مخاطره ها و آسیب های جدی گرداند. بدین جهت ، گسترش سریع مراکز مشاوره و گنجاندن دوره های آموزشی در مقاطع دبیرستانی ، دانشگاهی و غیره که با استقبال عمومی نیز همراه بوده است ، باید به عنوان حرکتی موثر در جهت افزایش ثبات و استحکام خانواده ، به فال نیک گرفته شود، مشروط به اینکه خود این برنامه ها برخلاف موازین شرعی و به گونه ای آسیب زا طراحی نشوند.

۱۰. عشق و محبت متقابل زوجین

یکی از عناصر روان شناختی بسیار مهم که نقش برجسته ای در سازگاری دو زوج و استحکام خانواده ایفا می کند، عشق و علاقه متقابل ایشان است . در ادبیات بسیاری از جوامع انسانی ، عشق و شیفتگی متقابل عامل نیرومند جذب و انجذاب و پیوند مین زن و مرد شمرده شده است . عشق ، سایق نیرومندی است که می تواند جدایی ها، فاصله ها و تضادها را در پرتو درخشش خود محو کرده ، دلبستگی های عمیق و شورانگیزی را جایگزین سازد. تردیدی نیست که ازدواج و زناشویی از مهم ترین عرصه های تجلی عشق و شیفتگی در روابط انسانی است و این امر نقش تعیین کننده ای در شکل گیری این پیوند و استمرار آن دارد.

آنچه در این بحث اهمیت دارد، محتوای روان شناختی این احساس درونی نیست ، بلکه تعریف و جایگاه فرهنگی آن در درون جامعه است . در جوامع سنتی ، عشق به عنوان یک پدیده روان شناختی ، به ویژه بین جوانان مجرد، نوعا یافت می شود، ولی شاید هیچ گاه مبنا و رکن اساسی ازدواج و زناشویی دانسته نشود، بلکه معمولا عوامل اجتماعی دیگری در پیوند دو همسر دخالت دارند. در این جوامع ، غالبا والدین یا دیگر خویشاوندان مقدمات ازدواج را فراهم می کنند، احتمالا به این امید که دو زوج جوان به تدریج نسبت به یکدیگر محبت پیدا کنند. در مقابل ، جوامع غربی معاصر شاهد پیدایش و رشد نگرش جدیدی به ازدواج بوده اند که عشق شاعرانه یا رمانتیک را مبنای گزینش همسر تلقی می کند. این نگرش که جنبه های آرمان گرایانه و خیال پردازانه آشکارا بر جنبه های خردورزانه آن غلبه دارند، نهاد خانواده در غرب را با معضل بی سابقه ای روبه رو کرده است ؛ زیرا در شرایطی که عشق ، تنها اساس ازدواج است و زمان یکه عشق به مقتضای طبیعت خود رو به زوال رفت و شور و حرارت آن به کاستی گرایید، باید در انتظار بی ثباتی و سپس گسیختگی ازدواج بود؛ به همین دلیل ، بعضی محققان غربی بر این باورند که بالا رفتن میزان طلاق یک پدیده کوتاه مدت نیست ، بلکه کفاره مفهوم جدید ازدواج است . (میشل ؛ ۱۳۵۴: ۱۷۶) واضح است که عشق بزرگ رویایی که بر تمام مشکلات فائق آید، امری است بسیار نایاب و ناپایدار و پژوهش ها نیز این مطلب را کاملا تایید می کنند.

بر حسب تحقیقی که در سال ۱۹۸۲ در یکی از شهرهای هندوستان به اجرا درآمد، زوج هایی که بر مبنای عشق ازدواج کرده و بیش از پنج سال از ازدواجشان گذشته باشد، کاهش احساسات عاشقانه را گزارش نموده اند. در مقابل ، کسانی که ازدواجشان به شیوه سنتی و با

تمهیدات نزدیکان صورت گرفته ، به ویژه پس از پنج سال نخست ازدواج ، محب متقابل بیشتری را گزارش کرده اند. (Myers, ۲۰۰۰:۲۷۸) نتایج این تحقیق در نمودار زیر ترسیم شده است .

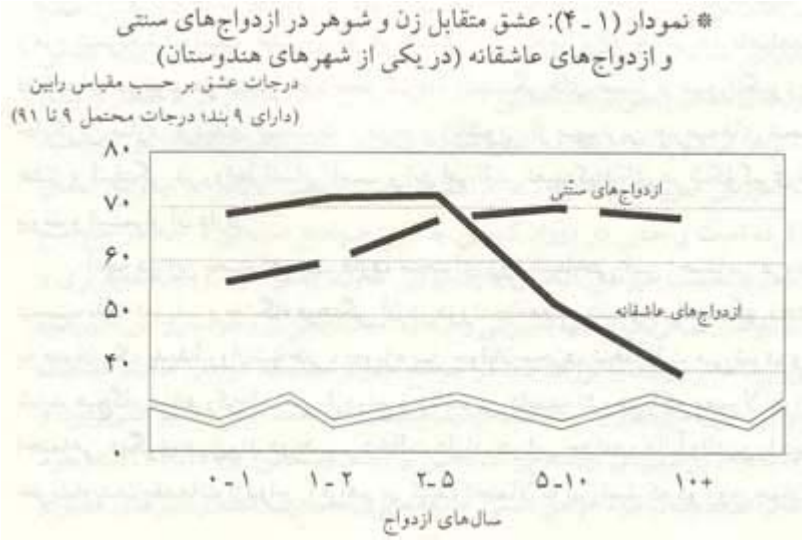

بنابراین ، اگر استحکام خانواده امری مطلوب و بلکه حیاتی است و اگر عشق متقابل ، نقی تعیین کننده در تامین این اهداف دارد، ارزیابی مجدد مفهوم و جایگاه عشق در ازدواج ضرورت می یابد. بدون شک ، عشق و علاقه متقابل در صورتی که بر زیر ساخت های متقن و معقول و جاذبه های واقعی استوار بوده و از هواپرستی های کودکانه ، رویاسازیهای دروغین و فرافکنی کاستی های شخصیتی به دور باشد، در این راستا می تواند نقش بی مانندی ایفا کند و تاثیر منفی عوامل تنش زا را به میزان زیادی کاهش دهد. به تعبیر یکی از محققان :

در زندگی زناشویی ، عشقی قابل تقدیر است که آرام و طبیعی رشد کند، حیاتش الفت و انس و توافق خوی و اخلاق و بر و بارش ملایمت و مداومت شیرین و آرام باشد. براساس چنین عشقی می توان زندگی پایداری را شالوده نهاد و خوش و سالم زیست . عشق انفجاری ، همانند تب تند است که زود عرق می کند. (کی نیا؛ ۱۳۷۰: ۸۰۹)

احتمالا با عنایت به همین ملاحظات واقع بینانه بوده است که بزرگان دین اسلام معمولا از محبت زناشویی سخن به میان آورده اند و هیچ گاه چه در مقام توصیف و چه در مقام توصیه از واژه هایی که تداعی گر مفهوم عشق (رومانتیک) باشد، استفاده نکرده اند.

شایان ذکر است که افزون بر جنبه ثبوتی عشق و محبت ، جنبه اثباتی یا ابرازی آن نیز اهمیت بسیاری در تحکیم روابط زناشویی دارد و چه بسا خود اظهار محبت به صورت عاملی برای افزایش محبت در می آید. یافته های روان شناختی در مورد شیوه های متفاوت اظهار محبت از سوی زن و مرد از آن حکایت دارد که مردان تمایل کمتری به اظهار محبت خود نسبت به همسرانشان به صورت کلامی دارند (Kendall, ۱۹۹۹:۴۲۶)، ولی به نظر می رسد نقش عوامل طبیعی در بروز این گونه تفاوت ها – اگر نقشی داشته باشند – در مقابل

نقش عوامل فرهنگی چندان برجسته نیست . از این رو، گسترش آداب و مهارت های اظهار محبت بین همسران از طریق کار تربیتی و فرهنگی می تواند تاثیر بسزایی در ایجاد خانواده های مستحکم داشته باشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی که می تواند در همین راستا ارزیابی شود، فرموده است : ((این سخن مرد که به همسرش بگوید: "تو را دوست می دارم " هیچ گاه از دل همسر بیرون نمی رود)) . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۰)

۱۱. همسان همسری

یکی از اصولی که نقشی بسیار تعیین کننده در انسجام خانواده دارد، اصل ((همسان همسری)) است . این اصل از سوی کارشناسان مسائل خانواده در حوزه های روان شناسی و جامعه شناسی مورد توجه قرار گرفته و هر یک به طریقی اهمیت آن را متذکر شده اند. از مجموع دیدگاه های ارائه شده چنین استنباط می شود که همسانی دو زوج در جنبه های گوناگون ، به ویژه در جنبه های فرهنگی (تشابه باورها و ارزش ها) بقا و استحکام زندگی مشترکشان را تا حد زیاد تضمین خواهد کرد.

معمولا افراد در شرایط عادی ، اهمیت همسانی را در نمی یابند و تنها زمانی که اختلافی را مشاهده کنند، نسبت به آن حساسیت نشان داده و به اهمیت مشابهت ها اذعان می کنند. این بدان دلیل است که به طور کلی در گروه های اجتماعی ، همانندی واقعیتی پیش پا افتاده به حساب می آید، ولی تفاوت ها هرچند ناچیز باشند، برجستگی و اهمیت می یابند. (le Gall, ۱۹۹۸:۸۳) به طور خاص ، در روابط خانوادگی به دلیل ماهیت ویژه آنها، تفاوت ها گاه چشمگیرترین آثار را به بار می آورد و به آسانی به کشمکش ها و نزاع های سخت مبدل می گردد؛ بنابراین ، همسانی دو زوج به عنوان یکی از مهم ترین عوامل پیشگیری از اختلافات زناشویی یا رفع آنها باید مورد توجه خاص قرار گیرد.

صاحب نظران بر جنبه های متعددی از همسانی دو زوج تاکید می کنند؛ اما به نظر می رسد از بین این جنبه های گوناگون ، همسانی فرهنگی و شخصیتی ، نقشی اساسی تر در استحکام زناشویی ایفا می کنند و تاثیر سایر جنبه ها زمانی قابل توجه است که به این دو متغیر بازگردند. در این قسمت به جنبه های اصلی همسانی دو زوج خواهیم پرداخت و در ضمن ، به جنبه های فرعی نیز اشاره خواهیم کرد.

۱ – ۱۱. همسانی در فرهنگ

از مهم ترین انواع همسانی دو زوج که در موفقیت زندگی مشترک نقشی اساسی ایفا می کند، همسانی فرهنگی آنان است که گونه های مختلف اشتراک در زبان ، دین ، ملیت ، نظام ارزشی ، بینش ها و باورها را شامل می شود. بدون شک ، اشتراک فرهنگی به معنی عام ، شرط لازم در هم زیستی بی دغدغه انسان ها و محوری ترین نقطه وفاق و همبستگی آنهاست و این به دلیل تاثیری است که در جلب محبت متقابل ، کاهش سوء تفاهم ها و حل آسان تر مشکلات احتمالی دارد.

از سوی دیگر، فقدان زمینه مشترک فرهنگی ، امکان برقراری ارتباط مثبت را دشوار می سازد و افراد را به صورت جزیره های مجزا و مستقل از یکدیگر در می آورد. شواهد فراوان گویای آن است که تفاوت زن و شوهر از حیث پیش زمینه های دینی ، قومی ، طبقاتی و یا حتی جغرافیایی می تواند باعث یادگیری انتظارات گوناگون در مورد مسائلی مانند ماهیت و محتوای نقش های زناشویی گردد و همین

امر می تواند زمینه بروز ناسازگاری و به تبع ، تزلزل خانواده را فراهم سازد، در حالی که تشابه فرهنگی آن دو، مبنایی برای تعریف ها، علایق و درک های مشترک فراوان ، به دست می دهد و از این راه به ثبات و استحکام خانواده یاری می رساند .(Winch, ۱۹۷۱:۵۵۴)

شایان ذکر است که حد اعلای همسانی فرهنگی زمانی حاصل می شود که دو زوج افزون بر اشتراک در عناصر فرهنگی عام ، در خرده فرهنگ ها نیز با یکدیگر مشترک باشند. در اوضاع و احوال کنونی که بسیاری از ارزش ها و نگرش های پیشین ، به ویژه در حوزه مناسبات جنسیتی ، رفته رفته جای خود را به ارزش ها و نگرش های جدیدتر می دهند، شاید بتوان ادعا کرد که بخش قابل توجهی از ناسازگاری های زناشویی ، ریشه در تفاوت خرده فرهنگ مردانه با خرده فرهنگ زنانه دارد. یکی از کارشناسان ارتباطات در مورد اهمیت همسانی خرده فرهنگ ها و نقش آن در تثبیت روابط متقابل می نویسد:

اگر فرض را بر این بنیان گذاریم که هر طبقه و قشری برای خود صاحب خرده فرهنگی (subculture) است ، ملاحظه می کنیم که آنان ، یعنی اعضای یک خرده فرهنگ ، بهتر یکدیگر را درک کرده ، تمایل بیشتری برای جذب یکدیگر دارند. هر فرهنگ برای اعضای وابسته خود زمینه های بیشتری برای جذب یکدیگر دارند. هر فرهنگ برای اعضای وابسته خود زمینه های مشترکی را فراهم می آورد که به راحتی خاستگاه و پایگاه توافق های آنان نسبت به یکدیگر می شوند و آنان را بر آن می دارند که یکسان و یگانه رفتار کنند و همین رفتار یگانه موجب نزدیکی بیشتر آنها نسبت به یکدیگر شده و یک تاثیر مضاعف را بر رابطه آنها القا می کند. (فرهنگی ، ۱۳۷۳: ۲۴۰)

البته این نکته نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد که تاثیر همسانی فرهنگی بر استحکام زناشویی تا حدود زیادی به درجه پایبندی هر یک از دو زوج به عقاید و ارزش های فرهنگ یا خرده فرهنگ ذی ربط، منوط است ؛ برای مثال ، میزان اثرگذاری همسانی دینی در استحکام ازدواج ، بسته به درجه پایبندی زن و شوهر به دین و ارزش های آن تفاوت می کند. میان زن و شوهری که یکی از آنها به لوازم اعتقادی خویش کاملا پایبند است و به رعایت خواست های آن سخت اصرار می ورزد، و کسی که تنها در رعایت برخی ظواهر حساسیت و اهتمام دارد، همسانی چندانی که شرط لازم زندگی مشترک است ، وجود ندارد و این دو نمی توانند در زندگی پرفراز و نشیب خانوادگی ، نقش یار و همراه را برای یکدیگر ایفا کنند.

۱۱. - ۲همسانی در ویژگی های شخصیتی

از دیگر مصادیق همسانی که نقش قابل توجهی در ثبات و انسجام خانواده ایفا می کند، همسانی در ویژگی های شخصیتی است که گستره وسیعی از ویژگی های روان شناختی را پوشش می دهد. بر طبق دیدگاه غالب در روان شناسی اجتماعی ، معمولا زوج هایی که دارای ویژگی های شخصیتی مشابه باشند، بیشتر جذب یکدیگر می شوند و ارتباط مستحکم تری را با یکدیگر سامان می دهند؛ اما زوج هایی که از روحیاتی کاملا متضاد برخوردارند، استعداد بیشتری برای ناسازگاری و ستیز با یکدیگر دارند. وجود اوصاف متضاد، جاذبیت متقابل افراد را کاهش داده و در مواردی به نفرت و خصومت می انجامد.

با این همه نباید آن روی سکه ، یعنی تاثیر پاره ای از تفاوت های شخصیتی در استحکام رابطه را نادیده گرفت . همان گونه که برخی صاحب نظران تذکر داده اند، گرم مزاجی - سرد مزاجی ، درون گرایی – برون گرایی ، نظم – بی نظمی و نظافت – کثیفی به احتمال زیاد می تواند منجر به ناسازگاری بین زوجین گردد، برعکس ، تقابلهایی مانند میل به سرپرستی – میل به وابستگی ، سلطه جویی – سلطه

پذیری ، مردانگی – زنانگی و دیگر ویژگی های متقابلی که نسبت به هم جنبه تکمیلی دارند، نقش مهمی در استحکام پیوند زناشویی ایفا می کنند(Aronson, ۱۹۹۱:۳۷۵-۳۷۶) .

۱۱. - ۳ انواع دیگر همسانی

کارشناسان مسائل خانواده ، انواع دیگری از همسانی بین دو زوج را در سازگاری زناشویی موثر دانسته اند که از مهم ترین آنها می توان به همسانی در موقعیت تحصیلی ، همسانی در موقعیت خانوادگی و همسانی یا قرابت در سن اشاره کرد، ولی به نظر می رسد اهمیت یافتن این قبیل مشابهت ها نیز به دلیل رابطه تنگاتنگی است که با همسانی شخصیتی یا همسانی فرهنگی در مفهوم وسیع کلمه دارند؛ اما با قطع نظر از این جهت ، مشابهت های یاد شده به خودی خود نمی توانند تاثیر چندانی بر استحکام رابطه زناشویی داشته باشند. برای مثال ، ناسازگاری بین زن جوان و شوهر مسن یا بالعکس احتمالا به این دلیل اتفاق می افتد که زن ، شوهر خود را به مثابه پدر و یا به مثابه فرزند خود می انگارد و رفتارها و انتظارات خویش را متناسب با همین تلقی می کند، در حالی که شوهر با نگرش ها و انتظارات کاملا متضادی با زن برخورد می نماید.

در مورد اهمیت یافتن انواع همسانی به منظور بالا رفتن ضریب اطمینان استحکام زناشویی ، نکته دیگری نیز وجود دارد و آن علیت است از نقش تحولات فرهنگی – اجتماعی در دوران معاصر؛ برای مثال ، اگر مشاهده می کنیم که قرابت سنی زوجین در زمان حاضر اهمیت یافته و کارشناسان نیز آن را توصیه می کنند، در حالی که تفاوت سنی ده ساله و بیشتر بین زن و شوهرهای نسل های گذشته امری کاملا متعارف بوده است ، این امر عمدتا به دلیل تحولات ساختاری کلانی است که حوزه های گوناگون اجتماعی و از جمله ، نقش های اجتماعی و خانوادگی زن و مرد را تحت تاثیر قرار داده اند. نقش مادر – همسری به عنوان نقش اصلی زنان نسل های گذشته ، به گونه ای تعریف می شد که هیچ گاه همسانی آنان با شوهران خود در سن و یا موقعیت تحصیلی را ایجاب نمی کرد و از این رو، فاصله زیاد سنی یا تحصیلی بین همسران به خودی خود خانواده ها را متزلزل نمی ساخت ؛ اما در شرایط کنونی که پایگاه اجتماعی زنان بالا رفته و آنان به سطوح بالاتری از مشارکت اجتماعی ، استقلال و قدرت تصمیم گیری دست یافته اند، به طور طبیعی ، همسان همسری در ابعاد گوناگون مورد توجه فزاینده قرار گرفته است.

۱۱. - ۴دیدگاه اسلام

در اسلام بر اصل همسان همسری به عنوان معیار همسرگزینی و ضامن انسجام خانواده ، در ذیل عنوان (کفویت) تاکید شده است ؛ اما دیدگاه های ارزشی اسلام به ارائه تعریف خاصی از کفویت زن و شوهر انجامیده است .برخورد ایجابی با برخی جنبه های همسان همسری (همسانی دینی و اخلاقی) و برخورد سلبی با جنبه های دیگر (همسانی نژادی ، قومی و طبقاتی) نشان دهنده کوشش قانون گذار اسلام در جهت تغییر نگرشهای فرهنگی نسبت به موضوع همسان همسری است.

اسلام مبنای اصلی همسان همسری را ایمان و اسلام می داند (مرد مومن کفو زن مومن و مرد مسلمان کفو زن مسلمان است).(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۴۴) به این معنا که در جانب اثباتی قضیه ، ایمان و اسلام را شرط کافی برای تحقق کفویت تلقی کرده است و در جانب سلبی قضیه ، مرد یا زن بی ایمان را غیر کفو دانسته و بدین جهت ، ازدواج مسلمان با غیر مسلمان را ممنوع ساخته است (بقره ، ۲۲۱و ممتحنه ، ۱۰) در عین حال ، اسلام به ایمان و اسلام رسمی اکتفا ننموده و پایبندی عملی شخص به لوازم ایمان را نیز مورد اهتمام قرار

داده است ؛ برای مثال ، در برخی روایات ، پاکدامنی و امانت داری مرد در کفو بودن او دخیل دانسته شده (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۵۱ – ۵۲) همان گونه که قرآن کریم نیز افراد پلید و زناکار را برای ازدواج ، نامناسب معرفی کرده است (نور، ۳) و روایات دیگری نیز شراب خواری مرد را موجب سلب اهلیت وی برای ازدواج قلمداد کرده اند. (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۵۳)

با توجه به بیان فوق ، تمایز بین رویکرد اسلام و رویکرد علوم اجتماعی به مسئله همسان همسری تا حدودی آشکار می شود.

متخصصان مسائل خانواده در حوزه های جامعه شناسی و روان شناسی معمولا تاثیر منفی انواع گوناگون ناهمسانی دو زوج را به عنوان واقعیتی اجتماعی ، مفروض گرفته و بر این اساس ، افراد را به احراز بالاترین سطوح همسانی توصیه و تشویق می کنند؛ اما در برابر این برخورد نسبتا محافظه کارانه ، اسلام به عنوان مکتب و دینی الهی ، رویکردی اصلاحی را به نمایش گذاشته و در جهت تغییر پندارهای فرهنگی نادرستی مانند لزوم همسانی خانوادگی ، قومی و طبقاتی ، کوشیده است .در روایتی آمده است : شخصی برای امام جواد (علیه السلام) نامه نوشت و در آن ، نظر حضرت را درباره ازدواج دختران خود و اینکه هیچ کس را همانند خودش (و هم شاءن خودش) نمی یابد، جویا شد. حضرت در پاسخ چنین مرقوم فرمودند:

آنچه را در مور دخترانت بیان کردی و اینکه کسی را همانند خودت نمی یابی ، دانستم ؛ اما – خدایت رحمت کند – این امر را معیار و شرط ازدواج دخترانت قرار مده ؛ زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: "هرگاه کسی که اخلاق و دیانت او را می پسندید به خواستگاری نزد شما آمد، به وی همسر دهید؛ چرا که در غیر این صورت ، فتنه و فساد بزرگی زمین را در بر خواهد گرفت." (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۵۱)

همچنین داستان جوان سیاه پوست ، زشت قیافه ، غریب و تهیدستی به نام جُویبر که با سفارش و وساطت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با دلفاء دختر زیباروی زیاد بن لبید – یکی از اشراف برجسته مدینه – ازدواج کرد؛ ازدواج مقداد – غلام آزاد شده سیاه پوست – با ضباعة – دختر عموی پیامبر –که به خواست و تاکید خود حضرت صورت گرفت و ازدواج امام سجاد (علیه السلام) با کنیز آزاد شده خود که نامه سرزنش آمیز خلیفه وقت و واکنش تند حضرت نسبت به آن نامه را در پی داشت ، گوشه هایی از اهتمام اسلام به معرفی و جایگزینی الگوی جدیدی برای همسان همسری نشان می دهند. (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۴۴ – ۵۰)

شواهد تاریخی فراوان از صدر اسلام و دوره های بعد و حتی شواهدی بسیار از دوران معاصر نشان دهنده این واقعیت است که الگوی اسلامی همسان همسری از نظر تامین ثبات و استحکام خانواده ، الگویی موفق بوده است و همسران با ایمان و کاملا پایبند به ارزش های دینی هیچ گاه به دلیل ناهمسانی های جانبی ، دچار تعارضات و ستیزه های خانوادگی نمی شوند. (در این ارتباط همچنین به بحث (ایمان) در اواخر همین فصل رجوع کنید.)

۱۲. تک همسری

از عوامل موثر بر بی ثباتی خانواده ، پدیده چند همسری است که البته میزان تاثیرگذاری آن بسته به درجه سرزنش فرهنگی آن تغییر می کند. چند همسری را زمینه ساز بروز مسائل ناخوشایند خانوادگی دانسته اند. اختلاف و ناسازگاری میان هووها، پدیده شناخته شده ای در بسیاری از جوامع انسانی است . میل زن به جذب انحصاری عشق و محبت شوهر و ایفای انحصاری نقش آرامش بخشی و حفظ موقعیت کدبانویی و اقتدار بلا منازع در مدیریت خانه و از سوی دیگر کمبود امکانات و ناتوانی مرد از اجرای عدالت متناسب با حد انتظار از مهم ترین مسایلی هستند که خانواده را در مسیر تثبیت و نهادینه ساختن الگوی تک همسری سوق داده اند؛ از این رو، چند

همسری (چند زنی) هرچند مخالف طبیعت مرد نیست و حتی احیانا انگیزه و تمایل مثبتی نیز بدان وجود دارد؛ اما ارضای این میل همواره به دلیل وجود موانع فردی و اجتماعی متعدد جز در شرایط خاص ، تحقق خارجی نیافته است و چنین می نماید که چند همسری نه الگوی متعارف که الگوی ضرورت هاست ، ضمن آنکه کاشه ضرورت های اجتماعی و اقتصادی گذشته ، در کاهش این پدیده بسیار موثر بوده است.

البته گاهی در ارائه تصویری نامناسب از الگوی خانواده چند زنی مبالغه می شود و نمونه های موفق این الگو که تحقیقات مردم شناختی از آنها پرده برداشته اند (ر.ک : کلاین برگ ؛ ۱۳۶۸؛ ج ۱: ۱۶۲) و یا تجربه های شخصی افراد از آنها حکایت دارند، مورد غفلت قرار می گیرند. شی نیست که چند همسری در مواردی می تواند کلید حل برخی مشکلات جدی در خانوده ها باشد و از این رو، گاه به نمونه هایی برمی خوریم که در آنها زن اول ، خود برای فراهم کردن زمینه ازدواج دوم شوهر پیش قدم شده است ؛ اما به هر حل ، انکار نمی توان کرد که تک همسری زمینه و شرایط مناسب تری را برای همزیستی متقابل ، مهار تعارضات و به طور کلی ، بهره گیری بیشتر از آثار زندگی مشترک فراهم می سازد.

در نظام حقوقی اسلام نیز چند همسری با رعایت شرایط ویژه مجاز شمرده شده است ؛ اما این الگوی مجاز در عمل چندان گسترش نیافته و به ویژه در دوران معاصر به دلیل تغییر شرایط اجتماعی و اقتصادی خانواده ها، روند امور در مسیر نهادینه شدن تک همسری پیش رفته است.

در هر صورت ، به نظر می رسد چند زنی در اسلام که به تمکن مالی و مراعات عدالت بین همسران مشروط شده است ، چنانچه با رعایت ضوابط اخلاقی نیز صورت بگیرد، تاثیر منفی قابل توجهی بر انسجام خانواده نخواهد داشت . شهید مطهری (ره) در این باره می نویسد:

مرد و زنی با هم زندگی می کنند و زندگی آنان جریان عادی خود را طی می کند. در این بین آن مرد در یک برخورد فریفته زنی می گردد و فورا هوس چند همسری به سرش می زند .پس از یک قول و قرار محرمانه ، ناگهان زن دوم مثل اجل معلق پا به خانه و لانه زن اول می گذارد و شوهر و زندگی او را تصاحب می کند و در حقیقت به زندگی او شبیخون می زند. واضح است که عکس العمل روحی زن اول جز کینه و انتقام چیز دیگر نیست . برای زن هیچ چیزی ناراحت کننده تر از این نیست که مورد تحقیر شوهر قرار بگیرد. بزرگ ترین شکست برای یک زن این است که احساس کند نتوانسته قلب شوهر خود را نگهداری کند و ببیند که دیگری او را تصاحب کرده اس . وقتی که مرد ژست خودسری و هوسرانی می گیرد و زن دوم ژست شبیخون زنی ، انتظار تحمل و بردباری از زن اول انتظار بی جایی است ؛ اما اگر زن اول بداند که شوهرش))مجوز ((دارد، از او سیر نشده است و رو آوردن به چند همسری به معنی پشت کردن به او نیست ، و مرد ژست استبداد و خودسری و هوسرانی را از خود دور کند و بر احترامات و عواطف خود نسبت به زن اول بیفزاید، و همچنین اگر زن دوم توجه داشته باشد که زن اولی حقوقی دارد و حقوق او محترم است و تجاوز به آنها جایز نیست ، خصوصا اگر همه توجه داشته باشند که در راه حل یک مشکل اجتماعی قدم برمی دارند، مسلما از ناراحتی های داخلی کاسته می شود. (مطهری ؛ ۱۳۶۹: ۴۰۴)

۱۳. دارایی و ثروت

یکی از اموری که در شکل گیری و تداوم زندگی مشترک خانوادگی نقش برجسته ای ایفا می کند، برخورداری از حداقل تمکن مالی به عنوان پایه اقتصادی خانواده است . بدون تردید، اگر نیازهای گوناگون انسانی را در شکل هرمی رسم کنیم ، نیازهای معیشتی در قاعده هرم جای می گیرند؛ به این معنا که تامین سایر نیازها اعم از جنسی ، عاطفی و غیره در گرو تامین نیازهای معیشتی و در رتبه ای متاخر از آنها خواهد بود. به همین دلیل ، بسیاری از خانواده ها را می توان یافت که هرچند از جهات مختلف اجتماعی و فرهنگی در سطح قابل قبولی نیستند، ولی تامین بودن آنها از لحاظ معیشتی نقش تعیین کننده ای در حفظ انسجام آنها ایفا کرده و موجب گردیده که شیرازه خانواده از هم نگسلد. در مقابل ، خانواده هایی که فاقد حداقل امکانات مالی اند، در معرض تهدید جدی قرار دارند و جز در مواردی که به دیگر عوامل وحدت بخش به ویژه انگیزه های معنوی متکی باشند، از هم پاشیدگی آنها قطعی به نظر می رسد. عواملی مانند قمار و اعتیاد به مواد مخدر نیز که در اختلال خانواده و طلاق موثر شناخته شده اند (کی نیا؛ ۱۳۷۳)، اغلب به سبب اخلال در معیشت خانواده موجب این پیامدهای نامطلوب می گردند.

این نکته در دیدگاه اسلام نیز مورد توجه قرار گرفته ، در برخی احادیث ، برخورداری شوهر از دارایی نسبی جزء معیارهای همسرگزینی قلمداد شده است . (وسائل الشیعه ؛ ج ۵۲ – ۵۱ :۱۴) همچنین ، تامین نیازهای معیشتی زن و به تعبیر فقهی ، نفقه زن جزء وظایف شهر و حقوق زن بر مرد به شمار آمده ، به گونه ای که عدم ادای این حق یا ناتوانی از ادای آن ، حق طلاق را برای زن در پی خواهد داشت . (وسائل الشیعه ؛ ج ۲۲۴۱۵ – ۲۲۳ :)

اما پرسش مهمی که در اینجا مطرح می گردد، این است که آیا می توان برای تمکن مالی به عنوان عامل تحکیم خانواده ، حد و مرز قائل شد؟ بدین معنا که اگر خانواده ها از آن حد فراتر رفته و به سطح بالایی از رفاه و امکانات اقتصادی دست یابند، این امر بر استحکام آنها تاثیر منفی داشته باشد. ضرورت طرح این پرسش از آنجا ناشی می شود که به گفته برخی محققان ، رفاه و توسعه اقتصادی بالا نیز همانند فقر اقتصادی به ثبات خانواده ها آسیب می رساند. بر حسب پژوهش های انجام شده (جوامع بسیار فقیر و جوامع بسیار ثروتمند، بالاترین میزان طلاق را دارا هستند و کشورهایی که از حیث توسعه اقتصادی در سطح متوسط قرار می گیرند، میزان طلاق پایین تری دارند). (Sabini, ۱۹۹۵:۵۱۹)

در پاسخ به این پرسش ، به نظر می رسد که در یک سطح تحلیل انتزاعی ممکن است ارتباط بین رفاه اقتصادی و تزلزل خانواده مورد تردید یا انکار قرار گیرد؛ اما واقعیات موجود در جوامع پیشرفته صنعتی که تحت حاکمیت دولت های موسوم به دولت های رفاه قرار دارند، تا حدودی در جهت تایید فرضیه مزبور سیر می کنند. با توجه به تاثیر رفاه اقتصادی و اجتماعی بر کاهش کارکردهای خانواده در نتیجه انتقال این کارکردها به موسسات و سازمان های دولتی یا خصوصی و نیز تاثیر آن بر کاهش وابستگی اعضا به خانواده ، چندان دور از انتظار نیست که خانواده ماهیت نهادی خود را از دست داده و به یک رابطه مصاحبتی ناپایدار مبدل شود. (هلر؛ ۱۳۷۸: ۵۹)

با این همه ، در یک نگاه دقیق تر و هماهنگ با آموزه های اسلامی می توان این ادعا را مطرح کرد که تاثیر رفاه بالا بر بی ثباتی خانواده به عوامل دیگری از قبیل افول یا ضعف مبانی اخلاقی بستگی دارد، نه اینکه رفاه اقتصادی ذاتا بر استحکام خانواده تاثیر منفی داشته باشد.

۱۴. تقسیم کار و تفکیک نقش ها

یکی دیگر از عوامل اساسی و بسیار موثر در استحکام زناشویی ، تقسیم کار خانوادگی در معنی وسیع کلمه است که کار اقتصادی ، مدیریتی ، خدماتی ، عاطفی و غیره را در بر می گیرد. امیل دورکیم [۸۷] همبستگی خاصی که اعضای خانواده را در نتیجه تقسیم کار خانوادگی به یکدیگر پیوند می دهد، از ویژگی های مهم حیات خانوادگی دانست و با رد این تصور که تنها عامل وفاق و انسجام خانواده ، اشتراک احساسات و باورهاست ، اظهار عقیده کرد:

تاریخ زندگی خانوادگی ، از بدو پیدایش آن تا امروز، چیزی جز حرکت پیوسته ای از جدایی ها نیست ؛ در طول این حرکت ، وظایف و نقش های گوناگون که نخست یکپارچه و درهم آمیخته بودند، به تدریج از هم جدا شده ، شکل جداگانه ای گرفته و بنابر جنس ، سن و روابط وابستگی ، مابین پدر و مادر توزیع شده اند؛ چندان که هر کدام از آنان گویی به کارمند ویژه جامعه خانوادگی تبدیل شده است . این نوع تقسیم کار خانوادگی ، نه تنها پدیده ای فرعی و ثانوی نیست ، بلکه برعکس از وجوه مسلط هر نوع توسعه خانوادگی است . (دورکیم ، ۱۳۷ :۱۳۶۹)

این نگرش کارکردی دورکیم در آثار صاحب نظران متاخر مکتب کارکردگرایی ، به ویژه تالکوت پارسونز، [۸۸] شرح و بسط یافته است . پارسونز در رویکردی توصیفی – دستوری بر نقش محوری تقسیم کار جنسیتی در حفظ وحدت و انسجام خانواده هسته ای معاصر تاکید کرد؛ تقسیم کاری که وظایف شغلی ، کسب درآمد و رهبری خانواده را بر عهده شوهر / پدر و وظایف خانه داری و کدبانوگری را بر عهده همسر / مادر قرار می دهد. به باور وی ، چنانچه زن ازدواج کرده ، نقش نان آوری را بر عهده بگیرد، خطر رقابت با شوهرش به میان می آید و این امر برای وحدت و هماهنگی خانواده بسیار زیان آور است . (میشل ، ۱۲۲ :۱۳۵۴)

در یک نگاه می توان از گذشته و حال ، شواهدی بر تایید هر دو قسمت سخن پارسونز اقامه کرد. در مورد قسمت اول که بر نقش تقسیم کار جنسیتی در استحکام خانواده تاکید دارد، می توان به نمونه های بی شماری اشاره کرد که در آنها الگوی تقسیم کار جنسیتی ، استحکام خانواده را به بهترین شکل تامین کرده است . قسمت دوم سخن وی مبنی بر تاثیر منفی اشتغال زنان بر روی انسجام خانواده نیز با پاره ای از یافته های تحقیقی قابل تایید است . از آنجا که اشتغال زنان باعث افزایش انتظارات آنان و نیز افزایش استقلال اقتصادی آنان می گردد و به علاوه ، زنان شاغل – به ویژه شاغلان تمام وقت - امکان تامین نیازهای روحی و عاطفی شوهران خود را ندارند، بروز اختلال و ناهماهنگی در روابط خانوادگی چندان دور از انتظار نیست . احتمالا به همین دلیل است که محققان ، شاخص های بی ثباتی خانواده ، از جمله اندیشیدن در مورد طلاق را در خانواده هایی با زنان شاغل ، بالاتر یافته اند، (Wilkie, ۱۹۹۱:۱۵۰)همان گونه که بر طبق تحقیقات دیگری ، بین میزان ورود زنان به بازار کار و میزان طلاق ، همبستگی مثبت مشاهده شده است. (Sabini, ۱۹۹۵:۵۱۹)

با این همه ، همان گونه که منتقدان پارسونز می گویند، واقعیات زندگی خانوادگی در دوران معاصر در بسیاری از خانواده ها به گونه دیگری رقم خورده است . در بسیاری از خانواده های سنتی همان تقسیم کار جنسیتی که بر حسب فرض باید عامل اساسی وفاق و استحکام خانواده باشد، به صورت کانون مشاجره های زناشویی و عامل بی ثباتی خانواده در آمده است . تعداد زیادی از زنان خانه دار از اینکه بار اصلی کارهای خانگی بر دوش آنان سنگینی می کند و مردان مسئولیت کمتری را در این زمینه می پذیرند، شکایت دارند . نابرابری در توزیع قدرت در خانواده نیز مشکل را دو چندان می کند و زنان از اینکه نمی تواند در تصمیم گیریها به طور مساوی با مردان

مشارکت داشته باشند، ناراضی هستند. از سوی دیگر، الگوهای جدید و غیر جنسیتی تقسیم کار در بسیاری از موارد، رضایت زناشویی را در پی داشته است . براساس تحقیقی که بر روی ۴۵۰ خانواده پاریسی صورت گرفته ، تفکیک جنسی ﻗﺶ های تصمیم گیری از نقش های مربوط به کار منزل ، با هماهنگی زن و شوهر و احساس رضایت زن منافات دارد و برعکس ، بیشترین میزان توافق و تفاهم و رضایت زن در خانواده هایی به چشم می خورد که در آنها زن و مرد از امکان مساوی برای تصمیم گیری برخوردارند. (میشل ؛ ۱۳۵۴: ۱۲۷) تحقیقات دیگری نیز این مطلب را تایید کرده اند که شادترین خانواده ها خانواده هایی هستند که از الگوی مساوات جویانه پیروی می کنند، گرچه با چشم پوشی از این الگو، خانواده هایی مبتنی بر الگوی مردسالارانه در مقایسه با خانواده های زن سالارانه ساده تر و موفق ترند(Sabini, ۱۹۹۴:۵۱۴)

همچنین در مورد اشتغال زنان ، بخشی از یافته های تحقیقی از این واقعیت حکایت دارند که زنان خانه داری که مایلند در بازار کار باشند، اما نیستند، از حداقل شادی و رضایت برخوردارند و به طور کلی ، زنان شاغل در مقایسه با زنان خانه دار شادترند،از عزت نفس بالاتری برخوردارند، کمتر دچار سرخوردگی و کمتر به فشارهای روحی مبتلا می گردند(Perlmutter and Hall, ۱۹۹۲:۳۶۱) .

با این اوصاف ، آیا بادی مشکل تضادها و نارضایتی های زناشویی را ناشی از تقسیم کار جنسیتی دانست تا در نتیجه ، تغییر این الگوی سنتی تقسیم کلو، رفع تنش ها و ناسازگاری های دو زوج را در پی داشته باشد؟ به نظر می رسد بدون توجه به فرهنگ مسلط در یک جامعه نمی توان به درک کاملی از مسئله دست یافت . در حقیقت ، نگرش ها و ارزش های فرهنگی مهم ترین متغیر تاثیر گذار در مسئله اند و تقسیم کار جنسیتی چیزی بیش از یک متغیر فرعی نیست ؛ متغیری که بر حسب فرهنگ غالب و پذیرفته شده در یک جامعه می تواند در استحکام خانواده و یا بالعکس ، در تزلزل خانواده نقش داشته باشد؛ بنابراین ، اگر تقسیم کار جنسیتی در دوران کنونی به موضوعی مسئله ساز در زندگی زناشویی تبدیل شده ، علت آن را باید در تغییرات ارزشی جوامع جدید و نه در ذات این نوع تقسیم کار جستجو کرد.

براساس همین نکته ، داده های تحقیقات متعدد درباره این موضوع قابل تفسیر خواهند بود میزان بالاتر رضایت و وفاق زناشویی در خانواده های مساوات طلب ، به مواردی اختصاص دارد که زن و شوهر از حیث ارزش ها و هنجارهای جنسیتی به توافق رسیده باشند؛ همچنان که در دوره های گذشته و در بسیاری از جوامع کنونی ، تقسیم کار جنسیتی صرفا به دلیل متناسب بودن با نظام ارزشی جامعه ، موجب استحکام خانواده گردیده است. از سوی دیگر، در اوضاع و شرایطی که الگوی سنتی تقسیم کار منسوخ گشته و الگویی همگانی و دارای پشتوانه فرهنگی جایگزین آن نشده است ، بروز مشکل انطباق با نقش ، به ویژه برای زوج های جوان که در نقش های زناشویی جامعه پذیر نشده اند، کاملا قابل پیش بینی است(Winch, ۱۹۷۱:۵۵۲) .

با توجه به نکته یاد شده ، به نظر می رسد الگوی مطلوب اسلام در این زمینه در مقایسه با دیگر الگوها بیشترین تاثیر را بر استحکام و تداوم خانواده بر جای می گذارد، مشروط به اینکه در فرایند جامعه پذیری افراد در نقش های جنسیتی مورد نظر اسلام ، اختلالی پیش نیاید؛ اما با نفوذ ارزش های فرهنگی متعارض با ارزش های دینی به درون خانواده ها، گسترش تضادها و ناسازگاری های زناشویی پیش بینی می شود؛ از این رو، اگر بنا باشد نهاد خانواده را از خطر بی ثباتی ناشی از تقسیم کار جنسیتی و سرپرستی مردان در خانواده ، ایمن سازیم ، راهکاری به جز کار فرهنگی گسترده در جهت معرفی و تبیین دیدگاههای اسلام در باب نقش های جنسیتی فراروی ما نخواهد بود [(۸۹)] .

۱۵. تولد فرزند

بسیاری از مطالعات و تجربه های عینی نشان می دهند که تولید فرزند، به عنوان بارزترین محصول پیوند زناشویی ، در تحکیم و تثبیت خانواده نقش ممتازی ایفا می کند و در مقابل ، عقیم بودن و ناکامی در تولید فرزند، به ویژه در صورت اشتیاق وافر دو زوج و وجود حساسیت های محیطی مشوق ، در بسیاری موارد فروغ مهر و صفا را در روابط زناشویی ضعیف و پیوندهای متقابل را سست می گرداند. بدون شک ، تاثیر فرزند بر استحکام خانواده تا حد زیاد به میل فرزندخواهی ارتباط دارد. شاید میل فرزندخواهی به میل جاودانگی بازگشت کند و چون میل به جاودانگی شخصی در این دنیا فانی و گذرا ارضا شدنی نیست ، این عدم ارضا انسان ها را به تلاش برای تحصیل جاودانگی غیر شخصی از راه به یادگار نهادن آثار ماندگار سوق می دهد. بقای نسل اشخاص از راه فرزندان یکی از بارزترین مصادیق جاودانگی غیر شخصی است و از این رو، والدین استمرار وجود خویش را از راه فرزندان جستجو می کنند و حیات ایشان را دنباله حیات خویش می انگارند.

به هر تقدیر، ناکامی در تولید فرزند، نوعی ناخرسندی طبیعی را بر زوجین تحمیل می کند و خانواده را به رغم جاذبه های متعدد در معرض بی ثباتی قرار می دهد. در طرف مقابل ، رضایت درونی زوجین موهبت بزرگی است که از تولد فرزند، به ویژه فرزند او عاید آنان می گردد. ویل دورانت [(۹۰)] در تشریح نقش فرزند در فراهم آوردن رضایت درونی پدر و مادر چنین می نویسد:

باید گفت که ازدواج به خاطر فرزند داشتن پدید آمده است . ازدواج تنها برای این نیست که زن و مرد را به هم پیوند دهد، بلکه مقصودی دیگر هم دارد و آن اینکه زندگی نوعی را با ایجاد پیوند صداقت و مواظبت میان پدر و مادر و فرزند تضمین کند .ازدواج پیش از داشتن فرزند قراردادی است برای آماده ساختن آسایش جسمانی متقابل ، ولی پس از بچه دار شدن معنی حقیقی خود را به دست می آورد. فرزند مقام خود را در کل بالاتر می برد و مانند آبی است که به چای گیاهی می ریزند تا آن را تازه و شکفته گرداند... مرد در این حال که به او می نگرد عشقش تازه می گردد؛ این دیگر آن زن پیشین نیست ؛ این زنی است که ذخایر و توانایی های تازه ای به دست آورده است ... این دیه ای است که مرد هرگز نخواهد توانست زنش را برای آن ، چنان که شایسته است پاداش دهد. رنج و زحمت کار از آن پس به شیرینی و گوارایی بدل می گردد و مانند کار کردن زنبورانی است که به دنبال شهد می گردند. خانه ای که تا آن وقت چهار دیواری و تختخوابی بیش نبود، جوانی از سر می گیرد و پر از خنده و نشاط می گردد. مرد برای نخستین بار خود را کامل و تمام حس می کند. (دورانت ؛ ۱۳۷۱: ۱۷۷: ۱۷۸)

گذشته از جنبه های روان شناختی ، نقش عوامل اجتماعی در بروز میل فرزند خواهی نیز باید مد نظر قرار گیرد. به گفته کلاین برگ : [(۹۱)]

میل به فرزند داشتن بی شک هم در مردان و هم در زنان وجود دارد و شاید دلیل وجود این میل نیز ارزشی باشد که فرهنگ برای کودکان قائل است . این ارزش ممکن است جنبه اقتصادی داشته باشد، همچنین – چنان که در چین معمول است – ممکن است ارزش دینی داشته باشد... ممکن است فرزند خواستن برای این باشد که شخص به نحو دیگر، یعنی به صورت ادامه وجود واقعی خود در دیگری ، فناناپذیر شود، یا ممکن است مردان فرزند داشتن را دلیل محسوس مردانگی خود بدانند. (کلاین برگ ، ج ۱، ۱۳۶۸: ۱۱۳)

با این همه ، چندین امر و از جمله توجه بیش از پیش به مشکلات تربیت فرزندان در دوران معاصر، میل فرزندخواهی را تحت الشعاع قرار داده است . اینک این پرسش مطرح است که آیا تولد فرزند با توجه به مشکلاتی که در پی دارد، روی هم رفته در جهت افزایش

انسجام خانواده و یا در جهت کاهش آن عمل می کند. پژوهشگران پس از بررسی های متعدد به این نتیجه رسیده اند که فرزندان همیشه تاثیر یکسانی بر خانواده ندارند، بلکه بر حسب پیشینه روابط زن و شوهر و نیز بافت فرهنگی جامعه ، آمدن فرزند می تواند تاثیر مثبت لی نفی در استحکام خانواده داشته باشد.

نظر به پیشینه روابط زن و شوهر، فرزندان تاثیرهای متفاوتی را بر استحکام خانواده بر جای می گذارند. زوج هایی که پیش از تولد کودک ، روابط نزدیک و صمیمانه ای با یکدیگر دارند، معمولا پدر و مادر شدن را تجربه ای خوشایند می یابند و با مشکلات و محدودیت های بچه داری آسان تر روبه رو می شوند، ضمن آنکه از نقش جدید خود به عنوان پدر و مادر رضایت بیشتری دارند . در مقابل ، زوج هایی که از ازدواجشان احساس شادی نمی کنند، پس از آمدن کودک ، ناخشنودی بیشتری را نشان می دهند. بر طبق برخی پژوهش ها، مردان ناراضی از رابطه زناشویی ممکن است از کودکان خود و در مواردی حتی از همسران خود کناره گیری کنند . (Perlmutter and Hall, ۱۹۹۲:۳۳۶-۳۳۷)

از نظر بافت فرهنگی نیز باید بین دو دسته از جوامع تمایز قائل شد؛ در جوامع سنتی که یا به دلایل اعتقادی و دینی و یا به دلایل اقتصادی ، جایگاه و ارزش بیشتری برای فزندان قائلند، فرزند با آمدن خود شادی و عزت نفس را برای پدر و مادر به ارمغان می آورد و از این راه ، باعث استحکام بیشتر خانواده می شود .از سوی دیگر، ناکامی والدین از تولید مثل می تواند مشکلات فراوانی را به ویژه برای زن ، به بار آورد. در بسیاری از موارد دیده شده است که ناباروری زن موقعیت او را در چشم همسر، بستگان و دیگران تنزل داده و حتی به طلاق وی یا ورود همسر جدید منجر شده است.

اما در جوامعی که روحیات و نگرش های فردگرایانه بر آنها غلبه دارد، عموما گرایش به داشتن فرزند کمتر است ؛ زیرا فرزندان به طور طبیعی محدودیت ها و فشارهای روانی و اقتصادی متعددی را بر خانواده تحمیل می کنند و آزادی های فردی در جهت انجام فعالیت های شغلی ، تحصیلی و غیره را به میزان قابل توجهی کاهش می دهند که همین امر یکی از عوامل مهم افزایش خانواده های بدون فرزند در جوامع صنعتی است و طبعا فرزندان را به عاملی موثر در کاهش رضایت زناشویی مبدل می سازند؛ برای مثال در سال ۱۹۹۸ در آمریکا از مجموع ۵۳٪ خانوارها که در آنها زن و شوهر با هم زندگی می کردند، تنها ۲۵٪ دارای فرزند و ۲۸٪ بدون فرزند بوده اند. (اداره آمار آمریکا، اینترنت) براساس پاره ای از تحقیقات ، بیشتر مردان و زنان با ازدواج شادتر می شوند؛ اما آمدن اولین کودک معادلات را برهم می زند؛ در نتیجه شادی و خشنودی زوجین تنزل می یابد و تا پس از رشد کودکان به سطح پیشین باز نمی گردد . (Almquist, et al, ۱۹۷۸:۳۴۲) البته نباید فراموش کرد که در چنین وضعیتی فرزند تاثیر دوگانه ای بر ازدواج به جا می گذارد؛ زیرا آمدن فرزند در همان حال که باعث کاهش رضایت زناشویی و در نتیجه ، بروز تنش ها و ناسازگاریها می گردد، درجه ثبات زناشویی را افزایش می دهد، به این معنا که احتمال اقدام دو زوج به طلاق کمتر می شود. (Landis, ۱۹۶۳:۲۰۷)

موضوع تضاد عشق و تربیت فرزند نیز که در دهه های اخیر مورد توجه صاحب نظران علوم اجتماعی قرار گرفته است ، در چنین بستر فرهنگی ویژه ای معنی خود را می یابد. محور بحث این پرسش است که آیا می توان برای تربیت فرزندان تدبیری اندیشید که خللی در روابط مبتنی بر عشق زن و شوهر ایجاد نکند؟ در پاسخ به این پرسش ، طرفداران دیدگاه محافظه کار، تعدیل ازدواج را به گونه ای که به صورت مبنای مناسبی برای پرورش صحیح فرزندان درآید، پیشنهاد می کنند. آنان معمولا مشکلات تربیت فرزند را ناشی از بی تعهدی همسران می دانند و از این رو معتقند برای افزایش تعهد و پایبندی افرا باید با موضوع ازدواج جدی تر برخورد کرد و فرصت ها و

امکانات اقدام به طلاق را بسیار محدود نمود؛ اما طرفداران دیدگاه رقیب در اصل این مطلب که پرورش فرزندان باید حتما در چهارچوب خانواده زن و شوهری صورت گیرد، تردید می کنند و می پرسند: چرا پدر و مادر بیولوژیک همواره باید پدر و مادر اجتماعی باشند؟ آنان ازدواج و خانواده را دو نهاد جداگانه می انگارند که دیگر نیازی به یکدیگر ندارند و معتقند که ازدواج می تواند بر محور جستجوی صحیح عشق شکل گیرد و در همان حال ، کودکان می توانند بر حسب تمایل والدین ، تحت مراقبت پدر و مادر بیولوژیک خود و یا تحت مراقبت پدر و مادرهای اجتماعی قرار گیرند. به این ترتیب ، زن و شوهری که از روابط زناشویی خود احساس رضایت نمی کنند، ناگزیر نخواهند بود افزون بر زوج ناخرسند، پدر و مادر ناخرسند نیز باشند. (Bilton, et al, ۱۹۸۱:۳۱۴-۳۱۵)

از دیدگاه اسلام این مطلب که فرزند در مراحل مختلف تکون تا رشد خود، مشکلاتی را بر والدین تحمیل می کند، مسلم است و از جمله در خود قرآن کریم به دشواری های جسمی و روحی مادران در دوران حمل و هنگام وضع حمل اشارت رفته (احقاف ، ۱۵)، همان گونه که در بعضی روایات به فشارهای اقتصادی فرزندان بر خانواده های کم بضاعت (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۹۹) و نیز دشواریهای تربیت فرزندان (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۱۰۰ و ۱۹۸) اشاره شده است . با وجود این ، در پاره ای از توصیه های دینی شاهد تدبیرهایی هستیم که اسلام از راه آنها کوشیده است فرزندان را به جای آنکه عاملی برای سرخوردگی و نارضایتی والدین باشند، به عاملی برای افزایش رضایت خاطر آنان در نتیجه ، تحکیم پیوند زناشویی تبدیل کند. ترغیب و تشویق فراوان نسبت به تولید و تربیت فرزندان و نسبت دادن ارزش بالا به این مقوله ، نخستین گام در جهت تحقق این هدف بوده است . اسلام گذشته از یادآوری ارزش ها و منافع دنیوی فرزندان برای والدین – مانند اینکه فرزندان موجب انس پدر و مادر و خارج شدن آنها از تنهایی اند و فرزندان یار و یاور پدر و مادر و یادگارهای آنان پس از مرگ ایشان خواهند بود (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۹۶، ۹۹و ۱۰۶) – بر ارزش های معنوی و اخروی فرزندان تاکید بسیار نموده است ؛ از جمله می توان به احادیثی اشاره کرد که بر پاداش اخروی تولید فرزند، پاداش اخروی صبر بر دشواری های تربیت فرزندان و پاداش هایی که در نتیجه کارهای نیک فرزند برای پدر و مادرش منظور می گردد، تاکید دارند. (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰ و ۲۱۱) .بدیهی است که نگرش معطوف به آخرت و جمع گرایانه اسلام به مقوله فرزند، جایی برای بروز ارزش های فردگرایانه افراطی که مشکلاتی مانند تضاد عشق و تربیت فرزند از درون آنها بر می آید، باقی نمی گذارد.

تدبیر مهم دیگری که اسلام عنایت ویژه ای به آن مبذول داشته ، اصل نیکی و احسان به والدین است . توضیح این مطلب بر حسب مفاهیم مکتب مبادله در روان شناسی اجتماعی آن است که استحکام روابط خانوادگی دائر مدار پاداش هایی است که هر یک از افراد از روابط خود دریافت می دارد؛ یعنی افزایش پاداش ها، افزایش تعهد و تعلق فرد به رابطه ، و کاهش پادش ها، کاهش تعهد و تعلق او را در پی خواهد داشت . بر این اساس ، اسلام کوشیده است از راه الزام یا تشویق فرزندان به فرمان برداری از والدین و نیکی کردن به آنان ، پاداش های ملموس بیشتری را برای والدین فراهم کند و به این ترتیب ، انگیزه های تولید و تربیت فرزند را در آنان تقویت نماید که این امر نیز خود، تاثیر انکار ناپذیری بر تحکیم روابط خانوادگی بر جای می گذارد. (رک : سوره های بقره ، آیه ۸۳و نساء، ۳۶ و انعام ، ۱۵۱ و اسراء ۲۳ – ۲۴ و عنکبوت ، ۸ و لقمان ، ۱۴ – ۱۵ و احقاف ، ۱۵)

نکته دیگری که در اسلام به آن سفارش شده ، این است که پدر و مادر باید علی رغم محدودیت های ناشی از تولد فرزند، نیازهای جنسی و عاطفی متقابل را از یاد نبرند و در جهت برآوردن این نیازها در حد توان بکوشند. آیه ۲۳۳ سوره بقره ، ضرر رساندن به مادران دارای فرزند شیرخوار به بهانه فرزند و نیز ضرر رساندن به پدران دارای فرزند شیرخوار را به بهانه فرزند ممنوع کرده است . براساس

برخی روایات ، پیش از نزول این آیه ، زنی که کودکی شیرخوار داشت ، چه بسا از بیم آنکه بار دیگر باردار شود و در نتیجه ، به کودک شیرخوار خود آسیب برساند، به درخواست جنسی شوهرش پاسخ نمی داد و مرد نیز گاهی به همین دلیل ، درخواست جنسی همسر خود را رد می کرد؛ به همین جهت ، خداوند ضرر رساندن مرد به زن و زن به مرد را ممنوع ساخت . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵(۱۸۰ :

در نهایت ، تاکید اسلام بر اهمیت روابط و حقوق خویشاوندی می تواند دربردارنده تدبیر دیگری برای کاستن از مشکلات تربیت فرزند قلمداد شود. هرچند امکان شکل گیری خانواده های گسترده در اوضاع و شرایط زندگی شهری جدید تقریبا از بین رفته است ، خویشاوندان نزدیک ، به ویژه بستگان درجه اول مانند پدر بزرگ ها و مادربزرگ ها، دست کم می توانند با حمایت ها و کمک های خود بخشی از بار مراقبت و تربیت فرزندان را از دوش پدر و مادرهای جوان بردارند.

۱۶. حمایت از خانواده

عوامل بیرونی متعددی با حمایت از خانواده در ثبات و استحکام آن نقش ایفا می کنند که می توان آنها را در دو دسته اصلی زیر جای داد: ۱. خویشان و آشنایان ؛ ۲. حکومت.

نقش حمایتی خویشاوندان چه از جهات مادی و چه از جهات معنوی در جوامع سنتی بیشتر به چشم می خورد. در این جوامع برخلاف جوامع جدید، به دلیل غلبه الگوی خانواده گسترده ، خویشاوندان معمولا برای کمک به گروه های خانوادگی کوچک در دسترس هستند و این امر باعث می شود که تنش های خانوادگی آسیب کمتری بر افراد وارد کند. (kirkpatrick, ۱۹۷۲, Vol. ۵:۳۱۳) گذشته از خویشاوندان ، گروه دوستان و آشنایان نیز می توانند با حمایت های خود زوج ها را به یکدیگر پیوند دهند و به نظر می رسد اثرگذاری این گروه با اوضاع و احوال جوامع جدید نیز سازگار باشد. (Goode, ۱۹۶۴:۹۶) در عین حال ، نباید روی دیگر سکه را از یاد برد و آن تاثیر منفی دوستان و خویشاوندان بر استحکام خانواده است و آن در مواردی می باشد که مخالفتی با ازدواج با نارضایتی ای از یکی از دو زوج در کار باشد. اختلافات ناشی از دخالت بستگان و نزدیکان ، به ویژه در جوامعی که در مرحله گذار از سنت به تجدد قرار دارند، در صد بالایی از اختلافات زناشویی را تشکیل می دهند (بهنام و راسخ ؛ ۱۳۴۸: ۱۸۱) و مسئله معروف ناسازگاری عروس و مادرشوهر یا داماد و پدر زن از محورهای اصلی این اختلافات است.

روی هم رفته ، به نظر می رسد نهاد خانواده در حال انطباق یافتن با وضعیت جدیدی است که در آن ، همراه با کاهش دخالت مستقیم خویشاوندان در زندگی زوج های جوان ، استقلال دو زوج بیش از پیش به رسمیت شناخته می شود و در همان حال ، حمایت مادی و معنوی خویشاوندان از آنها، هرچند در سطحی محدودتر از گذشته ، ادامه می یابد .از آنجا که دو زوج جوان این نسل نیز که با روحیه استقلال خواهی جامعه پذیر شده اند، خود در آینده ای نه چندان دور نقش پدر و مادر را برای زوج جوان نسل بعد ایفا خواهند کرد، امید می رود که این فرایند انطباق پذیری ، آسان تر تحقق پذیرد.

اما حمایت دولت و دیگر بخش های حکومتی از خانواده ، موضوعی است دارای ابعاد متنوع و گسترده که در دوران معاصر مورد توجه ویژه قرار گرفته است . حمایت اقتصادی ، آموزشی و قانونی مهم ترین اقسام حمایت حکومت از خانواده را تشکیل می دهند. در بُعد حمایت اقتصادی ، به نظر می رسد مهم ترین مسئله ، ساماندهی عمومی اقتصاد، به ویژه حل مشکل بیکاری جوانان است که تاثیرهای مستقیم نامطلوبی بر ثبات خانواده ها بر جای می گذارد. نداشتن شغل مناسب و مطمئن افزون بر آنکه برای بسیاری از جوانان واقع در

سن ازدواج ، مانع اصلی تشکیل خانواده است ، زندگی بسیاری از افراد متاءهل را نیز در معرض تهدید قرار می دهد. در همین راستا، موضوع تسهیلات ازدواج به ویژه در شرایط رکود اقتصادی ، اهمیت خاصی می یابد. در مورد ایران با وجود اقدام هایی که از سوی دولت جمهوری اسلامی در سال های اخیر در این زمینه صورت گرفته ، این اقدام ها در سطحی متناسب با اهداف و آرمانهای مطرح شده در قانون اساسی نبوده است.

حمایت آموزشی و فرهنگی حکومت نیز نقشی محوری در حفظ و استحکام نهاد خانواده ایفا می کند. در ایران بهره گیری از امکانات آموزشی و فرهنگ سازی ، اعم از کتاب های دبیرستانی و دانشگاهی ، مراکز مشاوره و رسانه های جمعی به ویژه صدا و سیما، در سالهای اخیر رشد چشمگیری داشته است و با توجه به افزایش نابسامانی های خانوادگی و از جمله طلاق ، انتظار می رود این روند حمایتی سیر صعودی خود را همچنان ادامه دهد، هرچند نباید ناسازگاری برخی از این برنامه ها با مبانی ارزشی اسلام و در مواردی ، تاثیر منفی آنها بر استحکام خانواده را از نظر دور داشت.

حمایت قانونی و امنیتی نیز دارای جنبه های متعددی است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر استحکام خانواده موثر است . بخشی از مشکلات زناشویی می تواند ریشه در کاستی های قانون گذاری داشته باشد؛ برای مثال ، تساهل بی از اندازه دادگاه های خانواده در غرب در پذیرش درخواست طلاق از جمله عواملی است که در افزایش میزان طلاق موثر بوده اند. (Sabini, ۱۹۹۵:۵۱۹) البته از آنجا که قوانین مدنی کشورهایی مانند ایران ، تا حد زیادی برگرفته از فقه اسلامی اند، به نظر می رسد کاستی های قانونی سهم عمده ای در اختلالات خانوادگی باشند. در عین حال ، این بدان معنا نیست که هیچ ضرورتی برای بازنگری قوانین خانواده ، اعم از قوانین کلی و جزئی ، وجود ندارد.

کارآمدی دستگاه پلیس و نظام قضایی در رسیدگی به شکایات و تخلفات خانوادگی ، جنبه دیگری از حمایت حکومت از خانواده را به نمایش می گذارد که این جنبه نیز در شرایط فعلی ایران هنوز به سطح مطلوب نرسیده است . جای تعجب نیست که عدم برخورد قضایی مناسب با پدیده ستم جنسی در بخشی از خانواده ها باعث احساس ناامنی زنان و دختران شده و در بعضی موارد، به پیامدهای ناخوشایندی همچون خودکشی ، خودسوزی زنان و فرار دختران از خانه انجامیده است.

سومین جنبه ای که در این راستا باید مورد توجه قرار گیرد، کنترل روابط جنی ناسالم در سطح جامعه و اجرای دقیق قوانین مربوط است . متاسفانه در سالهای اخیر بسیاری از موضوع های بنیادینی که در سعادت و ارتقای جامعه اسلامی دخالت دارند، مورد غفلت قرار گرفته ، یا دستخوش بهره برداری های سیاسی و جناحی شده اند که مسئله اجرای حدود الهی و برخورد قاطع با ی بند و باری های جنسی از جمله این موضوع هاست . بدون شک ، اجرای صحیح حدود و تعزیرات ، زمینه بسیاری از رفتارهای نابهنجار جنسی را که به سهم خود به ثبات خانواده لطمه می زنند، از میان بر می دارد.

کاملا آشکار است که ارزش گذاری بالای اسلام بر خانواده ، مستلزم آن است که هرگونه تدبیر حمایتی را مورد تایید قرار دهد؛ به همین جهت ، همان گونه که در مباحث گذشته به مناسب بیان گردید، در آیات و روایات فراوان بر حمایت مالی و عاطفی از بستگان و نزدیکان ، اجرای حدود الهی ، حمایت از زنان ستمدیده و حتی تامین مالی زوج های نیازمند از بیت المال مسلمانان ، تاکید شده است ؛ برای نمونه در روایتی آمده است : (مردی را که به خود ارضایی اقدام کرده بود، به محضر امیرالمومنین (علیه السلام) آوردند. حضرت بر دست او (تازیانه) زد تا سرخ شد، آنگاه مبلغی از بیت المال برای ازدواج او اختصاص داد) . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۲۶)

در پایان ، خاطر نشان می شود که حمایت فعالانه حکومت در جهت تثبیت و تحکیم خانواده نباید با حمایت منفعلانه و تابع وضع موجود که صرفا گسیختگی خانواده را شدت می بخشد، اشتباه شود. حمایت از خانواده به وسیله دولت های رفاه در تعدادی از کشورهای غربی در جهت و مسیر خاصی است که خانواده بحران زده غربی را روز به روز زایدتر و غیر کارکردی تر می سازد. (هلر؛ ۱۳۷۸: ۵۹) بر این اساس ، لازم است دست اندرکاران قوای قانون گذاری ، اجرایی و قضایی جمهوری اسلامی در سیاست های حمایت از خانواده ، جانب احتیاط و دوراندیشی را رعایت نموده و از سطحی نگری و پیروی ناموجه از الگوهای غربی خودداری ورزند.

۱۷. محدودیت طلاق

یکی دیگر از عواملی که به اعتقاد محققان در ثبات و انسجام خانواده نقش دارد، حساسیت فرهنگ عمومی نسبت به مسئله طلاق است . جامعه شناسان یکی از عوامل ثبات خانواده در بسیاری از جوامع سنتی را محدودیت های فرهنگی و قانونی طلاق ، به ویژه قبح طلاق در افکار عمومی و سرافکندگی ناشی از آن ، کاهش موقعیت فرد طلاق گرفته و در مواردی طرد انزوای اجتماعی او، فشارهای روانی ، اجتماعی و اقتصادی پس از طلاق و دشواریهای قانونی آن دانسته اند که هر یک به نوعی جایگاه خانواده را در افکار عمومی تثبیت و تحکم می کند و تا حد زیاد از فروپاشی آن مانع می شود. در مقابل ، هر قدر از قبح طلاق و احساس ننگ ناشی از آن کاسته شود، احتمال طلاق افزایش خواهد یافت و این وضعیتی است که در جوامع صنعتی معاصر به وضوح مشاهده می شود (Goode, ۱۹۶۴:۹۴)، همان گونه که نمونه هایی از این وضعیت در برخی جوامع ابتدایی نیز گزارش شده است ؛ برای مثال به گفته مورداک ، در یکی از جوامع مورد مطالعه وی افکار عمومی به جای آنکه موجبات ثبات خانواده را فراهم آورد، تاثیر منفی بر آن به جای می گذارد و از باب نمونه ، چنانچه یک مرد مدت زیادی با یک زن زندگی کند، مورد تمسخر قرار می گیرد. در نتیجه ، میزان طلاق در این جامعه بسیار بالا است . (Murdock, ۱۹۵۰:۱۹۸)

به هر تقدیر، محدودیت های طلاق با چشم پوشی از مواضع ارزشی و راهبردی دیدگاه های مختلف ، می تواند در تثبیت خانواده موثر باشد، ولی از آنجا که ثبات خانواده به تنهایی کاشف از بالا بودن میزان خشنودی زناشویی نیست ، دیدگاه های سنتی طرفدار دشوار کردن طلاق از سوی دیدگاه های نواندیش ، با مخالفت روبه رو شده اند. (گیدنز؛ ۱۰۲ – ۱۰۱ :۱۳۷۸)

در خصوص دیدگاه اسلام درباره محدودیت های طلاق به همین اشاره بسنده می کنیم که نگرش منفی دین به طلاق های بوالهوسانه مستلزم آن است که از راهبردهای فرهنگی مانند ترویج قبح این گونه طلاق ها در سطح جامعه استقبال کند. در عین حال ، چون نمی توان قبح طلاق را به طور کلی از متون دینی استفاده کرد و در پاره ای از موارد، گسستن ارتباط زناشویی به دلایل معقول حتی ضرورت می یابد، چنان که خود پیامبر اکرم و ائمه اطهار (علیه السلام) نیز بر حسب روایات در مواردی به طلاق همسران خود اقدام کرده اند، (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۵۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۳۳۵؛ همچنین ر.ک : ابن ماجه ، سنن ج ۶۵۰۱ :) از این رو به نظر می رسد کاستن از حساسیت های بی مورد در این زمینه با تعالیم اسلام هماهنگ تر باشد. اما ایجاد محدودیت های قانونی برای طلاق تنها در یک مورد، نمود آشکاری دارد و آن اختصاص دادن حق طلاق علی القاعده به شوهر است . از این مورد که بگذریم ، اسلام محدودیت قانونی قابل توجهی را برای طلاق قرار نداده ، هرچند به منظور کاهش موارد طلاق ، تمهیداتی را برای سست کردن انگیزه های طلاق و فراهم نمودن زمینه تجدید نظر زوجین مقرر کرده است [۹۲] .

۱۸. محدودیت روابط اجتماعی زنان و مردان

یکی از زمینه ها و شرایطی که در حفظ و تقویت علایق زناشویی و در نتیجه ، تحکیم و تثبیت بنیان خانواده نقش محوری دارد، محدودیت روابط زن و مرد در عرصه تعاملات عام اجتماعی است . اختلاط زن و مرد در حوزه های مختلف فعالیت اجتماعی ، به ضمیمه ضعف کنترل درونی و بیرونی افراد و امکان برقراری روابط آزاد با توجه به وجود محرک های قوی و پرجاذبه ای که دو جنس به طور طبیعی برای ورود به دنیای یکدیگر دارند، آبشخور بسیار مناسبی برای رشد تمایلات شهوانی و کامجویی های غیر مجاز و در نتیجه ، ضعف انگیزه تشکیل خانواده در مرحله اول و ضعف انگیزه حفظ آن در مرحله بعد خواهد بود.

براساس منطق مبادله ، هنگامی که افراد به راحتی و با صرف هزینه اندک ، امکان نیل به اهداف مورد نظر خویش را به صورت پیاپی داشته باشند و به پاداش های ارضا کننده و مطلوب دست یابند، به طور قطع ، انگیزه وافری برای استمرار این وضعیت و طرد شیوه های جایگزین که در مقایسه از ارزش تعاملی کمتری برخوردارند، خواهند داشت . ادامه چنین وضعی ، به ویژه با توجه به جاذبه روابط بین دو جنس ، زمینه مساعدی را برای زوال تدریجی موقعیت خانواده در سطح کلان و بروز تنش ، اختلاف ، سوء معاشرت ، خیانت ، طلاق و تجدید فراش های مکرر در سطح خرد فراهم می سازد یک مطالعه تطبیقی که در شصت و شش کشور صورت گرفته ، نشان می دهد که هرچه زنان در جامعه بیشتر با مردان مرتبط باشند، میزان طلاق بالاتر خواهد بود (Sabini, ۱۹۹۵:۵۱۹)

نظام تربیتی – حقوقی اسلام با هدف ایجاد یک جامعه سالم و تامین هدف های مربوط به سعادت فردی و اجتماعی ، تدبیرهای ویژه ای در این خصوص اتخاذ کرده است . ارائه الگوی تربیتی و اخلاقی مطلوب ، تعیین صریح حدود قانونی ، فراهم آوردن مقدمات لازم جهت جامعه پذیر ساختن افراد متناسب با الگوهای مورد نظر، ایجاد حریم در روابط انسانی ، طبقه بندی افراد بر اساس نوع و میزان بستگی (محرم و نامحرم)، اعمال نظارت و کنترل همگانی (به صورت رسمی و غیر رسمی)، ایجاد حساسیت های لازم در افکار عمومی و وجدان جمعی جت برخورد با منکرات و به طور کلی ، زمینه سازی همه جانبه برای ایجاد یک فضای اجتماعی سالم و غیر شهوانی از مهم ترین تدبیرهایی هستند که اسلام برای نظام سازی مطلوب مورد توجه قرار داده است.

با نگاه تحلیلی به رویکرد اسلام به موضوع روابط اجتماعی زن و مرد، به نظر می رسد اسلام دو هدف اساسی را در تدبیرهای یاد شده ، دنبال کرده است . هدف نخست که در آغاز بحث به آن اشاره شد، کاهش زمینه های روابط جنسی نامشروع در سطح جامعه است و هدف دوم که از ظرافت بیشتری برخوردار است و جز در قالب بینش ها و گرایش های معنوی نمی توان به در صحیحی از آن نایل شد، آن است که حساسیت های طبیعی موضوع جنس در سطح اجتماعی به پایین ترین حد کاهش یابد، به گونه ای که این موضوع کمترین مشغله ذهنی را برای مرد یا زنی که وارد عرصه اجتماع می گردد، در پی داشته باشد. بدون تردید، برطرف شدن این قبیل مشغله های ذهنی و به تعبیر دینی ، وسوسه های نفسانی ، شرط اساسی یاد خدا و گرایش به معنویات است که در نظام تربیتی اسلام جایگاه بسیار والایی دارد و افزون بر آن ، به عنوان یکی از ارکان مهم بهداشت روانی در سالم سازی نظام اجتماعی نقش بسزایی ایفا می کند. بدیهی است که این دو عامل ، یعنی یاد خدا و بهداشت روانی فرد نیز به سهم خود تاثیر عمده ای بر استحکام روابط زناشویی بر جای می گذارند.

گوشه ای از تدابیر اسلام در جهت تامین اهداف یاد شده که در منابع دینی بدان ها توجه داده شده و تحقق عینی آنها نوعی (محدودیت عقلانی) [۹۳] در روابط اجتماعی زنان و مردان را در پی خواهد داشت ، از این فرایند:

-تکلیف زنان به رعایت حجاب شرعی در برابر مردان نامحرم که طبق نظر بسیاری از فقها عبارت است از پوشش تمام بدن به جز صورت و دست ها تا مچ ؛ البته این حداقل پوشش واجب است و رعایت پوشش کامل به عنوان امری راجح و در شرایط خاص ، به عنوان واجب نیز مطرح می باشد. (نور، ۳۱و وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۴۶)

-تکلیف زنان به مخفی ساختن زیورآلات خود در برابر نامحرمان (نور، ۳۱)؛

-ممنوعیت آرایش زن برای مردان نامحرم (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۵۵)؛

-توصیه زنان به حفظ حجب و حیا در راه رفتن (قصص ، ۲۵)؛

-توصیه زنان به حفظ متانت در سخن گفتن و خودداری از سخنان وسوسه انگیز (احزاب ، ۳۲)؛

-توصیه زنان به کوتاه و مختصر سخن گفتن با نامحرمان به جز در موارد لزوم (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۴۳)؛

-ممنوعیت خلوت گزینی با نامحرمان (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۳۳ و ج ۱۳: ۲۸۰)؛

-نهی از ورود مرد نامحرم به خانه زن بدون اجازه سرپرست خانواده (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵۷ :۱۴)؛

-ممنوع ساختن نگاه شهوت آلود به نامحرم (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۳۸ – ۱۴۱)؛

-کراهت نگاه به نامحرم حتی با داشتن حجاب (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۴۵)؛

-توصیه به فرو افکندن چشم بهنگام رویارویی با مرد یا زن نامحرم (نور، ۳۰و ۳۱)؛

-کراهت مبادرت مردان به سلام کردن بر زنان نامحرم ، به ویژه زنان جوان ، و کراهت دعوت مرد از زن نامحرم برای هم غذا شدن (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۷۳ – ۱۷۴) (این گونه توصیه ها نشان می دهد که اسلام افزون بر ارتباطات فیزیکی ، دیداری و گفتاری ، ارتباط و تعامل عاطفی بین زنان و مردان نامحرم را ناپسند می شمارد و خواهان محدود شدن ارضای نیازهای عاطفی زن و مرد به یکدیگر در کانون خانواده است .)؛

-کراهت اختلاط زنان و مردان در اماکن عمومی (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۷۴)؛

-نهی از تماس فیزیکی با نامحرم (حتی پسر بچه ها و دختربچه ها)؛ همچون دست دادن ، در آغوش کشیدن و بوسیدن (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۷۰)؛

-ممنوع ساختن یا مکروه شمردن ورود زنان به برخی مشاغل یا موقعیت های اجتماعی که مستلزم ارتباط زیاد با نامحرمان است (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۶۲)؛

-مشروط ساختن خروج زن از خانه به اذن شوهر (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۱۲ و ۱۲۵)؛

توصیه مردان به غیرت ورزی مناسب جهت حفظ حریم عفاف (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۰۹۱۰۷ –)؛ در عین حال ، از غیرت ورزی نابه جا به شدت نکوهش شده است . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۷۵ :۱۴)

شایان ذکر است که از توصیه های اکید اسلام در این خصوص نباید لزوم خانه نشینی و اعمال فشارهای شدید جهت محدود ساختن روابط اجتماعی و ایجاد مانع در مسیر ورود زنان به عرصه فعالیت های اجتماعی را نتیجه گرفت . بدیهی است که بر حسب دلایل دینی ،

برقراری روابط اجتماعی و مشارکت فعال در عرصه های مختلف فعالیت شغلی در صورتی که با حفظ حدود، مصونیت لازم از ابتلا به آلودگی ها و انحرافات و به طور کلی تامین منافع و مصالح جمعی همراه باشد، نه تنها مجاز که در مواردی واجب و الزامی خواهد بود؛ در عین حال ، این قبیل تذکارها همواره می تواند عموم مومنان را در وضعیت هوشیاری و مراقبت وسواس گونه که تضمین کننده سعادت بهروزی ایشان است ، نگه داشته ، از جاذبه ها و حساسیت های طبیعی این عرصه که استعداد فوق العاده ای برای فعال ساختن تحرکات شیطانی دارد، آگاه سازد.

۱۹. نظارت و کنترل

گذشته از عوامل کنترل درونی ، مانند ایمان و اخلاق ، مجموعه ای از عوامل بالفعل یا بالقوه بیرونی وجود دارند که با ایفای نقش نظارتی و کنترلی می توانند از اختلال خانواده جلوگیری کنند. در نخستین گام ، کنترل اعضای خانواده نسبت به یکدیگر مطرح است . البته با توجه به اینکه زن و شوهر به عنوان دو عنصر مستقل پیمان زناشویی می بندند و به این رابطه شکل می دهند، طبعا نمی توان انتظار داشت که نقش نظارتی کنترلی نیرومندی در قبال یکدیگر ایفا کنند، مگر در مواردی که این نقش از پشتوانه های قانونی یا فرهنگی برخوردار باشد؛ برای مثال ، کنترل جنسی زنان به وسیله شوهران به عنوان عاملی برای استحکام خانواده به دلیل برخورداری از پشتوانه های قوی فرهنگی ، در بسیاری از جوامع گذشته و حال وجود داشته و دارد؛ همچنین ؛ ممنوعیت قانونی چند زنی در تعدادی از کشورها زمینه اعمال این نوع کنترل را از سوی زنان بر شوهران فراهم آورده است.

کنترل خانواده به وسیله خویشان و آشنایان در رتبه بعد قرار دارد. این نوع از نظارت و کنترل خواه به شیوه مستقیم و خواه به شیوه غیر مستقیم ، همچون کنترل ناشی از پشتیبانی و کمک مالی به زوجین در خانواده های گسترده جوامع سنتی ، کارایی بسیار بالایی در زمینه حل تضادهای زناشویی و جلوگیری از فروپاشی خانواده داشته است ؛ اما استقلال نسبی خانواده هسته ای در جوامع جدید با کاهش تاثیر خویشاوندان همراه بوده است . کنترل و نظارت جامعه بر خانواده نیز در همین راستا قابل طرح است . نظارت اجتماعی در جوامع سنتی که نمونه های آن را در جوامع روستایی فعلی نیز تا حدودی مشاهده می کنیم ، پشتیبان نیرومندی برای نظام هنجاری جامعه فراهم می آورده و در نتیجه ، تخلف از ارزشهای پذیرفته شده را دشوار می نموده است.

نهاد قانون نیز همواره سهم قابل توجهی در حفظ و تثبیت خانواده ایفا کرده است . بدون شک ، محدودیت قانونی طلاق ، ممنوعیت چند همسری ، ممنوعیت خشونت زناشویی ، مداخله قضایی در نزاع های خانوادگی و اموری از این دست ، تاثیر عمده ای بر ثبات و تداوم حیات خانواده بر جای می گذارند [(۹۴)] .

با توجه به این ابعاد چندگانه کنترل و نظارت بر خانواده ، به نظر می رسد نظام کنترل خانواده در اسلام از غنا، پویایی و کارآمدی بسیار بالایی برخوردار باشد. در مباحث گذشته به مولفه های گوناگون این نظام به مناسبت اشاره گردید. لزوم اهتمام جدی به ارضای جنسی و عاطفی متقابل به عنوان یک عامل مهم کنترل ، تشویق روحیه غیرت ورزی در مردان به عنوان یک چتر حمایتی و حفاظتی ، وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر آحاد جامعه به ویژه بر افراد صاحب نفوذ، جهت گیری مجموعه قوانین شرعی ذی ربط به سمت تحکیم خانواده ، حرمت مسامحه مسئولان اجرای قانون در اجرای حدود الهی و از جمل حد زنا و حد همجنس بازی و همچنین لزوم مداخله بستگان و تعیین یک حَکَم از از خویشان زن به منظور تصمیم گیری درباره اختلافات شدید زناشویی و لزوم دخالت قاطعانه نهاد

حکومت در خشونت های خانوادگی ، مهم ترین مولفه های نظام کنترلی اسلام را تشکیل می دهند .(ر.ک : فصل دوم ، (کنترل اجتماعی) و فصل سوم (خشونت جنسی در خانواده)

۲۰. اخلاق

نقش عنصر اخلاق در استحکام خانواده از مسائلی است که به نظر می رسد کارشناسان امور خانواده حق مطلب را در مورد آن ادا نکرده اند. معمولا در مقام برشمردن عوامل اختلال خانواده ، ضعف اخلاق یا مغفول واقع می شود و یا حداکثر به سان یکی از عوامل و در عرض آنها مطرح می گردد. حتی در پاره ای از اظهار نظرهای کارشناسان داخلی نیز تاکیدی که بر ناهمسانی زوجین از جهات فرهنگی ، تحصیلی و سنی یا مشکلات اقتصادی به عنوان عامل اصلی اختلال خانواده صورت می گیرد، بسیار بیش از از اهمیتی است که به نارسایی های اخلاقی زوجین داده می شود.

تحلیل گران فمینیست نیز از منظر خاص خود، اخلاق را به دلیل آنکه در جهت دفاع از قدرت و سلطه مردان و حفظ منافع آنان و تداوم ستم جنسی بر زنان عمل می کند، مورد ارزش گذاری منفی قرار می دهند. (احمدی خراسانی ؛ ۱۳۷۸: ۴۸) فمینیست ها با طرح این دیدگاه تلویحا می پذیرند که اخلاق می تواند در ثبات خانواده نقش داشته باشد؛ اما از آنجا که ثلبت خانواده را فی نفسه امری با ارزش تلقی نمی کنند و تنها با فرض تحقق آرمان برابری جنسی ، ارزشمندی آن را احتمالا تایید می کنند، در نتیجه ، موضع چندان مثبتی در قبال اخلاق نشان نمی دهند.

با این همه ، شواهدی یافت می شود که دلالت می کند حتی در شرایطی که دو زوج از جهات گوناگون همسانی دارند، ضعف تربیت اخلاقی به تنهایی می تواند باعث از هم پاشیدگی خانواده شود. از سوی دیگر کم نیستند نمونه هایی که در آنها علی رغم ناهمسانی زوجین از جهات متعدد، پایبندی آنان به موازین اخلاقی باعث تداوم و انسجام خانواده شده است ؛ از این رو، نگاه واقع بینانه اقتضا می کند که برای عنصر اخلاقی در مقایسه با بسیاری از عوامل دیگر، سهم بیشتری در حفظ یکپارچگی خانواده قائل شویم.

در ارتباط با نقد فمینیستی اخلاق نیز به نظر می رسد این قبیل جهت گیریها برخاسته از نگرش تجزیه ای و غیر جامع به اصول اخلاقی است . بدیهی است اخلاقی که صرفا به زنان توصیه کند در برابر ستم شوهران خود لب فرو بندند و بدین ترتیب ، موجب تداوم ستم جنسی گردد، نمی تواند مورد تایید قرار گیرد، ولی آیا اخلاق جامعی که همگان را به یک نسبت به سوی فضایل و ارزش های انسانی دعوت می کند و با تحقق عینی آن هیچ زمینه ای برای ستم جنسی یا غیر جنسی باقی نمی ماند، نباید مورد ارزش گذاری مثبت قرار گیرد؟

واضح است که اگر زوجین از ویژگی های اخلاقی ارزشمندی مانند صداقت ، وفاداری ، اعتماد، احترام ، مهربانی ، دلسوزی ، فروتنی ، صبر و بردباری ، گذشت ، نرم خویی ، خیرخواهی و انصاف برخوردار و از اموری مانند خودخواهی ، خودمحوری ، برتری جویی ، تحقیر دیگران توهین به آنها، حسادت ، بخل ، طمع ، کینه توزی و دورویی مبرا باشند، بسیاری از تنش ها، بدرفتاریها، خشونت ها و اختلافات ویرانگر از ساحت زندگی خانوادگی رخت برخواهد بست ؛ زیرا پایبندی به اصول اخلاقی نیرومندترین عامل کنترل درونی افراد از سدت یازیدن به اقدامات غیر انسانی است ؛ از این رو اسلام از میان معیارهای متعدد گزینش همسر، تاکید کم نظیری بر تربیت اخلاقی فرد نموده است . در حدیثی آمده است شخصی در نامه ای که برای امام رضا (علیه السلام) نوشت ، عرضه داشت : (یکی از خویشان من که قدری هم بداخلاق است ، از دخترم خواستگاری کرده است) . امام (علیه السلام) در پاسخ فرمودند :(اگر بد اخلاق

است ، دخترت را به او نده) . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۵۴)

در روایت دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند :(اگر کسی که اخلاق و دیانت او را می پسندید، برای خواستگاری به نزدتان آمد، با ازدواجش موافقت کنید) (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۵۱) و در روایت سومی بر اخلاق خوب زن به عنوان معیار گزینش ، تاکید شده است . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۴) از اینها گذشته ، در بسیاری از روایات بر ویژگی های اخلاقی تاثیر گذار بر تحکیم خانواده ، به طور خاص و تفصیلی تاکید شده است که از جمله می توان به ویژگی های مثبت امانت داری ، عفت ، حیا، وفا، سخاوت ، گذشت ، شفقت ، مهربانی ، نرم خویی و آسان گیری ، و ویژگی های منفی بخل ، حسادت ، عیب جویی ، پر توقع بودن ، ناسپاسی ، فحاشی و لجبازی اشاره کرد. (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۰، ۳۱و ۵۱)

۲۱. ایمان

اگر برای عنصر اخلاق در مقایسه با عوامل پیشین سهم بیشتری در تحکیم خانواده قائل شدیم ، عامل ایمان و دینداری حتی نسبت به اخلاق ، جایگاه والاتری دارد؛ زیرا دین پشتوانه اصلی اخلاق است و در حقیقت ، اخلاق منهای دین را جز در نوشته های فلسفی یا ادبی نمی توان یافت ؛ از این رو همبستگی بین افول دینداری و ضعف نهاد خانواده در غرب فرضیه ای بدیهی می نماید و از حیث تجربی نیز مورد تاءیید محققان متعدد قرار گرفته است ؛ برای نمونه ، بعضی بررسی ها به دست می دهد که))ارتباط داشتن با کلیسا که نشانه یک شخصیت اجتماعی است ، با سازگاری در زندگی زناشویی ارتباط نزدیک دارد و حال آنکه عدم توجه به مذهب ، تاءثیر عمده ای بر اختلال زناشویی دارد) . ((کینگ ؛ ۱۳۵۵: ۱۶۸؛ همچنین ر.ک : ساروخانی ؛ ۱۳۷۰: ۶۴(

به طور کلی ، ایمان مذهبی از دو راه مهم بر ثبات و استحکام خانواده تاءثیر می گذارد: نخست از راه تقویت و تحکیم مبنای اخلاقی فرد که در بحث گذشته به اهمیت آن اشاره شد و از نتایج آن ایجاد یک عامل کنترل درونی است که از توسل شخص به اقدامات ظالمانه جلوگیری می کند. در روایتی از امام حسن مجتبی (علیه السلام) به این نکته اشاره شده است که دختر خویش را به ازدواج شوهر متدین و پرهیزگار در آورید؛ زیرا چنین شخصی اگر دخترتان را دوست بدارد، او را اکرام خواهد کرد و چنانچه او را نپسندید به وی جفا و ستم روا نخواهد داشت . (الطبرسی ؛ ۱۴۰۸ ق : ۲۱۴)

راه دوم عبارت است از تاءثیر ایمان مذهبی در معنا بخشیدن به زندگی و ایجاد حس رضایت در افراد. بدون شک ، از عوامل اصلی اختلاف خانواده ، توقعات فزاینده و آرمان گرایانه زوج های جوان از زندگی مشترک است که بر آورده نشدن آن توقعات باعث احساس نارضایتی و در نتیجه ، کوشش نامعقول و نسنجیده در جهت تغییر وضع موجود به وضع مطلوب است . افزون بر آن ، بروز نابسامانی های فرهنگی ، اقتصادی و غیره روابط زناشویی را به روابطی شکننده و ناپایدار مبدل می نماید. در چنین زمینه ای کمترین ناکامی در دست یابی به آرزوهای مادی ، اشخاص غیر مؤ من را که تنها به سعادت دنیوی خود می اندیشند، به سرخوردگی و احساس شکست می کشاند. این در حالی است که ایمان مذهبی و اعتقاد به وعده های الهی مؤ ثرترین عامل در جهت ایجاد حس رضایت و امید به آینده و در نتیجه ، سازگاری با ناملایمات و دشواری های زندگی است.

با توجه به تاءکیدی که ادیان الهی بر رعایت مسائل اخلاقی دارند، اصولا از افراد مذهبی و متدین انتظار بیشتری می رود که در برابر مشکلات زناشویی از خود سعه صدر، بردباری و مدارا نشان دهند. افراد دیندار ضمن آنکه از کوشش در جهت تاءمین نیازهای مادی

معقول و ایجاد یک زندگی مشترک مطلوب فروگذار نمی کنند، در صورت برخورد با مشکلاتی از قبیل فقر، ناسازگاری های خانوادگی و غیره دچار یاءس نمی شوند، بلکه دل به وعده های الهی روشن می دارند و با حلاوت ایمان و یاد خدا، تلخی های زندگی را به شیرینی مبدل می سازند. بی جهت نیست که (صبر) به عنوان یکی از بهترین فضایل و ارزش های اخلاقی که مورد بیشترین تاءکیدات دینی قرار گرفته ، در دنیای متمدن کنونی رنگ باخته است و افراد تربیت شده در این فرهنگ سکولاریستی ، آسایش و رضایت شخصی دنیوی را بر هر امر دیگری ترجیح می دهند. بر پایه همین ملاحظات است که روایات اسلامی در مقام معرفی معیارهای گزینش همسر، عنایت خاصی به عامل دینداری و پرهیزگاری مبذول داشته اند. (منبع پیشین ؛ همچنین ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۲۱ و ۵۱)

نظریه های ثبات و استحکام خانواده

مباحث این فصل تا بدین جا به بررسی مجموعه ای از عوامل مؤ ثر در ثبات و استحکام خانواده یا اختلال آن اختصاص داشت . در این مباحث ، هر یک از عوامل دخیل را به طور جداگانه مطرح کرده ، به ارزیابی نقش و چگونگی تاءثیرگذاری آن پرداختیم . در بحثی که پیش رو داریم ، بدون آنکه بر عوامل خاص متمرکز شویم ، مهم ترین تلاش های نظری کلان نگر و خردنگر در قالب نظریه های کارکردگرایی و مبادله اجتماعی را مورد توجه قرار خواهیم داد.

کارکرد گرایی

در بینش کارکرد گرایانه ، نهادها و شیوه های کنش بر اساس تاءثیر آنها در کلیت نظام اجتماعی تحلیل می شوند و چیستی و بقای آنها بر حسب فایده ای که به کل نظام و یا اجزای دیگر آن می رسانند، تبیین می گردد. از سوی دیگر، همان گونه که در فصل دوم (علل تغییر کارکردهای خانواده) اشاره شد، دو دسته از عوامل باعث تغییر کارکردهای یک نهاد اجتماعی می شوند: تغییرات ارزشی و پیدایش نهادها یا شیوه های جایگزین . بر این اساس ، می توان به تبیینی کارکردی دست یافت که به موجب آن ، ثبات و استحکام خانواده در گرو تداوم کارکردهای فردی و اجتماعی آن و یا تغییر کارکردهای آن در شکل جایگزین شدن کارکردهای خانواده به صورت فقدان کارکردهای پیشین و عدم جایگزینی کارکردهای جدید بروز می کند، با وضعیت بی ثباتی و اختلال خانواده در سطح گسترده روبه رو خواهیم بود.

نهاد خانواده اکنون در بسیاری از کشورهای غربی دچار همین وضعیت گشته است ؛ زیرا به اعتراف عموم صاحب نظران ، بخش عمده ای از کارکردهای پیشین آن کلا یا بعضا به نهادهای جایگزین محول گردیده ، بدون آنکه نظام اجتماعی ایفای کارکردهای جدیدی را به خانواده واگذار کرده باشد. کارکردهایی مانند تنظیم رفتار جنسی ، تولید مثل ، حمایت و مراقبت ، جامعه پذیری ، تربیت دینی و تولید اقتصادی بعضا یا کلا به وسیله نهادهای دیگر یا شیوه های غیر نهادینه ایفا می شوند و از نقش خانواده در کنترل اجتماعی تا حدود زیاد کاسته شده است . با این همه ، به دلیل آنکه نسبت قابل توجهی از مردم همچنان به ارزش های سنتی پایبند و نیز به دلیل آنکه بعضی از کارکردهای خانواده ، به ویژه تاءمین عاطفه و همراهی ، حتی بیش از گذشته مورد توجه قرار گرفته اند، نهاد خانواده به حیات خود ادامه داده است.

تبیین یاد شده همچنین ثبات نسبی خانواده در جوامع سنتی را مدلل می سازد. در این جوامع ، کارکردهای متعددی انحصارا به وسیله نهاد خانواده ایفا می شوند و این امر نقش بی مانندی در حفظ یکپارچگی جامعه به خانواده اعطا می کند. کارکردهایی همچون حمایت و مراقبت ، جامعه پذیری ، تربیت دینی ، کنترل کجروی و کارکردهای اقتصادی به طور عمده به وسیله خانواده ایفا می شوند و نظام

اجتماعی ، کارکردهایی مانند تنظیم رفتار جنسی و تولید مثل را منحصرا به آن محول کرده است.

با توجه به این تحلیل و با عنایت به دیدگاه اسلام ، چه راهبردهایی برای تحکیم خانواده می توان اتخاذ کرد؟ به نظر می رسد پاره ای از تغییرات نهادی مانند انتقال بخشی از کارکرد جامعه پذیری و کارکردهای اقتصادی به عوامل خارج از خانواده (مانند تلویزیون ، مدرسه ، کارخانه و...) که به اقتضای زندگی شهری و تمدن صنعتی جدید به وجود آمده اند، واقعیت هایی ضروری و گریز ناپذیرند و ایده بازگشت به ساختاریهای جامعه سنتی در این موارد با توجه به واقعیات موجود، بیشتر به یک رویا می ماند.

اما بخش دیگری از تغییرات را که معمولا با پیدایش ارزش های اجتماعی جدید همراه بوده اند، نمی توان جنبه های گریزناپذیر تمدن صنعتی تلقی کرد و در نتیجه ، راهبردها، سیاست ها و برنامه های تحکیم خانواده باید بر این موارد متمرکز گردند. خانواده باید مرکز اصلی ارضای غریزه جنسی و تولید مثل باقی بماند و سیاست های حمایت از خانواده نباید به گونه ای تنظیم شوند که جایی برای پدر و مادر در امر مراقبت ، تعلیم و تربیت و کنترل فرزندان باقی نگذارند. ارضای نیازهای عاطفی و تخلیه سرخوردگی ها به عنوان کارکردی که در بینش اسلامی نیز جایگاه والایی دارد، باید مورد توجه ویژه قرار گیرد. در عین حال باید از ارائه معیارهای آرمانی و غیر واقع بینانه در باب عشق و محبت زناشویی برحذر بود؛ همچنین با تشویق ارزش های دینی می توان در جهت تقویت کارکرد حمایت بین نسلی (حمایت والدین از فرزندان و بالعکس) و حمایت خویشاوندان حرکت کرد و زنان را از تبدیل شدن استقلال اقتصادی آنان به مانعی در برابر انسجام خانوادگی برحذر داشت . تردیدی نیست که راهبردهای یاد شده بقا و استحکام نهاد خانواده را تا حد زیاد تضمین خواهند کرد.

مبادله

نظریه مبادله (exchange theory) که نخستین بار جورج هومنز (۹۵) آن را در علوم اجتماعی به کار برد، روابط اجتماعی به ویژه روابط نزدیک را همانند مبادلات تجاری بر حسب مفاهیم سود و زیان و هزینه ها و پاداش ها و مانند آن ، تبیین می کند. در مبادله کالاها هر یک از دو طرف در پی کسب سود بیشتر با هزینه کمتر است . در روابط شخصی مانند روابط زن و شوهر نیز وضع از این قرار است . به محض آنکه سود از هزینه بیشتر شود، شخص در روابط خود با دیگران احساس خشنودی و آرامش می کند؛ اما اگر سود از هزینه کمتر شود، مبادله زیان آور خواهد بود و باعث ناخشنودی و احتمالا به هم خوردن رابطه می گردد. در روابط نزدیک ، افراد انواع گوناگون پاداش ها را با یکدیگر مبادله می کنند: محبت ، حمایت عاطفی ، ارضای جنسی ، دارایی ، موقعیت اجتماعی ، جذابیت فیزیکی و غیره . (بدار و دیگران ؛ ۱۳۸۰: ۲۰۳)

مفاهیم اساسی دیگری که در این نظریه مورد توجه قرار گرفته اند، عبارتند از: ارزش مناسبات جایگزین و میزان سرمایه گذاری شخص در روابط جاری . صاحب نظران مکتب مبادله با استفاده از این مفاهیم توضیح می دهند که چرا روابط زناشویی مسئله دار همیشه انحلال نمی یابند، بلکه ممکن است استمرار پیدا کند؛ به گفته آنان ممکن است همسری به دلیل آنکه پاداش های دریافتی او بسیار کمتر از هزینه هایش هستند، احساس خشنودی اندکی داشته باشد؛ اما به دلیل آنکه ارزش روابط جایگزین نیز در نظرش پایین است (مثلا فرصت مناسبی برای ازدواج مجدد ندارد) یا به دلیل آنکه در روابط جاری اش سرمایه گذاری فراوانی کرده است (مثلا چندین فرزند را پرورش داده است)، به رابطه زناشویی ادامه دهد. (Forsyth, ۱۹۹۵:۴۳۵)

نظریه انصاف (equety theory) را می توان شکل پیشرفته تر نظریه مبادله تلقی کرد. مسئله اصلی نظریه انصاف آن است که مردم چگونه در باب عادلانه یا ناعادلانه بودن رفتار دیگران با آنه تصمیم گرفته و نسبت به آن واکنش نشان می دهند؟ در نگاه اول ، افراد می کوشند سود خود را به حداکثر برسانند، اما با نگاه دقیق تر در می یابیم که گروه ها نوعا خواهان حفظ ثبات روابط اجتماعی با توسعه سیستم های انصاف و عدالت برای اعضای خود و تشویق اعضایی هستند که دیگران را به رعایت آن ترغیب می کنند. هنگامی که افراد می بینند به طور غیر عادلانه ای مورد تهدید قرار گرفته اند، احساس اضطرار کرده و می کوشند انصاف و عدالت را بار دیگر برقرار کنند. (از کمپ ؛ ۱۳۷۰: ۵۸۱)

یکی از مفروضات اساسی نظریه انصاف آن است که افراد، عدالت را در قالب برابری درک می کنند؛ بنابراین ، یک فرد زمانی رابطه اش را عادلانه ارزیابی می کند که معادله زیر را برقرار نماید:

اگر شخص در مقایسه با طرف مقابل ، مشارکت بیشتر و استفاده کمتری داشته باشد، احساس خواهد کرد که مورد استثمار واقع شده و در نتیجه ، خشمناک خواهد شد. طرف مقابل نیز گاه ممکن است از بابت اینکه عامل استثمار دیگری بوده ، احساس گناه کند. البته همواره چنین نیست ؛ زیرا هر چند افراد در مورد تعریف عدالت به برابری و تساوی ، ممکن است توافق داشته باشند، چه بسا در مورد برابر بودن یا نبودن رابطه خود موافق یکدیگر نباشند. این امر می تواند از تفاوت پیشینه های فرهنگی افراد ناشی باشد که انتظارات متفاوتی را در آنها به وجود می آورد و در نتیجه ، ارزیابی آنها از برابری یا نابرابری رابطه را به طور مستقیم تحت تاثیر قرار می دهد؛ به همین دلیل ، زن و شوهرها در دوره های ماه عسل و آشیانه خالی (تنها شدن والدین پس از ازدواج فرزندان) بالاترین درجه رضایت زناشویی را احساس می کنند؛ زیرا بیش از هر زمان دیگری احساس برابری می کنند؛ اما در دوره های بچه داری و پرورش کودکان که زنان اغلب احساس می کنند سود کمتری می برند و مردان اغلب احساس می کنند سود بیشتری می برند، رضایت زناشویی معمولا کاهش می یابد. (Myers, ۲۰۰۰:۲۳۹, ۲۸۱)

برخی صاحب نظران افزون بر شاخص های یاد شده ، لزوم توجه به انتظارات و تجربه های گذشته فرد را نیز در تعیین میزان رضایتمندی و میزان تعهد او به رابطه ، مورد تاکید قرار داده اند. به باور آنان ، وجود تفاوت توجیه ناپذیر برای شخص میان سطوح مختلف زندگی او عامل بالقوه ای در ناخرسندی و میل او به ناهمسویی به شمار می رود. در صورتی که زن و مرد در مرحله پیش از ازدواج ، زندگی خانوادگی بسیار ارضا کننده و مطلوبی – دست کم از دید شخصی و به تناسب انتظارات فرد – را تجربه کرده باشند و میان وضعیت موجود ناشی از موقعیت همسری با آنچه در گذشته مثلا در کنار والدین و اطرافیان و با موقعیت فرزندی از آن برخوردار بودند، فاصله قابل توجهی احساس کنند، واکنش هایی در قالب یاءس ، نارضایتی ، شانه خالی کردن از ایفای تعهدات و در مواردی کشمکش و احیانا زمینه سازی برای طلاق از خود بروز می دهند. در مقابل ، کسانی که میان سطوح تجربه زندگی زناشویی با زندگی فردی یا خانوادگی خود در مرحله پیش از ازدواج ، تناسب احساس کرده و بالاتر از آن ، چنانچه آثار ناشی از زندگی زناشویی را بسیار بیشتر و بهتر از وضعیت تجرد ارزیابی کنند، انگیزه و علاقه بیشتری برای پذیرش وضعیت جدید و لوازم آن خواهند داشت . به نظر تیبو و کلی : (۹۶)

برای ارزیابی رضایت فرد در ازدواج ، باید انتظارها و تجربه های گذشته او را نیز در نظر گرفت ، چیزی که سطح مقایسه نامیده می شود. سطح مقایسه عبارت از معیاری است که شخص براساس آن درباره سودها و هزینه های رابطه قضاوت می کند. شخصی که انتظارهای

بالا دارد و در گذشته نیز روابط بسیار رضایت بخش داشته است ، سطح مقایسه بسیار بالایی خواهد داشت ؛ او برای اینکه راضی باشد، رابطه ای لازم خواهد داشت که در آن سطح سود از سطح هزینه بالاتر باشد؛ همین طور، شخصی که از رابطه ، خیلی انتظار ندارد و هرگز با عشقی شدید مواجه نبوده است ، سطح مقایسه بسیار پایینی خواهد داشت ؛ او از رابطه خود، حتی اگر هزینه در سطح سود باشد، راضی خواهد شد. (بدار و دیگران ؛ ۱۳۸۰: ۲۰۵)

به نظر می رسد تقویت ارزشهای دینی و اسلامی موثرترین وسیله ای است که می تواند از راه تاثیرگذاری بر تعریف ها و مصداق های سود و زیان و پاداش و هزینه ، به ثبات و استحکام خانواده کمک کند. انسان هایی که ارزش های اسلامی را درونی کرده اند، در فرایند مبادله منابع ، بیش از آنکه بر پاداش های بیرونی – مانند حمایت عاطفی ، ارضای جنسی ، ثروت و جذابیت فیزیکی – که از طرف مقابل دریافت می شود، تکیه داشته باشند، بر مبنای پاداش های درونی و اخروی به محاسبه سود و زیان پرداخته و برای ادامه یا فسخ رابطه زناشویی تصمیم گیری می کنند. به این ترتیب ، بسیاری از معادله ها و نتیجه گیری هایی که می توانند موجب اختلال خانواده شوند، تغییر یافته ، احتمال ثبات و استحکام خانواده به طور چشمگیری افزایش می یابد.

چکیده

در طی مباحث پیشین ، مجموعه ای مهم ترین زمینه ها و عوامل متعددی را که در ثبات و استحکام یا تزلزل خانواده دخالت دارند، بررسی کردیم . البته عوامل فرعی دیگری را نیز می توان بر این مجموعه افزود که بر منظور پرهیز از طولانی شدن سخن از بحث تفصیلی در مورد آنها خودداری نموده و در ضمن فهرست زیر به عناوین آنها در کنار عواملی که مورد بحث قرار گرفت ، اشاره می نماییم . عوامل موثر بر ثبات خانواده از این قرارند:

– تقدس پیوند زناشویی ؛

– محدودیت در روابط جنسی ؛

– ارضای نیاز جنسی در چهارچوب خانواده ؛

– جامعه پذیری مناسب و کسب آمادگی های لازم برای ایفای نقش همسری و پدر و مادری ؛

– دقت و مراقبت کافی در انتخاب همسر؛

– تقارب و همسانی زوجین در ویژگی های تعیین کننده ؛

– انتظارات معقول از ازدواج ؛

– رضایت کامل طرفین به پیوند زناشویی و تحمیلی نبودن ازدواج ؛

– رشد یافتگی و بلوغ زوجین در جنبه های مختلف ؛

– جلب رضایت مقدماتی برخی نزدیکان درجه اول در امر ازدواج ؛

– خودداری از اصلت دادن به ویژگی های صوری و بعضا فریبنده در انتخاب همسر؛

همچون زیبایی ، ثروت و موقعیت اجتماعی (بدون توجه به جنبه های شخصیتی تاثر گذار.)

– برخورداری از اوصاف و ویژگی های اخلاقی که همزیستی و حسن معاشرت زوجین را تامین می کند؛

– عاری بودن از ویژگی های اخلاقی نامطلوب و بیماری های نفرت آمیز؛

– مشخص بودن وظایف و مسئولیت های زوجین ؛

– آشنایی زوجین به حقوق و تکالیف متقابل ؛

– اهتمام کافی به رعایت این حقوق و تکالیف ؛

– تقسیم کار و تفکیک نقش ها؛

– عشق و علاقه متقابل ؛

– تولید فرزند؛

– برخورداری از تمکن مالی لازم برای تشکیل خانواده ؛

– برقراری ارتباط صمیمانه با نزدیکان و بستگان طرف مقابل ؛

– تک همسری و دوری گزیدن از تعدد زوجات به جز در موارد ضرورت – فردی یا اجتماعی ؛

– محدودیت طلاق ؛

– نظارت و کنترل ؛

– محدودیت روابط اجتماعی مردان و زنان ؛

– ایمان و دینداری .

همچنین عوامل زیر می توانند آثار منفی بر استحکام خانواده بر جای گذارند:

– ازدواج در سنین پایین ؛

– ازدواج دیرهنگام ؛

– اعمال فشارهای ظالمانه و دست یازیدن به اقدامات خشونت آمیز؛

– سرد مزاجی یا عدم تمکین جنسی ؛

– عدم رعایت عدالت میان همسران (در صورت تعدد زوجات)؛

– ممانعت مرد از فعالیت های اجتماعی و اقتصادی همسر به رغم علاقه زیاد وی ؛

– موقعیت شغلی نامناسب مرد یا حساسیت زن نسبت به نوع اشتغال او؛

– دخالت های بی مورد دیگران در زندگی مشترک ؛

– از دست دادن موقعیت شغلی ، بیکاری ، ورشکستگی و ابتلا به فقر و تنگدستی ، به ویژه پس از یک دوره رفاه اقتصادی ؛

– پر کاری و کثرت اشتغالات بیرونی و عدم توجه به وظایف و تعهدات خانوادگی ؛

– ابتلا به برخی آسیب های اجتماعی غیر مترقبه همچون اعتیاد به مواد مخدر، مشروبات الکلی ، قمار؛

– محکومیت مرد (زندانی شدن دراز مدت)، فرار از خانه و...؛

– ابتلا به برخی بیماریهای روانی (افسردگی ، انزوا، وسواس ، سادیسم ، دمدمی مزاجی ، سوء ظن و...)؛

– ابتلای زن به برخی آسیب های جسمی (نازایی ، معیوب زایی ، سوختگی نفرت آمیز و...)؛

– اعتقاد به خرافات ؛

– همنشینی با دوستان ناباب ؛

– بی مبالاتی زن در امر پوشش (بی حجابی یا بد حجابی) و ناهمسویی آن با حساسیت های مرد؛

فصل پنجم : طلاق

۱. تعریف طلاق

اصطلاح ((طلاق)) در نظام های حقوقی غربی دلالت دارد بر انحلال یک رابطه زناشویی رسمی و قانونی در زمانی که هر دو طرف هنوز در قید حیاتند و پس از وقوع آن می توانند بار دیگر ازدواج کنند. (کرامبی و دیگران ؛ ۱۳۶۷: ۱۲۵) این اصطلاح ، با واژه های اختلال زناشویی ، انحلال زناشویی ، انفصال یا جدایی و متارکه ارتباط نزدیکی دارد. طلاق معمولا پس از یک دوره اختلال یا بی سازمانی (disorganization) در روابط زناشویی واقع می شود، گرچه همواره چنین نیست و مثلا دو همسر که دارای انتظارات بالای لذت زناشویی هستند، ممکن است با رضایت کامل و بدون آنکه اختلالی در روابطشان به وجود آمده باشد، برای گریز از ازدواج در صدد طلاق برآیند. ((انحلال زناشویی)) (dissolution) مفهوم وسیعی است که طلاق تنها یکی از اسباب آن است . مرگ یکی از دو همسر، متارکه و فسخ ازدواج ، شکل های دیگر انحلال زناشویی اند. ((انفصال)) (separation) به معنی جدایی فیزیکی زن و شوهر از یکدیگر، اغلب فاقد جنبه رسمی و قانونی است ، اما در برخی کشورهای غربی به شکلی از انفصال قانونی برمی خوریم که معمولا پیش از طلاق اتفاق می افتد و آن از این قرار است که دو همسر توافق می کنند در اقامتگاه های مجزا به سر برند. ((متارکه)) (desertion) نیز به معنی انحلال اجتماعی ازدواج ، زمانی رخ می دهد که یکی از دو همسر، دیگری را به مدتی طولانی ترک کند و یا از وی دوری گزیند. (curry, et al, ۱۹۹۷:۲۶۷)

واضح است که در هر یک از نظام های حقوقی گوناگون می توان دخل و تصرفات و شیوه های قانون گذاری ویژه ای را در امر طلاق انتظار داشت ؛ برای مثال ، در نظام حقوقی اسلام موضوعی به نام ((عدة)) در قانون گذاری لحاظ شده است . عده به یک مدت معینی اشاره دارد که در طی آن زن طلاق گرفته یا شوهر مرده ، مجاز نیست بار دیگر ازدواج کند و برای مردان دیگر نیز ازدواج با زنی که در عده به سر می برد، ممنوع است . یکی از انواع طلاق در فقه اسلامی که بر پایه همین موضوع عده مقرر گردیده ، طلاق موسوم به ((طلاق رجعی)) است . در این نوع طلاق ، شوهر می تواند مادام که عده زن به سر نرسیده ، بدون ازدواج مجدد به او رجوع کند و به این ترتیب ، اثر طلاق را از میان بردارد، ضمن آنکه در طی این مدت ، وظایف شوهر از قبیل تامین نفقه و مسکن زن همچنان به قوت خود باقی است .

۲. جایگاه حقوقی طلاق

۱ – ۲. طلاق در نظام های حقوقی گذشته و حال

از حیث تاریخی ، طلاق را به قدمت ازدواج دانسته اند؛ یعنی از زمانی که بشر پیوند ازدواج را وضع کرد، روشی موسوم به طلاق برای گسستن آن مقرر نمود؛ اما این روش در تمدن ها و فرهنگ های گوناگون و در طی قرون و اعصار، در قالب های مختلفی تحقق یافته است ؛ برای مثال چند هزار سال پیش در قوانین حمورابی متعلق به تمدن بابل ، حق طلاق تماما به مرد سپرده شده بود و تنها در صورتی که مرد مرتکب خطایی می شد، زن می توانست تقاضای طلاق کند، ولی اگر خطا از جانب زن بود و در عین حال ، تقاضای طلاق می

نمود به سبب سوء رفتار و جراءت بر تقاضای طلاق ، به مرگ محکوم می شد. همچنین در یونان باستان مرد حق داشت هر وقت بخواهد و به هر دلیلی و بدون هیچ تشریفاتی زن را طلاق دهد.

در تمدن روم باستان پیش از مسیحیت مرد حق داشت همسرش را به مان شویه ای که به عقد خود درآورده بود، طلاق دهد؛ اگر در معبد ازدواج کرده بودند، در معبد او را طلاق دهد و اگر او را خریده بود، طلاق با فروش او انجام می شد. البته در مورد ازدواج در معبد، ابتدا طلاق زن مکن نبود مگر با اثبات زنای زن یا سوء قصد او به جان شوهر با استفاده از سم و یا برخی موارد مشابه ، ولی از سال ۴۱۱ ق . م . که قوانین خاصی به مورد اجرا گذاشته شد، طلاق به طور مطلق برای مرد آزاد شد و از این تاریخ به بعد آمار طلاق در روم حتی در میان قیصرها به شدت افزایش یافت ، ولی پیش از ظهور مسیح (علیه السلام) شروطی برای انجام طلاق در نظر گرفته شد؛ از جمله ، حضور هفت شاهد بالغ برای اتمام طلاق ضروری اعلام شد؛ همچنین برای زن حق درخواست طلاق از مرد را قائل نبودند و آن را نوعی سبک مغزی زن تلقی می کردند که مستحق مجازات بود.

در مصر باستان نیز هیچ قیدی برای طلاق قائل نبودند و مرد هر زمان که می خواست ، می توانست همسرش را طلاق دهد.

در میان پیروان مذهب بودا مردی می توانست هر زمان که بخواهد همسرش را طلاق دهد، چه او راضی باشد و چه راضی نباشد و بهانه ای کوچک مانند وراجی زن یا افروختن آتش به گونه ای که فضای خانه پر از دود شود، کافی بود تا مرد همسرش را طلاق دهد.

در میان هندیان برهمن طلاق ممنوع بود و تنها به آنچه انفصال جسمانی نامیده می شد، مجاز بودند.

در میان اعراب جاهلی طلاق کاملا شایع بود و مرد حق داشت هرگاه که مایل باشد و با هر صیغه ای که مفید طلاق باشد، همسرش را طلاق دهد و محدودیتی برای دفعات طلاق نیز وجود نداشت ؛ لذا مردی که می خواست همسرش را کیفر دهد، می توانست او را طلاق دهد و پیش از پایان عده به او رجوع کند و دوباره او را طلاق دهد و باز رجوع کند و این کار را بدون محدودیت ادامه دهد.

در آیین یهود، به مجرد اینکه مرد همسرش را نپسندد، حق دارد او را طلاق دهد و پیوند زناشویی به مجرد نیت مرد، قابل گسست است و نیازی به اثبات و ابراز ندارد؛ همان گونه که تشریفات و شرایط خاصی نیز ندارد، ولی به مردم توصیه می شود تنها به دلایل موجهی مانند کاستی های جسمانی یا اخلاقی ، همسر خویش را طلاق دهند.

مسیحیت کاتولیک نیز برای هیچ کدام از زن و مرد حق طلاق قائل نیست و پیوند زناشویی را تنها زمانی قابل گسست می داند که زن مرتکب زنا شده باشد. (ر.ک : عبدالحمید محمد؛ ۱۹۹۰: ۲۰۷ – ۲۱۳)

در دوران معاصر نیز نظام های حقوقی رایج از الگوهای متعددی در مسئله طلاق پیروی می کنند. در کشورهایی مانند ایتالیا و اسپانیا، تحت تاثر عقاید کلیسای کاتولیک ، طلاق تا همین اواخر جنبه قانونی نیافته بود. قوانین جدید نیز در موارد محدودی طلاق را مجاز دانسته اند؛ برای مثال ، قانون طلاق که در سال ۱۹۷۰ در ایتالیا به تصویب رسید، تنها در چند مورد خاص (مانند محکومیت قطعی یکی از زوجین ، داشتن رابطه جنسی خارج از چهارچوب ازدواج و قطع رابطه زندگی مشترک به مدت پنج سال) به دادگاه ها اجازه صدور حکم طلاق را می دهد. (محقق داماد؛ ۱۳۶۷: ۴۸۵) در بعضی کشورها قرار می گیرد. این سیستم تا چند دهه پیش از این در امریکا

اعمال می شد. پذیرش طلاق در صورت احراز عدم امکان ادامه زندگی مشترک یا اثبات اینکه ازدواج عملا از هم گسسته است و پذیرش طلاق در صورت توافق دو طرف از دیگر سیستم های رایج در جوامع معاصر و به طور خاص ، کشورهای اروپایی اند. در بیشتر کشورهای اسلامی نیز به پیروی از قانون شریعت اسلام ، حق طلاق به مرد اعطا شده است . (Winch, ۱۹۷۱:۵۷۴-۵۷۵ همچنین ر.ک : محقق داماد؛ ۱۳۶۷: ۴۸۱ - ۵۰۲)

۲ - ۲. طلاق در نظام حقوقی اسلام

الف) ارزش گذاری طلاق

اسلام همان گونه که ازدواج را به عنوان یک پیوند مقدس و دارای کارکردهای فردی و اجتماعی ضروری ، مورد تاکید فراوان قرار می دهد؛ طلاق را فی نفسه امری منفور و ناپسند (دارای کراهت بسیار شدید) می داند و تمام کوشش خود را در جهت پرهیز خانواده ها از طلاق به کار می بندد، ولی در مواردی که مصالح مهم تر ایجاب کند، ممنوعیتی برای طلاق قائل نشده است ؛ به بیان دیگر، یک دسته از روایات اسلامی طلاق را پدیده ای بسیار مبغوض و منفور معرفی کرده اند؛ برای نمونه ، در روایات تعبیرهایی از این دست وارد شده است که ((هیچ چیز در نزد خداوند ناپسندتر از خانواده ای نیست که به وسیله طلاق از هم پاشیده شود)) و ((در میان آنچه خداوند حلال نموده هیچ چیز مبغوض تر از طلاق نیست و خدا فردی را که از روی هوا و هوس ، زنان را طلاق می دهد، دشمن می دارد)) . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۲۶۷) از سوی دیگر به روایات متعددی برمی خوریم که طلاق را در شرایط خاصی مجاز و احیانا لازم دانسته اند؛ برای مثال ، بی دینی یا ضعف دینداری از مواردی است که طلاق در آنها به طور خاص تجویز گردیده است . در روایتی آمده است که امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در پاسخ کسی که در صدد بود طلاق دختر خود را از شوهرش بگیرد، فرمودند: ((اگر به دلایل دینی نسبت به داماد خود بی علاقه شده و می خواهی دخترت را از دست وی رهاسازی ، چنین کن ، در غیر این صورت ، هیچ اقدامی در جهت طلاق انجام نده)) (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۴۲ - ۴۳) افزون بر اینها، حتی در مورد برخی امامان معصوم (علیه السلام) نیز نقل گردیده که همسر خود را به دلیل انحراف دینی طلاق داده اند. (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۴۲۵). همچنین در موارد خودداری یا ناتوانی شوهر از تامین نفقه همسر، ((طلاق قضایی)) (اجبار شوهر بر طلاق از سوی قاضی یا اجرای طلاق به دست خود قاضی) مقرر گردیده است (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۲۲۳)؛ همچنان که در مورد مفقود شدن شوهر، طلاق قضایی پس از چهار سال در نظر گرفته شده است (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۳۸۹ - ۳۹۰). در مورد ارتکاب فحشا نیز اسلام مخالفتی با طلاق نکرده است . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۳۳۳)

نتیجه ای که از مجموع این روایات می توان گرفت آن است که اسلام طلاق را به خودی خود مبغوض می شمارد و در جهت منصرف کردن افراد از آن ، کوشش می کند. با وجود این ، در مواردی که کارکردهای مطلوب خانواده با اختلالات جدی روبه رو شود و ادامه زندگی مشترک مفاسدی بیش از پیامدهای منفی طلاق به بار آورد، اسلام حکم به جواز یا رجحان و احیانا لزوم طلاق کرده است ؛

بنابراین بیشترین تاکید اسلام بر مبغوض بودن طلاق به طلاق های بالهوسانه اختصاص دارد و روایت زیر از امام محمد باقر (علیه السلام) تا حدودی موید این مطلب است :

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر مردی گذر کرد. از وی پرسید: همسرت چه شد؟ عرضه داشت : یا رسول الله ، او را طلاق دادم . حضرت پرسید: بدون آنکه کار ناشایستی از او سرزده باشد؟ عرضه داشت : آری . پس از این جریان ، آن مرد با زن دیگری ازدواج کرد. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر او گذر کرد و پرسید: آیا ازدواج کردی ؟ عرضه داشت : آری . پس از مدتی پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: همسرت چه شد؟ عرضه داشت : او را طلاق دادم . حضرت پرسید: بدون آنکه کار ناشایستی از او سر زده باشد؟ عرض کرد: آری . آنگاه پیامبر فرمود: خداوند مردان و زنانی را که به سبب هوسرانی به ازدواج های متعدد دست می زنند، دشمن می دارد یا لعن می کند)) . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۲۶۷)

از این مورد که بگذریم ، توصیه های فراوان اسلام در مورد بردباری و گذشت همسران نسبت به یکدیگر و تحمل نارسایی های اقتصادی و دیگر مشکلات زناشویی از آن حکایت دارد که اسلام در صورت وجود مشکلات قابل تحمل نیز طلاق را مبغوض می شمارد و تا حد امکان می کوشد از فروپاشی بنای مقدس خانواده جلوگیری کند، ولی نکته مهم آن است که اسلام برای تحقق این هدف عمدتا بر راهبردهای اخلاقی و تربیتی تاکید کرده و کمتر به ممنوعیت های قانونی توسل جسته است . دلیل این امر تا حدودی روشن است ؛ ایجاد محدودیت های شدید قانونی برای طلاق کمک چندانی به تحکیم روابط زناشویی نمی کند؛ زیرا در فرضی که ازدواج دچار اختلال گردیده ، با منع قانونی طلاق معمولا جایگزین های نامطلوبی همچون متارکه یا جدایی غیر رسمی ، طلاق عاطفی ناشی از سردی بیش از حد روابط و خشنونت خانگی در انتظار زوجین خواهد بود. افزون بر آن ، منع قانونی طلاق می تواند انگیزه افراد برای ازدواج را نیز کاهش دهد و این درست برخلاف آن هدفی است که اسلام در نظام اجتماعی خود دنبال می کند.

با این همه ، اسلام ضوابط و تشریفات خاصی را برای اجرای صیغه طلاق مقرر کرده که می تواند در کاهش انگیزه افراد برای اقدام به طلاق موثر باشد؛ از جمله اینکه زن در حال طلاق نباید در دوره عادت ماهانه باشد و پس از پاک شدن نیز تنها در صورتی طلاق نافذ است که نزدیکی صورت نگرفته باشد و افزون بر آن ، حضور دو شاهد عادل بر صحت طلاق ضرورت دارد. ۲۷۷ – ۲۸۴(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵:) وجود این ضوابط که به طور عادی باعث تاخیر طلاق می شود؛ زمینه مناسبی برای تجدید نظر زوجین در نتیجه فروکش کردن خشم و هیجان های مقطعی و تامل بیشتر در عواقب کار فراهم می آورد.

ب) اختصاص حق طلاق به مرد

چرا اسلام حق طلاق را به جز در مواردی خاص ، به مرد داده است ؟ برای توجیه این مطلب ، لازم است اشاره ای به جایگاه ازدواج و اقسام آن در نظام حقوقی اسلام داشته باشیم . اسلام به طور کلی دو الگوی ازدواج دائم و ازدواج موقت را با یک سری تفاوت های جوهری در ویژگی ها، اهداف و شرایط تشریع کرده است . غرض عمده از تشریع ازدواج موقت فراهم نمودن امکان ارضای مشروع نیازهای جنسی بوده و ایفای کارکردهای دیگری مانند تولید مثل ، پرورش و کنترل فرزندان و کارکردهای اقتصادی به عنوان اهداف ازدواج موقت ، ملاحظه نشده است . چنین الگویی از ازدواج که هدف از آن برآورده ساختن نیازی مقطعی است و با حداقل تعهدها و

مسئولیت ها همراه است ، تنها نیازمند یک قرار داد عادتا کوتاه مدت است و هیچ گونه تناسبی با ایجاد محدودیت های شدید قانونی و سلب اراده و آزادی افراد ندارد؛ از این رو، برای پایان دادن به ازدواج موقت ، طلاق نه لازم است و نه صحیح ، بلکه جدایی زوجین با انقضای مدت مورد توافق یا بخشیدن مدت باقیمانده از سوی مرد به زن صورت می گیرد.

در مقابل ، الگوی ازدواج دائم به سبب اهداف مهمی که در تشریع آن لحاظ گردیده ، الگویی است مسئولیت آفرین و تعهدساز که به قراردادی بلند مدت و دارای ثبات نیاز دارد. از سوی دیگر، احتمال بروز اختلال در یک رابطه نزدیک و بلند مدت ، واقعیتی است که نمی توان آن را نادیده گرفت ؛ بر پایه این ملاحظات ، قانون گذار اسلام با دادن حق طلاق به شوهر، تدبیری اندیشیده که هم ثبات ازدواج را تا حدودی تضمین کند و هم امکان جدایی قانونی زوجین را در شرایط نامطلوب فراهم آورد .ویژگی مهم این تدبیر اسلامی اعتدال آن است که آن را از افراط و تفریط سیستم های حقوقی دیگر متمایز می سازد. در اینجا باید به طور خاص بر ممنوعیت قانونی طلاق در جوامع کاتولیک مذهب و پذیرش طلاق توافقی در بسیاری از کشورهای غربی اشاره کرد .مشکلات سیستم نخست بویژه با توجه به اینکه افزون بر منع طلاق ، ازدواج مجدد را نیز منع می کند، نیازی به توضیح ندارد. اجمالا این سیستم ، انگیزه ازدواج را در افراد تا حد بسیار زیادی کاهش می دهد؛ باعث رواج فساد و فحشا در جامعه می گردد و ازدواج های ناموفق را عملا به سمت جدایی یا انفصال زوجین سوق می دهد، هرچند به طور رسمی از عنوان طلاق استفاده نشود. در مورد سیستم دوم نیز کافی است به سست شدن بنیان خانواده و افزایش بی سابقه آمار طلاق به عنوان پیامدهای آشکار آن ، اشاره کنیم.

پس از این مقدمه کوتاه باز می گردیم به پرسش اصلی این بحث و آن اینکه اگر بنا باشد حق طلاق تنها به یکی از دو زوج اختصاص یابد، چرا آن یک نفر لزوما باید مرد باشد و نه زن ؟ به نظر می رسد برای توجیه حقوقی این مطلب ، لازم است بر چند نکته تاکید شود نکته نخست به نقش های مراقبتی و اقتصادی ویژه هر یک از زن و مرد در نظام مطلوب خانواده از دیدگاه اسلام مربوط است . با توجه به مسئولیت های اقتصادی مردان و معافیت زنان از این وظایف ، اسلام تصمیم گیری در مورد طلاق را به مرد واگذار کرده است ؛ چرا که امکان تداوم حیات خانوادگی تا حد زیاد به توانایی مرد در تامین معیشت خانواده بستگی دارد. این در حال یاست که ناتوانی زن از ایفای کارکردهای حمایتی ، مراقبتی و اقتصادی ، تنها بعضی اختلالات را موجب می گردد و اصل حیات خانواده را به مخاطره نمی افکند؛ بنابراین اگر این دسته از کارکردهای خانواده ، یعنی خدمات رسانی مادی در شکل های متعدد آن را معیار قرار دهیم ، اختصاص حق طلاق به مرد بهترین گزینه خواهد بود.

نکته دیگر عبارت است از هزینه های مالی سنگین تری – به طور خاص ، مهریه ازدواج سابق و ازدواج مجدد - که در صورت طلاق و ازدواج مجدد معمولا بر مرد تحمیل می شود و زن از آنها معاف است . براساس این نکته و با توجه به اینکه اسلام کاستن از احتمال طلاق را به عنوان یک اصل در نظام مطلوب خود می پذیرد، اختصاص حق طلاق به مرد تناسب بیشتری خواهد داشت.

سومین نکته به تفاوت زن و مرد در ناحیه نیازهای جنسی باز می گردد. از آنجا که احساس نیاز جنسی مرد بیش از احساس نیاز زن به مرد است ، مرد در مقایسه با زن دیرتر به فکر طلاق می افتد و احتمال کمتری دارد که از حق طلاق استفاده کند؛ اما برخورداری زن از حق طلاق ، احتمال طلاق را نسبتا افزایش می دهد.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد، به تفاوت زن و مرد از جهت نیازهای عاطفی مربوط می شود. استاد شهید مطهری در توضیح این نکته می گوید:

طبیعت ، علایق زوجین را به این صورت قرار داده است که زن را پاسخ دهنده به مرد قرار داده است . علاقه و محبت اصیل و پایدار زن همان است که به صورت عکس العمل به علاقه و احترام یک مرد نسبت به او به وجود می آید؛ از این رو، علاقه زن به مرد معلول علاقه مرد به زن و وابسته به او است . طبیعت ، کلید محبت طرفین را در اختیار مرد قرار داده است ؛ مرد است که اگر زن را دوست بدارد و نسبت به او وفادار بماند، زن نیز او را دوست می دارد و نسبت به او وفادار می ماند... طبیعت کلید فسخ طبیعی ازدواج را به دست مرد داده است ؛ یعنی این مرد است که با بی علاقگی و بی وفایی خود نسبت به زن او را نیز سرد و بی علاقه می کند. برخلاف زن که بی علاقگی اگر از او شروع شود تاثیری در علاقه مرد ندارد، بلکه احیانا آن را تیزتر می کند؛ از این رو، بی علاقگی مرد منجر به بی علاقگی طرفین می شود، ولی بی علاقگی زن منجر به بی علاقگی طرفین نمی شود. سردی و خاموشی علاقه مرد، مرگ ازدواج و پایان حیات خانوادگی است ؛ اما سردی و خاموشی علاقه زن به مرد آن را به صورت مریضی نیمه جان در می آورد که امید بهبود و شفا دارد. (مطهری ؛ ۱۳۶۹: ۳۱۶ – ۳۱۷)

از این گذشته ، تاثیرپذیری بیشتر زن از احساسات و هیجانات آنی در مقایسه با مرد، احتمالا از نکات دیگری بوده که قانون گذار اسلام در اعطای حق طلاق به مرد در نظر گرفته است .

شایان ذکر است که بنابر نظر بسیاری از فقهای شیعه که قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران نیز براساس همین نظر مشی کرده است ، زن می تواند از طریق شرط ضمن عقد، حق طلاق را به دست آورد، به این صورت که در ضمن عقد نکاح یا عقد دیگر به طور مطلق یا مشروط شرط کند که از طرف شوهرش وکیل در اجرای صیغه طلاق باشد. (صفایی و امامی ؛ ۲۸۹ – ۲۸۷ :۱۳۶۹) بنابراین ؛ اگر از حق اختصاصی مرد در طلاق سخن به میان می آید، صرفا به جهت قواعد اولیه باب نکاح است و نباید به این تصور نادرست منجر گردد که در اسلام هیچ تدبیری برای طلاق گرفتن اختیاری زن اندیشیده نشده است.

۳.توصیفی از پدیده طلاق

طلاق ، خواه در شکل رسمی و قانونی و خواه در شکل های غیر رسمی ، همچون متارکه و جدایی ، در همه جوامع پدیده ای شناخته شده است ؛ اما در نتیجه تغییرات ارزشی و حقوقی دهه های اخیر در بیشتر کشورهای غربی ، طلاق با رشد بی سابقه ای روبه رو شده است ، به طوری که گاه این مسئله به عنوان یکی از شاخص های (انقلاب جنسی) در غرب مطرح می شود. البته این بدان معنا نیست که میزان بالای طلاق به جوامع غربی معاصر اختصاص دارد؛ چرا که در مورد بسیاری از جوامع ابتدایی و نیز در مورد برخی ملت های معروف در دوره های پیشین (مانند ژاپن در دوره بین سالهای ۱۸۸۷ – ۱۹۱۹؛ الجزایر بین سالهای ۱۸۸۷ – ۱۹۴۰ و مصر بین سالهای ۱۹۵۴ – ۱۹۳۵) میزان بالای طلاق گزارش شده است . (Goode, ۱۹۶۴:۹۲-۹۳)

به هر تقدیر، یافته های آماری معتبر نشان می دهند که در حال حاضر ایالات متحده آمریکا بالاترین میزان طلاق را در میان کشورهای جهان داراست . در این کشور در سال ۱۹۹۷تقریبا ۲/۱ میلیون طلاق واقع گردید که نسبت به سال ۱۹۶۰ افزایشی به میزان دو برابر را نشان می دهد.(Allan and Crow, ۲۰۰۱:۲۶۲۶) نسبت طلاق هایی که طی یک سال در آمریکا واقع می شود به ازدواج هایی که در همان سال واقع می شود، ۵۰٪ است ؛ یعنی هر سال در مقابل دو ازدواج یک طلاق صورت می گیرد. محاسبه فراوانی طلاق نسبت به

کل جمعیت نیز نشان می دهد که از هر ۱۰۰۰ نفر ۴/۱ نفر به طلاق اقدام می کنند .(Ward and Stone, ۱۹۹۸:۲۹۶) همچنین از هر ۱۰۰۰ زن متاهل تقریبا ۲۱ زن سالانه در این کشور طلاق می گیرند (Lindsey and Beach, ۲۰۰۰:۳۸۴) و در حدود ۲ میلیون کودک آمریکایی سالانه طلاق والدین را تجربه می کنند.(Grusec and Lytton, ۱۹۸۸:۴۱۱) جدول زیر (به نقل از Lindsey and Beach ۲۰۰۰:۳۸۴ :) میزان طلاق را در آمریکا در مقایسه با میزان ازدواج بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۸ نشان می دهد:

* جدول (۱-۵): میزان ازدواج و طلاق در آمریکا در یک سال (در هر هزار نفر)

سال	ازدواج	طلاق
۱۹۶۰	۸/۶	۲/۲
۱۹۷۰	۱۰/۶	۳/۵
۱۹۷۵	۱۰/	۴/۸
۱۹۸۰	۱۰/۶	۵/۲
۱۹۸۴	۱۰/۵	۴/۹
۱۹۹۰	۹/۸	۴/۷
۱۹۹۲	۹/۳	۴/۶
۱۹۹۴	۹/۱	۴/۴
۱۹۹۶	۸/۸	۴/۳
۱۹۹۸	۹/۰	۴/۳

در انگلیس و ولز تعداد طلاق هایی که در سال ۱۹۹۶ واقع شد، ۱۵۷۱۰۷ مورد بود (۱۳/۹ در هزار نفر از کل جمعیت ازدواج کرده)، در حالی که در سال ۱۹۶۴، ۳۴۸۶۸ طلاق (۲/۹ در هزار نفر جمعیت ازدواج کرده) و در سال ۱۹۳۱ تنها ۳۶۶۸ طلاق (۰/۴ در هزار نفر جمعیت ازدواج کرده) واقع شده بود. (Allan and Crown, ۲۰۰۱:۲۵) در سال ۱۹۹۷ تعداد طلاق های مشتمل بر کودکان زیر ۱۶ سال در این دو بخش از بریتانیا بالغ بر ۸۰۶۷۰ مورد و تعدد کودکان (زیر ۱۶ سال) این طلاق ها ۱۵۰۳۰۹ نفر بوده است . (Ibid:۱۲۱)

همچنین میزان طلاق در کانادا از زیر ۳۸ در هر صدهزار نفر در سال ۱۹۵۱ به بیش از ۲۷۰ در هر صدهزار نفر در سال ۱۹۹۱ رسید (Ibid:۲۶) و در تعدادی از کشورهای اروپایی مانند سوئد، دانمارک ، مجارستان ، فنلاند، آلمان غربی و فرانسه ، هر سال بیش از ۳۰۰ طلاق در مقابل ۱۰۰۰ ازدواج واقع می شود، گرچه در کشورهایی مانند اسپانیا، ایتالیا، یونان و هلند میزان طلاق هنوز نسبتا پایین است و در برابر هر ۱۰۰۰ ازدواج حدودا ۱۳۵ طلاق واقع می گردد. (Grusec and Lytton, ۱۹۸۸:۴۱۱-۴۱۲)

از جوامع غربی که بگذریم ، کشورهایی مانند ایران نیز طی سالهای اخیر شاهد افزایش میزان طلاق بوده اند و این افزایش ، به ویژه در شهرهای بزرگ ، بسیار محسوس بوده است . در سال ۱۳۷۱ تعداد طلاق در کل کشور ۳۳۹۸۳ مورد بوده است ، در حالی که در سال ۱۳۷۹ این رقم به ۵۳۷۹۷ مورد رسیده است . میزان طلاق در کل کشور نیز بین سالهای ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۹ از ۶۳ در هزار به ۸۵ در هزار افزایش یافته است و این بدان معناست که میزان طلاق طی این چهار سال ۳۵ افزایش یافته است . (امیر خسروی ، ۱۳۸۰: ۳۹ – ۴۰)

همچنین نسبت تعداد ازدواج ها به تعداد طلاق ها در کل کشور در سال ۱۳۷۹، ۱۲ برابر بوده است ، به این معنا که در برابر هر ۱۲۰ ازدواج ، ۱۰ طلاق به ثبت رسیده است ، در حالی که این نسبت در مورد استان تهران ۶/۱ بوده است ؛ یعنی در مقابل هر ۱۰ طلاق ، ۶۱ مورد ازدواج صورت گرفته است (امیر خسروی ، ۱۳۸۰: ۴۸).

۴. عوامل رشد میزان طلاق

در فصل گذشته ، مجموعه وسیعی از عوامل موثر بر استحکام و ثبات خانواده را بررسی کردیم . از آنجا که بحث مزبور به طور ضمنی به عوامل موثر بر بی ثباتی و اختلال خانواده نیز می پرداخت ، و با توجه به این واقعیت که طلاق در بیشتر موارد بر آیند اختلال خانواده است ، بحث از عوامل موثر بر طلاق چیزی جز تکرار مباحث گذشته نخواهد بود؛ بدین جهت ترجیح دادیم بحث کنونی را به برسی عوامل اصلی تاثیرگذار بر افزایش طلاق در دهه های اخیر اختصاص دهیم . جامعه شناسان چند عامل عمده را در این خصوص مورد تاکید قرار داده اند که در ضمن بندهای زیر بدان ها خواهیم پرداخت .

۱ – ۴. تغییر نگرشها نسبت به ازدواج

مفهوم جدید ازدواج در جوامع غربی معاصر از مهم ترین عوامل افزایش میزان طلاق به شمار می آید. به تعبیر بعضی جامعه شناسان ، خانواده و ازدواج در دیدگاه جدید غربی از یک ((نهاد)) به ((مصاحبت)) مبدل شده است . (Kuper and Kuper, ۱۹۸۵:۲۰۸) در نگاه زوج جوان غربی ، ازدواج قراردادی است که با گزینش کاملا آزادانه صورت می گیرد و بر مبنای عشق رومانتیک استوار گردیده است . چنین مفهومی از ازدواج به خودی خود مفهوم طلاق و گسست زناشویی را دربر دارد؛ زیرا با توجه به ناپایداری و گذرا بودن احساسات عاشقانه ، افراد به همان سرعتی که درگیر روابط عاشقانه می شوند، ممکن است از این روابط خارج شوند. زوج جوان با افول عشق اولیه نه تنها دلیلی بر ادامه رابطه نمی بینند، بلکه دلیل موجهی برای خروج از رابطه در اختیار دارند. یک بررسی از آن حکایت دارد که زنده نگاه داشتن احساسات رومانتیک از نظر ۷۸٪ از زنان آمریکایی برای یک ازدواج خوب ، با اهمیت تلقی می شود، درحالی که ۲۹٪ از زنان ژاپنی جنین بینشی دارند. (Myers, ۲۰۰۰:۲۸۴). براساس همین ملاحظات است که بعضی محققان بالا بودن میزان طلاق را نه یک پدیده کوتاه مدت ، بلکه کفاره مفهوم جدید ازدواج دانسته اند. (میشل ، ۱۳۵۴: ۱۷۶)

۲ – ۴. تغییر ساختار خانواده

انتقال از سیستم خانواده گسترده به خانواده هسته ای نیز نقش قابل توجهی در افزایش میزان طلاق ایفا کرده است . در الگوی نخست ، طلاق امری ناپسند و احیانا ممنوع است ؛ زیرا با توجه به اینکه ازدواج ، واحدی از ارتباط خویشاوندی ، اتحاد سیاسی و منافع اقتصادی را به نمایش می گذارد، طلاق مستلزم انحلال چندین رابطه پیچیده و ارزشمند اجتماعی خواهد بود؛ اما در سیستم خانواده هسته ای ، طلاق صرفا به روابط دو شخص پایان می دهد و تاثیر مستقیمی بر روابط خویشاوندی ندارد؛ در نتیجه ، انحلال ازدواج با محدودیت کمتری روبه رو است و به ویژه گروه خویشاوندی فشار چندانی بر فرد خواهان طلاق اعمال نمی کند. از این گذشته ، خانواده هسته ای از جهات دیگری نیز آسیب پذیرتر است . استقلال و انزوای خانواده هسته ای باعث می شود که در مواقع بحرانی ، منابع حمایتی اندکی در خارج از خود داشته باشد و این امر می تواند به فشارهای عاطفی و مالی بینجامد. (Curry, et al, ۱۹۹۷:۲۶۷)

۳ – ۴. تغییر نقش های جنسیتی

تغییر نقش های خانوادگی و اجتماعی زن و شوهر در نتیجه تغییر هنجارهای مربوط به الگوی خانواده سنتی (مرد نان آور و زن خانه دار)، یکی دیگر از عوامل اساسی موثر بر افزایش طلاق به شمار می رود. در وضعیتی که برابری جنسی به عنوان یک ارزش عمومی پذیرفته شده و ترویج می شود، احساس بی عدالتی نسبت به تقسیم کار خانگی ، رضایت شخصی زنان را از زندگی زناشویی کاهش داده و باعث می شود آنان بیش از مردان به طلاق بیندیشند (Huber and Spitze, ۱۹۸۸:۴۳۲) همچنین زنان امروزی در مقایسه با مادرها و مادربزرگ های خود، احتمال بیشتری دارد که درخواست طلاق کنند. هرگاه زنان خواهان قدرت تصمیم گیری مشترک و مشارکت شوهران در کارهای منزل باشند و شوهران برعکس ، سبک سنتی و پدرسالارانه زندگی زناشویی را ترجیح دهند، نارضایتی زناشویی افزایش یافته و احتمال طلاق بین چنین زوج هایی بالا می رود. (Lindsey and Beach, ۲۰۰۰:۳۸۴)

۴ – ۴. استقلال اقتصادی زنان

در دوره های قبل یکی از مهم ترین دلایلی که زنان را در رابطه زناشویی نگاه می داشت ؛ کسب امنیت مای بود؛ اما افزایش بی سابقه ورود زنان به بازار کار در دهه های اخیر، به استقلال اقتصادی آنان منجر گردیده است و این امر چشم انداز طلاق را برای زنانی که از وضعیت زناشویی ناراضی اند، روشن و نویدبخش ساخته است ؛ به همین دلیل ، پژوهش ها درخواست طلاق از سوی زنان شاغل را بسیار بیشتر از درخواست طلاق از سوی زنان غیر شاغل نشان می دهد. (سگالن ، ۱۳۷۵: ۱۸۱) از سوی دیگر، استقلال اقتصادی زنان گاه انگیزه مردان را نیز برای طلاق تقویت می کند؛ زیرا مردی که زن شاغل خود را طلاق می دهد، به آسانی از پرداخت هزینه های مربوط به مراقبت از کودک فرار می کند. (Curry, et al, ۱۹۹۷:۲۶۸)

در عین حال ، نباید احتمال تاثیر علّی دو سویه را در این گونه متغیرها نادیده گرفت . ورود زنان به بازار کار در همان حال که جزء عوامل افزایش طلاق است ، می توان جزء نتایج و آثار آن نیز باشد. برخی محققان تا آنجا پیش رفته اند که افزایش اشتغال زنان را واکنش آنان در برابر احتمال فزاینده طلاق دانسته اند. دیویس (۹۷) معتقد است زنان متاءهل پس از مشاهده اینکه طلاق رو به رشد به آستانه منزل آنان رسیده است ، به منظور تامین آینده خود به نیروی کار ملحق می شوند. (Huber and Spitze, ۱۹۸۸:۴۲۹)

۵ – ۴. رفاه اقتصادی

رفاه اقتصادی به افراد اجازه می دهد ذهن خود را به موضع هایی فراتر از ادامه حیات معطوف کنند و از جمله ، حق انتخاب شادمانی شخصی در خارج از چهارچوب ازدواج را مد نظر قرار دهند. براساس برخی مطالعات تطبیقی ، جوامع بسیار فقیر و جوامع بسیار ثروتمند دارای بالاترین میزان طلاق هستند و جوامعی که از نظر توسعه اقتصادی در سطح متوسط قرار می گیرند، میزان طلاق پایین تری دارند. (Sabini, ۱۹۹۵:۵۱۹) فرضیه مورد نظر، یعنی تاثیر رفاه اقتصادی بالا بر افزایش میزان طلاق ، به طور خاص درباره جامعه آمریکا مورد تاکید بعضی جامع شناسان قرار گرفته است . آنان با استناد به آمارهای موجود نشان داده اند که پایین ترین میزان طلاق در آمریکا طی ۶۰ سال گذشته به سالهای رکود اقتصادی این کشور اختصاص دارد، در حال یکه بالاترین میزان طلاق در تاریخ آمریکا مربوط به سال ۱۹۸۱ (دوره شکوفایی اقتصادی و رفاه عمومی) بوده است . (Ward and Stone, ۱۹۹۸:۲۹۶)

۶ – ۴. آزادی روابط جنسی

انحصار کارکرد ارضای جنسی به نهاد خانواده همواره از پشتوانه های اصلی ثبات و استحکام این نهاد اجتماعی بوده است و با شکسته شدن این انحصار، به طور طبیعی باید در انتظار کاهش تعهد افراد نسبت به حفظ خانواده و در نتیجه ، افزایش میزان طلاق بود. برخی جامعه شناسان بر این باورند که نگرش عمومی گذشته به فعالیت جنسی به عنوان عملی صرفا در جهت تولید مثل ، به نگرشی جدید تغییر یافته است که آن را نوعی بازآفرینی تلقی می کند و این یکی از عواملی است که به افزایش بی بندو باری جنسی در قالب روابط خارج از چهارچوب ازدواج و در نتیجه ، به افزایش میزان طلاق انجامیده است . (Ibid:۲۹۷)

۷. ۴. تغییر قوانین طلاق

طلاق در کشورهای غربی در دوره های گذشته محدودیت های قانونی متعددی داشت . یکی از این محدودیت ها هزینه بالای طلاق بود که باعث می شد طلاق به افراد ثروتمند و پر در آمد محدود گردد؛ برای مثال ، در انگلستان در دوره ویکتوریا میانگین هزینه طلاق ۷۰۰ تا ۸۰۰ پوند بود و بیشتر افراد که تحمل این هزینه ها برایشان مقدور نبود، ناگزیر می شدند به راه هایی همچون رو آوردن به فاحشه ها یا خدمت کارها، متارکه با همسر یا بدرفتاری و خشونت با وی متوسل شوند. در حال حاضر، کاهش هزینه های مالی طلاق ، دست یابی به آن را خواه برای ثروتمندان و خواه برای افراد کم درآمد، آسان نموده است . (Bilton, et al, ۱۹۸۱:۳۰۰)

محدودیت دیگری که قوانین طلاق ایجاد می کرد، به دلایل طلاق مربوط بود؛ برای مثال ، دادگاه های آمریکا پیش از دهه ۱۹۷۰ برای صدور حکم طلاق از سیستم اثبات تقصیر پیروی می کردند. بر طبق این سیستم ، دلایل طلاق ، مانند زنا یا مصرف الکل ، باید به وسیله همسر به اثبات می رسید و اثبات این دلایل ، تشخیص گناهکار از بی گناه را ایجاب می کرد. شخصی که گناهکار شناخته می شد، به ندرت می توانست حضانت فرزندان را به دست گیرد و از نظر مالی نیز با محدودیت هایی از سوی دادگاه روبه رو می شد، ولی امروزه سیستم ((طلاق بدون مقصر)) (nofault divorce) در بیشتر ایالت های آمریکا پذیرفته شده است و ناسازگاری زوجین به تنهایی می تواند دلیل فسخ قانونی ازدواج باشد. (Ward and Stone, ۱۹۹۸:۲۹۶)

واضح است که عوامل یاد شده در جوامع مختلف غربی به گونه ای همانند، به وقوع نپیوسته و به همین دلیل ، رشد میزان طلاق در این جوامع یکسان نبوده است . در مورد دیگر جوامع ، تفاوت ها آشکارتر است و برای نمونه ، در جامعه ای مانند جامعه ایران ، هرچند نشانه های تحول در جهت تحقق عوامل یاد شده مشاهده می شود، ولی به دلیل فراگیر نبودن این تحولات ، رشد میزان طلاق با آنچه در جوامع غربی می گذرد، فاصله نسبتا زیادی دارد؛ تغییر نگرش افراد نسبت به ازدواج به سطح محدودی از مردم اختصاص دارد؛ همچنین روند قانونی طلاق تفاوت های بارزی با روند غربی آن دارد و اشتغال زنان ، تغییر نقش های جنسیتی ، تغییر ساختار خانواده ، رفاه اقتصادی و روابط جنسی در خارج از چهارچوب ازدواج جنبه فراگیر و همگانی پیدا نکرده اند. از گذشته ، به نظر می رسد جامعه شناسانی که تنها بر عوامل یاد شده تاکید کرده اند، به بعضی جوامع غربی توجه داشته اند و از این رو نسبت به جوامع دیگر نباید نقش عوامل دیگر – مانند فقر و اعتیاد در جامعه ایران – را نادیده گرفت . (۹۸)

شایان ذکر است که در تبیین علل افزایش طلاق نباید احتمال دخالت تغییرات جمعیت شناختی را نیز از نظر دور داشت . در جوامعی مانند ایران که پس از یک دوره افزایش سریع جمعیت ، نرخ رشد جمعیت مهار شده و در نتیجه ، بیشترین تراکم جمعیتی در سنین جوانی واقع شده است ، میزان طلاق به طور طبیعی افزایش می یابد؛ زیرا اصولا بالاترین درصد طلاق ها به سنین جوانی اختصاص دارد، ولی واضح است که این افزایش جنبه مقطعی داشته و با عبور نسل متراکم از دوره جوانی و ورود آن به دوره میانسالی ، میزان طلاق – در صورت نبودن عوامل دیگر – کاهش یافته و به شرایط قبل باز می گردد. برخی کوشیده اند حتی افزایش طلاق در جامعه ای مانند آمریکا را نیز براساس همین نکته تبیین کنند. به اعتقاد آنان ، افزایش میزان طلاق ، به ویژه در دهه ۱۹۷۰، بیان کننده عبور نسل تولد یافته در دوره افزایش موالید (پس از جنگ دوم جهانی) از سنین ازدواج است . این نسل که فوق العاده متراکم و پر جمعیت بود، از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا اوایل دهه ۱۹۸۰ بالاترین میزان طلاق را در آمریکا رقم زد. (Shepard, ۱۹۹۹:۳۰۴-۳۰۵)

با این همه ، دست کم در جامعه آمریکا نمی توان برای عامل جمعیت شناختی ، نقش عمده ای قائل شد؛ زیرا میزان طلاق در این کشور طی دو دهه گذشته نیز روندی نسبتا ثابت و بدون کاهش جدی را طی کرده است و این بدان معناست که عوامل دیگری در این خصوص تاثیر گذار بوده است .

۵. الگوهای حضانت

۱ – ۵. حضانت انفرادی

حق حضانت فرزندان طلاق به معنی در اختیار گرفتن امور تغذیه ، بهداشت و درمان و پرورش آنان در بسیاری از جوامع به پدران تعلق داشته است . در کشورهایی مانند انگلیس و آمریکا طی قرن های هجدهم و نوزدهم ، دادگاه ها معمولا حضانت فرزندان را به پدران واگذار می کردند؛ زیرا فرزندان ضمن آنکه دارایی های طبیعی پدر تلقی می شدند، کارشان نیز برای پدر ضروری انگاشته می شد؛ اما در پایان قرن نوزدهم ، پس از آنکه مردم این کشورها رفته رفته به این باور رسیدند که مادران آمادگی و استعداد بیشتری برای تامین محبت و پرورش کودکان خود دارند و از سوی دیگر، با انتقال جامعه از وضعیت کشاورزی به وضعیت صنعتی و عدم نیاز به کار فرزندان ، حضانت به وسیله مادران ترجیح داده شد. اخیرا کوشش هایی جدی از سوی تعدادی از پدران برای به دست آوردن حضانت فرزندان صورت گرفته است و دادگاه ها نیز براساس این اعتقاد که زیست شناسی حق انحصاری نسبت به مهارت های بچه داری برای مادران فراهم نمی کند و جانبداری از مادر شکلی از تبعیض جنسی است ، به این کوشش ها پاسخ مثبت داده اند (Grusec and Lytton ۱۹۸۸:۴۲۵)

البته انگیزه های مردان از درخواست حضانت متفاوت بوده است . بررسی های انجام شده در آمریکا نشان داده است که بعضی مردها منفعلانه به دلیل امتناع همسر سابق از حضانت ، در صدد حضانت برمی آیند. سایر پدران که ابتدائا درخواست حضانت می کنند یا به این دلیل است که خود را نسبت به همسر سابق شایسته تر می دانند و یا با حس انتقام جویی ، از دعوای حضانت برای تهدید همسر سابق استفاده می کنند و برخی نیز به انگیزه منافع اقتصادی درخواست حضانت می نمایند. (Robinson, ۱۹۹۰:۱۰۰) نتایج این تحقیقات همچنین حکایت دارد که موفقیت الگوی حضانت پدر بستگی به انگیزه هایی دارد که پدران را به درخواست حضانت ترغیب می کنند.

پدرانی که به دلایل عاطفی درخواست حضانت نموده و به رفاه و آسایش فرزند علاقه مند هستند، به راستی موفق بوده اند. کودکانی که با چنین پدرانی زندگی می کنند همان اندازه احساس راحتی می کنند که در کنار مادر احساس می کنند (تایبر، ۱۳۷۲: ۱۲۴)؛ از این رو، صاحب نظرانی مانند آنتونی گیدنز با رد برخی ادعاها در مورد بی کفایتی مردان و کم توجهی آنان به نیازهای کودکان ، خواستار اعطای حقوق بیشتری به مردان در زمینه حضانت از فرزندان شده اند. (گیدنز؛ ۱۳۷۸: ۱۰۸ – ۱۰۹)

به هر تقدیر، در هر دو الگوی یاد شده ، یعنی حضانت پدر و حضانت مادر، مفروض آن است که یکی از والدین باید مسئولیت کودک به جا مانده از ازدواج سابق را بپذیرد؛ اما این فرض اخیرا مورد تردید واقع شده و الگوی حضانت مشترک که مستلزم حق تصمیم گیری پدر و مادر در همه جنبه های زندگی کودک است ، با اقبال فزاینده ای روبه رو گردیده است . با وجود این ، حضانت افرادی ، به ویژه به وسیله مادر، همچنان الگوی غالب در کشورهای غربی است . آمارهای سال ۱۹۸۶ نشان می دهد که در انگلستان ۸۷٪ موارد حضانت پس از طلاق به صورت حضانت انفرادی بوده که از این میان ۷۷٪ به وسیله مادر و ۹٪ به وسیله پدر صورت گرفته است ؛ ۱۳٪ موارد حضانت نیز به صورت مشترک صورت گرفته است . (Robinson, ۱۹۹۰:۱۰) همچنین گفته می شود که در آمریکا ۹۰٪ موارد حضانت به مادران تعلق دارد. (Ward and Stone, ۱۹۹۸:۲۹۷)

۲ – ۵. حضانت مشترک

هرچند در تعریف ((حضانت مشترک)) تفاوت هایی به چشم می خورد؛ این واژه معمولا به این معناست که هم پدر و هم مادر حق مشارکت در تصمیم های مهمی مانند تربیت دینی ، عمل جراحی و انتخاب مدرسه برای فرزند را داشته باشند. حضانت مشترک فیزیکی نیز به معنی انجام وظایف پدر و مادری به طور مشترک است که از طریق آن پدر و مادر از سکونت گاه های جداگانه خود در مراقبت روزانه کودک و تصمیم های مربوط به آن ، مشارکت دارند. (Robinson, ۱۹۹۰:۲۵۸) همچنین در این الگو برنامه دیدار و مصاحبت هر یک از والدین با فرزند معمولا در نوبت های مساوی (روزانه ، هفتگی ، ماهانه یا سالانه) تنظیم می شود و گاهی نیز ضمن آنکه پدر و مادر هر دو حضانت قانونی کودک را بر عهده دارند، حضانت فیزیکی به یکی از آن دو – غالبا مادر – سپرده می شود و برنامه منظمی برای دیدار دیگری تدارک دیده می شود. (تایبر، ۱۳۷۲: ۱۱۷) از آنجا که الگوی حضانت مشترک به تازگی مورد توجه قرار گرفته است ، در مورد مزایا و نقایص احتمالی آن پیشینه تحقیقی قابل اعتمادی در دست نیست . دلایل اصلی موافقان حضانت مشترک از این قرار است :

۱. چنین ترتیبی باعث می شود ارتباط نزدیک پدر / مادر – فرزند به همان سان که در خانواده های زن و شوهری وجود دارد، تداوم یابد؛ زیرا براساس شواهد موجود، کودکان می توانند در زمان واحد، ارتباطات نزدیک چند جانبه ای را شکل دهند.

۲. به جای آنکه احساس محروم شدن از حق پدر و مادری به والدین دست دهد، آنان حس می کنند در مسائل فرزندان دخالت و حضور فعال دارند.

۳. حضانت مشترک ، احتمال تشریک مساعی و همکاری والدین و نیاز به ارتباط با خویشاوندان پدری و مادری فرزند را افزایش می دهد.

۴. در این شیوه ، احتمال دست زدن به اقداماتی مانند ربودن کودک کاهش می یابد.

۵. در این شویه ، یکی از والدین می تواند در جهت حمایت از فرزندان ، نقش سپر بلا را در برابر رفتارهای نامناسب دیگری ایفا نماید، درست به همان شکل که در خانواده زن و شوهری شاهد آن هستیم .

۶. این شیوه همچنین می تواند فشارهای روانی ناشی از ترتیبات ناخوشایند دیدار با فرزندان را که معمولا در شیوه های دیگر به چشم می خورد، کاهش دهد؛ برای مثال ، دشواری جدا شدن پدر از فرزند در این الگو در مقایسه با الگوی حضانت مادر، بسیار کمتر است .

با این همه ، در مخالفت با الگوی حضانت مشترک نیز دلایلی ابراز گردیده است ؛ از جمله :

۱. بعید است زن و شوهری که نتوانسته اند در زمان زناشویی به توافق دست یابند، پس از طلاق به شیوه ای هماهنگ با یکدیگر همکاری نمایند، مگر زمانی که بتوانند کارکردهای زن و شوهری خود را از کارکردهای پدر و مادری تفکیک نمایند.

۲. انتقال یکی از والدین به محلی دیگر به دلایل شغلی می تواند مشکل ساز باشد، همان گونه که سوء استفاده یکی از والدین از همسر یا فرزند می تواند مشکلات خاصی را پدید آورد.

۳. تعیین دقیق تصمیمات مهم که باید با مشارکت پدر و مادر صورت گیرند و تفکیک آنها از تصمیمات غیر مهم که می توانند توسط یکی از والدین به تنهایی گرفته شوند، همواره آسان نیست و در نتیجه ، ممکن است نزاع هایی در این رابطه بین پدر و مادر روی دهد.

۴. بر حسب برخی پژوهش های تجربی ، کودکان تربیت یافته با الگوی حضانت مشترک ، نسبت به کودکانی که تحت حضانت انفرادی بوده اند، انطباق خانوادگی و اجتماعی بهتری کسب نکرده اند.

به هر تقدیر، موفقیت الگوی حضانت مشترک منوط به تحقق شرایطی است که در این شیوه مفروض گرفته شده است (همکاری والدین در جهت منافع فرزندان با حداقل کشمکش) و با تامین این شرایط، الگوی یاد شده احتمالا جایگزین بهتری نسبت به شیوه های متداول که متضمن دیدگاه برنده و بازنده در نزاع حضانت فرزند هستند، خواهد بود. (Robinson, ۱۹۹۰:۲۵۹-۲۶۰ ; Grusec and Lytton, ۱۹۸۸:۴۲۶-۴۲۷)

۳ – ۵. دیدگاه اسلام

دیدگاه حقوقی اسلام درباره حضانت مانند بسیاری از موضوع های فرعی دینی ، جلوه ای از نظام اجتماعی مطلوب اسلام و در راستای تامین اهداف این نظام است . اسلام کوشیده است در مورد حضانت فرزندان ترتیبی مقرر کند که در آن ضمن رعایت مفروضات نظام اجتماعی مطلوب خود (مانند تمایز نسبی نقش های اجتماعی زن و مرد و سرپرستی پدر بر خانواده)، مصالح والدین و فرزندان به نحو احسن تامین شود. کودکان طلاق تا مدت دو سال پس از تولد که دوره شیردهی به فرزند می باشد، ضمن آنکه تحت ولایت پدر هستند، در حضانت قانونی و فیزیکی مادر قرار دارند و این به دلیل نیاز شدیدتر فرزند به مصاحبت مادر در این دوره سنی است . پس از اتمام دو سال ، بر طبق نظر بسیاری از فقهای شیعه ، حضانت پسر به پدر منتقل می شود، ولی دختر تا هفت سال به شرط ازدواج نکردن مادر، تحت حضانت او باقی می ماند و پس از هفت سالگی ، پدر حضانت او را بر عهده می گیرد. در قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران نیز همین دیدگاه فقهی مبنای قانون گذاری قرار گرفته است ، هرچند مدلول احادیث اسلامی وارد شده در این باب چندان روشن نیست و به همین دلیل ، برخی فقها تمایز به بین پسر و دختر را مورد تردید قرار داده اند. (۹۹) (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۱۹۱ – ۱۹۲ و النجفی ، جواهر الکلام ، ج ۳۱: ۲۸۴ – ۲۹۰)

اما از این ملاحظات صرفا حقوقی که بگذریم ، رویکرد اخلاقی اسلام به موضوع حضانت همانند موضوع های دیگر، بازتابی ویژه و در خور توجه دارد. تاکید بر مشورت و همفکری پسندیده میان شوهر و زن طلاق گرفته در امور مربوط به فرزندان (طلاق ، ۶)، نکوهش اضرار یا آسیب رسانی همسران به یکدیگر به عنوان یک قاعده کلی ، قبل و بعد از طلاق (بقره ، ۲۳۳)، و ترغیب افراد به ویژه همسران به رعایت فضایل و ارزش های اخلاقی همچون عطوفت و گذشت (بقره ، ۲۳۷) از جمله سفارش هایی است که پایبندی عملی افراد به آنها می تواند ضمن کاستن از تنش های گوناگون پس از طلاق ، زمینه مناسبی برای تفاهم زوج های طلاق گرفته در جهت حل و فصل مسائل مربوط به حضانت و دیدار، فراهم آورد.

۶. پیامدهای طلاق برای همسران

۱ – ۶. زندگی در تجرد یا تک سرپرستی

بخشی از افراد طلاق گرفته از ازدواج خودداری کرده ، ترجیح می دهند (و یا به حکم دادگاه ناگزیر می شوند) زندگی خود را به طور انفرادی یا در کنار فرزندانشان ادامه دهند. افراد بسیاری که بار دیگر ازدواج می کنند نیز پس از یک فاصله زمانی ، به این اقدام دست می زنند. در آمریکا میانگین فاصله زمانی بین جدایی زن و شوهر و ازدواج مجدد، سه سال است . (Grusec and Lytton, ۱۹۸۸:۴۲۷). اینکه زن و مرد در زمان کناره گیری از رابطه زناشویی با چه نوع و چه میزان از مسائل و مشکلات روبه رو می شوند، بستگی به عوامل متعددی دارد، از قبیل بودن یا نبودن فرزند، توافق هر دو زوج یا عدم توافق هر دو نسبت به جدایی ، حل شدن یا نشدن مسئله تقسیم دارایی ها و نیز جنسیت ، سنت ، روابط خویشاوندی ، طبقه اجتماعی ، ضوابط حقوقی و هنجارهای فرهنگی ؛ ولی به نظر می رسد پژوهش در مورد دو عامل جنسیت و وجود فرزندان بیشترین سهم تحقیقات را به خود اختصاص داده است و این بدان سبب است که

افزایش میزان خانواده های تک سرپرست در جوامع غربی ، به ویژه خانواده هایی که تحت سرپرستی زنان قرار دارند، باعث توجه روز افزون کارشناسان امور اجتماعی به مسائل این خانواده گردیده است . نسبت خانواده های تک سرپرست که فرزندان زیر ۱۸ سال دارند، در اواخر دهه ۱۹۸۰ در آمریکا ۲۱٪ ، در انگلستان ۱۷٪ و در سوئد و دانمارک ۱۵٪ بوده است (Miller, ۱۹۹۹:۲۴۹). در سال ۱۹۹۳، تعداد خانواده های تک سرپرست در آمریکا بالغ بر ۱۰/۹ میلیون بوده که پس از الگوی خانواده زن و شوهری ، بیشترین میزان را داشته است . (Curry, et al, ۱۹۹۷:۲۵۹).

تک سرپرستی می تواند به غیر از طلاق ، از عوامل دیگری نیز مانند فوت همسر یا تولد فرزند نامشروع ، ناشی شود؛ اما نقش طلاق در این زمینه بسیار بیش از عوامل دیگر است . به هر تقدیر، زندگی در تجرد یا تک سرپرستی ، مشکلات گوناگونی را برای افراد طلاق گرفته به همراه می آورد که به بررسی مهم ترین آنها می پردازیم .

الف) مشکلات مالی

هرچند هزینه های مستقیم و غیر مستقیم طلاق تا حدودی مردان را نیز با مشکل روبه رو می سازد؛ شواهد موجود از این واقعیت حکایت دارند که زنان طلاق گرفته ، به ویژه مادرانی که فرزندان خردسال دارند، به مشکلات مالی شدیدتری دچار می شوند. این امر تا حدود زیاد، ریشه در نظام متداول تقسیم کار بین زنان و مردان دارد. با توجه به نقش نان آوری شوهران ، فقدان شوهر به معنی از دست دادن منبع اصلی پول است ؛ در نتیجه ، زنی که از شوهرش جدا می شود، چنانچه از راه ازدواج مجدد یا شیوه های نامتعارف دیگر، مردی را جایگزین شوهر سابق نکند، ناگزیر خواهد بود یا به خانه پدری باز گردد و یا از راه ورود به بازار کار، نیازهای مالی خود و فرزندانش را تامین کند. از سوی دیگر، نابرابری جنسی در بازار کار را نباید از نظر دور داشت . زنان در مقایسه با مردان ، درآمد کمتری از کارهای خود دریافت می کنند و افزون بر آن ، مادران تنها، به ویژه اگر در سنین پایین تر مادر شده باشند، به سبب ترک مدرسه معمولا از تحصیلات برخوردارند که این امر نیز بر روی وضعیت شغلی آنان تاثیر منفی به جای می گذارد. همچنین هنجاریهای فرهنگی مربوط به وظایف مادری و رسیدگی به کودکان ، امکان پیشرفت شغلی را برای مادران مطلقه تا حدودی کاهش می دهد. (Allan and Crow, ۲۰۰۱:۱۳۷-۱۳۸)

کمک های مالی شوهر سابق ، موضوع قابل توجه دیگری است که چنانچه به درستی اعمال شود، در کاهش مشکلات همسر سابق و فرزندان تاثیر بسزایی خواهد داشت ؛ اما معمولا واقعیت ها به گونه ای که مورد انتظار است ، رقم نمی خورند و بسیاری از مردان از انجام تعهدات و وظایف قانونی خود طفره می روند. در نتیجه این اوضاع و شرایط، تفاوت های آشکاری بین وضعیت معیشتی زنان مطلقه و شوهران سابق آنها به چشم می خورد؛ برای مثال ، در آمریکا مادران مطلقه و فرزندانشان از سقوط ۷۳ درصدی در استانداردهای زندگی خود رنج می برند، در حالی که شوهران سابق آنها در اولین سال پس از طلاق ، افزایشی ۴۲ درصدی در استانداردهای زندگی را تجربه می کنند. همچنین بر طبق برآوردهای انجام گرفته بیش از ۲۵٪ از زنان مطلقه طی پنج سال اول پس از طلاق ، مدت زمانی را در فقر به سر می برند. (Ward and Stone, ۱۹۹۸:۲۹۸) نابرابری های یاد شده که گذشته از مادران مطلقه ، در مورد مادران بیوه و مادران هرگز ازدواج نکرده نیز کم و بیش صادقند، به وضعیتی انجامیده که امروزه با عنوان ((زنانه شدن فقر)) (feminization of

povetry) از آن یاد می شود. در آمریکا مادران منفرد در حدود یک پنجم از کل خانوارها را تشکیل می دهند و در عین حال ، نیمی از خانوارهای دارای فرزند کوچک و با درآمدی زیر خط فقر را رقم می زنند. (Shepard, ۱۹۹۹:۳۰۸)

ب) مشکلات عاطفی

به طور کلی ، شخصی که طلاق می گیرد، ممکن است به شکل های گوناگونی واکنش نشان دهد. بسته به اینکه هر دو طرف به جایی تمایل داشته باشند یا هیچیک ، یا تنها زن به جدایی تمایل داشته باشد و یا تنها شوهر خواهان جدایی باشد، با چهار حالت مختلف روبه رو هستیم . از سوی دیگر، ممکن است شخص نسبت به جدا شدن دیگری خود را مسئول بداند یا مسئول نداند. در نتیجه ، از ضرب این دو حالت در چهار حالت قبل ، هشت حالت تصور می شود که هر کدام با احساس عاطفی ویژه ای همراه است . جدول زیر (به نقل از: Winch, ۱۹۷۱:۶۱۷) برخی از مهم ترین فرضیه های متعلق به هر یک از این حالات هشتگانه را به طور اجمالی به نمایش می گذارد:

* جدول (۲ ـ ۵): واکنش‌های عاطفی زوجین به طلاق

	آیا شخص باقی‌مانده خواهان رفتن دیگری بوده است؟			
	آری		نه	
	آیا شخص جداشده مایل به رفتن بوده است؟		آیا شخص جدا شده مایل به رفتن بوده است؟	
	آری	نه	آری	نه
آیا شخص باقی‌مانده در قبال رفتن دیگری، خود را مسئول می‌داند؟ — آری	احساس رسیدن به مقصود و آسودگی احتمالاً توأم با احساس گناه	بالاترین حدّ احساس گناه احتمالاً توأم با آسودگی	احساس عذاب وجدان	احساس مسئولیت به سبب خطای مصیبت‌بار
آیا شخص باقی‌مانده در قبال رفتن دیگری، خود را مسئول می‌داند؟ — نه	آسودگی	احساس گناه احتمالاً توأم با آسودگی	احساس مقبول‌نیفتادن و خصومت	مصیبت‌زدگی

گذشته از واکنش های عاطفی یاد شده ، زوجین پس از طلاق ممکن است احساسات دیگری همچون خشم ، یاس ، فریب خوردگی و غم از دست رفتن عمر را تجربه کنند. این احساسات منفی معمولا کوتاه مدت نیستند و طبق برخی پژوهش های به عمل آمده ، اغلب دو سال طول می کشد تا شوهر یا زن طلاق گرفته بار دیگر اعتماد به نفس خود را بیابد و به راحتی با خودش کنار آید. برخی از پدر و مادرها حتی به زمان بیشتری نیاز دارند تا خود را از کشمکش های درونی رها سازند. (تایبر، ۱۳۷۲: ۳۴)

روی هم رفته ، به ندرت می توان طلاقی را یافت که از پیامدهای عاطفی ناخوشایند برای دو زوج خالی باشد. نقش عوامل اجتماعی – فرهنگی در تشدید این احساسات ناخوشایند را نیز نباید نادیده گرفت . تقبیح اجتماعی یا دینی طلاق در بعضی جوامع به حدی است که

ممکن است مردان و زنان طلاق گرفته را به انزوای شدید کشانیده و آنان را گرفتار بیماریهای حاد روانی کند. در جامعه ای مانند آمریکا نیز علی رغم آنکه طلاق حد زیادی قبح گذشته خود را از دست داده است ، خانواده های تک سرپرست همچنان بی ثبات ، از هم گسسته و انحرافی تلقی می شوند؛ زیرا اولا جامعه وضعیت تک سرپرستی را وضعیتی موقتی در نظر می گیرد و ثانیا تک سرپرستی مسئله ای اخلاقی در نظر گرفته می شود؛ برای مثال ، تصور رایج این است که یا نامشروع بودن فرزندان منشاء پیدایش این خانواده است و یا اینکه زن از حفظ رابطه زناشویی خود ناتوان و درمانده بوده است .

(Ward and Stone, ۱۹۹۸:۳۰۱). واضح است که در اینجا نیز تفاوت های محسوسی بین وضعیت زنان و مردان وجود دارد و فشار مضاعف هنجارهای فرهنگی بر زنان مطلقه ، تجربه طلاق را برای آنان ناگوارتر می سازد.

با این همه ، در فرهنگ های فردگرا، تجربه تک سرپرستی برای بسیاری از افراد و به ویژه زنان طلاق گرفته ، از جهتی دیگر تجربه ای رضایت بخش است و آن اینکه فرد احساس می کند خودش به تنهایی اختیار زندگی و هزینه کردن درآمدها را در دست دارد و هیچ کس دیگر در این زندگی حق ندارد. این نوع احساس استقلال در جوامع فردگرا دارای اهمیت فرهنگی است و به همین دلیل ، تا حدودی برای شخص ، رضایت عاطفی به همراه دار. (Allan and Crow, ۲۰۰۱:۱۴۲)

ج) مشکلات جنسی

طلاق امکان ارضای مشروع نیازهای جنسی به عنوان یکی از کارکردهای اساسی ازدواج را از میان می برد. متوقف شدن رابطه منظم جنسی ، مشکلاتی را به ویژه برای مردان پدید می آورد و احتمالا به همین دلیل است که پس از طلاق ، مردها معمولا زودتر از زن ها به ازدواج مجدد اقدام می کنند. (Lindsey and Beach, ۲۰۰۰:۳۸۶). از سوی دیگر، خروج از رابطه زناشویی ، مشکلات جنسی ویژه ای برای زنان در پی دارد. ضریب امنیت زنی که طلاق می گیرد، به سبب از دست دادن حمایت شوهر، کاهش می یابد و احتمال اینکه چنین زنی مورد آزار یا تجاوز جنسی قرار گیرد، در مقایسه با زنان شوهردار بیشتر است . در جوامع غربی حتی تجاوز جنسی به زنان طلاق گرفته توسط شوهران سابق ، پدیده ای شناخته شده است و الگوی حضانت مشترک ، امکان وقوع این گونه تجاوز را افزایش می دهد.

د) مشکلات پرورش و کنترل فرزندان

اگر پدر یا مادری که مسئولیت فرزندان را بر عهده دارد، در خارج از منزل شاغل باشد (که این امر در مورد زنان ، نسبتا شایع و در مورد مردان تقریبا همگانی است)، زمان اندکی برای ایفای نقش تربیتی و نظارتی خود خواهد داشت ؛ در نتیجه ، برای آنکه فرزندانش به فرزندانی رها و فراموش شده تبدیل نشوند، ناگزیر خواهد بود یا تمام مسئولیت های شریک سابق در این زمینه را بر عهده گیرد؟ این امر می تواند بر وضعیت شغلی وی تاثیر منفی داشته باشد و یا اینکه شخص دیگری – معمولا فردی مونث از بستگان نزدیک – را جایگزین همسر سابق نماید که در این صورت نیز نافرمانی احتمالی فرزندان در برابر این فرد جایگزین به دلیل انکار مشروعیت اقتدار او، روند تربیت فرزندان و نظارت بر رفتار آنان را با مشکل روبه رو خواهد کرد. (Winch, ۱۹۷۱:۶۱۲)

بدون شک ، ساختار خویشاوندی که بسته به فرهنگ ها و قومیت های متفاوت تغییر می یابد، تاثیر قابل ملاحظه ای در کاهش یا افزایش این مشکلات دارد. در فرهنگ هایی که در آنها بر الگوی خانواده هسته ای و ارزش های آن تاکید می شود، گروه خویشاوندی برای کمک به اعضای گروه های خانوادگی کوچک تر چندان در دسترس نیست ؛ اما در فرهنگ هایی که خویشاوندان حضور موثر و فعال تری در نزدیکی زن و شوهر دارند، کمک آنان موجب می شود که انحلال خانواده آسیب کمتری به افراد طلاق گرفته وارد سازد؛ برای مثال ، در بین پروتستانهای آمریکا، احساس مسئولیت از سوی خانواده گسترده نسبتا ضعیف است و آنها آمادگی کمتری برای پذیرش دختر طلاق گرفته خود و فرزندانش دارند، همان گونه که خود زن طلاق گرفته آمادگی و تمایل کمتری برای بازگشت به خانواده پدر و مادر دارد؛ زیرا در این فرهنگ ، چنین اقدامی نشانه شکست و درماندگی تلقی می شود. اما در برخی فرهنگ ها یا قومیت ها، مانند خرده فرهنگ یهودیان ، ازدواج فاصله چندانی بین جوانان و والدین ایجاد نمی کند، بلکه تمایل زیادی وجود دارد که زوج های جوان در نزدیکی محل سکونت پدر و مادر زن زندگی کنند و به همین دلیل ، تعامل و مبادله خدمات بین آنان بیش از پروتستان هاست . (Ibid:۶۰۸-۶۰۹)

ه) دیدگاه اسلام

اینکه اسلام طلاق را مبغوض ترین عمل حلال تلقی کرده ، بیان کننده آن است که پیامدهای منفی طلاق دست کم تا حدودی جنبه اجتناب ناپذیر دارند؛ زیرا اسلام به عنوان دینی که در صدد تامین سعادت فردی و اجتماعی انسان برآمده ، اگر راهی برای حل همه جانبه مشکلات طلاق یافت می شد، آن را معرفی می کرد و در این صورت دلیل معقولی بر مخالفت اسلام با طلاق وجود نداشت ؛ چرا که احکام الهی تابع مصالح و مفاسد واقعی اند و پدیده ای مانند طلاق که بنا بر فرض می تواند بدون هیچ گونه مفسده و پیامدی منفی تحقق یابد، نمی تواند مورد کراهت دین قرار گیرد؛ بنابراین ، چیزی با نام ((طلاق بدون پیامد منفی)) از دیدگاه اسلام مصداق واقعی ندارد و مشروع دانستن طلاق در این دین به معنی تایید آن نیست ، بلکه غرض از تجویز آن جلوگیری از مفاسد بیشتری بوده که عدم مشروعیت طلاق می توانسته به بار آورد. با این همه ، مجموعه مقررات حقوقی و توصیه های اخلاقی اسلام در رابطه با طلاق و پیامدهای آن ، از اهتمامی بلیغ در جهت کاستن از آثار منفی و ناخوشایند طلاق خبر می دهد.

یکی از نکات اساسی که در دیدگاه اسلام مورد توجه قرار گرفته ، ازدواج مجدد افراد طلاق گرفته است که می تواند در کاهش پیامدهای منفی طلاق نقش عمده ای ایفا کند. می توان گفت ((ازدواج مجدد)) در نظام اجتماعی مطلوب اسلام تقریبا از همان ارزش و جایگاهی برخوردار است که ازدواج نخست دارد؛ زیرا تمام توصیه ها و تاکیدهایی که در مورد ازدواج صورت گرفته ، ازدواج مجدد را نیز شامل می شود؛ همان گونه که نکوهش تجرد در روایات ، تجرد پس از طلاق یا تک سرپرستی را نیز در بر می گیرد و افزون بر آن ، در خصوص زنان مطلقه به روایاتی برمی خوریم که مردان را به ازدواج با آنان تشویق کرده و از بی شوهر رها نمودن این دسته از زنان بر حذر داشته اند. (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۳۲۱ و ۳۲۴) با توجه به الگوی مطلوب تقسیم کار بین زن و مرد در اسلام که در فصل سوم از آن سخن رفت ، نقش ازدواج مجدد در کاهش مشکلات مالی ناشی از طلاق و همچنین مشکلات پرورش و کنترل فرزندان ، انکارناپذیر خواهد بود؛ همان گونه که ورود به یک رابطه زناشویی جدید می تواند التیام بخش بسیاری از زخم های روحی ازدواج از هم

گسسته باشد. بدون شک ، برای رفع مشکلات جنسی ناشی از طلاق (خواه مشکل توقف ارضای جنسی و خواه مشکل ناامنی جنسی برای زنان بدون شوهر) نیز هیچ گزینه ای بهتر از ازدواج مجدد نمی توان یافت .

نکته دیگری که در این زمینه باید به آن اشاره کرد، اهمیت و جایگاه روابط خویشاوندی در دیدگاه اسلام است . به طور قطع ، حضور موثر خویشاوندان در کنار فرد طلاق گرفته و حمایت های مالی ، عاطفی و مراقبتی آنان از وی و احیانا فرزندانش ، نقش بسیار مهمی در کاهش عوارض منفی طلاق ایفا می کند.

گذشته از این موارد، اسلام نسبت به تامین مالی زنان طلاق گرفته ، توجه ویژه ای مبذول داشته است . برخلاف برنامه های رایج در کشورهای غربی در جهت حمایت دائمی از افراد طلاق گرفته به ویژه زنان که گاه به انگیزه ای برای خودداری از ازدواج مجدد بدل می شود، تاکید اسلام بر بازسازی خانواده های از هم گسیخته از راه ازدواج مجدد و نظر نامساعدی که نسبت به مجرد ماندن افراد طلاق گرفته دارد، باعث گردیده که تدبیر اسلام برای تامین زمان مطلقه ، کوتاه مدت بوده و بر نیازهای مالی مرحله بحرانی پس از طلاق متمرکز باشد. محورهای اصلی راهکارهای اسلام برای کاهش مشکلات مالی زنان مطلقه از این قرارند:

۱. لزوم شرعی و قانونی انفاق شوهر بر زن (اعطای نفقه)؛ زمان عدة (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۴۳۶)؛

۲. لزوم شرعی و قانونی انفاق شوهر بر زن باردار تا زمان وضع حمل (طلاق ، ۶؛ همچنین ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۲۳۱)؛

۳. لزوم شرعی و قانونی تامین مسکن زن در زمان عده (طلاق ؛ ۱؛ همچنین ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۴۳۲۴ – ۴۳۵)؛

۴. استحباب و در مواردی وجوب متعه طلاق ، به این معنا که شوهر بر حسب توانایی مالی خود همسر مطلقه اش را از مقداری پول یا کالاهای نقدی بهره مند سازد. قرآن کریم متعه طلاق را نوعی حق زن بر شوهر دانسته و آن را در همه موارد طلاق ، خواه قبل از عروسی و خواه بعد از آن ، مقرر فرموده است . (بقره ، ۲۳۶ و ۲۴۱؛ همچنین ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۵۶ – ۶۱)

۵. پرداخت مهریه ازدواج به زن مطلقه در صورتی که قبلا آن را دریافت نکرده باشد. بدیهی است چنانچه زن به ازدواج مجدد اقدام نماید، مهریه ازدواج دوم نیز می تواند اندوخته مالی جدیدی برای وی فراهم آورد، هرچند بالا بردن میزان مهریه ها با انگیزه تضمین آینده زن ، با تعالیم اسلامی سازگاری چندانی ندارد. (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵: ۹ – ۱۱)

۶. برداشتن مسئولیت پرورش فرزندان از دوش زن مطلقه و معرفی پدر به عنوان مسئول و ولی شرعی و قانونی فرزندان .

افزون بر محورهای یاد شده ، می توان به شیوه های مشروع دیگری اشاره کرد که اخیرا در سیستم حقوقی جمهوری اسلامی ایران نیز مورد توجه قرار گرفته است ؛ مانند اشتراط ضمن عقد (مثل اینکه زن در ضمن عقد نکاح ، کالایی یا مبلغی را شرط کند که اگر شوهر او را طلاق داد به وی بپردازد). یا دریافت اجرت کارهای خانگی که زن انجام داده ؛ چنانچه به قصد تبرع (مجانی بودن) آن کارها را انجام نداده باشد.

۲ – ۶. ازدواج مجدد

در دهه های اخیر میزان ازدواج مجدد در جوامع غربی به موازات میزان طلاق ، روند رو به رشدی را طی کرده است . رواج اندیشه ((ازدواج آزمایشی)) در این جوامع به این معناست که ازدواج نخست برای بسیاری از افراد، یک مرحله آزمایشی است و موارد طلاق ، سکوی پرش فرد برای ورود به ازدواج مجدد با کسب تجربه و آمادگی لازم به شمار می رود. در کانادا ۷۵٪ از پدر و مادرهای تنها، بار دیگر ازدواج می کنند و در آمریکا ۸۰٪ از افراد طلاق گرفته به ازدواج مجدد اقدام می کنند که بیش از ۶۰٪ از این ازدواج های مجدد، با کودکان زیر ۱۸ سال همراه است . (Grusec and Lytton, ۱۹۸۸:۴۲۷) در سال ۱۹۸۰ در آمریکا یک پنجم از کل خانوارهای متشکل از زن و شوهر، دست کم یک همسر قبلا طلاق رفته را در برداشتند. از این میان ، ۳۵٪ مشتمل بر یک شوهر قبلا طلاق گرفته و ۳۰٪ مشتمل بر یک زن قبلا طلاق گرفته بودند و در ۳۵٪ موارد، زن و شوهر هر دو قبلا طلاق گرفته بودند. (Huber and Spitze, ۱۹۸۸:۴۲۷). در سالهای پایانی قرن بیستم نیز در حدود ۴۶٪ از کل ازدواج های انجام شده در آمریکا، ازدواج های مجدد بوده است و طبق برآوردهایی که صورت گرفته ، بیش از ۱۰ میلیون کودک آمریکایی در خانواده های ناتنی زندگی می کنند. (Ward and Stone, ۱۹۹۸:۳۰۴)

تفاوت های جنسی نیز در این زمینه حائز اهمیتند. بر طبق شواهد موجود، مردان زودتر و بیشتر از زنان به ازدواج مجدد اقدام می کنند. به نظر می رسد گذشته از تفاوت نیازهای جنسی در مردان و زنان ، عوامل دیگری نیز در این زمینه موثرند. با توجه با اینکه مسئولیت حضانت فرزندان در کشورهای غربی در بیشتر موارد به مادران سپرده می شود، پدران با برخورداری از مزایای اقتصادی بیشتر، مشکلات کمتری برای ازدواج مجدد دارند. افزون بر این ، مردان از امتیاز سنی هم برخوردارند. الگوی شوهر مسن تر – زن جوان تر مقبولیت اجتماعی بیشتری نسبت به عکس آن دارد و تفاوت سنی ده ساله به نفع مردان ، در ازدواج های مجدد کاملا متعارف است . (Lindsey and Beach, ۲۰۰۰:۳۸۷)

ازدواج مجدد به ویژه در صورت تشکیل خانواده ناتنی (۱۰۰) (step family)، مسائل و مشکلاتی را برای زن و شوهر در پی دارد که اغلب به چگونگی تعامل آنان با فرزندان مربوط می شود. برخی از مهم ترین این مشکلات از این قرارند:

الف) مشکل پیوند عاطفی با فرزندان

پدر یا مادر خوانده ها در برقراری ارتباط عاطفی با فرزند خوانده ها دچار مشکل می شوند؛ زیرا برخلاف خانواده های طبیعی که در آنها رابطه عاطفی بین والدین و فرزندان از زمان ولادت آغاز شده و در طول زمان گسترش و استحکام می یابد، در خانواده های ناتنی ، مفروض آن است که ارتباط عاطفی بین پدر / مادر خوانده و فرزندان از زمان ازدواج مجدد به وجود آید، در حالی که چنین ارتباط سریعی اگر فرزندان ، بسیار خردسال نباشند و به ویژه اگر ارتباط آنان با پدر و مادر طبیعی تداوم داشته باشد، بندرت امکان پذیر است . (Lytton and Grusec, ۱۹۸۸: ۴۲۸)

ب) مشکل ابهام نقش

پدر / مادر خوانده ها به دلیل فقدان هنجارهای مشخص اجتماعی ، اغلب با مشکل ابهام نقش روبه رو می شوند و در نتیجه ، نوعی تناقض رفتاری برای آنان پیش می آید. آنان در یک سطح ارتباطی ، فشارهایی برای هر چه بیشتر شبیه شدن به پدر یا مادر طبیعی دریافت می کنند و در سطحی دیگر به آنان گفته می شود که فاصله خود را با فرزند خوانده ها تا حدودی حفظ کنند. (Allan۱۶۲ ,Crow and ۲۰۰۱:)

ج) مشکل ارتباط با همسر سابق

به سبب فقدان هنجارها و دستورالعمل های مشخص فرهنگی ، ارتباط متقابل زن و شوهر نیز گاه در معرض تهدید قرار می گیرد؛ برای مثال ، مشخص نیست زمانی که زن مدتی طولانی را با شوهر سابق خود سپری می کند یا مکالمات تلفی ممتدی با وی دارد و یا احیانا شام را با وی صرف می کند، واکنش مناسب شهر جدید به این امور چه باید باشد. بدیهی است بسیاری از شوهران در برابر این امور اغماض نمی کنند و در نتیجه ، بروز تنش و درگیری بین زن و شوهر و گاه بین شوهر جدید و شوهر سابق ، محتمل خواهد بود. (۴۲۸ :Lytton and Grusec, ۱۹۸۸)

د) مشکل وحدت و یکپارچگی

مسئله وحدت و یکپارچگی خانواده ، مشکل دیگری است که خانواده های ناتنی با آن روبه رو می شوند. معمولا خود زوج ها مایلند به تعریف مشترکی از یکپارچگی دست یابند، ولی وجود فرزندان مسئله اتحاد و یگانگی را با مشکل روبه رو می سازد. برخلاف دکوراسیون منزل که به آسانی قابل تغییر است ، خاطرات تغییرناپذیر گذشته که به واسطه آلبوم عکس ، فیلم و مانند آن زنده می شود، ممکن است بر تعهد اعضا و احساس تعلق آنها به خانواده جدید، تاثر منفی به جا گذارند. (Crow and Allan۱۵۹ :۲۰۰۱,). رسیدن خانواده ناتنی به مرحله وحدت و یکپارچگی دست کم دو سال و گاه تا چند سال به طول می انجامد. در بعضی موارد نیز این امر هیچ گاه به وقوع نمی پیوندد، مگر بعد از آنکه فرزند خوانده ها خانواده را ترک کنند و پدر و مادر را تنها گذارند. البته جنس و سن فرزندان در هنگام تشکیل خانواده ناتنی و همچنین نوع خانواده ناتنی در کاهش یا افزایش مدت مزبور دخالت دارند. (Robinson, ۱۹۹۰:۱۱۵)

ه) مشکل برقراری نظم

مشکل دیگر خانواده های ناتنی ، مسئله برقراری نظم و کنترل رفتار فرزندان است . تنظیم روابط اعضای خانواده و نظارت بر رفتارهای آنان در صورتی می تواند موفقیت آمیز باشد که روابطی گرم و صمیمانه بین والدین و فرزندان برقرار باشد، در حالی که خانواده های ناتنی از این نظر معمولا در سطح پایین تری نسبت به خانواده های طبیعی قرار دارند. افزون بر این جهت ، از آنجا که فرزندان اقتدار پدر / مادرخوانده را معمولا نمی پذیرند، ممکن است از اینکه به آنها امر و نهی کند، رنجیده خاطر شوند و حتی در برابر تلاش های او برای تحمیل نظم و انضباط بر آنان مقاومت نمایند. از سوی دیگر، پدر یا مادر طبیعی نیز بین دو امر، احساس کشمکش درونی می کند: نخست ، امید به اینکه شریک جدید در برقراری نظم و نظارت بر رفتار فرزندان به وی یاری رساند و دوم ، ایجاد چتر حمایتی برای فرزندان در

برابر شریک . آگاهی فرزندان از همین احساس اخیر است که گاه موجب می شود آنان حتی در جهت مرزبندی و ایجاد فاصله بین پدر و مادر و بهره برداری از این موضوع به نفع خود تلاش کنند. (Grusec and Lytton, ۱۹۸۸:۴۲۸)

و) مشکل مالی

پدر خوانده ها اغلب ناچارند دو خانواده را از نظر مالی تامین کنند و این امر نیز می تواند مشکلات و کشمکش هایی را به بار آورد. معمولا مقدار نسبی پول هزینه شده برای فرزندان طبیعی و فرزند خوانده ها، به عنوان مقیاس اندازه گیری عشق و شیفتگی پدر یا مادر نسبت به فرزندان تلقی می شود و این طرز تلقی هم در پدر و مادرها و هم در فرزندان مشاهده می شود. (Ibid)

در مجموع ، با توجه به مسئله تقسیم کار جنسی در خانواده ، احتمالا پدر خوانده ها در مقایسه با مادر خوانده ها مشکلات کمتری دارند؛ زیرا نقش محدودتری را در زندگی فرزند خوانده ها ایفا می کنند. بسیاری از پدر خوانده ها، خود را صرفا حامی عاطفی مادر و تامین کننده امنیت مالی خانواده ها تعریف می کنند و بدین ترتیب ، نقشی ثانوی را بر عهده می گیرند. آن دسته از پدرخوانده ها هم که نقشی نظارتی را می پذیرند، معمولا از مشارکت در مراقبت روزانه از فرزندان مقداری فاصله می گیرند، ولی از آنجا که مادر خوانده بودن اغلب مستلزم درگیری و ارتباط نزدیک تر با فرزند خوانده ها است ، می توان مشکلات بیشتری را برای مادر خوانده ها پیش بینی کرد. (Allan and Crow, ۲۰۰۱:۱۶۶-۱۶۷)

ز) دیدگاه اسلام

واقعیت آن است که بخش مهمی از مسائل یاد شده ، جنبه اجتناب ناپذیر دارند و تنها می توان در جهت کاهش عوارض آنها چاره اندیشی کرد. توصیه های عام اسلام در زمینه صبر و بردباری ، ایثار و مهربانی و گذشت و خویشتن داری ، راهنمای پدران و مادران و مشوق آنها در عبور از این مراحل تنش زای زندگی در خانواده ناتنی است ، ضمن آنکه بهره گیری از شیوه های صحیح تربیتی می تواند در بالا رفتن سطح انطباق پذیری فرزندان موثر باشد.

اما برخی از این مسائل ، بر پیشینه های فرهنگی خاصی مبتنی است که با آموزه های دینی ناسازگارند؛ به طور خاص ، در مورد ارتباط با همسر سابق هنجارهای دینی مشخصی وجود دارند که امکان سوء استفاده را به حداقل کاهش می دهند. زن و شوهر پس از طلاق و انقضای مدت عده (در طلاق رجعی) به وضعیت پیش از ازدواج باز می گردند و موظفند به تمام محدودیت های روابط دو جنس مخالف که در شرع برای افراد نامحرم مقرر گردیده ، پایبند باشند.

۷. پیامدهای طلاق برای فرزندان

۱ – ۷. خانواده های تک سرپرست

افزایش بی سابقه میزان طلاق در بیشتر کشورهای غربی ، آمار فرزندان طلاق را بسیار بالا برده است . بخش عمده ای از فرزندان طلاق افرادی هستند که در خانواده های تک سرپرست و در کنار تنها یکی از والدین زندگی می کنند. در سال ۱۹۹۸ تقریبا ۲۷٪ از کل کودکان زیر ۱۸ سال آمریکایی تحت سرپرستی تنها یکی از والدین به سر می بردند. این نسبت در مورد کودکان سفید پوست نزدیک به ۲۳٪ بوده است ؛ یعنی از کل تعداد ۵۶۱۲۴۰۰۰ کودک سفید پوست زیر ۱۸ سال در آمریکا، ۱۲۷۷۲۰۰۰ نفر در خانواده های تک سرپرست زندگی می کردند که از این تعداد ۱۰۲۱۰۰۰۰ نفر تحت سرپرستی مادر تنها و ۲۵۶۲۰۰۰ نفر تحت سرپرستی پدر تنها قرار داشتند. این در حالی است که در سال ۱۹۶۰ تنها ۳۹۳۲۰۰۰ کودک سفید پوست زیر ۱۸ سال ، یعنی حدودا ۷٪ از کل کودکان سفید پوست ، در خانواده های تک سرپرست به سر می بردند. (اینترنت ، اداره آمار آمریکا) بدیهی است به جز طلاق ، عوامل دیگری مانند مرگ همسر یا نامشروع بودن فرزند نیز می توانند به تک سرپرستی خانواده منجر شوند، ولی بدون شک ، طلاق سهم عمده ای را در این زمینه به خود اختصاص می دهد. در این قسمت ابتدا به بررسی کوتاه مسائل و مشکلات فرزندان طلاق در خانواده های تک سرپرست می پردازیم و سپس به عواملی که باعث می گردند تجربه کودکان از این مسائل متفاوت باشد، اشاره خواهیم کرد.

الف) مشکلات فرزندان طلاق در خانواده های تک سرپرست

– مشکلات عاطفی

با وقوع طلاق باید در انتظار مشکلات عاطفی متعددی برای کودکان بود. یک مسئله مهم در این ارتباط که از سوی روان شناسان مورد توجه ویژه قرار گرفته است ، پدید آمدن احساس گناه در کودکان طلاق است که گاه تا چندین سال نیز ادامه می یابد. در ذهن بسیاری از آنان این تصور به وجود می آید که آنها مسئول جدایی پدر و مادر خود بوده اند و در پاره ای از موارد، خود پدر و مادر نیز این اندیشه را در کودک تقویت می کنند؛ برای مثال ، گفتن این سخن به کودک که ((تو باعث جدایی ما شدی)) یا اینکه ((ما طلاق گرفتیم چون فکر کردیم جدایی ما از هر جهت به سود تو است)) با تحکیم احساس گناه در کودک ، می تواند مشکلات روانی حادی برای وی ایجاد کند. (تایبر، ۱۳۷۲: ۸۰ – ۸۴) همچنین باید به مشکلات عاطفی دیگری مانند احساس تعارض و کشمکش درونی در باب وفاداری در هنگامی که کودک ناگزیر می شود از بین پدر و مادر یکی را انتخاب کند (تایبر؛ ۱۳۷۲: ۱۶۷) و نیز نگرانی شدید وی از اینکه ممکن است سرپرست باقی مانده را نیز از دست دهد و کاملا تنها شود (تایبر، ۱۳۷۲: ۴۵)، اشاره کرد.

– مشکلات انطباق یافتن با تغییرات محیطی

بسیاری از روج های طلاق گرفته ، به دلایل شغلی یا به منظور نزدیک تر بودن به خویشاوندان و یا به انگیزه یک شروع تازه و نسبتا فارغ از خاطرات تلخ گذشته ، منزل جدیدی تهیه کرده و به آن نقل مکان می کنند. تغییر محل سکونت می تواند برای کودک نتایجی مانند

تغییر گروه دوستان و تغییر محیط آموزشی را در پی داشته باشد و این تغییرات نیز خود، مشکل انطباق پذیری با محیط جدید را برای وی به وجود می آورد که ممکن است به عوارضی روانی مانند احساس ناتوانی منجر شود. (Allan and Crow, ۲۰۰۱:۱۳۲)

– مشکلات مالی

همان گونه که در بحث پیش اشاره شد، طلاق مشکلات مالی عمده ای برای مادران سرپرست خانواده به بار می آورد. به طور طبیعی فرزندان طلاق نیز که تحت سرپرستی مادران منفرد زندگی می کنند، با مشکلات مالی و معیشتی گوناگونی روبه رو می شوند. اهمیت این مسئله به حدی است که برخی صاحب نظران معتقدند بسیاری از پیامدهای منفی طلاق برای فرزندان ، مانند اینکه فرزندان پرورش یافته در خانواده های تک سرپرست دو برابر فرزندانی که با پدر و مادر طبیعی خود زندگی می کنند، در میزان های رسمی بزهکاری حضور دارند و نیز احتمال تولد فرزندان نامشروع یا طلاق در میان آنها بیشتر و احتمال راهیابی آنان به دانشگاه کمتر است ، معلول فقر و شرایط ناشی از آن از قبیل درآمد پایین ، خانه با کیفیت پایین و فقدان نظارت والدین در خانواده ها است ، نه اینکه این امور صرفا از غیبت پدر ناشی شده باشد. (Ward Stone, ۱۹۹۸:۳۰۱)

– اختلال در فرایند جامعه پذیری

جامعه پذیری کودکان به عنوان یکی از کارکردهای اساسی خانواده که در خانواده های کامل توسط پدر و مادر مشترکا انجام می گیرد، در خانواده های تک سرپرست با مشکل روبه رو می شود؛ به ویژه احتمال اینکه کودک در چنین خانواده هایی نسبت به نقش های جنسیتی به طور مناسب جامعه پذیر نشود، افزایش می یابد. از آنجا که کودک فعالیت های مختص به هر یک از دو جنس را به خوبی فرا نمی گیرد، در تفکیک نقش های جنسی مردانه از زنانه دچار مشکل می گردد (Winch, ۱۹۷۱:۶۱۱) به نظر می رسد پدر در مقایسه با مادر، نقش برجسته تری را در این زمینه ، به ویژه نسبت به فرزندان پسر، ایفا می کند. پدرها احتمال بیشتری دارد که رفتار خوب پسر را تشویق کنند و احتمال دارد که رفتار خراب کارانه او را نادیده بگیرند. در فرض ارتباط با پدر، امکان همانندسازی با او برای پسر بیشتر فراهم است و می تواند کنترل نفس و دیگر رفتارهای مناسب را از او بیاموزد. (Berk, ۱۹۹۴:۵۸۰) این در حالی است که طلاق به ویژه در جوامع غربی ، در بسیاری از موارد، کاهش چشمگیر و یا حتی قطع کامل ارتباط فرزند با پدر را در پی دارد. برآورد شده است که در آمریکا در حدود نیمی از کودکان پس از طلاق ، تماس واقعی با پدرانشان ندارند، به ویژه اگر پدر شریک زندگی جدیدی برگزیده باشد. (Allan and Crow, ۲۰۰۱:۱۳۲)

– مشکلات آموزشی و تحصیلی

نتایج یک سری از پژوهش های انجام گرفته نشان می دهد آن دسته از فرزندان طلاق که در سنین مدرسه قرار دارند، در مقایسه با فرزندان خانواده های سالم با افت تحصیلی بیشتری روبه رو می شوند. بعضی از آنها با معلمان خود درگیری هایی پیدا می کنند و احتمال فرار آنان از مدرسه بیش از دیگران است . البته در این مورد نیز بعضی از صاحب نظران معتقدند نباید ساختار خانواده و فقدان یکی از والدین را منشاء اصلی این قبیل مشکلات تلقی کنیم ، بلکه عوامل دیگری مانند روابط ضعیف پدر یا مادر با فرزند، ناتوانی از برقراری ارتباط، فقدان منابع اقتصادی و ناسازگاری خانوادگی ، نقش اساسی را در این خصوص ایفا می کنند؛ یعنی در واقع ، مشکلاتی از این

دست به جای آنکه معلول طلاق و تک سرپرستی باشند، ممکن است بازتاب شرایط نامناسبی باشند که پیش از جدایی یا طلاق بر خانواده حاکم بوده است . (Shepard, ۱۹۹۸:۳۰۸)

– بزهکاری و دیگر نابهنجاری های رفتاری

تحقیقاتی که طی چند دهه گذشته صورت گرفته ، ارتباط میان طلاق و بزهکاری نوجوانان را به وضوح نشان می دهد. بر طبق این تحقیقات ، میزان بزهکاری در خانه های از هم گسیخته بیش از خانه های سالم است و این میزان در مورد کودکان متعلق به خانواده هایی که با طلاق یا جدایی از هم می پاشند، بیش از خانواده هایی است که به واسطه مرگ یکی از والدین انحلال می یابند (Goode, ۱۹۶۴:۱۰۱) همچنین ، احتمال اینکه فرزندان طلاق اقدام کنند یا فرزندان نامشروع به دنیا آورند و یا به الکل و مواد مخدر مبتلا شوند، بیش از افرادی است که طلاق والدین را تجربه نکرده اند. در عین حال ، اختلاف نظر سابق در مورد اینکه آیا خود طلاق منشاء این پیامدها می گردد یا شرایط نامناسب دیگری که چه بسا پیش از طلاق بر خانواده حاکم بوده است ، در این بحث نیز به چشم می خورد. (Shepard, ۱۹۹۹:۳۰۸)

ب) متغیرهای تاءثیر گذار بر تجربه فرزندان از طلاق

فرزندان طلاق ، مسائل و مشکلات یاد شده را به گونه ای یکسان تجربه نمی کنند؛ چرا که مجموعه ای از متغیرها در نوع واکنش آنان به طلاق دخالت دارند که به مهم ترین این متغیرها اشاره خواهیم کرد.

– سن کودک

آسیب های طلاق ، به مقطع سنی خاصی اختصاص ندارند؛ اما واکنش کودکان به طلاق یا جدایی والدین در سنین مختلف تفاوت هایی دارد. در سال های پیش از مدرسه ، احتمال بالایی دارد که کودک از راه برخورد قهقهرایی با آخرین آموزش ها و مهارت هایی که کسب کرده ، مانند آموزش توالت رفتن یا رفتن به مهد کودک ، نسبت به طلاق واکنش نشان دهد. ترس ، اضطراب و خواب های آشفته افزایش می یابند و کودک معمولا نگران رها شدن از سوی سرپرست خود و گرسنه ماندن است . بعضی کودکان پرخاشگرتر می شوند و بعضی خشم خود را فرو می خورند. تعدادی از کودکان نیز خود را مسئول شکست ازدواج قلمداد می کنند که این امر تاءثیر منفی محسوسی بر روحیه آنان بر جای می گذارد. (Grusec and Lytton, ۱۹۸۸:۴۲۲). به طور کلی کودکان کم سن و سال به دلیل عدم بلوغ شناختی ، بیشتر در معرض آسیب های طلاق قرار دارند؛ اما همین عدم بلوغ از جهتی ممکن است در طول زمان برای آنان مزیت بخش باشد. این دسته از کودکان ده سال پس از طلاق والدین ، یعنی هنگامی که خود به دوره نوجوانی پا می گذارند، خاطره های کمتری از تجربه تلخ گذشته در ذهن خود دارند. (Santrock and Yussen, ۱۹۸۹:۳۴۲)

در دوره پنج تا هشت سالگی ، کودکان اندوه و خشم خود را آشکارا به نمایش می گذارند و زود گریه و ناله سر می دهند. آنان بر خلاف کودکان کوچک تر نمی توانند در تخیلات خود روزی را مجسم کنند که پدر و مادرشان آشتی کرده و اوضاع به شکل اول بازگشته باشد و به همین دلیل ، در معرض افسردگی های شدید قرار دارند. کودکان ۹ تا ۱۲ ساله ، واکنش های خشم آلود شدیدتری به ویژه نسبت به کسی (پدر یا مادر) که او را مسبب طلاق می دانند، نشان می دهند. بعضی از آنان به جناح بندی های قوی و اغلب دراز مدت با یکی از

والدین در برابر دیگری اقدام می کنند که معمولا این جناح بندی ها با مادر و بر ضد پدر صورت می گیرند؛ همچنین احساس تنهایی ، غم و اندوه ، اضطراب و حس ناتوانی و بی قدرتی در آنان به وفور مشاهده می شود. نوجوانان نیز دچار تشویش های متعدد به ویژه نسبت به ازدواج و زندگی آینده خود می شوند. بعضی از آنان از جهت وفاداری به پدر و مادر دچار تعارض می شوند و برخی ممکن است هم پدر و هم مادر را رها کنند و راه خودشان را در پیش بگیرند. (Grusec and Lytton, ۱۹۸۸:۴۲۲)

با این همه ، هیچ یک از یافته های مذکور کلیت ندارد و در همه مقاطع سنی و به ویژه در سنین بالاتر، با کودکانی روبه رو می شویم که سازگاری نسبتا مطلوبی را با طلاق به نمایش می گذارند؛ برای مثال ، طلاق بسیاری از نوجوانان حتی پس از انحلال خانواده پدر و مادری خود، رفتارهای مسئولانه و سطح بالایی از بلوغ را به نمایش می گذارند؛ از این رو، همان گونه که پژوهش ها نشان داده است ، می توان نتیجه گرفت که به طور کلی کودکان سنین بالاتر بهتر از کودکان کم سن و سال با پیامدهای طلاق کنار می آیند؛ مسئولیت پذیری بیشتری نشان می دهند و آسیب های روانی کمتری را نیز متحمل می شوند. (Ibid:۴۲۳)

– جنس کودک

پژوهش های انجام گرفته معمولا این فرضیه را تایید کرده اند که آسیب پذیری پسرها از طلاق در همه مقاطع سنی بیش از دخترهاست . با در نظر گرفتن این نکته که این پژوهش ها اغلب بر روی کودکان تحت حضانت مادر صورت گرفته ، یافته ها نشان داده اند که دختر بچه ها حدود دو سال پس از طلاق ، ارتباطات خوبی با بزرگسالان و همسالان برقرار می کنند؛ همدلی ، حساسیت روان شناختی و استقلال بیشتری از خود نشان می دهند؛ از بازی کردن بیشتر لذت می برند؛ دوستان بیشتری دارند و گرایششان به استفاده از حمایت دوستان خود، بیشتر است ؛ اما پسر بچه ها در همان زمان ، فشارهای روانی بیشتری را متحمل می شوند و اشتیاق شدیدتری به پدر خود نشان می دهند، ضمن آنکه ذهن خود را به تخیلاتی درباره آشتی کردن پدر و مادر بیشتر مشغول می کنند. (Ibid:۴۱۸) پسرها همچنین رفتارهای پرخاشگرانه بیشتری را به نمایش می گذارند که این رفتارها در وهله نخست متوجه مادران است و در مراحل بعد به تدریج به خواهر و برادرها نیز گسترش می یابد که در شکل گیری و کتک کاری بروز می کند. پس از طلاق ، سطح پیشرفت ، هم برای پسرها و هم برای دخترها کاهش می یابد؛ اما مشکلات تحصیلی برای پسرها بیش از دخترها پیش می آید. (Berk, ۱۹۹۴:۵۸۰).

ممکن است تفاوت واکنش پسرها و دخترها به طلاق والدین از این واقعیت ناشی باشد که مادران پس از طلاق ، سخت گیری و انضباط کمتری نسبت به پسرها اعمال می کنند. این واقعیت نیز خود از آنجا نشاءت می گیرد که والدین روی کودکان همجنس خود کنترل بیشتری اعمال می کنند تا جنس مخالف ؛ در نتیجه ، مادرها بیش از پدرها بر دخترها سخت می گیرند و پدرها بیشتر نسبت به پسرها جدی و سخت گیر هستند تا دخترها؛ از این رو، عدم حضور پدر پس از طلاق به این معنا است که پسر مدل نقش و مهم ترین نظم دهنده رفتار خود را از دست می دهد؛ اما دخترها از این نظر کمبودی نداشته و مادران تقریبا مثل گذشته کنترل و انضباط خود را بر آنان اعمال می کنند. از این گذشته ، پسرها در مقایسه با دخترها از محبت و عطوفت کمتری برخوردار می شوند، در حالی که نیاز آنان به محبت والدین و دیگر بزرگسالان مانند معلمان و مربیان از دخترها کمتر نیست . منشاء این امر نیز احتمالا برخی هنجارهای فرهنگی است که برآوردن نیازهای عاطفی پسران ، مانند نوازش کردن آنان را مردود می شمارند و این امر را موجب ((لوس شدن)) آنها می دانند. افزون

بر اینها، پسرها بیشتر از دخترها مورد خشم ، انتقاد و سرزنش پدر و مادر قرار می گیرند که این واقعیت نیز در کاهش اعتماد به نفس پسرها و افزایش رفتارهای پرخاشگرانه در آنان موثر است . (تایبر، ۱۳۷۲: ۱۰۶ – ۱۰۸)

– جنسیت سرپرست کودک

از جمله عواملی که بر واکنش کودک نسبت به طلاق والدین تاثیر قابل توجهی دارد، جنسیت کسی است که حضانت کودک را پس از طلاق بر عهده می گیرد. بر حسب تحقیقات متعدد، کودکانی که تحت حضانت همجنس خود از بین پدر و مادر قرار دارند، در مقایسه با کودکانی که با غیر همجنس خود زندگی می کنند، وضعیت بهتری را از حیث شادمانی ، استقلال ، عزت نفس و رشد یافتگی نشان می دهند. (Santrock and Yussen, ۱۹۸۹:۳۴۲) بر پایه این تحقیقات ، تعدادی از کارشناسان مسائل خانواده توصیه می کنند تا حد امکان ، حضانت پسرها به پدرها و حضانت دخترها به مادرها سپرده شود.

– سلامت روانی سرپرست کودک

پدر یا مادری که حضانت فرزند را بر عهده می گیرد، چنانچه خودش با پیامدهای طلاق بهتر سازگاری یافته باشد، بهتر می تواند کودک را از کشمکش ها دور نگه دارد و با اعمال نوعی سرپرستی مقتدرانه ، از فشارهای روانی وارد شده بر کودک بکاهد. (Berk, ۱۹۹۴:۵۷۸)

– کشمکش بین والدین

میزان کشمکش بین والدین چه پیش و چه پس از طلاق ، نقش مهمی را در انطباق پذیری کودک ایفا می کند. به طور خاص ، هر چه توافق والدین در مورد تنظیم برنامه های کودک و هماهنگی آنان در خصوص برنامه دیدارها بیشتر باشد، واکنش کودک مطلوب تر خواهد بود، ضمن آنکه تداوم روابط مثبت پدر و مادر پس از طلاق و به ویژه انجام دادن وظایف مالی از سوی پدر، انطباق فرزند را تا حد زیادی افزایش می دهد. (Gursec and Lytton, ۱۹۸۸:۴۲۳–۴۲۴)

– کیفیت روابط با فرزند

کیفیت و میزان ارتباط کودک با هر یک از والدین نیز نقش مهمی در واکنش وی به طلاق دارد؛ برای مثال در سال اول پس از طلاق ، بسیاری از مادران دچار سرخوردگی شده و در خود فرو می روند؛ در نتیجه ، نسبت به فرزند خود توجه و حمایت کمتری مبذول می دارند و برنامه مناسبی برای تنظیم و کنترل رفتار فرزند ارائه نمی دهند. از این گذشته ، اگر مادران سرپرست فرزند ناگزیر باشند به کار خارج از منزل رو آورند، فرزندان افزون بر آنکه با پدران غیر سرپرست خود چه بسا ارتباط مطلوبی ندارند، روابطشان با مادر نیز دچار اختلال می شود که این امر احتمال بروز اختلالات رفتاری در آنان را افزایش می دهد. (Ibid:۴۲۴)

– آگاهی های کودک در مورد طلاق والدین

متغیر دیگری که باید بر آن تاکید کرد، میزان آگاهی های کودک در مورد طلاق والدین و علل آن است . بیش از سه چهارم کودکانی که در یک پژوهش مورد مطالعه قرار گرفتند، تبیین هایی ناکافی از طلاق والدین دریافت کرده بودند و همین امر موجب گردیده بود که تجربه های فراوانی از ترس و پسرفت داشته باشند. آنهایی که کمترین اطلاعات در اختیارشان قرار داده شده بود و علل ستیزه های زناشویی برایشان واضح نبود، حتی پنج سال پس از جدایی والدین نیز با بیشترین مشکلات روبه رو بودند. (Ibid)

– حمایت های اجتماعی و دولتی

روابط مثبت کودکان طلاق با خویشاوندان ، همسایگان ، معلمان و دوستان به دلیل حمایت های مالی ، عاطفی و غیره که کودکان از این روابط دریافت می دارند، تاثیر انکارناپذیری بر کاهش عوارض منفی طلاق بر جای می گذارند. (Berk, ۱۹۹۴:۵۷۸) همچنین ، حمایت هایی که دولت ها می توانند در اختیار فرزندان طلاق قرار دهند، بدون شک ، در بهبود وضعیت آنان موثر است . فراهم آوردن زمینه های اجتماعی و حقوقی لازم برای حفظ رابطه فرزندان با پدر و مادر، کوشش در جهت کاستن از نزاع های والدین ، حمایت های مادی و توجه هر چه بیشتر به نیازهای روانی کودکان از راه تاسیس مراکز مشاوره برای فرزندان طلاق و مانند آن ، نمونه هایی از حمایت های دولتی می باشد که باید از سوی مسئولان مربوط، مورد اهتمام قرار گیرد. (Richards, ۱۹۹۹:۲۶۹–۲۷۰)

ج) دیدگاه اسلام

در مورد دیدگاه اسلام درباره مسائلی که تک سرپرستی برای فرزندان طلاق به همراه دارد، چند نکته را باید خاطرنشان کرد: اولا، همان گونه که پیشتر اشاره شد، اصولا تک سرپرستی الگویی نیست که از دیدگاه اسلام قابل توصیه باشد و رواج این الگو در جوامع غربی در واقع ، برخاسته از یک سری ارزش های فردگرایانه و متناسب با اوضاع اقتصادی و فرهنگی آن جامعه هاست که از منظر دینی مورد ارزیابی مثبتی قرار نمی گیرد. جایگاه والای ازدواج در اسلام اقتضا دارد به جز در موارد ضروری اصلا طلاقی رخ ندهد و اگر طلاق هم صورت بگیرد، پس از وقوع آن ، زمینه بازسازی خانواده های از هم گسیخته در قالب رجوع به همسر سابق یا ازدواج مجدد با همسری جدید، به سرعت فراهم گردد. بدیهی است ازدواج مجدد و تشکیل خانواده ناتنی مشکلات خاص خود را برای فرزندان در پی خواهد داشت ، اما دست کم به جهت تاثیرات مثبتی که بر کاهش مشکلات مالی ، عاطفی و جنسی خود والدین و افزایش سلامت روانی آنان بر جای می گذارد، قابلیت و توانایی آنان را در توجه به نیازهای فرزندان ، رسیدگی به مشکلات ، حمایت ، مراقبت ، کنترل و نظارت بر رفتار آنها به نحو مطلوبی افزایش می دهد.

نکته دوم آن است که اسلام از نظر حقوقی ، تامین نیازهای اقتصادی و مالی فرزندان طلاق را به گونه ای مناسب تضمین کرده است . الگوی اسلامی حضانت فرزندان که پیش از این مورد بحث قرار گرفت ، مسئولیت های والدین و به ویژه پدر را در سرپرستی فرزندان به خوبی مشخص کرده است که در نتیجه ، امکان سوء استفاده های قانونی و به ویژه فرار پدران از انجام وظایف پدری آن گونه که در کشورهای غربی به چشم می خورد، تا حد زیاد از میان می رود. از این گذشته ، فرزندان به طور کلی ، جزء افراد واجب النفقه پدر و جد

پدری و احیانا مادر محسوب شده اند و وقوع طلاق هیچ گونه تاثیری در این قاعده کلی ندارد؛ بنابراین ، به نظر نمی رسد در یک نظام اسلامی طلاق به خودی خود و بدون دخالت عوامل دیگر بتواند به مشکلات اقتصادی ویژه ای برای فرزندان منجر گردد.

سومین نکته در خور توجه آن است که تناسب جنسیت کودک با جنسیت سرپرست وی که مورد تاکید تعدادی از صاحب نظران قرار گرفته ، در الگوی اسلامی حضانت مراعات گردیده است . بر طبق نظر مشهور فقهای شیعه ، حق حضانت دختر تا هفت سالگی به مادر تعلق دارد و این به دلیل نقش مهمی است که مادر در رشد شخصیت دختر و تامین نیازهای او ایفا می کند؛ اما نسبت به پسر، بسیاری از فقها معتقدند حق حضانت وی فقط تا دو سالگی به مادرش تعلق دارد و پس از آن به پدر منتقل می شود. البته بعضی فقها تفاوت بین دختر و پسر در مسئله حضانت را انکار کرده اند که این فتوای اخیر با نظر آن دسته از روان شناسان که برای عامل جنس ، نقش چندانی در واکنش کودک به طلاق قائل نیستند، همخوانی خواهد داشت . به هر تقدیر، تداوم حق مادر، مشروط به آن است که وی به ازدواج مجدد اقدام نکند و این شرط نیز احتمالا به این سبب منظور شده که قابلیت مادر برای ایفای نقش مادری در قبال فرزندان ازدواج سابق پس از ازدواج مجدد، به شکل قابل ملاحظه ای کاهش می یابد.

نکته چهارم در این خصوص به نقش حمایتی خویشاوندان ، اجتماع بزرگ تر و در نهایت به دولت ارتباط می یابد. بدون شک ، الگوی مطلوب روابط خویشاوندی و تاکید بر هنجارهایی مانند همدردی (مواسات) اهل ایمان با یکدیگر، نقش انکار ناپذیری در کاهش مشکلات گوناگون پس از طلاق ، به ویژه برای فرزندان دارد؛ همان گونه که دولت اسلامی نیز با ایفای وظایف گسترده و نقش مهمی که در قبال مردم و رفع مشکلات عام و خاص آنان بر عهده دارد، می تواند فرزندان طلاق را از حمایت های اساسی خود بهره مند سازد.

اما پنجمین و شاید مهم ترین نکته ، رویکرد اخلاقی اسلام است که در بحث الگوهای حضانت نیز به آن اشاره شد. به طور کلی در ادبیات علوم اجتماعی ، عنصر اخلاق چه در مقام نظریه پردازی و چه در مقام ارائه رهنمود، جایگاه مناسب خود را کسب نکرده است ، ولی اهمیت این عنصر به حدی است که گاهی صاحب نظران علوم اجتماعی ناگزیر می شوند هرچند به صورت غیر مستقیم ، بر نقش منحصر به فرد آن تاکید کنند. به طور خاص ، در بحث کنونی ملاحظه می کنیم که چگونه روان شناسان ، جامعه شناسان و مشاوران خانواده پس از توصیه های متنوعی که برای کاهش مشکلات همسران و فرزندان طلاق ارائه می دهند، با این واقعیت انکارناپذیر روبه رو می شوند که هیچ راه حل اساسی و قابل اطمینانی برای مشکلات یاد شده ، به جز توافق ، همدلی و همکاری زن و شوهر طلاق گرفته وجود ندارد و ناگفته پیداست که تنها با برخورداری دو زوج از سطح بالایی از پایبندی به موازین اخلاقی ، می توان چنین انتظاری را از آنان داشت . اسلام نیز به عنوان یک دین اخلاق مدار، اهتمام فراوانی به شکوفا کردن و پرورش وجدان اخلاقی آحاد جامعه از خود نشان داده است و تاکیدی که در چندین آیه قرآن بر طلاق تواءم با نیکوکاری یا طلاق زیبا صورت گرفته ، یکی از شواهد این مدعا است . پایبندی عمومی به موازین اخلاقی ، گذشته از آنکه احتمال طلاق را تا حد بسیار زیادی کاهش می دهد، به وضعیتی منجر می گردد که در آن ، اقدام به طلاق – در مواردی که ضرورت اقتضا می کند – به جای آنکه نفرت انگیز و خصومت آمیز باشد، مسالمت آمیز و تا حدودی خالی از تنش خواهد بود. (۱۰۱) تنها در این صورت است که می توانیم شاهد طلاق هایی با حداقل پیامدهای منفی باشیم .

۲ – ۷. خانواده های ناتنی

همان گونه که افزایش میزان طلاق افزایش فرزندان طلاق را در پی دارد، افزایش میزان ازدواج مجدد موجب افزایش فرزندان ناتنی خواهد شد در آمریکا ۸۰٪ از افراد طلاق گرفته به ازدواج مجدد اقدام می کنند که بیش از ۶۰٪ از این ازدواج های مجدد، مشتمل بر کودکان زیر ۱۸ سال است . (Grusec and Lytton, ۱۹۸۸:۴۲۷) برآوردها از آن حکایت دارد که بیش از ۱۰ میلیون کودک آمریکای در خانواده های ناتنی زندگی می کنند. (Ward and Stone, ۱۹۸۸:۳۰۴)

خانواده های ناتنی ویژگی ها و مسائل خاص خود را دارند. از ویژگی های جالب توجه این نوع خانواده ، پیچیدگی شبکه ارتباطی اعضای آن با یکدیگر و با خویشاوندان است . کودکی که در خانواده ناتنی زندگی می کند، چنانچه پدر و مادر طبیعی او هر دو، ازدواج مجدد کرده باشند، ممکن است دارای هشت پدر بزرگ و مادربزرگ (چهار اصلی و چهار ناتنی) باشد. پیچیدگی روابط اعضا در خانواده های ناتنی را می توان با محاسبه تعداد روابط محتمل بین اعضا و تعداد ترکیبات احتمالی اعضا و مقایسه اعداد حاصله با تعداد روابط و ترکیبات احتمالی در خانواده های معمولی دریافت . در یک خانواده هسته ای متشکل از پدر و مادر و دو فرزند و چهار پدر بزرگ و مادربزرگ ، ۲۸ رابطه دو نفره و ۲۴۷ ترکیب گوناگون تصور می شود؛ اما ازدواج مجدد یکی از این والدین با همسر جدیدی که صاحب سه فرزند است ، تعداد روابط احتمالی دو نفره را به ۱۳۶ و تعداد ترکیبات احتمالی را به ۱۳۱۰۵۴ مورد می رساند. (Robinson, ۱۹۹۰:۱۳۲)

یکی از مسائل خاصی که خانواده ناتنی با آن روبه رو است ، تصورات کلیشه ای و نگرش های منفی رایجی است که نسبت به این نوع خانواده وجود دارد. داستان ها یا افسانه هایی که در آنها مادر خوانده در چهره ای شریر و سنگدل و پدرخوانده به صورت فردی بیرحم و تجاوزگر، تصویر می شوند، تا حدودی بیانگر این نگرش های فرهنگی اند که باعث بدنامی خانواده ناتنی گردیده اند. از سوی دیگر، فقدان هنجارهای مشخص در مورد نقش هر یک از اعضای خانواده ناتنی و جنبه آرمانی یافتن خانواده طبیعی موجب گردیده جامعه همان انتظارهایی را از خانواده ناتنی داشته باشد که از خانواده طبیعی دارد و در عین حال ، به دلیل همان کلیشه ها و ابهام های فرهنگی ، خانواده های ناتنی کمک لازم را برای انطباق یافتن با انتشارات جامعه دریافت نکنند. (Ibid:۱۱۲–۱۱۳)

در نتیجه این امور و احتمالا اموری دیگر، فرزندان پس از ازدواج مجدد والدین و تشکیل خانواده ناتنی ، افزون بر مشکلات ناشی از طلاق ، با مسائل و مشکلات دیگری نیز روبه رو می شوند و طبیعی است که در این بحث نیز عواملی مانند سن و جنس فرزندان و وضعیت آنان پیش از ازدواج مجدد در واکنش آنان به ازدواج مجدد تاثیر گذارند. در این قسمت ، ابتدا به مهم ترین این مشکلات و سپس به مهم ترین متغیرهای تاثیر گذار اشاره می کنیم .

الف) مشکلات فرزندان طلاق در خانواده های ناتنی

– تشدید تعارض های وفاداری

پیش از این اشاره شد که طلاق باعث ایجاد تعارض های وفاداری در فرزند نسبت به پدر و مادر طلاق گرفته می شود. ازدواج مجدد پدر یا مادری که سرپرستی فرزندان را بر عهده دارد، به ویژه در صورتی که همسر جدید از ارتباط همسر سابق با فرزندان خود جلوگیری کند، این تعارض ها را افزایش می دهد. (Ibid:۱۵۲) کودکان احساس می کنند همسر جدید می خواهد جای پدر یا مادر آنها را بگیرد و چنانچه او را بپذیرند، در واقع به پدر یا مادر اصلی خود خیانت کرده اند؛ در نتیجه ، برای نشان دادن وفاداری و پیوند عاطفی خود با پدر / مادر اصلی معمولا پدرخوانده یا مادرخوانده را رد می کنند و به گونه ای رفتار می نمایند که او احساس نکند به خانواده آنها تعلق دارد. (تایبر، ۱۳۷۲:۲۱۵)

– نگرانی از سست شدن رابطه با پدر یا مادر باقی مانده

طلاق و جدا شدن والدین از یکدیگر باعث می شود کودکان احساس کنند یکی از والدین را از دست داده اند. هنگامی که مسئله ازدواج مجدد مطرح می شود، این احساس در کودکان پدید می آید که با قبول پدر خوانده یا مادرخوانده ، پدر یا مادر باقی مانده را نیز از دست خواهند داد. معمولا در خانواده های تک سرپرست ، صمیمیت خاصی بین فرزندان و پدر یا مادر به وجود می آید. از آنجا که ازدواج مجدد، شخص دیگری را وارد این حلقه محکم همبستگی می کند، کودکان احساس می کنند دیگر جایی در خانه ندارند؛ زیرا این فرد جدیت ، محبت و توجه در یا مادر را به خود جلب خواهد کرد. در نتیجه ، رقابت ها و کشمکش های احیانا شدیدی بین فرزندان و پدر / مادر خوانده ، به ویژه در آغاز زندگی جدید، بروی می کند. (تایبر، ۱۳۷۲: ۲۱۶)

– سوء استفاده جنسی

هرچند آمارهای دقیقی در رابطه با سوی استفاده جنسی از کودکان در خانواده های ناتنی وجود ندارد، به ویژه با توجه به اینکه این مشکل به خانواده های ناتنی اختصاص ندارد و معمولا تحقیقات انجام شده آمارهای این مسئله را به طور کلی و بدون تفکیک منعکس می کنند؛ اما برآوردها از میزان قابل توجه وقوع این گونه مشکلات برای کودکان در خانواده های ناتنی حکایت می کند. به نظر می رسد، در آن دسته از خانواده های ناتنی که فرزند خوانده ها از دوران خردسالی در کنار فرزندان رشد می کنند و به سن بلوغ می رسند، احتمال این نوع سوء استفاده ها تا حدودی کمتر باشد؛ اما آن دسته از خانواده های ناتنی که در هنگام نوجوانی فرزندان تشکیل می شوند، به ویژه در مواردی که دختر خوانده در کنار پدرخوانده یا خواهر خوانده در کنار برادر خوانده زندگی می کند، خطرهای بیشتری از این جهت آنها را تهدید می کند. بر طبق تحقیقی که در آمریکا صورت گرفته ، وجود پدر خوانده در خانواده ، خطر سوء استفاده جنسی او از دختر خوانده را شش یا هفت برابر افزایش می دهد. (Robinson, ۱۹۹۰:۱۴۰, ۱۴۹)

– سایر مشکلات

فرزند خوانده ها با مسائل دیگری نیز روبه رو می شوند که تا حدودی با مشکلات فرزندان طلاق در خانواده های تک سرپرست مشابهت دارند؛ از جمله می توان به احتمال بیشتر گرایش به مواد مخدر یا الکل ، ترک زود هنگام منزل ، فرار از مدرسه ، تولید فرزندان نامشروع و طلاق در زندگی آینده آنان و نیز کاهش احتمال موفقیت آموزشی و شغلی اشاره کرد. (Shepard, ۱۹۹۹:۳۰۸)

ب) متغیرهای تاثیر گذار

– سن فرزندان

از نظر شواهد تجربی ، تاثیر عامل سن در مشکلات فرزند خوانده ها، قابل انکار نیست و معمولا نوجوانان – چه دختر و چه پسر – در مقایسه با کودکان خردسال ، انطباق با شرایط خانواده ناتنی را دشوارتر می یابند؛ افزون بر اینکه مشکلات مربوط به بزهکاری یا بزهدیدگی اغلب در دوران بلوغ و پس از آن بروز می کند. در مقابل ، هرچه کودکان خردسال تر باشند، انطباق بیشتری را با خانواده ناتنی نشان می دهند و احتمال بیشتری دارد که پدر خوانده یا مادرخوانده را بپذیرند، ضمن آنکه زمینه بزهکاری ، بزهدیدگی در آنها بسیار کمتر است . واکنش منفی نوجوانان به تشکیل خانواده ناتنی تا حدودی از این امر ناشی است که نقش آنها در خانواده تک سرپرست پیامبر از ازدواج مجدد پدر یا مادر متوقف یا تضعیف می شود، ضمن آنکه آزادی عمل آنها نسبتا کاهش می یابد. (Robinson, ۱۹۹۰:۱۳۴, ۱۷۶)

– جنس فرزندان

در خانواده های مشتمل بر پدر خوانده ، پسرها معمولا انطباق پذیری بهتری دارند؛ یعنی از یک سو با پدر خوانده ای که با آنها رابطه ای گرم برقرار کند و از فشارهای ناشی از وضعیت طلاق رهایی بخشد، بهتر کنار می آیند و از سوی دیگر به دلیل امنیت اقتصادی بیشتری که حاصل شده و آمدن کسی که در مسئولیت های خانه مشارکت دارد و نیز به دلیل خروج از تنهایی ، اصطکاک مادر و پسرها کاهش می یابد. بر حسب برخی تحقیقات ، کمتر از دو سال پس از ازدواج مجدد، پسرهایی که در این نوع خانواده زندگی می کنند، با آن هایی که با والدین اصلی خود زندگی می کنند، تقریبا در وضعیت مشابهی قرار می گیرند؛ اما دخترها انطباق پذیری کمتری دارند؛ زیرا پدر خوانده رابطه نزدیکی را که بسیاری از دختران با مادران خود در خانواده های تک سرپرست برقرار می کنند، به هم می زند. در خانواده های مشتمل بر مادر خوانده ، فرزندان نوعا نسبت به ازدواج مجدد پدر خود واکنش منفی نشان می دهند، ولی دختران به طور خاص در کنار آمدن با مادرخوانده دشواری های بیشتری دارند. منشاء این امر در مواردی آن است که دختر احساس می کند رابطه اش با پدر مورد تهدید قرار گرفته است و افزون بر آن ، احتمال بیشتری دارد که مادر اصلی با فرزندان خود پس از طلاق تماس داشته باشد و لذا دختر ممکن است از نظر تعهد به مادر اصلی و مادر خوانده دچار تعارض شود. (Berk, ۱۹۹۴:۵۸۲–۵۸۳)

– وضعیت پیشین فرزندان در خانواده تک سرپرست

وضعیت فرزند در خانواده تک سرپرست ، نقش تعیین کننده ای در چگونگی واکنش او به ازدواج مجدد پدر یا مادر دارد و حتی برخی صاحب نظران ، تفاوت های ناشی از سن و جنس فرزندان را که در دو بند قبل به آنها اشاره شد، به همین عامل ارجاع داده اند. مضمون فرضیه اولدر شاو (۱۰۲) در این خصوص آن است که فرزندانی که در خانواده تک سرپرست بیشتر آسیب دیده اند، واکنش بهتری نسبت به خانواده ناتنی نشان می دهند و آنانی که در خانواده تک سرپرست وضعیت بهتری داشته اند، واکنش چندان مثبتی به ازدواج مجدد پدر یا مادر خود نشان نمی دهند. بر پایه این فرضیه ، به دلیل آنکه در جوامع غربی معمولا پسران پس از جدایی والدین ، مدل نقش (پدر) را از دست می دهند، نسبت به جایگزین او، یعنی پدرخوانده ، واکنش بهتری بروز می دهند؛ اما واکنش منفی دختران به این دلیل است که آنها در خانواده تک سرپرست معمولا رابطه خوبی با مادران برقرار می کنند و از این رو، ورود پدرخوانده را تهدیدی برای این رابطه تلقی می نمایند. به همین سان ، تاثیر متغیر سن ، این گونه تبیین می شود که معمولا نوجوان ها در خانواده های تک سرپرست سازگاری بیشتری دارند و بهتر از کودکان خردسال به تقاضاهای مادر در مورد کسب استقلال و اعتماد به نفس پاسخ می دهند. در نتیجه ، ازدواج مجدد مادر استقلال آنها را تا حدودی از بین می برد. (Grusec and Lytton, ۱۹۸۸:۴۲۹)

ج) دیدگاه اسلام

در مباحث قبل اشاره شد که اسلام در نظام اجتماعی مطلوب خود، ازدواج مجدد افراد طلاق گرفته را بر الگوی تک سرپرستی ترجیح می دهد و از سوی دیگر، بخشی از پیامدهای منفی طلاق را اجتناب ناپذیر تلقی می کند. از اینجا می توان نتیجه گرفت که در ارزیابی کلی قانون گذار اسلام ، ازدواج مجدد همسران طلاق گرفته پیامدهای منفی کمتری برای آنان و فرزندانشان در مقایسه با الگوی تک سرپرستی دارد. مقایسه پیامدهای طلاق برای فرزندان در فرض تک سرپرستی با پیامدهای آن در فرض تشکیل خانواده ناتنی ، این نتیجه گیری را تایید می کند. مشکلات مالی خانواده های تک سرپرست به عنوان یکی از معضلات این نوع خانواده ها، پس از ازدواج مجدد تا حد زیادی مرتفع می گردد؛ همان گونه که وجود جایگزین پدر در خانواده های ناتنی مشکل اختلال در فرایند جامعه پذیری را تا حدودی کاهش می دهد. البته این در صورتی است که حضانت فرزندان طلاق در دست مادر باشد، آن گونه که در کشورهای غربی رواج دارد؛ اما در الگوی اسلامی که حضانت فرزندان را در نهایت بر عهده پدر قرار می دهد، احتمال بروز این مشکلات به مراتب کاهش می یابد. از نظر مشکلات عاطفی نیز فرزندان خانواده های ناتنی در مجموع ، وضعیت بهتری نسبت به فرزندان خانواده های تک سرپرست دارند. کودکان خردسال خیلی زود با پدرخوانده یا مادرخوانده انس می گیرند و غم جدایی از پدر یا مادر اصلی را فراموش می کنند. کودکان بزرگ تر نیز گرچه به طور کامل از عوارض روانی طلاق رها نمی شوند؛ اما بسیاری از آنان پس از گذشت دو سال از ازدواج مجدد، با شرایط خانواده ناتنی انطباق مناسب را می یابند.

اینها به معنی نادیده گرفتن مشکلات فرزند خوانده ها، به ویژه نوجوانان به طور خاص دختران نیست ؛ مشکلاتی که اسلام برای کاهش آنها استفاده از روش های اخلاقی و تربیتی ، حمایت های خویشاوندی و محدودیت هایی در روابط جنسی را توصیه کرده است . بدون شک ، تحقق عملی ارزش ها و راهبردهای اسلامی به صورت همه جانبه ، موجب کاهش چشمگیر بسیاری از مشکلات یاد شده خواهد گردید.

چکیده

تعریف طلاق ، جایگاه حقوقی طلاق در گذشته و حال ، گزارشی از آمار طلاق در دوران معاصر و تبیین علل افزایش بی سابقه آن ، الگوهای حضانت فرزندان پس از طلاق و پیامدهای طلاق برای همسران و فرزندان به تفکیک موارد تجرد یا تک سرپرستی خانواده و موارد ازدواج مجدد و تشکیل خانواده ناتنی ، محورهایی بودند که در این فصل به بررسی آنها پرداخته شد.

از متون دینی اسلام می توان چهارچوب جامعی استخراج کرد که برای پیشگیری از وقوع طلاق و کاهش عوارض آن ، موثرترین راهکارها را در اختیار می گذارد. به نظر می رسد این چهارچوب اسلامی بیش از هر چیز بر محور اخلاق استوار است و در مرحله بعد، ضمانت های حقوقی و حمایت های اجتماعی برای کاهش عوارض طلاق در این چهارچوب در نظر گرفته شده است . پیامدهای منفی طلاق تا حدودی جنبه طبیعی و اجتناب ناپذیر دارند؛ اما این چهارچوب اسلامی چنانچه از منظری جامع نگریسته شود؛ یعنی با در نظر گرفتن مجموعه مصالح فردی و اجتماعی مورد توجه قرار گیرد، در مقایسه با نظام های حقوقی بدیل ، موفق ترین و کم ضررترین راهکارها را ارائه داده است .

نتیجه گیری

خانواده مطلوب ، خانواده موجود

جامعه شناسی دانشی است نظری که با استفاده از روش تجربی به توصیف و تبیین کنش ها و نهادهای اجتماعی می پردازد. نتایج کاربردی این رشته علمی در سیاست ها و راهبردهایی تجلی می یابد که به منظور بهبود اوضاع اجتماعی از سوی کارشناسان ارائه می شوند. از سوی دیگر، اسلام در بردارنده برنامه جامعی در ابعاد گوناگون حیات بشر برای تامین سعادت فردی و اجتماعی است . از آنجا که این برنامه صرفا معطوف به آخرت نیست ، و در مورد بسیاری از امور دنیوی نیز به دلیل تاثیرگذاری آنها در سعادت اخروی انسان ، دستورالعمل هایی ارائه می دهد، قهرا نقاط تلاقی بی شماری بین این برنامه جامع دینی و برنامه های مستفاد از علوم تجربی و به طور خاص ، جامعه شناسی پدید می آید؛ به این ترتیب ، زمینه مناسبی برای مقایسه دیدگاه های علمی و دیدگاه اسلام و یا گفتگوی علم و دین به وجود می آید که این گفتگو نه به حوزه های الهیات بلکه به حوزه علوم تجربی تعلق دارد.

از این گذشته ، امکان استخراج گزاره های فراوان از متون دینی که از امور واقعی حکایت دارند و بالقوه فرضیه هایی آزمون پذیر را در اختیار ما می گذارند، زمینه دیگری برای مقایسه دیدگاه های علم و دین فراهم می کند. بر پایه این مبنای نظری ، در این کتاب به بررسی تطبیقی دیدگاه های جامعه شناسی خانواده و دیدگاه اسلام در مورد جنبه های گوناگون نهاد خانواده و روابط خانوادگی پرداختیم . در این بحث پایانی در نظر داریم مجموعه مباحث اسلامی مطرح شده را به طور خلاصه و در قالب یک چهارچوب منسجم ارائه دهیم .

در نظام ارزشی اسلام ، سعادت انسان به عنوان غایت آفرینش او، در بندگی و قرب به خداوند تجلی می یابد؛ از این رو، عبودیت و بندگی خدا هدف غایی در نظام مطلوب اسلام است که این هدف در خرده نظام های مطلوب اسلام (خانواده ، اقتصاد، سیاست و...) نیز نمایان می گردد. افزون بر آن ، هر یک از این خرده نظام ها اهداف خاص خود را نیز دنبال می کنند که در راستای تحقق آن هدف غایی

مقرر گردیده اند. هدف غایی همچنین از یک سو در پاره ای مبانی ارزشی و از سوی دیگر در روش هایی که اسلام برای نیل به اهداف مقرر معرفی کرده است ، بازتاب می یابد. در ضمن ، پاره ای مفروضات هستی شناختی در نظامهای مطلوب اسلام در نظر گرفته شده اند که خود نیز در مبانی ارزشی و در روش ها تاثیر گذارند. بر این اساس ، به مدلی کلی مطابق شکل آتی دست می یابیم که می تواند تمامی نکات ریز و درشت مطرح شده در اسلام درباره نظام های مطلوب را در خود جای دهد.

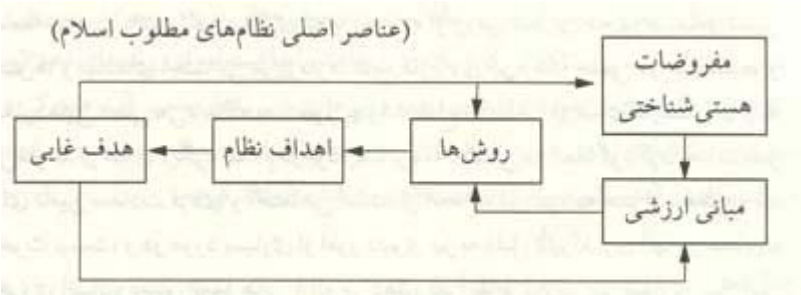

با عنایت به این مدل ، در خصوص نظام مطلوب خانواده در اسلام با مجموعه ای از اهداف ثانوی روبه رو می شویم که در راستای نیل انسان ها به بندگی خداوند مقرر گردیده اند و مهم ترین آنها از این قرارند: آرامش درونی همسران از راه تامین نیازهای جنسی ، عاطفی و اقتصادی ، تولید مثل ، مراقبت و تربیت صحیح فرزندان ، مشروعیت و جلوگیری از انحرافات اجتماعی . در ضمن ، تفاوت های طبیعی بین زن و مرد از مفروضات اساسی نظام خانواده در اسلام است که اهمیت و چگونگی تاثیرگذاری آن بارها در مباحث پیشین گوشزد شد.

نظام اسلامی خانواده همچنین بر برخی مبانی ارزشی مبتنی است که تمایزهای جنسیتی از مهم ترین آنه به شمار می رود. اسلام بر پایه تفاوت های جنسی طبیعی و با در نظر گرفتن اهداف اصلی و فرعی خانواده ، تمایزهایی را بین زن و مرد در ناحیه نقش ها و وظایف قائل شده است که این تمایزها در موارد متعددی همچون تقسیم کار خانگی و اجتماعی ، سرپرستی شوهر، نقش خاص پدر و جد پدری در ازدواج دختر و همچنین در حضانت پس از طلاق به چشم می خورند. نگرش اصالت جمعی ، جنبه دیگری از مبانی ارزشی پذیرفته شده در دیدگاه اسلام را نشان می دهد که نفی الگوهای فردگرایانه ، مانند زندگی در تجرد یا خانواده بدون فرزند، از آثار پذیرش این مبناست .

در مورد روش های نظام خانواده ، با مجموعه گسترده ای از توصیه های وجوبی و استحبابی در اسلام روبه رو می شویم که به آسانی به روش های تحکیم خانواده و یا کاهش آسیب های فروپاشی خانواده باز می گردند. عنصر بسیار بارز در این مجموعه روش ها، تقویت ((ایمان)) و ((اخلاق)) است . ایمان و اخلاق در مراحل مختلف حیات خانواده ، ابتدا معیاری برای همسرگزینی ، سپس عامل تضمین کننده روابط سالم زن و شوهر و در مرحله بعد، پایه ای برای تربیت فرزندان و در نهایت ، عاملی در جهت به حداقل رساندن آسیب های احتمالی است .

از این مورد که بگذریم ، مخالفت با الگوهای ضد خانواده ، همچون روابط آزاد جنسی ، همخانگی و همجنس گرایی و تاکید بر روش هایی مانند تقدس بخشیدن به سنت ازدواج ، افزایش آگاهی های زناشویی ، تشویق واقع نگری و اجتناب از گرایش های رومانتیک ، کاهش معقول سن ازدواج ، ارضای صحیح نیازهای جنسی و عاطفی ، تقویت محبت متقابل زوجین ، تقویت مناسبات خویشاوندی با

حفظ حریم ها، حمایت های اجتماعی و حکومتی از خانواده ، نظارت اجتماعی و حکومتی بر خانواده و روش های دیگری که در فصول کتاب به بررسی آنها پرداختیم ، در مجموع می توانند اهداف خانواده مطلوب اسلامی را تحقق بخشند؛ اما هدف غایی نظام ارزشی اسلام یعنی بندگی خداوند و قرب الهی به عنوان یک هدف جمعی ، (۱۰۳) زمانی به طور کامل تحقق می یابد که افزون بر نظام خانواده ، دیگر نظام های اسلامی (اقتصاد، سیاست و...) نیز به طور هماهنگ با یکدیگر به اهداف خود دست یافته باشند.

با این همه ، میان این نظام مطلوب و وضعیت موجود خانواده حتی در جامعه ای اسلامی مانند ایران ، فاصله قابل توجهی وجود دارد و در پاره ای موارد، حرکت هایی در جهت مخالفت با جهت گیری اسلام نیز مشاهده می شود. در ناحیه مبانی ارزشی خانواده ، مسئله تمایزهای جنسیتی امروزه با چالش هایی روبه رو است . عده ای طرفداری از حقوق زنان را در قالب نفی تمایزهای جنسیتی در زمینه حقوق ، نقش ها و مسئولیت ها تعریف می کنند و بر این اساس ، در جهت حذف این تمایزها می کوشند. به نظر می رسد جوامع غربی پیشگام در تحقق این اندیشه ، تجربه های آموزنده ای برای سایر جوامع اندوخته باشند که این تجربه ها تا حدودی می تواند سرانجام این مسیر را به ویژه از حیث پیامدهای منفی آن برای نهاد خانواده ، پیشاپیش مشخص کند.

در ناحیه روش ها نیز مشکلات متعددی وجود دارد. به نظر می رسد تا رسیدن افراد جامعه به سطح اعتقادی و اخلاقی مطلوب ، راهی بس دراز در پیش است و تلاش هایی که در جهت رشد دینی و اخلاقی جامعه صورت می گیرد، به هیچ روی پاسخگوی نیازهای موجود در این زمینه نیست . همچنین روند رو به رشد رفع محدودیت های ارتباط بین مردان و زنان و گسترش روابط آزاد جنسی ، تهدیدی جدی برای نهاد خانواده است که هیچ گونه چاره اندیشی معقول و حساب شده ای در مورد آن مشاهده نمی شود. در مورد روش های دیگر مانند افزایش آگاهی های زناشویی ، تشویق واقع نگری ، تقویت کارکردهای خانواده در زمینه ارضای نیازهای جنسی و عاطفی ، تقویت عوامل کنترل اجتماعی و حکومتی و سیاست های حمایت از خانواده نیز فراز و نشیب هایی به چشم می خورد که امید می رود در جهت رفع کاستی ها و پیش برد این روش ها، سرمایه گذاری بیشتری از سوی دست اندرکاران صورت گیرد.

ربنا لاتؤ اخذنا ان نسینا اءو اءخطاءنا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته و علی الذین من قبلنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به ی و اعف عنا واغفرلنا و ارحمنا اءنت مولنا فانصرنا علی القوم الکفرین